عروة النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح

دخل فی نوبتی فی ١٤ شهر شعبان المعظم
من شهور سنة ١٢٨٣ [illegible]
[illegible]

- عروة النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح

اصل متن از: شیخ بهائی (١٠٣٠ یا ١٠٣١ ق)

ترجمه از: [illegible] احمد بن [illegible] الجبیلی
م (١٠٨٧ ه)

آغاز: ستایش بسیار مر داوری را که زبان خرد [illegible] را [illegible]
کا [illegible] ...

- در دوره شاه سلیمان صفوی [illegible] شده [illegible]
- کاغذ [illegible]

انجام: [illegible] - [illegible]

دانشمند [illegible] محمدرضا [illegible]

(ذریعه ١٥: ٢٤٢)

مفتاح الفلاح

بسم الله الرحمن الرحیم
وثقتی بالله العزیز الحکیم

ستایش بسیار مر داوری را که زبان خواهش نیازمندان را کلید در کامروایی ساخت که فرموده
ادعونی استجب لکم و یاد کنندگان خود را بخلعت فیروزی و تشریف نزدیکی بنواخت که
انا جلیس من ذکرنی و درود بیشمار نثار سرو قامت سید انبیا و اشرف اخلا و اکرم احبا
محمد مصطفی صلعم که رخسار شاهد نبوت را بگلگونهٔ کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین
پرداخت نظم غرض از عالم آدم از اول ٭ غرض از آدم احمد مرسل ٭ عقل کل بوده در دبستانش
نفس کل گاهواره جنبانش ٭ دل او دیده رای روح القدس ٭ پای او بوسه جای روح القدس
او سری بود و عقل گردن او ٭ او دلی بود و انبیا تن او ٭ غذی [illegible] شرح گفتارش ٭ میوهٔ شاخ عقل
کردارش ٭ شمع بود آن همای فرخنده ٭ اندرون سوز و از برون خنده ٭ تا شب نیست [illegible]
زاد ٭ آفتابی چنو ندارد یاد ٭ تا بحشر ای دل ار ثنا گفتی ٭ همه گفتی چو مصطفی گفتی ٭ و بر شاه اولیا
و سرور اوصیا و سرخیل اصفیا امیر المؤمنین علی مرتضی ع که لوای سلونی و رایت [illegible]
لحجت قدر شناسان کوه معرفت و یقین بر افراخت نظم آنکه در شرع تاج دین او بود ٭ و آنکه [illegible]

کفر و کین او بود ٭ باغ سنت بامر او نو کرده ٭ هرچه خود رسته بود خو کرده ٭ جان آزادمردی و تن دین
خسرو سنت و تهمتن دین ٭ مرتضایی گزیده دانش ٭ همره جان مصطفی جانش ٭ هر دو یک قبله و
خرو شان دو ٭ هر دو یک روح و کالبدشان دو ٭ هست بر رای روشنش جاوید ٭ همه پنهان چو
پیدا چو خورشید ٭ تا نگشاد علم حیدر در ٭ ننهد سنت پیمبر بر ٭ و بر آل کرام و عترت عظام ایشان
که صدف گوهر ولایت و برج اختر امامت و هدایت و حملهٔ عرش شرع و خزنهٔ اسرار اصل و فرع
علیه و علیهم من الصلوات ازکاها و من التحیات اصفاها و بعد بدانکه کتاب مستطاب مفتاح
الفلاح من مؤلفات الشیخ الجلیل العارف النبیل الحاوی للفضائل العلمیه و العملیه العارج من الدقائق
الفرعیه الی الحقائق الاصلیه شمس العلماء و المجتهدین بهاء الملة و الدین محمد العاملی طیب الله ثراه
و عامله بما یحبه و یرضاه که مشتمل است بر خلاصهٔ اذکار و ادعیه و محتوی است بر واجب و مندوب عبادات
یومیه و بعضی از مکارم و مراسم ادبیه بر شاقت اسلوب و اقبال قلوب و حسن تهذیب و جزالت
ترتیب از سایر کتب اعمال ممتاز است و منقول است که شخصی از صلحای دار السلطنه اصفهان صینت عن
طوارق الحدثان که از زلال لذت طاعت سیراب و از چاشنی شهد عبادت کامیاب بود در زمان
مؤلف طاب ثراه جناب مقدس نبوی را صلی الله علیه و آله در خواب دید و از آنحضرت که حدیث
من رآنی فقد رآنی فان الشیطان لا یتزیی بزیی از زبان معجز بیان او بمسامع خاص و عام
رسیده است پرسید که بچه کار پردازم و چه چیز ورد خود سازم که شایستهٔ قبول و متمم سعادت وصول
باشد و در جواب اشارهٔ لازم البشاره بمراعات اعمالی که در کتاب مفتاح الفلاح است عز صدور یافت
صباح این واقعه را ببزرگی از افاضل آن عصر عرض نموده از آن کتاب استفسار نمود و آن فاضل
در تعبیر این رؤیا متفکر شده گفت که الی الآن از کتب اعمال کتابی که باین اسم موسوم باشد دیده و شنیده

شده آست و فاضل مزبور بعد از اتفاق ملاقات شیخ مؤلف قدس سره میرسد که کتابی باین اسم بنظر تریف
باشد یا نه شیخ در جواب میفرمایند که قبل ازین بتالیف کتابی در اعمال یومیه شروع نموده و درین ایام
باختتام رسانیده باین اسم موسوم کردانیده ام و بعد از استماع صورت واقعه از حسن ظن بقبول
این سعی مشکور اظهار بهجت و سرور مینمایند **اما** چون این کتاب بزبان تازی تالیف یافته و هم
در بعضی از مواضع تعقیب وغیره بفصول سابقه یا لاحقه احتراز از امر التکرار حواله شده و ارست تفتیش
فصول و تقلیب اوراق عندلیبان گلشن عبودیت را فی الجمله از نهضت و نشاط و حضور و انبساط مانع
بود و در عصر دولت و کامرانی و عهد سلطنت و جهانبانی نواب همایون اعلیحضرت سپهر منزلت
کیوان رفعت مشتری سعادت بهرام صولت خورشید طلعت جمشید شوکت فریدون حشمت سکندر نشان
سلیمان مکان شهنشاه روی زمین • و رواج بخش دین مبین • فدوی حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین • خلاصه دودمان صفوی • سلاله خاندان مرتضوی • ثمره شجره ولایت • گلبن حدیقه هدایت
نوبهار گلشن شاهی • آینه لطف الهی • رازنده لوای گیتی ستانی • برازنده افسر صاحبقرانی • درخشان
گوهر درخشان آل عبا • فروزان اختر آسمان لوکشف الغطا • آفتاب سپهر حسب و نسب • کیخسرو بلاد
عجم و عرب • **للمؤلف** ز نظم شهی مصرع انتخاب • جهانگیر چون پرتو آفتاب • چو شاهین عدلش کند باز
چنگ • تغلب گریزد زکام نهنگ • زهی طلعتش زینت تاج و تخت • زهی سایه اش سرمه چشم بخت • بهرات
گردان بگرد سرش • سپاه کواکب همه لشکرش • فرازنده رایت سروری • فروزنده شمع دین پروری
همه عدل و داد و خن بمیزان شرع • سر تاجداران باصل و بفرع • باقبال آنشاه فیروز جنگ • خرد جوان
شد از خصم مدبر بتنگ • ز بیمش سبک رای خصم عنید • ز حلمش گران بار کف امید • دل بدسگالان بیم زده و بوم
که از دهم از یاد تیغش چو موم • از انروی شاهان جمشید فر • ز فرمان او بر نتابند سر • که مهر ولایت بکف نقش

زبردست از پنجه حیدر رست • بمغز سیادت قوی پشت او • کلید در فتح در مشت او • معانبانش مزین شود
از زین فانوس کل شمع روشن شود • دل مهر گردیده بازار پر رونق • چو ماه از رخ او خریدار نور السلطان
بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو الفتح و الظفر **شاه سلیمان الصفوی الموسوی**
بهادر خان اقام الله سرادق ملکه باوتاد الخلود • و ادام ظل سلطنة الی یوم الموعود • وزین سماء دولت
القاهره بکواکب الالطاف الزاهره • و شید اساس معدلته الباهره • بالعنایات الباطنه و الظاهره •
که پیوسته خاطر اشرف باقامت مراسم دین معطوف و اوقات همایون باعلاء لوای شرع مبین مصروف است
اکثر ابنای زمان بشغل طاعت و عبادت راغب و علم کیفیت و آداب آنرا طالب بودند و بنده کمال
معظم جناب معلی القاب و الاتبار عالیمقدار رشید مبانی شوکت و فتوت • و ممهد قواعد نصفت و مروت •
مهندس بنیان موهبت و افضال • و مؤسس اساس مکرمت و اجلال • مرکز دایره جود و احسان • فدوی آن
دودمان هدایت نشان • زبده الخواقین العظام • و اسوه الامراء الکرام خان و الاشان منیع المکان شایسته
الطاف ربانی **آقا خان ناسف مقدم** ایده الله بنصره الاتم • و اسعده بلطفه الاعظم • که حسب الاستعداد فطرت
اصلی و بمقتضای بصیرت جبلی دریافته اند که بر طبق فرمان واجب الاذعان **الذین عملوا الصالحات**
ترقیات حقیقت انسانی بعد از تشریف بالای حقیقت نمای او بخلعت و الای **وعلم الانسان**
ما لم یعلم بمواظبت طاعات و مداومت اذکار و دعوات منوط و مربوط است در باب ترجمه
این کتاب مبالغه و اهتمام میفرمودند لهذا بنده بیطاعت کم بضاعت محمد شریف بن احمد بن سعید
الشیخی الجیلانی وفقه الله لفیضه الربانی و ایده بعونه السبحانی بزبان فارسی نقل نموده از تکرار در وقت
حاجت حذر نموده تا بعموم انتفاع و سهولت تناول اقرب باشد و ترجمه اکثر احادیث را بنا بر زیادتی
اهتمام متعرض شده و بعضی دیگر را پابندی از روایات و درایات که کتاب مذکور بر آن مشتمل بود بجهت اختصار

مبارکست ... شده ... دارد ... زینت ... شده ... رونق ... بجای ... مجال امان
تخت شاهی که شاه ... حرف آخرست و ماه روشن ... و ماهی نیز ظاهرست و ... مجال امان دو بار مجال ام خواسته شده که مراد از یکی ... محل امانست و از دیگری ... دیده نگاه لفظ ام
منه عفی عنه
لفظ بار از ... لفظ ... تکرار ... و لفظ ... اصل ... بیاید ... منصود ...
منه عفی عنه

رساله در متن آن ذکر نموده بازای آن اکثر سور و تمام آیات و اذکار و دعوات مزبوره را ترجمه و آنچه مقرون
ساخت و در حاشیهٔ آن بعضی از نکات و روایات و تاویلات و احتمالات از افکار مختصه و غیر آن که
ایراد آن مناسب دید بذکر آن پرداخت چه نمازگزار را سزاوار آنست که معانی اذکار و ادعیه
و تعقیبات و هرچه در نماز خواند ملاحظه نماید تا ذکر و دعا و قرآت او محض جنبانیدن زبان نباشد
مانند عرب فارسی دان که بکلام فارسی تکلم شود و در تنبیه بر نمیفهمی و تحریص بر ملاحظهٔ معانی قرآت و اذکار
و دعوات آیهٔ کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی
تعلموا ما تقولون کافیست یعنی نزدیکی مکنید بنماز و حال آنکه مستان باشید تا بدانید آنچه میگوئید
و پوشیده نیست که غرابت در اسلوب عبارت که از منافیات سلاستست از لوازم مطابقت
ترجمه است بالنظم عبارت مترجمه نه از نتائج طبع مترجم و تردیدها که در بعضی از مواضع ترجمه واقع شده
فراخور احتمالات مقام یا تعدد معانی لغت واحده یا اختلاف نسخه است و چون عموم انتفاع
بارعایت اختصار طلب افتاده است هرگاه ایضاح بعضی از امور و آنچه یا اهمال معانی دقیقه اتفاق
افتد مستعدان عالی فطرت و صاحب کمالان صافی قریحت بتعرض مبادرت نخواهند نمود و گمان هست
که اکثر مردم از فتح ابواب این مقاله و عمل بمضمون این رساله که موسوم به عروة النجاح است منتفع
گشته چنانچه زبان از مواظبت الفاظ و مبانی آن اذکار و اوراد کامیاب است کام جان نیز از ذوق
چاشنی زلال معانی آن سیراب گردد و بعد از سیر سراسر خاتمه در وطلب گریبان هوشمندان گرفته
بسیر گلشن عارفان صاحب تمکین و گلگشت بهارستان عالم حق الیقین تکلیف نماید و این رساله بی‌تکلف
نسخه‌ایست غریب که در شمول نفع و عموم فائده و جامعیت جهات مطلوبه و وفور کیفیات مرغوبه
از کتب اعمال نظیر آن الی الآن تألیف نیافته همانا اتفاق این نقش بدیع از میامن عهد میمون و زمان

دولت روزافزون نواب همایون اشرف تواند بود ۰ شرف الله ملکه الدائم ۰ بظهور ولایة القائم
صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام پس اگر از نظر خازنان خزانهٔ عامره بعز قبول رسیده در رنگ جواهر
عطایای شاهانه از آن معدن بحر توام بر سکان معمورهٔ عالم منتشر گردد و در بیت نظم چنین گنج اگر بخت
روزی بود ۰ سزاوار گیتی فروزی بود ۰ امید که برکات و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید
گشته اهتمام باعث و سعی مترجم نیز مشکور باشد و این رساله را بر طبق اصل کتاب بر شش باب و خاتمه مرتب
داشت اما در باب تفسیر فاتحه بترجمه و آنچه اکتفا نموده خاتمه کتاب را که در تفسیر فاتحه بود بعضی از مطالب
دیگر که باین رساله انسب و ذکر آن اهمست مبدل ساخت باب اول در بیان اعمال مابین طلوع
صبح و طلوع آفتاب باب دوم در بیان اعمال مابین طلوع و زوال باب سیم در بیان اعمال
مابین زوال و غروب باب چهارم در بیان اعمال مابین غروب و خفتن باب پنجم در بیان
اعمال مابین وقت خفتن و میان شب باب ششم در بیان اعمال مابین میان شب و طلوع صبح خاتمه
در ذکر شمهٔ از احوال نفس انسانی که دانستن آن مقرب بطاعت و مرغب بعبادتست و ایراد شرائط
و آداب دعا و ذکر بعضی از ادعیهٔ ماثوره که در اصل کتاب مذکور نیست باب اول در بیان اعمال
مابین طلوع صبح و طلوع آفتاب بدانکه از اصحاب عصمت صلوات الله علیهم در باب فضیلت اینوقت
روایات بسیار وارد است و اینوقت را ساعت غفلت میگویند چنانکه مابین غروب آفتاب
و رفتن شفق را هم ساعت غفلت مینامند و میباید که آدمی درینوقت بیدار باشد که خواب درینوقت
شومست رئیس محدثین شیخ ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب فقیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده که خواب بامداد شومست منع میکند رزق را و زرد میکند و تغییر میدهد رنگ را
و این خواب هرکسیست که بسمت شآمت موسوم باشد بدرستی که خدای تبارک و تعالی قسمت میکند

روز بسیار در مابین طلوع فجر و طلوع صبح پس حذر کنید ازین خواب و مرویست که نماز صبح در اعمال شب و اعمال

روز هر دو نوشته میشود روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی قدس الله سره در کتاب کافی

از جناب صادق علیه السلام در باب کریمهٔ اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کَانَ مَشْهُوداً که آن حضرت فرموده است

که مراد نماز صبح است که شاهد و حاضر میشوند آنرا ملائکهٔ شب و ملائکهٔ روز پس هرگاه بنده نماز صبح را در وقت

طلوع فجر بگزارد از برای او دو بار اثبات کرده میشود هم ملائکهٔ شب در صحیفهٔ اعمال او ثبت میکنند و هم ملائکهٔ

روز بدانکه از عبادات چیزی متعلق بطلوع فجر اول نیست که اند کی باشند دخول وقت فضیلت و ترک افضل

اوقات آن مابین الفجرین است اما عبادات متعلقه بفجر ثانی بسیارست پس هرگاه طلوع آن محقق شود

بگوی یَا فَالِقَهُ مِنْ حَیْثُ لَا أَرَیٰ وَمُخْرِجَهُ مِنْ حَیْثُ أَرَیٰ صَلِّ عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ

أَوَّلَ یَوْمِنَا هٰذَا صَلَاحاً وَأَوْسَطَهُ فَلَاحاً وَآخِرَهُ نَجَاحاً ای شکافنده صبح از انجا

که نمی بینم وای بیرون آورندهٔ آن از انجا که می بینم صلوات فرست بر محمد و آل او و بگردان اول این روز

ما را اصلاح و شایستگی و میان آن را فیروزی و رستگاری و آخر آن را ظفر بحوایج و هم بگوی آنچه شیخ

المحدثین در کتاب فقیه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفته است نوح علی نبینا

و علیه السلام هر گاه صبح یا شام میشد میگفت اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُشْهِدُكَ اَنَّهُ مَا اَصْبَحَ بِی مِنْ نِعْمَةٍ

اَوْ عَافِیَةٍ فِی دِینٍ اَوْ دُنْیَا فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِیكَ لَكَ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ بِهَا

عَلَیَّ حَتّٰی تَرْضٰی وَبَعْدَ الرِّضَا یعنی بار خدایا بدرستیکه من گواه میگیرم ترا که آنچه درین صبح با منست

از نعمت و عافیت در دین یا دنیا از تست تنها که شریکی نیست ترا مر تراست ستایش و مر تراست

سپاس بسبب آن نعمت بر ذمت من تا آنکه خشنود شوی و بعد از خشنودی انتهی این کلمات را در صبح ده بار و در شام

ده بار میگفت و باین سبب او عبد شکور نامیده شد یعنی بنده بغایت سپاس کننده و هم بگوی آنچه

ثقة الاسلام در کتاب کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام چون

صبح میشد میگفت سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ سه بار اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ

نِعْمَتِكَ وَمِنْ تَحْوِیلِ عَافِیَتِكَ وَمِنْ فُجَاءَةِ نَقِمَتِكَ وَمِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ

وَمِنْ شَرِّ مَا سَبَقَ فِی اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْاَلُكَ بِعِزَّةِ مُلْكِكَ وَشِدَّةِ قُوَّتِكَ

وَبِعِظَمِ سُلْطَانِكَ وَبِقُدْرَتِكَ عَلٰی خَلْقِكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ

اَنْ تَفْعَلَ بِی كَذَا وَكَذَا یعنی تنزیه میکنم و بپاکی میستایم آن پادشاه پاک را بار خدایا بدرستیکه من

پناه میبرم بتو از زوال نعمت تو و از گردش عافیت تو و از ناگاه در آمدن انتقام تو و از لاحق شدن

بدبختی یا از درکات بدبختی و از شر آنچه گذشته است درین شب و روز بار خدایا بدرستیکه

درخواست میکنم از تو بعزت پادشاهی تو و شدت توانایی تو و بزرگی سلطنت تو و بتوانایی تو بر خلق

تو که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و بکنی با من چنین و چنین یعنی در بند عا بعد از صلوات بر محمد

و آل محمد آنچه خواهد از خدای بخواهد بهر لغتی که داند و بهر زبانی که خواهد و از جمله آنچه نزد طلوع فجر خوانده

میشود آنست که ثقة الاسلام در کتاب کافی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت

کرده گفته است که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله بمردی رسید که نهال می نشاند در حائط خود

پس ایستاد و گفت آیا دلالت نکنم ترا بر غرسی که اصلش ثابت تر و میوه اش زودرس تر و خوشتر و پاینده تر

باشد گفت بلی پس دلالت کن مرا یا رسول الله پس گفت هرگاه صبح شود یا شام شود بگوی سُبْحَانَ اللّٰهِ

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ یعنی پاک و منزه است خدای و ستایش مر خدای راست

و نیست معبودی مگر خدای و خدای بزرگتر است از همه چیز یا از آنکه صفت کرده شود انتهی پس مر ترا بهر

تسبیحی ده شجره خواهد بود از انواع فواکه و این کلمات از باقیات صالحاتست حضرت باقر علیه السلام

گفته است که پس آمد و گفت بدرستیکه من گواه میسازم ترا یا رسول الله که این حایط من صدقه مقبوض است بر فقرا
مسلمین که مستحق صدقه باشند پس نازل گردانید خدای عز و جل چند آیه از قرآن فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰى وَاتَّقٰى
وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى فَسَنُیَسِّرُهٗ لِلْیُسْرٰى و روایت کرده سید جلیل جمال العارفین رضی الدین علی بن طاوس
قدس الله سره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده است که هر که داخل وقت صبح شود
و با او انگشتری باشد که نگین آن عقیق و در دست راست او بوده باشد پس در وقت صبح پیش از آنکه کسی را
به بیند نگین انگشتر را باطن کف بگرداند و سوره انا انزلناه بخواند پس بگوید اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ وَحْدَهٗ
لَا شَرِیْکَ لَهٗ وَکَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ وَاٰمَنْتُ بِسِرِّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَانِیَتِهِمْ
وَظَاهِرِهِمْ وَبَاطِنِهِمْ وَاَوَّلِهِمْ وَاٰخِرِهِمْ نگاه میدارد او را خدای تعالی درین روز از آنچه
نازل میشود از آسمان و آنچه عروج مینماید در آن و آنچه داخل میشود در زمین و آنچه بیرون می آید از آن
و در حفظ الهی خواهد بود تا شام و ترجمه سوره انا انزلناه بعد از بسمله اینست بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را
در شب قدر یعنی ابتداء نزول آن در آن شب واقع شد یا تمام قرآن در آن شب از لوح المحفوظ باسمان دنیا
آمده بسفره کرام سپرده شد و روح الامین در مدت بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بر وفق
اقتضای مصالح بدنیا آورد و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که
هر که در وطاعت کند عزیز و مشرف گردد و یا هر عملی که در و واقع شود نزد خدای تعالی با قدر و منزلت بود
و گفته اند قدر بمعنی حکمت یعنی در و تفصیل کنند کارهای مشحون بحکمت که نقص را بدان راه نبود یا بمعنی
تنگی است که زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند شب قدر بهترست از
هزار ماهی که در آن شب قدر نباشد فرود آیند فرشتگان بزمین یا باسمان دنیا و روح یعنی جبرئیل علیه السلام
با ایشان در شب و قولی آنست که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست و یا صنفی از ایشان که

روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بموافقت ملائکه و گفته اند مراد روح پیغمبر
ماست صلی الله علیه و آله و برین تقدیر ظاهر امراد همان نور مقدس است که آنحضرت در اوقات مختلف بعبارات
متعدده از آن تعبیر کرده فرموده است که اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ الْعَقْلُ وَاَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ الْقَلَمُ
وَاَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُوْرِیْ و در بصائر آورده که جبرئیل علیه السلام با فرشتگانی که ایشان را با او
آشنائیست فرود آیند و بخانهای مؤمنان در روند و جبرئیل علیه السلام مؤمنان را مصافحه کند و علامت
مصافحه جبرئیل اقشعرار جلدست و رقت قلب و اشک چشم و جهای شرف و منزلت این است که ملائکه و
روح بزمین آیند بفرمان آفریدگار ایشان بجهت هر کاری از خیر و برکت که مقدر شده است در آن
سال سلامت از همه آفات شب قدر تا طلوع صبح یا نیست شب قدر مگر سلام از بسکه فرشتگان بر مؤمنان
سلام کنند مروی است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره قدر را اجر روزه رمضان
و ثواب احیاء لیلة القدر باو داده شود و ترجمه کلماتی که بعد از سوره مذکور شد اینست که ایمان آوردم
بخدای یگانه که شریک ندارد و کافر شدم به بت و شیطان یعنی نفی هر دو کردم و ایمان آوردم بسر آل
محمد و آشکارای ایشان و ظاهر ایشان و باطن ایشان و اول ایشان و آخر ایشان انتهی و از جمله آنچه
در طلوع صبح خوانده میشود آنست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست اَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ
الْعَلِیَّ الْاَعْلَى الْجَلِیْلَ الْعَظِیْمَ دِیْنِیْ وَنَفْسِیْ وَاَهْلِیْ وَمَالِیْ وَوَلَدِیْ وَاِخْوَانِیَ الْمُؤْمِنِیْنَ
وَجَمِیْعَ مَا رَزَقَنِیْ رَبِّیْ وَجَمِیْعَ مَنْ یَعْنِیْنِیْ اَمْرُهٗ اَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ الْمَخُوْفَ الْمَرْهُوْبَ
الْمُتَضَعْضِعَ لِعَظَمَتِهٖ کُلُّ شَیْءٍ دِیْنِیْ وَنَفْسِیْ وَاَهْلِیْ وَمَالِیْ وَوَلَدِیْ وَ
اِخْوَانِیَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَجَمِیْعَ مَا رَزَقَنِیْ رَبِّیْ وَجَمِیْعَ مَنْ یَعْنِیْنِیْ اَمْرُهٗ سه بار بگوید یعنی
و دیعت میسپارم بخدای بلند بلندتر بزرگ بزرگوار دین خود را و نفس خود را و اهل خود را و مال خود را

و فرزندان خود را و برادران خود را که بحلیهٔ ایمان آراسته باشند و جمیع آن چیز را که روزی من کرده از کردار من و جمیع آنکسان را که اهتمام بشان ایشان داشته باشم ودیعت میسپارم بخدای که همه از دست او
و ذلیل و خاضعست از برای بزرگی او هر چیزی دین خود را و نفس خود را و اهل خود را و مال خود را و فرزندان
خود را و برادران خود را اگر مؤمن باشند و هر آن چیز را که روزی من کرده باشد پروردگار من و جمیع آن
کسان را که اهتمام بشان ایشان داشته باشم **فصل** پس اگر در طلوع فجر با وضو نباشی مبادرت کن
بوضو تا در حال اذان فجر با طهارت باشی ... کرپیش از وضو ابتدا کنی
بعرض ... طول آن و مسواک بانگشت ابهام و سبابه برمجری است و سزاوار است که در حال
وضو رو بقبله باشی پس اگر وضو از ظرفی باشد که بکف آب برداشتن از و ممکن باشد آن ظرف را
بطرف راست خود بگذار و اگر از نهر یا از حوض مثلا وضو سازی سزاوار است که آن بر طرف راست واقع
شود و اگر اینمعنی با استقبال قبله جمع نشود ظاهر نیست که استقبال رجحان داشته باشد و وقتی که آب
نظر کنی بگو الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا ستایش مر خدای را است
که گردانیده است آب را پاک و پاک کننده و نگردانیده است آنرا نجس بعد از آن هر دو دست تا زند
یعنی بند دست پیش از آنکه دستها را داخل ظرف آب کنی یکبار بشوی اگر وضو از حدث بول یا خواب باشد
نه از حدث باد مثلا و دوبار بشوی اگر از حدث غائط باشد و مستحب نیست شستن دستها از غیر این
حدثها و اگر وضو تو از حوض یا ابریق باشد مثلا پس اکثر فقها برانند که شستن دستها ساقطست و بعضی گفته اند
که استحباب آن باقیست و دور نیست که چنین باشد بعد از آن دست راست در آب بگذار و بگوی بسم الله
و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین یعنی بنام خدای و بخدای
خدای ای بار خدایا بگردان مرا از جمله توبه کاران و بگردان مرا از جمله پاکان و پاکیزگان بعد از آن سه بار

مضمضه کن

مضمضه کن و در عقب آن بگوی اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک یعنی ای
خدایا تلقین من کن حجت مرا روزی که ملاقات تو میکنم و بگشای زبان مرا بیاد تو پس سه نوبت استنشاق
کن و بگوی اللهم لا تحرم علی ریح الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها
و طیبها یعنی بار خدایا حرام مساز بر من بوی جنت را و بگردان مرا از جمله کسانی که می بویند رایحه
آنرا و نسیم خوش آنرا و خوشبوی آنرا بعد از آن بدست راست یک کف آب بردار و نیت کن که وضو
واجب میسازم از برای امتثال اطاعت امر خدای تعالی و افعال مستحبه وضو مندرجست در ضمن
نیت فعل واجبی که کرده باشی و اگر هر یک از افعال مستحبه را در وقت فعل آن نیت کنی بهتر است
و وضو را با ابتدا شستن رو مقارن ساز بنوعی که مستدام الحکم باشد تا فارغ شدن از وضو و اگر
شستن رو بگوی بسم الله و تسمیه اولی از این تسمیه مجزی نیست چه این تسمیه از برای شروع در واجبست
و آن تسمیه از برای شروع در مستحب و تجویز کرده اند که نیت وضو مقارن غسل یدین باشد که
شرائط غسل یدین حاصل باشد یا مقارن مضمضه یا استنشاق باشد بنابر آنکه این افعال سه گانه از جمله
افعال وضو کامل است و ابن طاوس طاب ثراه در این جواز توقف کرده است و احتیاط با اوست و هر
گاه آب بر روی بریزی سزاوار آنست که دست بر روی بمالی تا آنچه از اصحاب عصمت علیهم السلام
در حکایت وضو بیانی نقل شده تاسی و متابعت کرده باشی و از عهده خلاف بعضی از علما که امرار
ید را واجب دانسته اند بیرون آمده باشی و واجب نیست که هر جزوی از اجزاء روی را در شستن بر ما تحت او
مقدم داری بلکه چون ابتدا بغسل اعلای وجه کرده باشی کافی است و حد وجه بحسب طول و عرض آنست
که ابهام و وسطی بران بگردد و سخن در باب تحدید وجه در کتب مبسوطه خصوصا در شرح اربعین مصنف
رحمه الله تعالی در شرح حدیث رابع مبسوط و مفصل است و واجبست که مویی را که بشره روی از زیر آن

مو در مجلس تخاطب دیده شود تخلیل کنید تخلیلی که آب بطریق غسل به بشره برسد اما آنچه بشره از زیر آن دیده
نشود تخلیل آن واجب نیست بلکه همان موی که بآن مواجهه شود و از حد روی خارج نباشد شستن آن واجبست
و چشمها را در حال وضو بگشای که رئیس المحدثین ابن بابویه طاب ثراه در کتاب فقیه از حضرت نبوی صلی الله
علیه و آله روایت کرده است که اِفْتَحُوا عُیُونَکُمْ عِنْدَ الْوُضُوءِ لَعَلَّهَا لَا تَرَی نَارَ جَهَنَّمَ
یعنی بگشایید چشمهای خود را در وقت وضو تا شاید که آتش دوزخ نه بیند و اکثر علمای ما این را در مستحبات
وضو ذکر نکرده اند و بعضی گمان میبرند که سبب اهمال ایشان آن باشد که شیخ طوسی رحمه الله نقل اجماع کرده است
بر آنکه رسانیدن آب به اندرون چشمها مستحب نیست و شیخ شهید قدس سره در کتاب ذکری فرموده
که بین الامرین منافات نیست چه میتواند بود که چشمها گشاده باشد و آب بداخل آن نرسد و این خوب و موجه
و مستحسن است و دور نیست که بر مشاهده آنچه متوضی بفعل می آرد از افعال وضو ثواب مترتب شود
تتمه پس هرگاه از شستن روی فارغ شوی کف آبی بدست چپ بردار همچنانکه حضرت امام محمد باقر
علیه السلام در بیان وضوء حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجای آورده و دست راست را بآن آب بشوی
در حالتی که ابتدا کنی بمرفق و دست بر آن عضو بکشی از حد مرفق تا سرهای انگشتان و در اینجا تخلیل کردن
موی واجبست هر چند ما تحت آن را پوشیده باشد و مرد در شستن دستها ابتدا بظاهر ذراع نماید و زن
بباطن آن پس بدست راست کف آبی بردار و دست چپ را همچنان بشوی و میباید که هر یک از روی
و دستها را زیاده از یکبار نشوید همچنانکه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی و رئیس المحدثین
ابن بابویه در کتاب فقیه اختیار فرموده اند و مصنف رحمه الله سخن را درین باب در کتاب مشرق الشمسین
و حبل المتین نهایت شرح و بسط داده است و بعد از آن بتری پیش سر را یا موی را که بکشیدن از حد پیش سر گذر
نرود بتری دست راست مسح کن و بقیه آن تری پشت پای راست را از سر انگشتان تا کعب یعنی مفصل

ساق و قدم مسح کن و مسح تا بلندی پشت پا کافی نیست همچنانکه مصنف رحمه الله در کتاب مزبور بیان
فرموده است و بعد از آن مسح کن پشت پای چپ را بتری دست چپ و مسح سر و پاها میباید که بباطن
کف بوده باشد نه بظاهر آن مگر در وقت ضرورت و میباید که دست بر عضو ممسوح کشیده شود پس اگر
دست بر آن بگذارد بی کشیدن کافی نیست و سزاوار آنست که مسح پاها بتمامی کف دست واقع شود همچنانکه
شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی قدس الله سره در کتاب تهذیب بسند صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله
علیه روایت کرده و میباید که افعال وضو متوالی باشد و تراخی میان آن افعال واقع نشود و ترتیب مذکور
در آن افعال رعایت کرده شود حتی در مسح قدمین همچنانکه جمعی از قدمای علمای ما اختیار فرموده اند و هم
ثقة الاسلام در کتاب کافی بسند حسن از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده و سزاوار آنست که در وقت
هر فعل از غسل و مسح دعائی که برای آن موظف و مأثور است بخواند همچنانکه در فصل آینده می آید و وقتی که
از وضو فارغ شوی بگوی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ یعنی ستایش مر خدای راست که پروردگار
جهانیانست و بعد از آن بگوی اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ اَللّٰهُمَّ
اِنِّی اَسْأَلُکَ تَمَامَ الْوُضُوءِ وَتَمَامَ الصَّلٰوةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِکَ وَالْجَنَّةَ یعنی خدایا
بگردان مرا از جمله توبه کاران و بگردان مرا از جمله طهارت گرفتگان خدایا بدرستیکه من میخواهم از تو
تمامی وضو را و تمامی نماز را و تمامی خشنودی ترا و جنت را و بدانکه اکثر افعال وضو و جمیع اذکار مذکوره
مستحب است و افعال واجبه ده است اول نیت با استدامت حکم دوم شستن روی سیم
شستن دست راست چهارم شستن دست چپ پنجم مسح سر ششم مسح پای راست هفتم
مسح پای چپ هشتم ترتیب نهم موالات دهم مباشرت وضو بنفس خود مگر از برای ضرورت
و سزاوار آنست که ترک تمندل نماید یعنی تری اعضای وضو را باستعمال دستمال و امثال آن خشک نکند چه روایت

کرده است ثقة الاسلام در کافی از حضرت صادق علیه السلم که هر که وضو بسازد و تمندل کند او را یک حسنه است
و اگر وضو بسازد و تمندل نکند تا خشک شود آب وضو او را سی حسنه است و ظاهر نیست که دانسته باشد با آفتاب
یا آتش خشک کردن حکم تمندل دارد و باک نیست بوضو ساختن در مسجد هر گاه آن وضو از حدث بول و غایط نبوده
باشد اما آنچه از نیها باشد مکروهست **فصل** روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی و رئیس المحدثین در
فقیه و شیخ طایفه در تهذیب از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که گفت روزی حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه با محمد بن حنفیه رضی الله عنه نشسته بود ناگاه گفت یا محمد کوزه آبی بیار تا از برای
نماز وضو بسازم پس محمد آب آورد پس حضرت بدست راست بر دست چپ آب ریخت و گفت
بِسْمِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجِسًا بنام خدای و ستایش
مر خدای راست که گردانیده است آب را پاک کننده و نگردانیده است آن را پلید و بعد از آن
استنجا کرد و گفت اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِي وَاَعِفَّهُ وَاسْتُرْ عَوْرَتِي وَحَرِّمْنِي عَلَى النَّارِ
یعنی نگاه دار از فجور فرج مرا و عفیف گردان یعنی پرهیزدار آن را و بپوشان عورت مرا و حرام گردان مرا
بر آتش و بعد از آن مضمضه کرد و گفت اَللّٰهُمَّ لَقِّنِّي حُجَّتِي يَوْمَ اَلْقَاكَ وَاَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ
و بعد از آن استنشاق کرد پس گفت اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشَمُّ
رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَطِيبَهَا و ترجمه این دو دعا گذشت و بعد از آن روی شست پس گفت
اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ
الْوُجُوهُ یعنی خدایا سفید کن روی مرا روزی که سیاه میشود در آن روزها و سیاه مگردان روی مرا
روزی که سفید میشود در آن روزها بعد از آن دست راست را شست پس گفت اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي
كِتَابِي بِيَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ بِيَسَارِي وَحَاسِبْنِي حِسَابًا يَسِيرًا یعنی خدایا بده بمن

نامه اعمال مرا بدست راست من و برات خلود در جنت را بدست چپ من و حساب مرا آسان گردان بعد از آن
دست چپ را شست پس گفت اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً
اِلَى عُنُقِي وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ یعنی خدایا مده بمن نامه اعمال مرا بدست چپ من
و بند مگردان آن دست را بگردن من و پناه میبرم بتو از جامها بریده از آتش دوزخ بعد از آن سر را مسح
کرد پس گفت اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ یعنی بپوشان مرا برحمت خود و برکات خود بعد از آن
پاها را مسح کرد پس گفت اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْاَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي
فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ یعنی خدایا ثابت قدم دار مرا بر صراط روزی که می لغزد
در آن قدمها و بگردان سعی مرا در آنچه خشنود گرداند ترا از من ای خداوند بزرگواری و گرامی داری بعد از آن
سر برداشت و نظر کرد بسوی محمد و گفت هر که وضو سازد همچو وضوی من و بگوید مثل گفتن من می آفریند
خدای تعالی برای او از هر قطره فرشته که تقدیس و تسبیح و تکبیر خدای تعالی میکرده باشد پس می نویسد
خدای تعالی از برای او ثواب اینها را تا روز قیامت **فصل** پس هر گاه از وضو فارغ شوی
متوجه مسجد شو روایت کرده است رئیس محدثین در کتاب فقیه از حضرت صادق علیه السلم که هر که بسوی
مسجد رود نمیگذارد پای خود را بر هیچ تر و خشک مگر آنکه تسبیح کند از برای او زمین تا زمین هفتم و سزاوار است
که در وقت بیرون رفتن از خانه بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي
وَيَسْقِينِ وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي اَطْمَعُ اَنْ
يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَاجْعَلْ لِي
لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَاغْفِرْ لِاَبِي یعنی بنام
خدای که آفریده است مرا پس او هدایت میکند مرا و آنکه او طعام و شراب میدهد مرا و هر گاه بیمار شوم پس او

شفا میدهد مرا و آنگه می میراند مرا پس زنده میگرداند مرا و آنکه امید دارم که ببخشد گناه مرا روز جزا پروردگار
ببخش مرا حکم را یعنی حکم میان مردم یا کمال در علم و عمل و ملحق ساز مرا بصالحان و بگردان از برای من لسان صدق
در پسینیکان و بگردان مرا از وارثان جنت نعیم و بیامرز پدر مرا انتهی پس روایت کرده است جمال
السالکین در کتاب عدة الداعی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که هر که وضو بسازد و پس بسوی مسجد برود
و در وقت بیرون رفتن از خانه خود بگوید بِسْمِ اللهِ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ هدایت میکند خدای تعالی
او را بصواب و ایمان و هرگاه بگوید وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ طعام میفرماید او را از طعام
جنت و می‌آشاماند او را از شراب جنت و هرگاه بگوید وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ میگرداند خدای تعالی
این را کفاره گناهان او و هرگاه بگوید وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ می میراند او را خدای تعالی همچو مردن
شهیدان و زنده میدارد او را همچو زندگی نیکبختان و هرگاه بگوید وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي
خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ می بخشد خدای همه خطاهای او را هر چند بیشتر از کف دریا باشد و هرگاه بگوید رَبِّ
هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ می بخشد خدای تعالی مر او را حکم و علم و ملحق میسازد او را بصالح
گذشتگان و صالح آیندگان و هرگاه بگوید وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ مینویسد خدای
تعالی از برای او در ورق سفید که فلان بن فلان از جمله صادقانست و هرگاه بگوید وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ
جَنَّةِ النَّعِيمِ میدهد خدای تعالی باو منزلها در جنت نعیم و هرگاه بگوید وَاغْفِرْ لِأَبِي خدای تعالی می آمرزد
پدر و مادر او را و هرگاه خواهی که داخل مسجد شوی اول بجهت احتیاط از نجاست ملاحظه کفش خود بکن و پای راست
مقدم دار و بگوی بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَإِلَى اللهِ وَخَيْرُ الْأَسْمَاءِ كُلُّهَا لِلّٰهِ تَوَكَّلْتُ
عَلَى اللهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ
رَحْمَتِكَ وَتَوْبَتِكَ وَأَغْلِقْ عَنِّي أَبْوَابَ مَعْصِيَتِكَ وَاجْعَلْنِي مِنْ زُوَّارِكَ

وَعُمَّارِ مَسَاجِدِكَ وَمِمَّنْ يُنَاجِيكَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمِنَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَوَاتِهِمْ
خَاشِعُونَ وَادْحَرْ عَنِّي الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ وَجُنُودَ إِبْلِيسَ أَجْمَعِينَ یعنی بنام خدا و بذات خدا و از جانب
خدا و بسوی خدا و بهترین همه نامها مر خدا راست و توکل نمودم بر خدای نیست چاره و نیست قوتی مگر بخدا
یا آنکه نیست برگشتن از معصیت و قدرت بر طاعت مگر بخدای پروردگارا صلوات بفرست بر محمد و آل محمد
و بگشا از برای من درهای رحمت خود و توبه خود را و ببند از من درهای معصیت خود را و بگردان مرا از جمله
زیارت کنندگان خود و عمارت کنندگان مساجد خود و از جمله کسانی که راز گویند با تو در شب و روز و از
جمله آنانکه ایشان در نماز خود خاضعان و متواضعانند و دور گردان از من شیطان مردود را و همه
لشکرهای ابلیس را و هرگاه کفش از پای بیرون کنی پای چپ را پیش از راست بیرون کن بعکس ترتیب پوشیدن
و اگر نعلین عربی باشد و نزع نکردن آن ممکن باشد نزع مکن که نماز با کفش عربی مستحب است بعد از آن اذان
بگوی که اذان صبح از جمله متحتمات حتی سید مرتضی رضی الله عنه قایل شده است که اذان صبح بر مردان
واجبست و ابن ابی عقیل با او موافقت کرده این را افزوده است که بسبب ترک آن نماز باطل میشود و صورت
اذان اینست اللهُ أَكْبَرُ چهار بار وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ دو بار وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ
دو بار وَحَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ وَحَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ وَحَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ وَاللهُ أَكْبَرُ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ
هر یک دو بار یعنی خدا بزرگتر از آنست که صفت کرده شود و گواهی میدهم که نیست معبودی بغیر خدای
گواهی میدهم که محمد رسول خداست صلی الله علیه وآله اقبال کن بر نماز اقبال کن بر سرمایه فیروزی و سعادت
اقبال کن بر بهترین اعمال مراد از هر دو نماز است و روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب کافی بسند صحیح
که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام پرسیدند که فاضلترین چیزی که بندگان بآن تقرب بپروردگار خود جویند
و دوست ترین آن نزد خدای عز وجل کدام است فرمود که بعد از معرفت چیزی افضل از این نماز نمیدانم

یعنی نیت و مراد از معرفت اعتقادات دینیه است که بان ایمان متحقق شود پس نماز بعد از ایمان از جمیع اعمال
نفسیه و بدنیه افضل است و اجماع برین معنی منعقد شده است و میباید که در حال اذان ایستاده و مستقبل قبله
باشی و آواز بلند گردانی و در کلمات آن تانی کنی و دو انگشت خود در دو گوش بگذاری و بر فصول بجده گانه وقف
کنی و بچپ و راست التفات نمایی و در اثنای آن سخن نگویی و در وقت ذکر جناب نبوی صلوات بر وی و آل او
بفرستی که روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب فقیه بسند صحیح از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرموده است
صلوات بفرست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه ذکر کنی او را یا ذکر کند او را نزد تو ذکر کننده در اذان
و غیره و پوشیده نیست که ظاهر این حدیث دلالت میکند بر آنکه صلوات فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه
و آله واجب بوده باشد بر هر ذکر کننده و شنونده هر گاه که ذکر کند یا بشنود ذکر او را و بعضی از علما
باین رفته اند که در عمری یکبار واجبست و بعضی از ایشان گفته اند که در هر مجلس یکبار واجبست و بعضی
از ایشان گفته اند که هر گاه ذکر او کرده شود واجب است و این مذهب رئیس المحدثین ابن بابویه است قدس الله
سره و صاحب کنز العرفان نیز باین قول رفته است و این اصح اقوال است و ظاهر قول امام محمد باقر
در حدیث مذکور تقاضای آن میکند که صلوات فرستادن واجب باشد خواه باسم مذکور شود و خواه
بلقب و خواه بکنیت و ممکن است که تعبیر بضمیری که راجع شود باو صلوات الله علیه و آله همین حکم داشته باشد
و در کلام علما ما قدس الله اسرارهم درین باب چیزی یافته نشده است و احتیاط مقتضی عموم وجوب است
و ظاهر انست که قدر واجب بهمین مؤدی شود که گویند اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

فصل و هر گاه از اذان فارغ شوی پس جدا کن اذان و قامت را از هم بفاصله سجده یا جلسه
و بگوی در حال سجود یا جلوس اللّهمّ اجعل قلبی بارّا و عیشی قارّا و رزقی دارّا و اجعل
لی عند قبر رسولک صلّی الله علیه و آله مستقرّا و قرارا یعنی خدایا بگردان دل

نیکوکار

نیکوکار و فرمان بردار و عیش مرا برقرار و روزی مرا بنزول و تجدد و روانی و استمرار و بگردان از برای من
نزد قبر پیغمبر تو صلی الله علیه و آله منزل و آرامگاه بعد از آن دعا کن بآنچه خواهی و حاجت خود بخواه که روایت
شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که دعا میان اذان و اقامت رد نمیشود بعد از آن بر میخیزی
باقامت و فصول اقامت همه دو بار دو بار است مگر تهلیل آخر که یکبار است و بعد از حی علی خیر العمل
قد قامت الصلوة دو بار و آداب اذان در اقامت مرعیست مگر تانی و انگشت در گوش گذاشتن
و آواز بلند کردن که اقامت را آهسته تر میباید خواند و طهارت و قیام در اقامت مؤکد ترست حتی
سید مرتضی رضی الله عنه واجب دانسته است و وقتی که از اقامت فارغ شوی روی بقبله بگوی
اللّهمّ الیک توجّهت و مرضاتک طلبت و ثوابک ابتغیت و بک آمنت و
علیک توکّلت اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و افتح قلبی لذکرک و ثبّتنی
علی دینک و لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و هب لی من لدنک رحمة انّک انت
الوهّاب یعنی خدایا بسوی تو توجه کردم و خشنودی ترا طلب کردم و ثواب ترا درخواست نمودم و بتو
ایمان آوردم و بر تو توکل کردم خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بگشای دل مرا از برای ذکر خود و ثابت
گردان مرا بر دین خود و حیران و منحرف مگردان دل مرا بعد از آنکه هدایت کرده مرا و ببخش مرا از نزد خود رحمتی
بدرستیکه توئی بخشنده و میباید که قیام تو در نماز با وقار و خشوع باشد و دستها بر روی رانها باشد در مقابل
زانوها و میان پاها بقدر سه انگشت گشاده تا یک شبر فاصله بوده باشد و نظر بسوی سجده گاه باشد و نگاه
بسوی آسمان نکنی و بخاطر بگذرانی که این نماز مودّع است یعنی بعد از فراغ ازین نماز فنا شده دنیا را وداع
کرده روی بعقبی خواهی آورد و بعد از آن نیت کن که ادای نماز صبح واجب میکنم از برای امتثال
امر خدای تعالی و نیت را به یکی از تکبیرات هفتگانه افتتاحیه مقارن ساز در حالتی که دستها را

بهر تکبیری برداری بنحوی که روی کفها بسوی قبله باشد و انگشتها بغیر از دو انگشت مهین پیوسته باشند
و کفهای دست از دو گوش در نگذرد و ابتدای تکبیر با ابتدای رفع یدین و انتهای این با انتهای آن مقارن
باشد و در میان تکبیرات هفتگانه دعاهای سه گانه که ثقة الاسلام در کتاب کافی بطریق حسن از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده بخوانی پس بعد از تکبیر سیوم بگوی اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِكُ
الْحَقُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی ذَنْبِی اِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ
اِلَّا اَنْتَ یعنی خدایا تویی پادشاه حق نیست معبودی مگر تو بدرستیکه من ستم بر نفس خود کردم پس بیامرز
گناه مرا بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را مگر تو و بعد از تکبیر پنجم بگوی لَبَّیْكَ وَسَعْدَیْكَ وَالْخَیْرُ
فِی یَدَیْكَ وَالشَّرُّ لَیْسَ اِلَیْكَ وَالْمَهْدِیُّ مَنْ هَدَیْتَ لَا مَلْجَأَ مِنْكَ اِلَّا اِلَیْكَ
سُبْحَانَكَ وَحَنَانَیْكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَیْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَیْتِ یعنی همیشه
بطاعت تو استادگی دارم و بر امتثال فرمان تو مساعدت مینمایم و خیر در دست توست و شر منسوب
بتو و صادر از تو نیست و هدایت کرده شده کسی است که تو هدایت او کرده باشی نیست پناهی از تو
بسوی تو پاک و منزه میدانم ترا ای خداوند خانه یعنی خانه کعبه و بعد از تکبیر هفتم خواه تکبیر احرام
باشد و خواه نباشد بگوی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ عَالِمِ الْغَیْبِ
وَالشَّهَادَةِ حَنِیفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِینَ اِنَّ صَلٰوتِی وَنُسُكِی وَ
مَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ
الْمُسْلِمِینَ یعنی متوجه ساختم روی خود را بسوی آنکسی که آفریده است آسمانها و زمین را دانای غیب
و شهادت در حالتی که حنیفم یعنی مائلم از باطل بسوی حق و مسلمم یعنی از جنگ آشتی در آمده مخالفت را
بطاعت و انقیاد مبدل ساخته ام یا آنکه کار خود را بحق تسلیم نموده ام و نیستم من از جمله مشرکان بدرستیکه

در حقها از تو میخواهم
متبارک و متعالی یعنی
خجسته و بلند مرتبه تو
پاک و منزه میدانم ترا ای

من و عبادت من و زندگی من و مردگی من برای خداست که پروردگار جهانیانست شریکی نیست مر او را
و باین مأمور شده ام و من از جمله مسلمانم و مسلم در اینجا بهمان معنی است که گذشت و در روایت دیگر
اینچنین است وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ عَلٰی مِلَّةِ اِبْرٰهِیمَ
وَدِینِ مُحَمَّدٍ وَمِنْهَاجِ عَلِیٍّ حَنِیفًا مُسْلِمًا الی آخره بی اضافه عالم الغیب والشهاده و اتفاق دارند
علماء ما بر جواز مقارنت نیت نماز بهر یک از تکبیرات سبعه و بهر کدام که نیت مقارن ساختی
آنرا تکبیر احرام بگردان و بعد از فراغ از دعای ثالث بگوی اَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ
مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ یعنی پناه میبرم بخدای شنوای دانا از شیطان مردود و استعاذه نزد ما
مخصوص برکعت اولی است نه غیر آن و اخفات آن سنت است خواه در جهری و خواه در اخفاتی
و بعد از آن سوره الحمد بخوان بترتیل و جهر کن آنرا در حالتی که رعایت وقوف در مواضع آن میکرده باشی
و با حضور دل تدبر در معانی آن نمایی و ترجمه آن اینست که بنام خدای روزی بخشنده بخشاینده و سپاس
و ستایش مر خدا راست که پروردگار جهانیانست و روزی دهنده آفریدگانست در دنیا بشرط
جان و رحمت کننده بر بندگانست در آخرت بشرط ایمان و پادشاه روز جزاست مر ترا می پرستیم
و بس و از تو یاری میخواهیم و بس ثابت دار ما را بر راه راست راه آنانکه انعام کرده تو بر ایشان نه راه
آنانکه غضب بر ایشان واقع شده چون یهودیان و نه راه آنانکه گمراه شده اند چون نصاری
یا آنکه مراد از مغضوب علیهم عاصیان در امور فرعیه باشد و مراد از ضالین مخالفان در اعتقادات
اصلیه و بعد از فاتحه بقدر یک نفس سکوت کنی و بعد از آن سوره از سور قرآن بخوان بهتر و خوبتر
و سزاوار است که آن سوره نبا یا سوره غاشیه یا سوره قیمة یا سوره دهر باشد یا آنچه متشابه اینها
باشد در طول از جمله سور مزبوره بر ترجمه سوره نبا اقتصار کرده میشود چون حضرت رسول صلی الله

علیه وآله دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خوانده به روز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آن حضرت و در نزول
قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و ازان یکدیگر را میپرسیدند یا از پیغمبر و مومنان پرسش مینمودند پس حق
سبحانه وتعالی فرمود عمّ الی آخر السوره و ترجمه آن اینست از چه چیز میپرسند کافران از خبر بزرگ یعنی
قرآن آن خبری که ایشان درو اختلاف کنند کانند یعنی او را بسحر یا شعر یا کهانت نسبت کنند نه چنانست
که میگویند زود باشد که بدانند وخامت و شآمت عاقبت تکذیب را و تکرار کلّا سیعلمون وعید است
از پی وعید یا آنکه کلّا بمعنی حقّا باشد یعنی حقا زود بود که بدانند کفار عاقبت تکذیب را و بدانند مومنان
عاقبت تصدیق را یا حقا زود بود که بدانند کفار در هنگام نزع یا روز قیامت که آنچه دران اختلاف میکردند
حق است پس بدانند روز قیامت یا در جهنم بطلان قول و فساد عقیدهٔ خود را آیا نساخته ایم زمین را
فراشی گسترده تا قرارگاه شما باشد و نگردانیده ایم کوهها را میخهای زمین تا بدان استوار باشد و
بیافریدیم شما را از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کردیم گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه
و خوب و زشت و گردانیدیم خواب شما را راحت بدنهای شما و ساخته ایم شب را پوششی یا ظلمت همه چیز را
پوشاند و گردانیدیم روز را وقت طلب معیشت شما و بنا کرده ایم بالای سر شما هفت آسمان سخت
یعنی محکم و استوار که رخنه و شکافی که نشانه خلل باشد دران نیست و بیافریدیم در آسمان چراغی افروخته
و تابان یعنی آفتاب و فرو فرستادیم از ابرهای فشارنده باران آب ریزان تا بیرون آریم بدان
آب دانه که قوت را شاید چون گندم و جو و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون
آریم از دریا دُر و از زمین گیاه و درختان بوستانها درهم پیچیده یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک
بدرستیکه روز داوری و حکم گذاری یعنی روز رستخیز هست در حکم خدای وقتی مقرر برای محاسبه خلایق
و مجازات ایشان روزی که دمیده شود در صور نفخهٔ ثانیه پس بیایید شما گروه گروه از قبرهای خود

بعرصگاه محشر

بعرصگاه محشر و شکافته شود آسمان دران روز پس باشد از بسیاری شکاف درها یعنی خداوند درها یا از
فرجها گویی که تمام او در است و رانده شوند کوهها در هوا پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند
اما بسبب تفتت و تفرق اجزا بر حقیقت جبلیت باقی نمانند بدرستیکه دوزخ باشد گذرگاه خلق که همه را
برو گذر باشد یا کمین گاهی که زبانیه مترصد ورود کافران باشند یا موضع رصدی که خزنهٔ دوزخ انتظار
کفار میبرند و خزنهٔ بهشت نگاهبانی مومنان میکنند تا وقت گذشتن بر صراط از تعرض آتش محروس مانند
یا محبسی که زندان کفار و اشرار باشد و این جهنم باشد مر کافرانرا که از حد در گذشته اند محل باز
گشت یعنی آرام جای و قرارگاه در حالتی که درنگ کنندگانند دران روزگارهای دراز نمی چشند در
دوزخ یعنی نمی یابند خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد یا نمی یابند
خوابی که بدان آسایش کنند و نمی آشامند شرابی مگر حمیم و آن آب گرمی است که چون نزدیک روی
آرند گوشت روی دران ریزد و چون بخورند امعاء و احشا پاره پاره شود و مگر غساق یعنی ریمی که از تنهای
ایشان سیلان کند یا اشکها که از حسرت میبارند پاداش داده میشوند پاداشی موافق کردار خود
ایشان بودند که نمیترسیدند از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آخرای و تکذیب میکردند
بآیتهای ما که انبیا بدیشان نمودند تکذیب کردنی و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت
و غیر آن شمرده ایم آنرا یعنی نگاه داشته و نوشته ایم نوشتنی یا ضبط کرده ایم و حال آنکه نوشته شده است
بریشان و خواهیم گفت کافرانرا که پس بچشید عذاب دوزخ را پس نمی افزاییم شما را همیشه مگر عذابی
بدرستیکه پرهیزگاران راست رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن باغهاست در روی درختان
میوه دار و درختان انگور تخصیص بجهت تفضیل است و ایشانراست دختران نارپستان همزادان
و مر ایشانراست جامهای پر از شراب یا کاسهای پی در پی نمی شنوند متقیان در بهشت سخنان بیهوده

ونزد روغی با نشنوند از آشامیدن شراب بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان
بهذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود جزا داد ایشانرا جزا دادنی از پروردگار تو بمقتضای وعده
خود عطا کرد ایشانرا از فضل خویش عطایی وافی و کافی یا بر حسب اعمال ایشان آفریدگار آسمان و زمین
و آنچه میان ایشان است روزی دهنده و بزرگ بخشایش مالک نباشند اهل آسمان و زمین از خدای سخن گفتن را
یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری روزی که بایستند روح و فرشتگان صف زده
سخن نگویند در باب شفاعت مگر کسی که دستوری دهد مر او را خدای که شفاعت کند و گفته باشد او سخن
صواب یعنی کلمهٔ توحید یا شفاعت نکنند مگر کسی را که خدای دستوری دهد در شفاعت او و گفته باشد
او در دنیا کلمهٔ توحید یعنی جز مومنانرا شفاعت نکنند آن روزی است بودنی که البته خواهد بود پس هرکه
خواهد فرا گیرد بسوی ثواب پروردگار خود بازگشتی با یمان و طاعت بدرستیکه ما بیم کردیم شما را
و ترسانیدیم از عذاب نزدیک که عذاب آخرتست روزی که بنگرد آدمی در آنچه پیش فرستاده باشد
دو دست او یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر و گوید ناگرویده در آن روز ای کاشکی من بودمی
خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی یا کافر که ابلیس است و آدم را
عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت
آدم و فرزندان او مشاهده نماید آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی ۞
خاک را خوار و تیره دید ابلیس ۞ کرد انکارش آن حسود خسیس ۞ ماند غافل ز نور باطن او ۞ نشد آگه ز سرّ
کار من او ۞ بهر گنجی که هست در دل خاک ۞ این صدا داده اند بر افلاک ۞ که بجز خاک نیست مظهر کل ۞
خاک شو خاک تا بروید گل ۞ و سکوت میکنی بعد از سوره همچنانکه قبل از سوره سکوت کرده بودی
و بعد از آن دست بر میداری همچنانکه در تکبیرات سبعه و میگویی الله اکبر پس رکوع کن

درحالتی که

درحالتی که دست راست بر زانوی راست پیش از دست چپ بر زانوی چپ گذاشته شود و کف دستها
از کاسه زانوها پر شود و اطراف انگشتان زانوها را احاطه کند و زانوها بعقب برده شود و پشت خود را
راست کنی و گردن را کشیده داری و چشمها را بهم گذاری یا آنکه میان القدمین نظر کنی و بعد از آن
میگویی آنچه ثقة الاسلام در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اَللّٰهُمَّ لَكَ
رَكَعْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَاَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ سَمْعِي
وَبَصَرِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَمُخِّي وَعَصَبِي وَعِظَامِي وَمَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَ
ايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَلَا مُسْتَحْسِرٍ یعنی خدایا مر ترا رکوع کردم و مر ترا انقیاد کردم
و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم و تو پروردگار منی خضوع و تذلل نموده است مر ترا گوش من و چشم من
و موی من و پوست من و گوشت من و خون من و مغز من و پی من و استخوانهای من و آنچه برداشته است
آنرا پاهای من در حالتی که از آنها ننگ ندارم و کبر نمی ورزم و مانده نمیشوم یعنی از رکوع تعب و مشقت
نمی کشم بلکه لذت و راحت می یابم بعد از آن بگوی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ یعنی پاک و منزه
میدارم پروردگار خود را که بزرگست و حال آنکه ثنا و ستایش او میگویم برآنکه توفیق داده است
مرا برای تنزیه و عبادت خود و سنت است که این تسبیح هفت بار یا پنج بار یا سه بار گفته شود بعد از آن
راست شو و میگویی سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ یعنی بشنواد و استجابت کناد خدای تعالی از برای
کسی که حمد و ثنای او گفته باشد پس تکبیر میگویی و بسجود رو بخضوع و خشوع در حالتی که هر دو کف دست را
پیش از زانوها بر زمین گذاری و تخنیخ کنی در سجود یعنی دستها را از بدن دور داری و دستها را
مضمومة الاصابع در برابر هر دو دوش و روی خود بر زمین پهن کنی بر وجهی که بعضی از بدن بر بعضی
واقع نشود و پیشانی را درست بر زمین متمکن سازی و فاضلترین آن خاک امام حسین است صلوات الله

وسلام علیه و بینی را هشتم اعضای هفتگانه سجده گردانیده سنت ارغام بجای آری یعنی بینی بر خاک گذاری وقت و در

سجده نظر بطرف بینی داری پس بگویی آنچه در کافی بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام مرویست اللهم

لك سجدت وبك آمنت ولك اسلمت وعليك توكلت وانت ربي سجد

وجهي للذي خلقه وشق سمعه وبصره الحمد لله رب العالمين تبارك الله

احسن الخالقين یعنی خدایا ترا سجده کرده ام و بتو ایمان آورده ام و ترا منقاد گشته ام و بر تو توکل

کرده ام و تو پروردگار منی سجده کرده است روی من مر کسی را که آفریده است او را و شکافته است گوش

و چشم او را و ستایش مر خدای راست که پروردگار عالمیانست مبارکست خدای که خوبترین آفرینندگانست

پس بگوی سبحان ربي الاعلى وبحمده یعنی پاک و منزه میدارم پروردگار خود را که بلند مرتبت است

در حالتی که حمد و ثنای او میگویم بر آنکه توفیق داده است مرا برای تنزیه و عبادت خود بدستور تسبیح

رکوع پس سر از سجده بردار و تکبیر میگویی و بر هیأت تورک یعنی بر ران چپ می‌نشینی و میگویی

استغفر الله ربي واتوب اليه یعنی طلب آمرزش میکنم از پروردگار خود و بازگشت میکنم

بسوی او پس میگویی آنچه ثقة الاسلام بسند مذکور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

اللهم اغفر لي وارحمني واجبرني وادفع عني اني لما انزلت الي من خير فقير

تبارك الله رب العالمين یعنی خدایا بیامرز مرا و رحمت کن مرا و درست گردان شکستگی مرا

و دفع کن از من بدرستیکه من با آنچه تو نازل گردانیده بسوی من از خیر محتاجم مبارکست و متعالی است

خدای که پروردگار جهانیانست پس تکبیر میگویی و سجده ثانیه را همچو سجده اولی بجای آر پس سر بردار

و بر هیأت تورک اندک زمان می‌نشینی و این را جلسه استراحت میگویند و اهمال آن نباید کرد که

سید مرتضی رضی الله عنه آنرا واجب دانسته ادعای اجماع بر وجوب آن کرده است بعد از آن

برخیز در حالی

برخیز در حالی که بکف دستها اعتماد بر زمین نموده زانوها را پیش از کف دستها از جای برداری و بگویی

بحول الله وقوته اقوم واقعد واركع واسجد یعنی بقدرت و قوت خدا بر میخیزم

و می‌نشینم و رکوع و سجود میکنم و هر گاه راست شوی الحمد و سوره بخوان همچنانکه در رکعت اول و اولیست

که آن سوره توحید باشد و ترجمه اش اینست بنام خدای روزی بخشنده بخشاینده بگو ای محمد صلعم

که شان اینست که خدا یکی است و خدا است سید و سرور یا مقصود در حوائج و بی نیاز از خلق نزاییده

و زاییده نشده است و نیست او را همتا هیچکس بعد از آن بقدر یک نفس ساکت میشوی پس تکبیر میگویی

از برای قنوت و کلمات فرج را در قنوت میخوانی و دستها را در برابر روی خود بقنوت بر میداری

بحیثیتی که روی کف بسوی آسمان و انگشتها بغیر از دو انگشت مهین با هم پیوسته باشد و کلمات فرج

اینست لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب

السموات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش

العظيم والحمد لله رب العالمين یعنی نیست معبودی بجز خدای حلیم کریم نیست معبودی بجز خدای

بلند مرتبه بزرگوار پاک و منزه است خدای که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است

و آنچه در آنها و آنچه در میان آنهاست و پروردگار عرش عظیمست و ستایش مر خدای راست که پروردگار

جهانیانست و در بعضی از کتب دعا بعد از ما بینهن زیادتی و ما تحتهن واقع است و در بعضی دیگر بعد از

ما تحتهن زیادتی و ما فوقهن واقع است و در بعضی و هو رب العرش العظيم نوشته اند و مؤلف اصل

کتاب قدس الله سره میگوید که این روایات را در طرق معتبره نیافته ام و بعد از کلمات فرج میگویی

اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا في الدنيا والآخرة انك على كل شيء

قدير یعنی خدایا بیامرز ما را و رحمت کن ما را و عافیت ده ما را و عفو کن از ما در دنیا و آخرت بدرستیکه

تو بر همه چیز توانایی و بعد از آن میگوئی اللّٰهُمَّ اِلَیْکَ شَخَصَتِ الْاَبْصَارُ وَ نُقِلَتِ الْاَقْدَامُ
وَ رُفِعَتِ الْاَیْدِی وَ مُدَّتِ الْاَعْنَاقُ وَ اَنْتَ دُعِیتَ بِالْاَلْسُنِ وَ اِلَیْکَ سِرُّهُمْ وَ
نَجْوٰیهُمْ فِی الْاَعْمَالِ رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَیْرُ الْفَاتِحِینَ اللّٰهُمَّ
اِنَّا نَشْکُوا اِلَیْکَ غَیْبَةَ اِمَامِنَا وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا وَ کَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ تَظَاهُرَ الْاَعْدَاءِ
عَلَیْنَا وَ وُقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا فَفَرِّجْ ذٰلِکَ اللّٰهُمَّ بِعَدْلٍ تُظْهِرُهُ وَ اِمَامِ حَقٍّ نَعْرِفُهُ
اِلٰهَ الْحَقِّ اٰمِینَ رَبَّ الْعَالَمِینَ یعنی خدایا بسوی تو کشوده و دوخته شده است چشمها و نقل کرده
شده است قدمها و برداشته شده است دستها و کشیده شده است گردنها و تو خوانده شده بزبانها
و بسوی تست سر ایشان و راز ایشان در کارها خدایا حکم کن میان ما و میان قوم ما بحق و تو بهترین حکم
کنندگانی خدایا بدرستیکه ما شکوه می آریم بسوی تو غیبت امام ما را و کمی عدد ما را و بسیاری دشمن ما را
و تعاون دشمنان را بر ما و وقوع فتنها را بما پس تفریح این غم و کشف این کربت بکن خدایا بسبب دادگری
که آشکار گردانی او را و امام حقی که می شناسیم ما او را ای معبود بحق آمین یعنی مستجاب گردان ای پروردگار
جهانیان بعد از آن میگوئی اللّٰهُمَّ مَنْ کَانَ اَصْبَحَ وَ لَهُ ثِقَةٌ اَوْ رَجَاءٌ غَیْرَکَ فَاَنْتَ
ثِقَتِی وَ رَجَائِی یَا اَجْوَدَ مَنْ سُئِلَ وَ یَا اَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ اِرْحَمْ ضَعْفِی وَ مَسْکَنَتِی وَ
قِلَّةَ حِیلَتِی وَ امْنُنْ عَلَیَّ بِالْجَنَّةِ وَ فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَ عَافِنِی فِی نَفْسِی وَ فِی
جَمِیعِ اُمُورِی بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ یعنی خدایا کسی که داخل وقت صباح شده باشد
و مر او را معتمدی و امیدگاهی بغیر تو باشد پس تو معتمد و امیدگاه منی ای بخشنده ترین کسی که ازو سوال
کرده شده است و ای رحم کننده ترین کسی که ازو طلب رحمت کرده شده است رحم کن بناتوانی
و مسکینی و بیچارگی من و انعام کن بر من بجنت و آزاد کن گردن مرا از آتش و عافیت ده مرا در نفس من

و در جمیع

و در جمیع امور من برحمت تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان و هر که خواهد که تطویل در قنوت نماید پس باید
که بیفزاید برین مذکورات آنچه خواسته باشد از قنوتهایی که در باب ششم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
بعد از آن دست بر میداری بتکبیر و رکوع و سجدتین بجای آر چنانکه در رکعت اولی گذشت پس بنشین از
برای تشهد در حالتی که متورک باشی و نظر بکنار خود داشته باشی و میگوئی بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ خَیْرُ
الْاَسْمَاءِ لِلّٰهِ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِیرًا وَ نَذِیرًا بَیْنَ یَدَیِ السَّاعَةِ وَ اَشْهَدُ
اَنَّ رَبِّی نِعْمَ الرَّبُّ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُولُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ تَقَبَّلْ
شَفَاعَتَهُ فِی اُمَّتِهِ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ یعنی بنام خدا و بذات خدا و بهترین نامها مر خدای را است
گواهی میدهم که معبودی نیست مگر خدای تنها شریکی نیست مر او را و گواهی میدهم که محمد صلعم بنده و پیغمبر
اوست فرستاده است او را بحق در حالتی که مژده دهنده است به بهشت و ترساننده است از دوزخ
در پیش ساعت قیام که عبارت از قیام قیامتست و گواهی میدهم که پروردگار من خوب پروردگاریست و محمد
صلعم خوب پیغمبریست خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و قبول کن شفاعت او را در حق امتش و بلند
کن درجه او را و بعد از آن اللهم صل علی محمد میگوئی دو بار یا سه بار و آنچه واجبست در تشهد همان شهادتان است و صلوات
بر محمد و آل او و صلوات الله علیهم اجمعین پس سلام بده و قصد تو آن باشد که بسلام از نماز بیرون میروی
بدین صیغه که اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ یعنی سلام بر شما باد و رحمت خدای و
برکتهای او و بسلام قصد میکنی انبیا و ائمه و فرشتگان را که بحفظ تو موکلند و اشاره میکنی بگوشه چشم بطرف
راست و بدانکه جمیع آنچه درین فصل از افعال و اقوال مذکور شده مستحب است مگر آنچه بفعل آمد
ادا شده باشد که آن واجبست و اختلاف در اسلوب فقرهای کلام ازین جهت واقع شده است

فصل وهرگاه از نماز فارغ شوی پس شروع کن در تعقیب روایت کرده است شیخ طایفه ابو جعفر طوسی
در کتاب تهذیب بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام که دسیله تعقیب در طلب رزق رساتر است از سفر
کردن در بلاد و مراد به تعقیب دعا در عقب نماز است و هم در تهذیب بسند صحیح از احدهما علیهما السلام روایت
کرده است که دعا در عقب نماز فریضه افضل است از دعا در عقب نماز سنتی همچو فضل نماز فریضه بر نماز سنت
و روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی بسند حسن از حضرت باقر علیه السلام که فرموده است که دعا بعد از نماز فریضه
فاضلتر است از نماز نافله و روایات درین باب از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بسیار است و افضل
تعقیبات تسبیح زهراست علیها السلام روایت کرده است شیخ طایفه در تهذیب بسند صحیح از حضرت صادق
علیه السلام که هر که تسبیح کند به تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام پیش از آنکه پاهای خود را منعطف سازد از نماز
فریضه یعنی پیش از آنکه پاها را از آن هیأت که در تشهد سنت است حرکت داده باهم جفت کند امرزیده میشود
گناهان او و ابتدا در تسبیح به تکبیر نماید و هم از آنحضرت روایت کرده است که فرموده است ما کودکان خود را
امر میکنیم به تسبیح فاطمه علیها السلام همچنانکه امر میکنیم ایشانرا به نماز پس ملازم آن تسبیح باش که هیچ بنده ملازم آن
تسبیح نشده است که شقی شده باشد و هم از آنحضرت مرویست که فرموده است تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام
در هر روز بعد از هر نماز دوست تر دارم از آنکه هزار رکعت نماز در هر روز کرده شود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که فرموده است که هیچ بنده خدای را بچیزی از تمجید عبادت نکرده است که از افضل از تسبیح فاطمه علیها
السلام بوده باشد و اگر چیزی افضل ازین تسبیح بودی هر آینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه علیها السلام
عطا کردی و روایات در فضیلت تسبیح زهرا علیها السلام بسیار است و می باید که نشستن در تعقیب متصل به نشستن
در تشهد باشد و هیأت تشهد از استقبال قبله و تورک محفوظ باشد و در اثنای تعقیب سخن گفتن و التفات بیمین
و یسار و امثال آن واقع نشود که مرویست که هر چه نماز را ضرر رساند به تعقیب نیز ضرر میرساند پس گاه سلام

دادی سه تکبیر بگوی و بهر تکبیر دستهای خود را تا برابر روی خود بردار بنحوی که پشت دستها بروی تو و روی آن
بسوی قبله باشد و این تکبیرات ثلثه اول تعقیب است پس بگوی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهاً وَاحِداً وَنَحْنُ
لَهُ مُسْلِمُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لَا نَعْبُدُ اِلَّا اِیَّاهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا الْاَوَّلِینَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ اَنْجَزَ
وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ
شَیْءٍ قَدِیرٌ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ وَاَتُوبُ اِلَیْهِ اَللّٰهُمَّ
اهْدِنِی مِنْ عِنْدِکَ وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِکَ وَاَنْزِلْ
عَلَیَّ مِنْ بَرَکَاتِکَ سُبْحَانَکَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی کُلَّهَا جَمِیعاً
فَاِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ کُلَّهَا جَمِیعاً اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْاَلُکَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ
اَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ کُلِّ شَرٍّ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْاَلُکَ
عَافِیَتَکَ فِی اُمُورِی کُلِّهَا وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ وَاَعُوذُ
بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَعِزَّتِکَ الَّتِی لَا تُرَامُ وَقُدْرَتِکَ الَّتِی لَا یَمْتَنِعُ مِنْهَا شَیْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْیَا
وَالْآخِرَةِ وَمِنْ شَرِّ الْاَوْجَاعِ کُلِّهَا وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ تَوَکَّلْتُ
عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ
وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیراً یعنی نیست معبودی مگر خدای که معبودی است
یگانه و ما مر او را مطیع و فرمانبرداریم نیست معبودی مگر خدای نمی پرستیم مگر او را در حالتی که خالص
گردانیده ایم از برای او دین و عبادت خود را اگر چه کراهت داشته باشند مشرکان نیست معبودی مگر خدای
که پروردگار ما و پروردگار پدران پیشینه ماست نیست معبودی مگر خدای تنها تنها بجا آورده است وعده خود را

و نصرت داده است بندهٔ خود را و هزیمت داده است گروههای کفار را تنها پس مراوراست پادشاهی
و مراوراست ستایش و او بر هر چیز تواناست طلب آمرزش میکنم از خدایی که نیست معبودی مگر او زنده و ایستاده
و برپای دارنده است و بازگشت میکنم بسوی او خدایا هدایت کن مرا از نزد خود و افاضه کن بر من از فضل
خود و منتشر ساز یعنی بپاش بر من از رحمت خود و فرود آور بر من از برکتهای خود پاک و منزه میدانم ترا نیست
معبودی مگر تو بیامرز برای من همه گناهان مرا که نمی آمرزد همهٔ گناهان را مگر تو خدایا سؤال میکنم ترا از هر خیری که
فرا گرفته باشد آنرا علم تو و پناه میبرم بتو از هر شری که فرا گرفته باشد آنرا علم تو خدایا بدرستیکه من درخواست
میکنم از تو عافیت ترا در همه چیزها و کارهای خود و پناه میبرم بتو از رسوایی دنیا و عذاب آخرت و پناه میبرم
بذات گرامی تو و بعزت تو که طلب آن نشاید کرد و یا ازاله آن نتوان نمود و بقدرت تو که ابا نمیکند و سر نمیکشد
از وی چیزی از شر دنیا و آخرت و از شر همه دردها و نیست قدرتی یا نیست چاره و نیست توانائی بر بازگشتن
برگشتن از معصیت و قدرت بر طاعت مگر بخدای بلند مرتبه بزرگوار توکل نمودم بر زنده که نمی میرد و ستایش
مر خدایی را که فرزند نگرفته است و نیست شریکی اورا در پادشاهی و نیست اورا ولی نگاهبانی از خواری و بزرگی کن
اورا بزرگی شایسته بعد از آن تسبیح زهرا علیها السلام بجای آور و بعد از آن ده بار این کلمات را که مخصوص
بتعقیب صبح است میخوانی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ
يُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحْيِي بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی نیست معبودی مگر خدای
تنها شریک نیست مر اورا مر اوراست پادشاهی و مراوراست ستایش زنده میکند و می میراند و می میراند
و زنده میکند بدست اوست خیر و او بر همه چیز تواناست و ده بار این کلمات را که ایضا مخصوص تعقیب
صبح است میخوانی سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ یعنی
پاک و منزه میدانم خدای را که بزرگست و ستایش او میکنم و قدرتی و توانایی نیست مگر بخدای بلند مرتبه

بزرگوار

و بعضی ... معنی اوّل ... [illegible]
مجهول ... [illegible]

بزرگوار و احتمالات سابقه در اینجا نیز جاریست و صد بار میگویی مَا شَاءَ اللهُ كَانَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ یعنی آنچه خدای خواسته است شده است و حول و قوتی نیست مگر بخدای بلند بزرگوار
و صد بار اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ یعنی طلب آمرزش میکنم از خدای و بازگشت بسوی او مینمایم و صد بار
اَسْتَجِيرُ بِاللهِ مِنَ النَّارِ وَاَسْاَلُهُ الْجَنَّةَ یعنی زنهار میجویم بخدا از آتش و درخواست میکنم از او بهشت را
و صد بار اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ یعنی خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و تعجیل کن
فرج و خوشحالی ایشانرا و ده بار اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اِلٰهًا وَاحِدًا
اَحَدًا فَرْدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا یعنی گواهی میدهم که نیست معبودی مگر خدای تنها
شریک نیست مر اورا معبودیست یگانه یکتای بی همتای بی نیاز که زن و فرزند نگرفته است و سی بار سُبْحَانَ
اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ یعنی پاک و منزه است خدای و ستایش مر خدای راست
و نیست معبودی مگر خدای و خدا بزرگتر است و سزاوارست که اذکار و تسبیحات بسبحهٔ از تربت امام حسین
علیه السلام شمرده شود در روایت کرده است شیخ طائفه در تهذیب بسند صحیح از حضرت صاحب الامر علیه السلام که
از تربت حسینیه علی صاحبها السلام فاضلترین چیزی است که بآن تسبیح کرده میشود و سبحه فراموش میکند تسبیح را
و آن سبحه را میگرداند و از برای او تسبیح نوشته میشود و بعد از آن این دعا را که هم مخصوص تعقیب صبح است میخوانی
يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْاَبْصَارِ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَثَبِّتْ قَلْبِي عَلٰى دِينِكَ وَدِينِ نَبِيِّكَ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنِي وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً
اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَتَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ
وَمِنْ فُجَاءَةِ نَقِمَتِكَ وَمِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ وَمِنْ شَرِّ مَا سَبَقَ فِي الْكِتَابِ اَللّٰهُمَّ
اِنِّي اَسْاَلُكَ بِعِزَّةِ مُلْكِكَ وَعِظَمِ سُلْطَانِكَ وَشِدَّةِ قُوَّتِكَ عَلٰى جَمِيعِ خَلْقِكَ

ان تصلی علی محمد وال محمد وان تفعل بی کذا وکذا یعنی ای گرداننده دلها وچشمها صلوات
فرست بر محمد وآل محمد وثابت قدم گردان دل مرا بر دین تو و دین پیغمبر تو صلی الله علیه وآله ومنحرف مگردان
از حق دل مرا بعد ازانکه هدایت کرده مرا وبخش مارا از نزد خود رحمتی بدرستیکه تویی بخشنده خدایا پناه میبرم
بتو از زوال نعمت تو واز گردش عافیت تو واز ناگاه درآمدن انتقام تو واز درکات بدبختی یا از قعر
بحر شقاوت واز شر آنچه گذشته است در کتاب یعنی لوح محفوظ خدایا بدرستیکه من سوال میکنم ترا
بعزت پادشاهی تو وبزرگی سلطنت تو وبحق توانایی تو بر جمیع خلق تو که صلوات فرستی بر محمد وال محمد
وبامن چنین وچنین کنی وبعد ازان میگویی أعیذ نفسی وأهلی ومالی وولدی واخوانی وما
رزقنی ربی وجمیع ما یعنینی امره بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوا احد وبرب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا
وقب ومن شر النفاثات فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد وبرب الناس
ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی
صدور الناس من الجنة والناس یعنی پناه میدهم نفس خود را واهل ومال وفرزندان وبرادران
خود را وهرچه را که روزی من کرده است پروردگار من وجمیع آن چیزی را که اهتمام بشان دارم
به خدای یگانه یکتای کارساز بی نیاز که نزاییده ونزاییده نشده است واو را همتا نیست هیچکس وبه پروردگار
آنچه شکافته شده یعنی نور ایجاد ظلمت عدم نمودار شده است از شر آنچه آفریده است واز شر شب
تاریک که ظلمت او بهر چیزی در رفته باشد واز شر زنان ساحره یا نفوس ساحره که بر عقدهای رشته میدمند
واز شر حاسد هرگاه حسد برد وبپروردگار مردم که پادشاه مردم ومعبود مردم است از شر وسواس
رونده که وسوسه میکند در سینهای مردم از جن وبشر ومعنی خناس همین است که از ذکر حق واپس رود ونهان شود

وبعد ازان

وبعد ازان سوره فاتحه بخوان وبعد ازان آیة الکرسی را تا هم فیها خالدون الله لا اله الا هو الحی
القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من
علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤوده حفظهما وهو العلی
العظیم لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و
یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم الله
ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
یعنی خدای هیچ معبودی نیست بجز او که زنده وایستاده وبرپای دارنده است نه پینکی میگیرد او را ونه
خواب مر او راست آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است کیست آنکه شفاعت کند نزد او مگر بخصت او میداند
آنچه پیش ایشان وآنچه پس سر ایشانست واحاطه نمیتوانند نمود بچیزی از علم او مگر بآنچه خواسته باشد
گنجیده است کرسی او آسمانها وزمین را وگران نمی آید او را نگاهداری آسمانها وزمین واو بلند مرتبه بزرگ
است جبر واکراهی نیست در دین بتحقیق که آشکار شده وامتیاز یافته است راه راست رفتن از بیراهی پس
کسیکه کافر شود یعنی منکر ورد بطاغوت یعنی شیطان یا هرچه پرستیده شده بغیر حق یا بائمه ضلال یعنی خلفای
جور وطغیان وایمان آورد بخدای پس بتحقیق چنگ در زده است بریسمان مستحکم که گسیختنی نیست آنرا
ومراد از عروة الوثقی چنانچه از احادیث اهل بیت علیهم السلم مستفاد میشود حضرات ائمه هدی است
صلوات الله علیهم اجمعین وخدا شنوا ودانا است وخدای تعالی ولی ومدبر ومتولی کار آنانست که ایمان
آورده اند بیرون می آرد ایشان را از تیرگیها بروشنی وآنانکه ایمان نیاورده اند اولیای ایشان طاغوت است

که برون می آرند ایشان را از روشنی بتاریکیها ایشان اصحاب آتش و همیشه در آتش اند و بعد ازان شهد الله انه
لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم
ان الدین عند الله الاسلام یعنی گواهی داده است خدای که نیست معبودی جز او و گواهی داده اند
فرشتگان و دانشمندان در حالتی که قیام نموده اند بحق و صدق نیست معبودی مگر او که موصوف بصفت عزت و حکمت است
بدرستیکه دین نزد خدای اسلام است و بعد ازان آیه ملک قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من
تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر
انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل وتخرج الحی
من المیت وتخرج المیت من الحی وترزق من تشاء بغیر حساب یعنی بگو خدایا ای خداوند
ملک میدهی پادشاهی بهر که خواهی و میستانی پادشاهی از هر که خواهی و عزیز میگردانی هر کرا خواهی و خوار
میگردانی هر کرا خواهی بدست تست خیر بدرستیکه تو بر همه چیز توانایی و داخل میکنی شب را در روز و
میسازی روز را در شب و بیرون می آری زنده را از مرده و بیرون می آری مرده را از زنده و روزی میدهی
هر کرا خواهی بی حساب و بعد ازان آیه سخره ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی
ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر
والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین ادعوا
ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین ولا تفسدوا فی الارض بعد
اصلاحها وادعوه خوفا وطمعا ان رحمت الله قریب من المحسنین یعنی بدرستیکه
پروردگار شما خدایی است که آفریده است آسمانها را و زمین را در شش روز پس مستولی شده است بر عرش
می پوشاند شب را بروز در حالتی که میطلبد او را شتابان یعنی بشتاب از عقب او در می آید گویا که هر یک

ازش

از شب و روز بسرعت خواهان اندیگر است و آفریده است آفتاب و ماه و ستارها را در حالتی که مسخر و مطیع
فرمان او یند بدان مر او راست آفرینش و فرمان یا آنکه مر او راست خلق که عالم شهادت و امر که عالم غیب است
متبارک و متعالیست یعنی خجسته و بلند مرتبه است خدای که پروردگار جهانیانست بخوانید پروردگار خود را بتضرع
و پنهانی بدرستیکه خدای دوست نمیدارد از حد گذرندگان را یعنی آنانکه طلب چیزی کنند که شایسته آن نباشند
چون مرتبه انبیا یا آنانکه فریاد بلند کنند در دعا و فساد مکنید در زمین بعد از اصلاح آن و بخوانید خدای را و حال
آنکه ترسان باشید از رد دعا بجهت خلل و قصور عمل شما و امیدوار باشید باجابت آن از جهت فضل و رحمت و وفور
کرم او بدرستیکه رحمت خدای نزدیکست بنیکوکاران و بعد ازان آخر سوره کهف قل لو کان البحر
مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله
مددا قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی بگو که اگر آب دریا مداد
شود از برای کلمات پروردگار من هر آینه منتهی شود و بآخر میرسد آب دریا پیش از آنکه منتهی شود کلمات
پروردگار من هر چند مثل آن دریا بمدد آن بیاوریم بگو که نیستم من مگر بشری همچو شما وحی میاید بمن که
معبود شما نیست مگر معبود یگانه پس هر که امید دارد لقای پروردگار خود باشد باید که عمل صالح کند و بعبادت
پروردگار خود احدی را شریک نسازد و از اول سوره والصافات بسم الله الرحمن الرحیم
والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتالیات ذکرا ان الهکم لواحد رب
السموات والارض وما بینهما ورب المشارق انا زینا السماء الدنیا بزینة
الکواکب وحفظا من کل شیطان مارد لا یسمعون الی الملإ الاعلی
ویقذفون من کل جانب دحورا ولهم عذاب واصب الا من خطف الخطفة

فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ یعنی بنام خدای بخشنده بخشاینده قسم بصف زنندگان بصف زدنی و زجر کنندگان
زجر کردنی و تلاوت کنندگان ذکر و مراد از صافات فرشتگانند که در مقام عبودیت بقدر مراتب خود صف
زده اند و مراد از زاجرات فرشتگانند که بامر الهی اجرام علویه و سفلیه را می رانند بسوی آنچه از ایشان مراد
و مطلوبست و مراد از تالیات فرشتگانند که آیات الهی بر پیغمبران میخوانند یا آنکه مراد از اینها نفوس مقدسه
علماست که در عبادات صف زده و مردم را بدعوت برهان از کفر زجر نموده بمواعظ و نصایح از دور طرق
فسق و فساد بر روش تقوی و صلاح رانده و آیات الهی و شرایع حضرت رسالت پناهی صلعم بر ایشان خوانده اند
یا آنکه مراد نفوس غازیان و مجاهدانست که در صفوف قتال براندن مراکب و زجر اعادی قیام نموده اشتغال
بدواهی محاربت و غواشی جدال ایشان از مواظبت ذکر و تلاوت آیات مانع نشده است و مقسم علیه
آنست که معبود شما هر آینه یگانه است پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست و پروردگار مشرقها
یعنی مشرقهای آفتاب بحسب اختلاف ایام یا مشرقهای ستارگان بدرستیکه مزین ساخته ایم ما آسمان
دنیا را بزینت ستارگان و حفظ کرده ایم ما آنرا حفظ کردنی از هر شیطان سرکش گوش نمیدارند شیاطین
بسوی فرشتگان عالم بالا و میشوند از ایشان و قذف کرده میشوند یعنی انداخته میشوند از هر جانبی
از جوانب آسمان بجهت استراق سمع آهنگ آن کنند دحورا یعنی بجهت راندن و دور کردن مر ایشان را شیاطین
عذابیست سخت و همیشه الا من خطف الخطفة یعنی نمیشنوند مگر آنکه باستراق سمع خلسه از کلام ملائکه ربوده
باشد پس از پی او در می آید و میسوزاند او را شهاب درخشنده سوراخ کننده و سه آیه از آخر سوره
سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
یعنی پاک و منزه است پروردگار تو پروردگار عزت از آنچه صفت میکنند ایشان و رحمت بر فرستادگان
حق و ستایش مر خدای را که پروردگار جهانیانست و سه آیه از سوره رحمن يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ

إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ
یعنی ای گروه پریان و آدمیان اگر توانید که نفوذ کنید یعنی بیرون روید از قطرهای آسمانها و زمین پس
نفوذ کنید نفوذ نمیتوانید کرد مگر بقوت تامه و قدرت کامله که در شان شما نیست پس بکدام یک از نعمتهای
پروردگار شما تکذیب میکنید فرستاده میشود بر شما زبانه از آتش و دود بی آتش یا روی گداخته که ریخته شود
بر سر ایشان پس شما با او امتناع نمیتوانید کرد و از ین و چهار آیه از آخر سوره حشر لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ
عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ
هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ
الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ
لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یعنی اگر نازل
میکردانیدیم این قرآن را بر کوهی هر آینه میدیدی تو آن کوه را هراسان و فروتنی کننده و از هم شکافته و پاره
پاره شده از ترس خدای و این مثلها میزنیم از برای مردم شاید که ایشان اندیشه نمایند اوست خدای که
نیست معبودی بجز او دانای نهان و آشکاراست اوست روزی بخشنده بخشاینده اوست خدای که نیست
معبودی بجز او پادشاهی که پاکیزه از نقص و بی عیب و ایمنی بخش و نگاهبان و قهر نماینده یا اصلاح کننده و بغایت
بزرگوارست پاک و منزه است خدای از آنچه ایشان شریک میسازند اوست خدای تقدیر کننده آفریننده
صورت بخشنده مر او راست نامهای نیکو تسبیح میکند مر او را آنچه در آسمانها و زمین است و اوی مثل
با غالب و راست گفتار درست کردار است بعد از آن سوره اخلاص را دوازده بار بخوانی و ترجمه اش

گذشت و دستها بسوی آسمان کشاده میگویی اللهم انی اسالک باسمک المکنون المخزون الطهر

الطاهر المبارک واسالک باسمک العظیم وسلطانک القدیم یا واهب العطایا

یا مطلق الاساری یا فاک الرقاب من النار اسالک ان تصلی علی محمد و ال محمد

وان تعتق رقبتی من النار وان تخرجنی من الدنیا امنا وتدخلنی الجنة

سالما وان تجعل دعائی اوله فلاحا واوسطه نجاحا واخره صلاحا انک انت

علام الغیوب یعنی خدایا بدرستیکه من سوال میکنم ترا بعزت نام تو که نهان و پوشیده و پاک پاکیزه

و سوال میکنم ترا بنام بزرگ و قوت و سلطنت قدیم تو ای بخشنده عطاها و ای رها کننده اسیران ای

کردنها و ازاد کننده از اتش درخواست میکنم از تو که صلوات فرستی بر محمد و ال محمد و ازاد کنی گردن مرا

و بیرون کنی مرا از دنیا در حالتی که ایمن باشم از گناهان بسبب توبه و تدارک و درآری مرا ابهشت و حال

انکه رسیده باشم از عقاب پس از ان بسبب عفو و مغفرت و بگردانی اول دعای مرا فیروزی و میان

کامروایی و اخر انرا اصلاح و شایستگی بدرستیکه تو دانای هر نهانی و بعد از ان این دعا را که مخصوص است

بتعقیب صبح میخوانی اللهم انی اصبحت اشهدک وکفی بک شهیدا واشهد ملائکتک

وحملة عرشک وسکان سمواتک وارضک وانبیاءک ورسلک و

الصالحین من عبادک وجمیع خلقک فاشهد لی وکفی بک شهیدا انی اشهد

انک انت الله وحدک لا شریک لک وان محمدا صلی الله علیه واله عبدک

ورسولک وان کل معبود مما دون عرشک الی قرار ارضک السابعة

السفلی باطل مضمحل ما عدا وجهک الکریم فانه اعز واکرم واجل

واعظم من ان یصف الواصفون کنه جلاله او تهتدی القلوب

الی کنه عظمته یا من فاق مدح المادحین فخر مدحه وعدا وصف الواصفین

ماثر حمده وجل عن مقالة الناطقین تعظیم شانه صل علی محمد و ال محمد وافعل

بنا ما انت اهله یا اهل التقوی واهل المغفرة یعنی خدایا بدرستیکه درین صباح گواه میکیرم

ترا و گواهی تو بس است و گواه میکیرم فرشتگان ترا و حاملان عرش ترا و ساکنان آسمانها و زمین ترا

و پیغمبران و رسولان ترا و بندگان صالح ترا و همه آفریدگان ترا پس گواهی ده از برای من و حال آنکه گواهی تو کافیست

که گواهی میدهم من که تویی خدای تنها که شریکی نیست مر ترا و محمد صلی الله علیه واله بنده تو و پیغمبر تست و هر معبودی

که هست از زیر عرش تو تا تک زمین زیرین که طبقه هفتم باشد باطل و مضمحل است بجز ذات کریم تو که آن ذات

عزیزتر و گرامیتر و بزرگتر و بزرگوارتر از آنست که واصفان صفت کنه جلال او کویند یا دلها بکنه عظمت او راه

برند ای آنکه فائق و غالب آمده است بر مدح مادحان فخر مدح او و درگذشته است از وصف واصفان مکارم

حمد او و فراتر آمده است از سخن گویندگان تعظیم شان او صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بکن با ما آنچه تو

سزاوار آن باشی ای مستوجب تقوی و سزاوار مغفرت بعد از ان میگویی سبحان الله کلما

سبح الله شیء وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه

وعز جلاله والحمد لله کلما حمد الله شیء وکما یحب الله ان یحمد وکما هو

اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله کلما هلل الله شیء

وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله

والله اکبر کلما کبر الله شیء وکما یحب الله ان یکبر وکما هو اهله

وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله

والله اکبر علی کل نعمة انعم بها علی وعلی کل احد من خلقه ممن کان

او یکون الی یوم القیمة اللهم انی اسألک ان تصلی علی محمد و آل محمد
و اسألک خیر ما ارجو و خیر ما لا ارجو و اعوذ بک من شر ما احذر
و من شر ما لا احذر یعنی تسبیح و تقدیس میکنم خدا را هرگاه که تسبیح خدا کند چیزی و همچنانکه دوست میدارد
خدا که تسبیح کرده شود و همچنانکه او مستوجب آنست و همچنانکه سزاوار کرم ذات و عز جلال اوست و تحمید میکنم خدای را
هرگاه ستایش خدای کند چیزی و همچنانکه دوست میدارد خدا که ستوده شود و همچنانکه او مستوجب آنست و همچنانکه
سزاوار کرم ذات و عز جلال اوست و تهلیل میکنم خدای را هرگاه که تهلیل خدا کند چیزی و همچنانکه دوست
میدارد خدا که تهلیل کرده شود و همچنانکه او مستوجب آنست و همچنانکه سزاوار کرم ذات و عز جلال اوست و تکبیر
میکنم خدای را هرگاه که تکبیر خدا کند چیزی و همچنانکه دوست میدارد خدا که تکبیر کرده شود و همچنانکه او مستوجب آنست
و همچنانکه سزاوار کرم ذات و عز جلال اوست تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر میگوییم از برای هر نعمتی که انعام کرده است بر من
و بر هر کسی از خلق او از آنکه بود یا خواهد بود تا روز قیامت خدایا بدرستیکه درخواست میکنم از تو که صلوات
فرستی بر محمد و آل محمد و درخواست میکنم از تو خیر آن چیزی را که امید دارم و خیر آن چیزی را که امید ندارم و پناه
میبرم بتو از شر آنچه حذر میکنم و از شر آنچه حذر نمیکنم بعد از آن اینها را که در نماز شام نیز میخوانند بخوانی
بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض و السماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
سم و لا داء بسم الله اصبحت و علی الله توکلت بسم الله علی قلبی و نفسی بسم الله
علی دینی و عقلی بسم الله علی اهلی و مالی بسم الله علی ما اعطانی ربی بسم الله الذی
لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم الله الله الله
ربی حقا لا اشرک به شیئا الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اعز و اجل
مما اخاف و احذر عز جارک و جل ثناؤک و تقدست اسماؤک و لا اله

غیرک اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی و من شر کل سلطان شدید و
من شر کل شیطان مرید و من شر کل جبار عنید و من شر قضاء السوء و
من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها انک علی صراط مستقیم و انت علی کل شیء
حفیظ ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین فان تولوا فقل
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم فسیکفیکهم الله
و هو السمیع العلیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی خیر خلقه
محمد و آله الطاهرین یعنی بنام خدای که بهترین نامهاست بنام خدای که پروردگار زمین و آسمانست
بنام خدایی که ضرر نمیرساند با نام او هیچ زهر و هیچ دردی بنام خدا داخل صبح شدم و بر خدای توکل کردم بسم الله
بر دل و نفس من بسم الله بر دین و عقل من بسم الله بر اهل و مال من بسم الله بر هر چیز که داده است مرا پروردگار من
و مراد تعویذ این امورست باین کلمه متبرکه بنام خدایی که ضرر نمیرساند با نام او چیزی نه در زمین و نه در آسمان و او
شنوای داناست خدا پروردگار منست حقا شریک نمیسازم باو چیزی را خدا بزرگترست خدا عزیزتر و بزرگوارتر
از آنچه میترسم و حذر میکنم نایابست شریک تو یا عزیزست همسایه و نزدیک تو یا عزیزست [illegible]
و بزرگست ثنای تو و پاکیزه است نامهای تو و معبودی نیست بجز تو خدایا بدرستیکه پناه می آرم بتو از شر نفس خود
و از شر هر سلطان سخت بازو و از شر هر شیطان سرکش و از شر هر متکبر با ستیزه کار عناد ورزنده و از شر قضای
بدی و بد حالی از شر هر رونده که مسخر تست بدرستیکه تو بر راه راستی و تو بر هر چیز نگاهبانی بدرستیکه ولی من
متولی کار و اولی بامر من خدایی است که نازل گردانیده است کتاب را یعنی قرآن را و او متولی امور صالحانست
پس اگر روی بگردانند ایشان یعنی کفار پس بگو بس است مرا خدایی که معبودی نیست بجز او بر او توکل کردم
و او پروردگار عرش بزرگست پس کفایت میکند ترا از ایشان خدای تعالی و او شنوای داناست

قدرتی وقوتی یا نیست برگشتن از معصیت و قوت بر طاعت مگر بسبب خدای بلند بزرگوار و صلوات بفرستد خدای
تعالی بر بهترین خلق خود محمد و اهل بیت او که پاکانند و بعد از ان این دعا را که مخصوص تعقیب صبح است میخوانی
بسم الله وصلى الله على محمد وآله وأفوض أمري إلى الله إن الله بصير بالعباد فوقاه
الله سيئات ما مكروا لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين فاستجبنا
له ونجيناه من الغم وكذلك ننجي المؤمنين حسبنا الله ونعم الوكيل فانقلبوا بنعمة
من الله وفضل لم يمسسهم سوء ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله ما شاء الله
لا ما شاء الناس ما شاء الله وإن كره الناس حسبي الرب من المربوبين حسبي الخالق
من المخلوقين حسبي الرازق من المرزوقين حسبي الله رب العالمين حسبي من لم يزل حسبي حسبي من كان
مذ كنت حسبي حسبي الله لا إله إلا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم
یعنی بنام خدای و صلوات خدای بر محمد و آل او و فرو گذاشت میکنم کار خود را بسوی خدا بدرستیکه خدا
بیناست به بندگان پس نگاه داشت او را خدای تعالی از بدیهای مکر ایشان نیست معبودی بجز تو پاک و منزهی تو
بدرستیکه من از جمله ستمکارانم پس استجابت کردیم از برای او و نجات دادیم او را از غم و همچنین نجات میدهیم
مومنان را بس است ما را خدای و خوب وکیلیست او پس برگشتند ایشان با نعمتی از جانب خدا و فضل و عطای
نرسیده است ایشان را بدی آنچه خدا خواسته باشد میشود نیست قدرت و قوت یا نیست برگشتن از معصیت و قوت
بر طاعت مگر بسبب خدا آنچه خدای خواهد میشود نه آنچه مردم خواهند آنچه خدای خواهد میشود اگر چه مردم کراهت داشته
باشند بسنده است مرا پروردگار از پروردگان بسنده است مرا آفریننده از آفریدگان بسنده است مرا روزی
دهنده از روزی داده شدگان بسنده است مرا آنکسی که همیشه بس بود مرا بسنده است مرا کسی تا بوده ام بس بود
مرا بسنده است مرا خدایی که معبودی نیست بجز او بر او توکل کردم و او پروردگار عرش عظیم است بعد از ان میگویی

اللهم اصبح ظلمي مستجيرا بعفوك وأصبحت ذنوبي مستجيرة بمغفرتك وأصبح خوفي
مستجيرا بأمانك وأصبح فقري مستجيرا بغناك وأصبح ذلي مستجيرا بعزك و
أصبح ضعفي مستجيرا بقوتك وأصبح وجهي الفاني مستجيرا بوجهك الباقي يا كائنا
قبل كل شيء ويا كائنا بعد كل شيء ويا مكون كل شيء صل على محمد وآل
محمد واجعل لي من أمري فرجا ومخرجا وارزقني من حيث أحتسب ومن حيث
لا أحتسب یعنی خدایا در این صباح ظلم من زنهار از عفو تو خواسته و گناهان من زنهار آمرزش تو خواسته
و ترس من زنهار از امان تو خواسته و درویشی من زنهار از بی نیازی تو خواسته و خواری من زنهار
از عزت تو خواسته و ناتوانی من زنهار از توانایی تو خواسته و ذات فانی من زنهار از ذات باقی
تو خواسته است ای آنکه پیش از همه چیز بودی و ای آنکه بعد از همه چیز خواهی بود و ای هستی دهنده هر چیزی
صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بگردان برای من از کار من فرجی و بدر روی و روزی من برسان از جای
که چشم دارم یا بحساب می آرم و از جایی که چشم ندارم یا بحساب در نمی آرم و بعد از ان محاسن خود را بدست راست
گرفته و کف دست چپ را در برابر روی خود بسوی آسمان گشاده هفت بار میگویی یا رب محمد و آل محمد
صل على محمد وآل محمد وعجل فرج محمد وآل محمد ای پروردگار محمد و آل محمد صلوات فرست بر محمد
و آل محمد و تعجیل کن فرج محمد و آل محمد را و هفت بار بهمان هیات میگویی یا رب محمد وآل محمد
صل على محمد وآل محمد وأعتق رقبتي من النار ای پروردگار محمد و آل محمد صلوات فرست بر محمد
و آل محمد و آزاد کن گردن مرا از آتش و بعد از ان میگویی یا الله یا رحمن یا رحیم یا حی یا قیوم
برحمتك أستغيث اللهم أنت ثقتي في كل كربة وأنت رجائي في كل
شدة وأنت لي في كل أمر نزل بي ثقة وعدة فاغفر لي ذنوبي كلها واكشف

الله رب العالمين حسبي من هو حسبي حسبي من لم يزل هو

خدای پروردگار جهانیان و بنده منت

٧

همّی وفرّج غمّی اللّهمّ اغننی بحلالک عن حرامک وبفضلک عمّن سواک یعنی ای
خدای روزی بخش بخشاینده زنده ایستاده برپای دارنده از رحمت تو فریاد خواهی میکنم خدایا توئی محل
وثوق واعتماد من در هر سختی واندوهی وتوئی امیدگاه من در هر سختی وتو مرادر حوادثی که بمن نازل شود
محل اعتماد ووسیله استعداد دفع آن حوادثی پس بیامرز همه گناهان مرا وباز کن هم مرا وبیرون کن غم مرا خدایا
بی نیاز گردان مرا بحلال خود از حرام خود وبفضل وعطای خود از غیر خود وبعد از این دعا اگر در شام
هم خوانده میشود میخوانی اصبحت اللّهمّ معتصما بذمامک المنیع الّذی لا یحاول ولا یطاول
من شرّ کلّ غاشم وطارق من سائر ما خلقت من خلقک الصّامت والنّاطق
فی جنّة من کلّ مخوف بلباس سابغة ولاء اهل بیت نبیّک محمّد صلوٰتک
علیه وعلیهم محتجبا من کلّ قاصد لی باذیّة بجدار حصین الاخلاص فی الاعتراف
بحقّهم والتّمسّک بحبلهم موقنا انّ الحقّ لهم ومعهم وفیهم وبهم اوالی من والوا و
اجانب من جانبوا فصلّ علی محمّد وآل محمّد واعذنی اللّهمّ بهم من شرّ ما اتّقیه
یا عظیم حجزت الاعادی عنّی ببدیع السّموات والارض وجعلنا من بین ایدیهم
سدّا ومن خلفهم سدّا فاغشیناهم فهم لا یبصرون یعنی بصباح در آمدم خدایا در حالتی که
چنگ در زده ام بحرمت تو که منیع است یعنی محکم یا ارجمند یا بازدارنده است یا زینهار استوار تو که قصد
آن نمیتوان کرد و با آن نمیتوان برجست و نبرد وگشاکش با آن صورت نمی بندد از شرّ هر ستمگر تعدی کننده و هر
شب درآینده بیدی از همه آنچه تو آفریده از خلق خاموش وگویا در حالتی که در سپر امانم از هر چه ترسیده شود
بسبب پوشش زره فراخ ورسا که آن دوستی اهل بیت پیغمبر تو محمّد است صلوات تو یعنی رحمتهای تو بر او و بر ایشان
باد و در حجاب شده ام از هر که قصد آزار من کند بدیوار استوار اخلاص در اعتراف بحق ایشان وچنگ در زدن

بعروة الوثقای ایشان وبیقین دانسته ام که حق با ایشان ودر ایشان وبا ایشانست دوست میدارم هر کس را که
ایشان دوست دارند وکناره میکنم وبیگانگی مینمایم از هر که ایشان بیگانه او باشند پس صلوات فرست بر محمّد وآل محمّد
وپناه ده مرا خدایا بسبب ایشان از شر آنچه میترسم از آن ای بزرگوار بازداشتم دشمنان خود را از خود
بآفریننده آسمانها وزمین وگردانیدیم از پیش روی ایشان سدی واز پی سر ایشان سدی پس پوشانیدیم چشمهای
ایشان را پس ایشان چیزی نمی بینند وبعد از این کلمات را که مخصوص تعقیب صبح است میخوانی الحمد للّه الّذی
اذهب اللّیل بقدرته وجاء بالنّهار برحمته خلقا جدیدا ونحن فی عافیة بمنّه
وجوده وکرمه مرحبا بالحافظین یعنی ستایش مر خدای راست که برده است شب را بقدرت خود
وآورده است روز را برحمت خود آفرینشی تازه یا در حالتی که آفریده تازه است وما در عافیتیم بانعام وبخشش وکرم
او مرحبا بدو فرشته نگاهبان ودر ترحیب بحافظین بطرف راست التفات کن وحیّاکما اللّه من کا
تبین یعنی درود بر شما باد ورحمت کناد خدای تعالی بر شما ای دو فرشته نویسنده اعمال ودرین بجانب
چپ التفات کن اکتبا رحمکما اللّه بسم اللّه اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک
له واشهد انّ محمّدا عبده ورسوله واشهد انّ السّاعة آتیة لا ریب فیها وانّ
اللّه یبعث من فی القبور علی ذلک احیا وعلیه اموت وعلیه ابعث ان شاء اللّه تعالی
اقرءا محمّدا صلّی اللّه علیه وآله منّی السّلام یعنی بنویسید شما که رحمت خدای بر شما باد دو مکتوب
بسم اللّه تا آخر یعنی بنام خدا گواهی میدهم که معبودی نیست مگر خدای تنها شریکی نیست مر او را وگواهی میدهم که محمّد
بنده او وپیغمبر اوست وگواهی میدهم که قیامت می آید بی شک وریب وخدای بر می انگیزد کسانی را که در گورها اند بر این
اعتقاد زندگی میکنم وبرین اعتقاد می میرم وبرین اعتقاد برانگیخته میشوم اگر خدا خواسته باشد برسانید یعنی
بفرستید بمحمّد صلی اللّه علیه وآله از من سلام ودرود وبعد از آن میگوئی اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد

فِي النَّهَارِ اِذَا تَجَلَّى وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي اللَّيْلِ اِذَا يَغْشَى وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ فِي الْآخِرَةِ وَالْاُولَى وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَا لَاحَ الْجَدِيدَانِ وَصَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَا اطَّرَدَ الْخَافِقَانِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَا حَدَى
الْحَادِيَانِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَا عَسْعَسَ لَيْلٌ وَمَا ادْلَهَمَّ ظَلَامٌ وَمَا
تَنَفَّسَ صُبْحٌ وَمَا اَضَاءَ فَجْرٌ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مُحَمَّدًا خَطِيبَ وَفْدِ الْمُؤْمِنِينَ اِلَيْكَ
وَالْمَكْسُوَّ حُلَلَ الْاَمَانِ اِذَا وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَالنَّاطِقَ اِذَا خَرِسَتِ الْاَلْسُنُ بِالثَّنَاءِ
عَلَيْكَ اَللّٰهُمَّ اَعْلِ مَنْزِلَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ وَاَظْهِرْ حُجَّتَهُ وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ
وَابْعَثْهُ لِلْمَقَامِ الْمَحْمُودِ الَّذِي وَعَدْتَهُ وَاغْفِرْ لَهُ مَا اَحْدَثَ الْمُحْدِثُونَ مِنْ اُمَّتِهِ
بَعْدَهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْاَلُكَ مُوجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَالْغَنِيمَةَ
مِنْ كُلِّ بِرٍّ وَالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ اِثْمٍ وَاَسْاَلُكَ الْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَالنَّجَاةَ مِنَ النَّارِ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ لِي فِي صَلَوَاتِي وَدُعَائِي بَرَكَةً تُطَهِّرُ
بِهَا قَلْبِي وَتُؤْمِنُ بِهَا رَوْعِي وَتَكْشِفُ بِهَا كَرْبِي وَتَغْفِرُ بِهَا ذَنْبِي وَتُصْلِحُ بِهَا اَمْرِي
وَتُغْنِي بِهَا فَقْرِي وَتُذْهِبُ بِهَا ضُرِّي وَتُفَرِّجُ بِهَا هَمِّي وَتُسَلِّي بِهَا غَمِّي وَتَشْفِي بِهَا
سُقْمِي وَتُؤْمِنُ بِهَا خَوْفِي وَتَجْلُو بِهَا حُزْنِي وَتَقْضِي بِهَا دَيْنِي وَتَجْمَعُ بِهَا شَمْلِي وَ
تُبَيِّضُ بِهَا وَجْهِي وَاجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا لِي يعنی خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد در روز
هرگاه روشن و آشکارا شود و صلوات فرست بر محمد و آل محمد در شب هرگاه بپوشاند عالم را تاریکی خویش
و صلوات فرست بر محمد و آل محمد در نشاء پسین و در نشاء نخستین و صلوات فرست بر محمد و آل محمد مادامی که ظا
شود روز و شب و صلوات فرست بر محمد و آل محمد مادامی که رانند یا حدی خوانند این دو رانده یا این دو حدی

خوانند

خوانند که مراد از آن شب و روز است گویا برسم حدی مردم را بمنزل گور میرانند و بآرامگاه قبور میخوانند
و صلوات فرست بر محمد و آل محمد مادامی که مطرد و باقی باشند خافقان که عبارت از مشرق و مغرب است و صلوات
فرست بر محمد و آل محمد مادامی که اقبال کند یا ادبار نماید شب و مادامی که اشتداد نماید ظلمت آن و مادامی که بدمد صبح و روشنی
دهد فجر خدایا بگردان محمد را صلعم خطیب جماعت مومنان بسوی تو و خطیب قوم در لغت عبارت از بزرگ ایشانست
که با پادشاه سخن گوید و در باب حوایج ایشان مکالمه نماید و بپوشان او را به حلهای امان وقتی که بر پیشگاه
حضور و مقام شفاعت قیام نماید و گویا گردان او را بثنای بر خود هرگاه لال شود زبانها خدایا بلند گردان
مرتبه او را و مرتفع ساز درجه او را و ظاهر گردان حجت او را و قبول کن شفاعت او را و مبعوث گردان او را
بمقام محمود که وعده داده باو و بیامرز برای او آنچه احداث کردند بدعت کنندگان امت او بعد از او خدایا
درخواست میکنم از تو آنچه باعث رحمت و موجب آمرزش تو باشد و غنیمت از هر نیکویی و طاعت و رهایی و آزادی
از هر گناه و درخواست میکنم از تو ظفر بجنت و نجات از آتش را خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بگردان
از برای من در نماز و دعای من برکتی که پاک سازی بسبب آن دل مرا و ایمن گردانی بآن ترس مرا و برطرف نمایی بسبب آن
اضطراب و اندوه مرا و بیامرزی بسبب آن گناه مرا و اصلاح کنی بآن کار مرا و غنی گردانی بآن فقر مرا و زایل سازی
بسبب آن درویشی و بدحالی مرا یا آنکه ذم مرا یا لاغری مرا و بگشایی و برطرف سازی بآن هم مرا و تسلی دهی بآن غم مرا
و شفا دهی بآن رنج مرا و ایمن سازی بآن بیم مرا و بزدایی بآن اندوه مرا و بگزاری بآن وام مرا و جمع کنی
بآن تفرقه مرا و سفید گردانی بآن روی مرا و بگردان آنچه نزد تست بهتر از برای من و بعد از ان میگوید
اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَدْعُوكَ لِهَمٍّ لَا يُفَرِّجُهُ غَيْرُكَ وَلِرَحْمَةٍ لَا تُنَالُ اِلَّا مِنْكَ وَلِحَاجَةٍ لَا
يَقْضِيهَا اِلَّا اَنْتَ يَا كَرِيمُ اَللّٰهُمَّ كَمَا كَانَ مِنْ شَاْنِكَ مَا اَرَدْتَنِي بِهِ مِنْ ذِكْرِكَ
وَاَلْهَمْتَنِيهِ مِنْ شُكْرِكَ وَدُعَائِكَ فَلْيَكُنْ مِنْ شَاْنِكَ الْاِجَابَةُ لِي فِيمَا دَعَوْتُكَ

والنجاة فيما فرغت اليك منه فان لم اكن اهلا ان ابلغ رحمتك فان رحمتك اهل
ان تبلغني وتسعني لانها وسعت كل شيء وانا شيء فلتسعني رحمتك يا مولاي
يعني خدايا بدرستيكه من ميخوانم ترا از براى اندوهى كه واميبرد از اندوه تو و از براى رحمتى كه رسيده ميشود
آن مرا از تو و از براى حاجتى كه قضاى آن نميكند مگر تو اى كريم خدايا همچنانكه از شان تو است آنچه اراده كردى مرا
بان از ذكر تو و الهام كرده بمن از شكر تو و دعاى تو پس بايد كه از شان تو باشد اجابت من در آنچه دعا كردم
ترا و نجات من در آن چيزى كه پناه بتو آورده ام از ان پس اگر من سزاوار آن نباشم كه برحمت تو برسم رحمت تو
سزاوار آن هست كه بمن برسد و شامل حال من شود زيرا كه رحمت تو گنجانيده است همه چيز را و من چيزى ام پس بايد
كه گنجانيده مرا رحمت تو اى مولاى من بعد از ان ميگويى در حالتى كه گريه كنى يا بشكل گريان باشى الهي ان ذنوبي
وكثرتها قد غبرت وجهي عندك وحجبتني عن استيهال رحمتك وباعدتني عن
استنجاز مغفرتك ولولا تعلقي بالائك وتمسكي بالرجاء لما وعدت امثالي من
المسرفين واشباهي من الخاطئين بقولك يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا
تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم
حذرت القانطين من رحمتك فقلت ومن يقنط من رحمة ربه
الا الضالون ثم ندبتنا برحمتك الى دعائك فقلت ادعوني استجب لكم
ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين الهي لقد كان
ذل الاياس علي مشتملا والقنوط من رحمتك بي ملتحفا الهي قد وعدت
المحسن ظنه بك ثوابا واوعدت المسيء ظنه بك عقابا اللهم وقد اسبل معي
حسن الظن بك في عتق رقبتي من النار وتغمد زللي واقالة عثرتي وقلت كا

قولك

وقولك الحق الذي لا خلف فيه ولا تبديل يوم ندعو كل اناس بامامهم
اللهم اني اقر واشهد واعترف ولا اجحد واسر واظهر واعلن وابطن بانك
انت الله الذي لا اله الا انت وحدك لا شريك لك وان محمدا عبدك ورسولك
وان عليا امير المؤمنين وسيد الوصيين ووارث علم النبيين وقاتل المشركين
وامام المتقين ومجاهد الناكثين والقاسطين والمارقين امامي وحجتي
وصراطي ودليلي ومحجتي ومن لا اثق بالاعمال وان زكت ولا اراها
منجية وان صلحت الا بولايته والايتمام به والاقرار بفضائله والقبول
من حملتها والتسليم لرواتها اللهم واقر باوصيائه من ابنائه ائمة
وحججا وادلة وسرجا واعلاما ومنارا وسادة ابرارا وادين بسرهم وجهرهم
وظاهرهم وباطنهم وحيهم وميتهم وشاهدهم وغائبهم لا شك في ذلك ولا
ارتياب ولا تحول عنه ولا انقلاب اللهم فادعني يوم حشري وحين نشري
بامامتهم واحشرني في زمرتهم واكتبني في اصحابهم وانقذني بهم يا مولاي من
حر النيران فانك ان اعفيتني منها كنت من الفائزين اللهم وقد اصبحت في
يومي هذا لا ثقة لي ولا مفزع ولا ملجا غير من توسلت بهم من ال رسولك   اليك صح
علي وفاطمة والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد
وعلي والحسن و م ح م د صلواتك عليهم اجمعين اللهم فاجعلهم حصني
من المكاره ومعقلي من المخاوف ونجني بهم من كل عدو وطاغ وفاسق باغ
ومن شر ما اعرف وما انكر وما استتر علي وما ابصر ومن شر كل دابة

ربی اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم اللهم بوسیلتی الیک بهم
وتقربی بمحبتهم افتح علی ابواب رحمتک ومغفرتک وحببنی الی خلقک و
وجنبنی عداوتهم وبغضهم انک علی کل شیء قدیر اللهم ولکل
متوسل ثواب ولکل ذی شفاعة حق فاسالک بمن جعلتهم الیک سببی و
قدمتهم امام طلبتی ان تعرفنی برکة یومی هذا وشهری هذا وعامی
هذا اللهم فهم معولی فی شدتی ورخائی وعافیتی وبلائی ونومی و
یقظتی وظعنی واقامتی وعسری ویسری وصباحی ومسائی ومنقلبی ومثوای
اللهم فلا تخلنی بهم من نعمتک ولا تخیبنی بهم من نائلک ولا تقطع رجائی
من رحمتک ولا تفتنی باغلاق ابواب الارزاق وانسداد مسالکها
وارتتاج مذاهبها وافتح لی من لدنک فتحا یسیرا واجعل لی من کل ضنک
مخرجا والی کل سعة منهجا برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم واجعل
اللیل والنهار مختلفین علی برحمتک ومعافاتک ومنک وفضلک
ولا تفقرنی الی احد من خلقک برحمتک یا ارحم الراحمین انک علی کل شیء
قدیر وبکل شیء محیط یعنی خدایا بدرستیکه گناه من وبسیاری آن تیره گردانیده است روی مرا نزد
تو ومحجوب ساخته است مرا از سزاواری رحمت تو و دور گردانیده است مرا از طلب کامروائی مغفرت تو
واگر نمیبود دلبستگی من بنعمتهای تو وچنگ درزدن من بامید آنچه وعده داده بامثال واشباه من از اسرافکاران
وخطاکاران بقول خود که فرموده ای بندگان من که اسراف بر نفس خود کرده وافراط کرده اید ناامید مباشید
از رحمت خدای بدرستیکه خدای می آمرزد همه گناها را بدرستیکه اوست آمرزگار بخشاینده وترساینده

کسانی را

کسانی را که از رحمت تو ناامید شده اند پس گفت که ناامید شود از رحمت پروردگار خود مگر گمراهان بعد از آن
خوانده ما را بسوی دعاء خود پس گفته دعا کنید مرا که استجابت کنم از برای شما بدرستیکه آنانکه گردن میکشند از
پرستش من زود باشد که داخل جهنم شوند وحال آنکه خوار باشند الهی لقد کان الی آخره یعنی اگر نه اینها بودی
که مذکور شد هرآینه خواری یاس مرا فرو میگرفت وناامیدی از رحمت تو بمن لاحق میشد خدایا بتحقیق که
وعده داده تو کسی را که گمانش بتو نیکو باشد بثواب وترسانیده کسی را که بتو بدگمان باشد بعقاب خدایا
بتحقیق که فرو ریخت از خوشحالی اشک مرا حسن ظن من بتو در باب آزاد کردن گردن من از آتش وآمرزیدن
لغزش من ودرگذشتن از خطای من وگفتی تو وحال آنکه قول تو حقست که خلافی در وی نیست وتبدیل با آن
راه نمی یابد یوم ندعوا الی آخره یعنی روزی که میخوانیم ما هر فرقه از مردم را به پیشوای ایشان خدایا
بدرستیکه اقرار میکنم وگواهی میدهم ومعترف میشوم وانکار نمیکنم ودر سر وعلانیه وآشکار ونهان
میگویم که تویی خدایی که معبودی نیست بجز تو که یگانه وشریکی نیست مر ترا ومحمد صلعم بنده تو وپیغمبر تو است
وعلی ع امیر مؤمنان وسرور اوصیا ووارث علم پیغمبران وکشنده مشرکان وامام متقیان وجهاد کننده
با ناکثان وقاسطان ومارقان است امام من وحجت من وراه راست من وراهنمای منست وکسی است که
من وثوق واعتماد بر افعال واعمال ندارم هر چند پاکیزه باشد وآنرا وسیله نجات نمیدانم هر چند شایسته
باشد مگر بدوستی واقرار بولایت او واقتدا باو واعتراف بفضائل او وپذیرفتن از حاملان وناقلان
آن فضائل وتسلیم نمودن مر راویان آنرا خدایا واقرار میکنم باوصیاء حضرت امیرالمؤمنین از اولاد کرام او
که امامان خلایق وحجتهای خالق اند وراهنمایان امت وچراغهای شب ظلمت اند وعلمها ومنارها وسروران نیکوکاران
وفرمان می پذیرم ومیگروم به پنهان وآشکار ایشان وظاهر وباطن ایشان وزنده ومرده ایشان وحاضر
وغائب ایشان شک وریبی درین نیست وانتقال وبرگشتنی ازین اعتقاد نیست خدایا پس بخوان مرا در حشر

ناکثین بیعت شکستگان [illegible] اصحاب جمل [illegible]
قاسطین معویه واعوان او [illegible]
خوارج [illegible] از دین بیرون [illegible]
مارقان [illegible]

و هنگام نشر من با امامت ایشان و حشر کن مرا در گروه ایشان و بنویس مرا در همنشینان و یاران ایشان و نجات ده
مرا بسبب ایشان ای مولای من از گرمی آتش دوزخ پس بدرستیکه اگر معاف داری مرا از نیران هر آینه از جمله
رستگاران و فیروزمندان خواهم بود خدایا بتحقیق که صباح داخل شدم درین روز باین صفت که معتمدی و
ملجای و پناهی نیست مرا بجز آنانکه توسل کردم بایشان از اهل بیت پیغمبر تو امیر المؤمنین علی ع و فاطمهٔ زهرا و امام
حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام علی رضا
و امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر و العصر صلوات الله علیهم اجمعین خدایا
پس بگردان ایشان را حصار من از بدیها و پناه من از بیمها و نجات ده مرا بسبب ایشان از هر دشمن از حد گذرنده
و فاسق تعدی کننده و از شر آنچه میشناسم و آنچه نمی‌شناسم و آنچه بر من پوشیده است و آنچه می‌بینم
و از شر هر رونده که ناصیهٔ اختیار او بدست پروردگار منست بدرستیکه پروردگار من بر راه راست است خدایا
بحق توسلی که نمودم بسوی تو بسبب ایشان و طلب قربی که کردم بمحبت ایشان بگشای بر من درهای رحمت و مغفرت
خود را و مرا دوست گردان با خلق خود و دور گردان از من دشمنی و کینهٔ ایشان را بدرستیکه تو بر همه چیز توانائی
خدایا هر توسل کننده را ثوابی و هر صاحب شفاعت را حقی هست پس درخواست میکنم از تو بحق آنانکه تقرب
گردانیده‌ام ایشان را سبب و وسیلهٔ خود بسوی تو و تقدیم کرده‌ام ایشان را پیش حاجت خود که بشناسانی بمن
برکت این روز و این ماه و این سال را خدایا پس ایشانند معتمد من در سختی عیش و فراخی معیشت من و عافیت
و بلای من و خواب و بیداری من و سفر و حضر من و دشواری و آسانی من و صبح و شام من و رجوع و اقامت
و حرکت و سکون من خدایا پس خالی مگردان مرا از حق ایشان از نعمت خود و بی بهره مگردان مرا از حق ایشان
از بخشش خود و مگسل امید مرا از رحمت خود و آزمایش مکن مرا به بند کردن درهای روزیها و بستگی راههای
آن و بگشا برای من از نزد خود گشایشی آسان و بساز برای من از هر تنگی بدر روی و بسوی هر فراخی

الهی برحمت خود ای بخشاینده‌ترین بخشایندگان خدایا شب و روز را گذران ساز بر من برحمت و عافیت
و انعام و بخشش تو و محتاج مگردان مرا بهیچ یک از خلق خود برحمت خود ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان بدرستیکه
تو بر همه چیز توانا و بهمه چیز محیط و دانائی و بعد از آن میگوئی اللهم انی اسألك یا مدرك
الهاربین و یا ملجأ الخائفین و یا صریخ المستصرخین و یا غیاث المستغیثین و یا
منتهی غایة السائلین و یا مجیب دعوة المضطرین یا ارحم الراحمین یا الله یا ربّاه
یا عزیز یا حکیم یا غفور یا رحیم یا قاهر یا علیم یا سمیع یا بصیر یا لطیف یا خبیر
یا قهار یا جبار یا رحمن یا منان یا سبوح یا قدوس یا مبدئ یا معید یا باعث
یا وارث یا فارج الهم یا کاشف الغم یا منزل الحق یا قائل الصدق یا ذا البلاء
الجمیل و الطول العظیم یا معروفا بالاحسان یا موصوفا بالامتنان یا من قصرت
عن وصفه السن الواصفین و انقطعت عنه افکار المتفکرین یا شاهد النجوی
یا کاشف الغم و دافع البلوی یا نعم النصیر و المولی یا منعم یا مفضل یا محسن
یا مجمل یا من لا یشغله صغیر عن کبیر و لا حقیر عن خطیر یا من بدأ با
لنعمة قبل استحقاقها و بالفضیلة قبل استیجابها یا احق من عبد و حمد و رجی
و اعتمد اسألك بکل اسم مقدس مطهر مکنون اخترته لنفسك و کل ثناء
عال رفیع کریم رضیت به مدحة لك و بحق کل ملك قربت منزلته
عندك و بحق کل نبی ارسلته الی عبادك و بحق کل شیء جعلته مصدقا
لرسلك و کل کتاب فصلته و احکمته و شرعته و کل دعاء سمعته فاجبته
و عمل رفعته و اسألك بکل من عظمت حقه و عرفتنا امره و من لم تعرفنا

یا قابل صح
و تقطعت صح
و اعلیت قدره صح

من خلقك ز

مقامه ولم تظهر لشانه ممن خلقته من اول ما ابتدأت به خلقك وممن
تخلقه الى انقضاء الدهر واسألك بتوحيدك الذي فطرت عليه العقول و
اخذت به المواثيق وارسلت به الرسل وجعلته اول فروضك ونهاية طا
عتك واتوجه اليك بجودك ومجدك وكرمك وعزك وجلالك وعفوك
وامتنانك وتطولك واسألك يا الله يا الله يا الله يا رباه يا رباه يا رباه
وارغب اليك خاصا وعاما واولا واخرا بحبيبك ورسولك محمد سيد
المرسلين واشرف الاولين والاخرين وبالرسالة التي اداها والعبادة التي
اجتهد فيها والمحنة التي صبر عليها والمغفرة التي دعا اليها والديانة التي
حض عليها منذ وقت رسالتك اياه الى ان توفيته وبما بين ذلك من
اقواله الحكيمة وافعاله الكريمة ومقاماته المشهودة وساعاته المعدودة
ان تصلي عليه كما وعدته من نفسك وتعطيه افضل ما امّل من ثوابك
وتزلف لديك منزلته وتعلي عندك درجته وتبعثه المقام المحمود و
توردة حوض الكرم والجود وعلى اله الطيبين الاطهار المنتجبين الابرار
وعلى جبرئيل وميكائيل والملائكة المقربين وعلى جميع الانبياء و
المرسلين والشهداء والصالحين اللهم اني اصبحت لا املك لنفسي ضرا
ولا نفعا ولا موتا ولا حيوة قد انقطعت وسائلي وذهبت مسائلي وذل
ناصري واسلمني اهلي وولدي اللهم وقد اكدى الطلب واعيت الحيل
الا عندك وانقطعت الطرق وضاقت المذاهب الا اليك ودرست الامال

وانقطع

وانقطع الرجاء الا منك وكذب الظن واخلفت العدات الا عدتك اللهم
ان مناهل الرجاء لفضلك مترعة وابواب الدعاء لمن دعاك مفتحة
والاستعانة لمن استعان بك مباحة والاستغاثة لمن استغاث بك موجودة
وانت للداعيك بموضع اجابة وللصارخ اليك ولي الاغاثة وللقاصد
اليك قريب المسافة وانت لا تحتجب عن خلقك الا ان تحجبهم الاعمال
السيئة وقد علمت ان افضل زاد الراحل اليك عزم ارادة واخلاص نية
وقد دعوتك بعزم ارادتي واخلاص طويتي وصادق نيتي فها انا ذا مسكينك
بائسك اسيرك فقيرك سائلك منيخ بفنائك قارع باب رجائك وانت
اولى بنصر الواثق بك واحق برعاية المنقطع اليك سري لك مكشوف و
انا اليك ملهوف اذا اوحشتني الغربة انسني ذكرك واذا اصبت على
الامور استجرت بك واذا تلاحكت على الشدائد امّلتك واين يذهب
بي يا رب عنك وازمة الامور كلها بيدك صادرة عن قضائك
مذعنة بالخضوع لقدرتك فقيرة الى عفوك ذات فاقة الى رحمتك
وقد مسني الفقر ونالني الضر وشملتني الخصاصة وعرتني الحاجة وتوسمت
بالذلة وعلتني المسكنة وحقت على الكلمة واحاطت بي الخطيئة و
هذا الوقت الذي وعدت اولياءك فيه الاجابة فامسح ما بي بيمينك
الشافية وانظر الي بعينك الراحمة وادخلني في رحمتك الواسعة واقبل
علي بوجهك ذي الجلال والاكرام فانك اذا اقبلت على اسير فككته

وعلى ضالٍّ هديته وعلى حائرٍ آويته وعلى ضعيفٍ قويته وعلى خائفٍ امنته
اللهم انك انعمت علىّ فلم اشكر وابتليتني فلم اصبر فلم يوجب عجزي عن شكرك
منع المؤمل من فضلك واوجب عجزي عن الصبر على بلائك كشف ضرك وانزال
رحمتك يا من قلّ عند بلائه صبري تعالى وعند نعمائه شكري فاعطاني
اعطاني اسألك المزيد من فضلك والايزاع لشكرك والاعتداد بنعمائك في
اعفى العافية واسبغ النعمة انك على كل شيء قدير اللهم لا تخلني من
يدك ولا تتركني لقاء لعدوك ولا لعدوي ولا توحشني من لطائفك الخفية
وكفايتك الجميلة هذا مقام العائذ بك اللائذ بعفوك المستجير بعز
جلالك قد ادّى اعلام قدرتك فأره آثار رحمتك اللهم تولني ولاية
تغنيني بها عن سواها واعطني عطية لا احتاج الى غيرك معها فانها
ليست ببدع من ولايتك ولا بنكر من عطيتك ادفع الصرعة وانعش السقطة
وتجاوز عن الزلة واقبل التوبة وارحم الهفوة وانج من الورطة واقل
العثرة يا منتهى الرغبة وغياث الكربة وولي النعمة وصاحبنا في الكربة
وحسن الدنيا والآخرة خذ بيدي من دحض المزلة فقد كبوت وثبتني
على الصراط المستقيم والاعوجت يا هادي الطريق يا فارج المضيق يا
جاري اللصيق يا ركني الوثيق احلل عني المضيق واكفني شر ما اطيق وشر
ما لا اطيق يا اهل التقوى واهل المغفرة والعزة والقدرة والالاء و
العظمة يا ارحم الراحمين واكرم الناظرين ورب العالمين لا تقطع منك

رجائي

رجائي ولا تخيب دعائي ولا تجهد بلائي ولا تنس قضائي ولا تجعل النار مأواي
واجعل الجنة مثواي واعطني من الدنيا مناي وبلغني من الآخرة املي ورجائي
وآتني في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقني عذاب النار انك على كل
شيء قدير وبكل شيء محيط يعني خدايا بدرستيكه من درخواست ميكنم از تو اى دربابنده
گریزندگان واى پناه ترسندگان اى فریادرس فریادخواهان اى نهایت مسافت خواهندگان واى روا کننده
دعاى بیچارگان اى بخشاینده ترین بخشایندگان اى پروردگار اى عزیز حکیم آمرزنده بخشاینده قهرکننده واناى
شنواى بیناى صاحب لطف اى صاحب لطافت آگاه قهار یعنى غلبه کننده یا خوار گرداننده یا خشم گیرنده بالو
شکننده جبار یعنى متکبر بزرگوار یا درست کننده شکسته واصلاح کننده کار اى روزى بخشنده انعام کننده بى نقص
پاکیزه از عیب اى ابتدا کننده آفرینش بازآورنده آن اى برانگیزاننده من فى القبور ووارث کل امور باهمه
کار بازگشت همه چیز باوست اى گشاینده هم وزداینده غم اى فرود آورنده حق دگوینده صدق اى صاحب نعمت
واحسان جمیل وفضل وبخشش عظیم اى معروف باحسان واى موصوف بانعام اى انکه کوتاه شده است از وصف
او زبانهاى صفت کنندگان وبریده شده است از او اندیشه هاى فکر کنندگان اى حاضر راز اى دانا
غم ودفع کننده زحمت وبلا اى غایت هر شکایت اى انکه خوب یا وراست دخوب است اى انکه به صفت
بخشش وانعام ونیکى واحسان موصوفست اى انکه مشغول نمیسازد او را هیچ کوچک از هیچ بزرگ وهیچ حقیر
از هیچ صاحب قدر اى انکه ابتدا کرده است نعمت پیش از استحقاق آن وبعطا وبخشش پیش از واجب
شدن آن اى سزاوارترین کسى که پرستیده وستوده وامید داشته واعتماد بر وکرده شده است درخواست
میکنم از تو بعزت هر نام پاک پاکیزه پوشیده که برگزیده باشى تو آنرا براى خود وهر ستایش بلند رتبه رفیع المنزلة
کریم القدر که پسندیده باشى تو آنرا بجهت مدح وثناى خود وبحق هر فرشته که نزدیک گردانیده باشى مرتبه

فى دو رضاى خود

اورا نزد خود و بحق هر پیغمبری که فرستاده تو او را بسوی بندگان خود و بحق هر چیزی که گردانیده تو او را موجب
تصدیق پیغمبران تو و هر کتابی که تفصیل داده تو آن را و متین و استوار گردانیده راست و آشکار ساخته تو آن را
و هر دعایی که شنیده و اجابت کرده تو آن را و هر عملی که بالا برده و درخواست میکنم بعزت هر کسی که تعظیم حق او
کرده و قدر او را بلند گردانیده و شناسانیده بما کار او را و کسی که شناسانیده بما مقام او را و اظهار نکرده
از برای ما شان او را و از آنکه آفریده تو او را از اول آنچه ابتدا کرده بآن آفرینش خود را و از آنکه خواهی آفرید تا
روزگار و درخواست میکنم از تو بحق توحید تو که مجبول و مفطور ساخته بران عقلها را و گرفته بآن توحید عهد
و پیمان را و فرستاده بآن پیغمبر از او گردانیده آن را اول فرضهای خود و نهایت طاعت خود و متوجه میشوم
بسوی تو بحرمت بخشش و بزرگی و نیکوکاری و عزت و بزرگواری و گناه پوشی و احسان و انعام تو و درخواست
میکنم از تو خدایا پروردگارا و میل و آهنگ بسوی تو میکنم بخصوص حاجت [illegible] آن و در آغاز و انجام بعزت دوست تو
و پیغمبر تو محمد که سرور فرستادگان حق و شریفترین پیشینیان و پسینیان است و بحرمت پیغامی که گذارده است
از او و پرستشی که کوشش نموده است در آن و محنتی که صبر کرده است بران و آمرزشی که دعوت کرده است بسوی
آن و دیانتی که تحریص نموده است بران از ابتدا وقت فرستادن تو او را تا زمان قبض روح مطهر او و
بحرمت آنچه در میان آن واقع شده از سخنهای او که مشتملست بر حکمت و کارهای او که مشتمل است بر کرامت
و مقامات گرامی که مشهود است یعنی آن حضرت حاضر آن مقامات و از آن غایب نیست یا مشهود است یعنی خدای
تعالی و فرشتگان و مقربان درگاه حق مقامات آن حضرت شهادت داده اند و ساعات شمرده آن حضرت
که صلوات فرستی بر وی همچنانکه از خود وعده داده او را و بدهی او را فاضلترین چیزی که قصد کرده است او
از ثواب تو و نزدیک گردانی پیش خود مرتبه او را و بلند سازی نزد خود درجه او را و برانگیزانی او را
بمقام محمود که مقام شفاعت کبری است و وارد سازی او را بر حوض لطف و بخشش و بر اهل بیت او

که پاکان

که پاکان و پاکیزگان و برگزیدگان و نیکوکارانند و بر جبرئیل و میکائیل و فرشتگان مقرب و بر جمیع پیغمبران و
فرستادگان حق و شهیدان و شایسته کاران خدایا بدرستیکه من بصباح داخل شدم باین حال که هیچ یک از
زیان و سود و زندگی و مردگی و زنده شدن بعد از مرگ را از برای نفس خود مالک نیستم بتحقیق که
منقطع شده است وسیلهای من و رفته و برطرف شده است سؤالهای من یا کسانی که محل سؤال باشند
و خوار شده است یاور من و فرو گذاشت کرده است مرا اهل و فرزندان من و بی خیر و کم فایده شده است طلب
و دشوار شده است چارهها مگر نزد تو و بریده و تنگ شده است راهها مگر بسوی تو و مندرس و ناپیدا شده است
امیدها و بریده شده است امیدواری مگر از تو و دروغ زن شده است گمان و خلف نموده است
کرده شده است وعدهها مگر وعده تو خدایا بدرستیکه موارد امید فضل و عطای تو مملوست و درهای دعا از
برای هر که ترا خواند گشاده است و یاری مر هر کسی را که طلب یاری از تو نماید مباح است و فریادرسی مر کسی را
که فریاد خواهی از تو نماید موجود و مهیا است و تو مر خواننده خود را در مقام اجابتی و فریادخواه خود را فریادرسی
و سزاوار اغاثتی و مر قاصد کوی خود را اقرب المسافتی و تو محجوب نمیشوی از خلق خود مگر آنکه محجوب سازد
ایشان را عملهای بد و کارهای ناپسندیده و بتحقیق دانسته ام که بهترین توشه کسی که بسوی تو مسافر باشد عزم و جزم
ارادتست و خلاص نیت و بتحقیق که خوانده ام ترا بالعزم ارادت و اخلاص سریرت و صادق نیت یعنی نیت
خالص بی شائبه پس ما منم اینک مسکین تو حاجتمند تو اسیر تو نیازمند تو گدای تو اقامت کننده بجوار
سرای تو گوینده در امید تو و تو سزاوارتری بیاری کردن کسی که اعتماد بر تو نموده باشد و اولایی بر عاجزی
کسی که از همه بریده و بتو پیوسته باشد نهان من مر ترا آشکار است و من فریادخواه و مضطرم بسوی تو هر گاه
غمگین شود ما خوش گرداند مرا غربت شاد و دل آرمیده میسازد مرا یاد تو و هر گاه ریخته شود بر من حزنها یعنی وارد شود
حوادث دشوار زنهار میخواهم از تو و هر گاه متداخل و متراکم شود بر من سختیها امید میدارم [illegible]

[illegible]

بر ده میشوم من ای پروردگار من از در تو و حال آنکه مهار همه چیزها بدست توست صادر است از قضای تو گردن
نهاده است به فروتنی از برای قدرت تو محتاج است بعفو تو و نیازمند است برحمت تو و تحقیق که دریافته است مرا
درویشی و رسیده است بمن بدحالی و فرارسیده است و احاطه کرده است بمن نیازمندی و عارض شده است مرا
احتیاج و نشانمند شده ام بخواری و بسر من آمده است درویشی و حق شده است بر من کلمه یعنی سزاوار شده ام
بکلمه عذاب و احاطه کرده است بمن گناه و این وقت وقتی است که وعده داده تو دوستان خود را در آن وقت
باجابت دعا پس برونزایل ساز علتی را که با منست بدست شفادهنده خود و نظر کن بسوی من بچشم رحمت گسترده
خود و داخل کن مرا در رحمت فراخ خود و اقبال کن بر من بوجه خود یعنی بکرم ذات خود که خداوند بزرگواری و
گرامی گردانیدنست پس بدرستیکه تو هرگاه اقبال کنی بر اسیری آزاد میکنی او را و بر گمراهی بدایت میکنی او را
و بر حیرانی جای و ماوی میدهی او را و بر ناتوانی قوت و نیرو میدهی او را و بر ترسانی ایمن میسازی او را
خدایا بدرستیکه تو انعام کردی بر من پس شکر نکردم و مبتلا ساختی مرا پس صبر نکردم پس واجب نگردانید
عجز من از شکر تو که منع کنی و باز داری تو امید مرا از فضل خود و واجب گردانید عجز من از شکیبائی بر بلا که تو
دفع کنی بدحالی را از من و فرود آری بر من رحمت خود را ای آنکه کم شده است نزد بلای او صبر من پس عافیت
داده است مرا و کم شده است نزد نعمای او شکر من پس عطا کرده است مرا در خواست میکنم از تو زیادتی بخشش
ترا و الهام شکر ترا و خدا گرفتن نعمت ترا در قوی ترین عافیت و تمام ترین نعمت بدرستیکه تو بر هر چیز توانائی خدایا
رها مکن مرا از دست حمایت خود و مگذار مرا انداخته و زبون دشمن خود و دشمن من ورمیده و بیگانه مساز
مرا از لطفهای نهان خود و از کفایت نیکوی خود این مقام کسی است که پناه بتو آورده و التجا بعفو تو نموده
و زنهار از عز جلال تو خواسته بدیده تحقیق و یقین نشانهای قدرت ترا دیده باشد پس تمامی باو آثار رحمت
خود را خدایا متولی من شو یعنی قیام نمای بکار من ولایتی یعنی قیام نمودنی که بی نیاز گردانی مرا بسبب آن

از غفران

از غفران و بده بمن عطیه که محتاج نشوم با وجود آن بسوی غیر تو پس بدرستیکه آن تازه و عجب نیست از ولایت
تو و ناشناخته و ناشایسته نیست از عطیت و بخشش تو و دفع کن انداختن را یعنی اهلاک و دواهی را یا اضرار حوادث
و بردار افتادن را یعنی افتادگی را ببلندی و بدل کن و در گذر از لغزش و بپذیر توبه را و رحم کن گناه را
و نجات ده از مهلکه و عفو کن از خطاهای منتهای رغبت یعنی چون خواهش بآن رسید از و درمیگذرد چه او مقصود
بالذات و ای فریادرس در محنت و خداوند نعمت و یار و انیس در اندوه و کربت و روزی دهنده یا
بخشاینده در دنیا و آخرت بگیر دست مرا از لغزیدنگاه گناه پس بتحقیق که افتاده و بسر در آمده ام و ثابت
گردان مرا بر راه راست و اگر نه گمراه میشوم ای شکافنده و رخنه دهنده تنگنا یا زایل کننده تنگی ای نگهبان
یا همسایه نزدیک من و ای رکن من یعنی عز و بلندی و قوت من کن متین و استوار است بگشای از من تنگی را
و کفایت کن مرا از شر آنچه طاقت آن دارم و آنچه طاقت آن ندارم ای شایسته ترسیدن و سزاوار آمرزیدن
و عزت و توانائی و نعمتها و بزرگی ای بخشاینده ترین بخشایندگان و کریم ترین نظر کنندگان و پروردگار عالمیان
قطع مکن از خود امید مرا و نا امید مکن دعای مرا اعلی المجاز العقلی یا بینا یده مگردان دعای مرا و بسختی مده و آزار
مرسان بمحنت مرا اعلی المجاز العقلی یا آنکه مرنجان مرا بسنگینی بار محنت و بلا علی تقدیر لاتجهدنی بلائی ای لا تحمل
علی فوق طاقتی و بد مکن قضای مرا یعنی در حق من حکم و قضا به بدی و بدحالی مکن و مگردان آتش را باوای
من و بگردان بهشت را آرامگاه من و بده بمن از دنیا آرزوهای مرا و برسان مرا از آخرت یا در آخرت بکام و امید
من یا خشنودی من یا پسندیده من و بده مرا در دنیا حسنه و در آخرت حسنه و نگاه دار مرا از عذاب آتش بدرستیکه تو
بر همه چیز توانائی و بهمه چیز محیط و دانائی انتهی و بعد از آن دعاء صباح حضرت امام زین العابدین علیه السلام
که از ادعیه صحیفه کامله است میخوانی الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بِقُوَّتِهِ وَمَيَّزَ
بَيْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ وَجَعَلَ لِكُلٍّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدّاً مَحْدُوداً وَأَمَداً مَمْدُوداً

يولج كل واحد منهما في صاحبه ويولج صاحبه فيه بتقدير منه للعباد فيما
يغذوهم به وينشئهم عليه فخلق لهم الليل ليسكنوا فيه من حركات التعب
ونهضات النصب وجعله لباسا ليلبسوا من راحته ومنامه فيكون ذلك
جماما وقوة ولينالوا به لذة وشهوة وخلق لهم النهار مبصرا ليبتغوا فيه من فضله
وليتسببوا الى رزقه ويسرحوا في ارضه طلبا لما فيه نيل العاجل من دنياهم
ودرك الآجل في اخراهم بكل ذلك يصلح شأنهم ويبلوا اخبارهم وينظر
كيف هم في اوقات طاعته ومنازل فروضه ومواقع احكامه ليجزي الذين
اساؤا بما عملوا ويجزي الذين احسنوا بالحسنى اللهم فلك الحمد على ما
فلقت لنا من الاصباح ومتعتنا به من ضوء النهار وبصرتنا من مطالب
الاقوات ووقيتنا فيه من طوارق الآفات اصبحنا واصبحت الاشياء كلها
بجملتها لك سماؤها وارضها وما بثثت في كل واحد منهما ساكنه و
متحركه ومقيمه وشاخصه وما علا في الهواء وما كن تحت الثرى اصبحنا في
قبضتك يحوينا ملكك وسلطانك وتضمنا مشيتك ونتصرف عن امرك و
نتقلب في تدبيرك ليس لنا من الامر الا ما قضيت ولا من الخير الا ما اعطيت
اللهم وهذا يوم حادث جديد وهو علينا شاهد عتيد ان احسنا ودعنا
بحمد وان اسأنا فارقنا بذم اللهم صل على محمد وآله وارزقنا حسن مصاحبته
واعصمنا من سوء مفارقته بارتكاب جريرة او اقتراف صغيرة
او كبيرة واجزل لنا فيه من الحسنات واخلنا فيه من السيئات واملأ لنا

ما بين طرفيه حمدا او شكرا او اجرا او ذخرا او فضلا واحسانا اللهم يسر على الكرام
الكاتبين مؤونتنا واملأ لنا من حسناتنا صحائفنا ولا تخزنا عندهم بسوء
اعمالنا اللهم اجعل لنا في كل ساعة من ساعاته حظا من عبادتك ونصيبا
من شكرك وشاهد صدق من ملائكتك اللهم صل على محمد وآله واحفظنا
فيه من بين ايدينا ومن خلفنا وعن ايماننا وعن شمائلنا ومن جميع نواحينا
حفظا عاصما من معصيتك هاديا الى طاعتك مستعملا لمحبتك اللهم صل
على محمد وآله ووفقنا في يومنا هذا وليلتنا هذه وفي جميع ايامنا
لاستعمال الخير وهجران الشر وشكر النعم واتباع السنن ومجانبة البدع والامر
بالمعروف والنهي عن المنكر وحياطة الاسلام وانتقاص الباطل واذلاله
ونصرة الحق واعزازه وارشاد الضال ومعاونة الضعيف وادراك اللهيف
اللهم صل على محمد وآله واجعله افضل يوم عهدناه وايمن صاحب صحبناه
وخير وقت ظللنا فيه واجعلنا من ارضى من مر عليه الليل والنهار من جملة
خلقك اشكرهم لما اوليت من نعمك واقومهم بما شرعت من شرائعك واوقفهم
عما حذرت من نهيك اللهم اني اشهدك وكفى بك شهيدا واشهد سماءك
وارضك ومن اسكنتهما من ملائكتك وسائر خلقك في يومي هذا وساعتي
هذه وليلتي هذه ومستقري هذا اني اشهد انك انت الله الذي لا اله الا
انت قائم بالقسط عدل في الحكم رؤوف بالعباد مالك الملك رحيم بالخلق وان
محمدا عبدك ورسولك وخيرتك من خلقك حملته رسالتك فاداها

ما بين

وَأَمَرْتَهُ بِالنُّصْحِ لِأُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهَا اَللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ
مِنْ خَلْقِكَ وَآتِهِ أَفْضَلَ مَا آتَيْتَ أَحَداً مِنْ عِبَادِكَ وَاجْزِهِ عَنَّا أَفْضَلَ وَأَكْرَمَ
مَا جَزَيْتَ أَحَداً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَنْ أُمَّتِهِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْجَسِيمِ الْغَافِرُ لِلْعَظِيمِ
وَأَنْتَ أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
الْأَخْيَارِ الْأَنْجَبِينَ یعنی سپاس و ستایش مر خدای را که آفریده است شب و روز را بقوت
کرده است ایشانرا از هم بقدرت خود و گردانیده است از برای هر یک از ینها حدی معین و غایتی مبین و دراز
میسازد هر یک از ایشانرا در آن دیگر و داخل میسازد آن دیگر را در وی بسبب تقدیری که از و حاصل شده برای بندگان
دران چیزیکه می پرورد ایشانرا بآن و انشا و تربیت میکند ایشانرا بران پس آفرید از برای ایشان شب را تا آرام
گیرند دران از حرکتها که موجب ماندگی و برخاستنها و ترددها که باعث رنجوری باشد و گردانید شب را
پوشش تا بپوشند ایشان از لباس آسایش و خواب آن پس این سبب راحت و قوت ایشان باشد و تا بشناسند
ایشان بسبب شب بلذت و آرزوی خود و آفرید از برای ایشان روز را روشن تا بجویند ایشان در روز
از فضل و عطای خدا و تا متوسل شوند بسوی روزی او و بگردند در زمین او یعنی منتفع شوند از آنچه در زمین است
از برای طلب آنچیزیکه در دست رسیدن حاضر از دنیای ایشان و دریافتن آینده در آخرت ایشان بهمه
اینها اصلاح میکند شان ایشانرا و می آزماید خبرها و حالهای ایشانرا و نظر میکند که چه شدند ایشان در وقتهای
طاعت او و منزلهای فرضهای او و مواضع حکمهای او تا جزا دهد آنانرا که بد کرده اند بعمل ایشان و جزا دهد
آنانرا که احسان کرده اند به نیکی خدایا پس مر تراست ستایش بر آنچه شکافته تو برای ما از صباح و متمتع
ساخته ما را بآن از روشنایی روز و بینا کرده ما را بآن از محال طلب روزیها و نگاه داشته ما را دران از
شداید و حوادث آفتها بصباح در آمدیم ما و جمیع اشیا مر ترا یعنی تویی قیوم ما و قیوم جمیع اشیا آسمان و زمان

وانچه پراکن

وآنچه پراکنده یا آشکار کردی تو در هر یک از ایشان ساکن آن و متحرک آن و رونده آن و ایستاده آن و آنچه بلند
شده است در هوا و آنچه پنهان شده است در زیر خاک بصباح در آمدیم ما در قبضه قدرت تو و در ملک تو
احاطه میکند ما را پادشاهی و سلطنت تو و فراهم میآرد ما را مشیت و ارادت تو و تصرف و چاره جویی میکنیم
ما بفرمان تو و گردش پذیر میشویم ما در تدبیر تو نیست ما را کاری مگر آنچه تو قضا کرده باشی و نیست ما را از خیر
مگر آنچه تو عطا کرده باشی خدایا و این روز نویست تازه آمده و او بر ما گواهی است حاضر اگر نیکی کنیم ما بدرود
میکند ما را بستایش و اگر بد کنیم ما جدا میشود از ما به نکوهش خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و روزی کن
ما را حسن مصاحبت این روز و نگاه دار ما را از بدی مفارقت آن بسبب ارتکاب گناهی یا اکتساب صغیره یا کبیره و تمام
گردان از برای ما درین روز حسنات را و خالی گردان ما را دران از سیئات و پر کن از برای ما آنچیزیرا که میان
دو طرف این روز است از ستایش و سپاس و مزد و ذخیره و بخشش و افزونی و احسان خدایا آسان گردان
بر فرشتگانی که نویسنده اعمالند رنج و مشقت ما را و پر کن برای ما از حسنات نامهای اعمال ما را و رسوا مکن ما را از د
ایشان ببدی اعمال ما خدایا بگردان برای ما در هر ساعتی از ساعتهای آن بخشی از عبادت خود و نصیبی از شکر خود
و گواه راستی از فرشتگان خود خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و نگاه دار ما را درین روز از آنچه پیش
دستهای ما و از آنچه پس سر ما و از آنچه در جانب راست ما و از آنچه در جانب چپ ماست و از جمیع اطراف ما نگاه
داشتنی که باز دارنده بود از معصیت تو و رهنماینده بود بسوی طاعت تو و کار فرماینده بود از برای محبت تو
خدایا صلوات فرست بر محمد و آل او و توفیق ده ما را درین روز ما و درین شب ما و در جمیع روزهای ما برای بکار
داشتن نیکی و دور شدن از بدی و شکر نعمتها و پیروی سنتها و اجتناب از بدعتها و امر معروف و نهی
منکر و رعایت و نگهبانی اسلام و کم کردن باطل و خوار گردانیدن آن و یاری دادن حق و گرامی داشتن آن
و راهنمایی گمراه و یاوری ناتوان و دریافتن اندوهگین مضطر و بیچاره خدایا صلوات فرست بر محمد و آل او

وبگردان این روز را فاضلترین روزی که دریافته باشیم آنرا و مبارکترِ صاحبی که ملاقات کرده باشیم آنرا و بهترین
وقتی که روز بسر برده باشیم دران وبگردان ما را از جملهٔ خشنودتر کسی یا پسندیده تر کسی که گذشته باشد بروی شب
و روز از خلق تو شاکرترین ایشان برای آنچه تو انعام کرده از نعمتهای خود و قائم ترین ایشان بآنچه تو مشروع
و مقرر ساخته از روشن و آیین خود و بازاستنده ترین ایشان از آنچه تو ترسانیده ازان از مناهی تو
خدایا بدرستیکه من گواه میسازم ترا و بس است گواهی تو و گواه میسازم آسمان ترا و زمین ترا و هر که
ساکن گردانیده در آسمان و زمین از فرشتگان تو و سایر خلق تو درین روز و درین ساعت و درین شب
و درینجا که من گواهی میدهم بآنکه توئی خدائی که هیچ معبودی نیست مگر تو و حال آنکه ایستاده بعدل و داد و عادلی
در حکم و قضا و مهربانی به بندگان و خداوندی ملکی و رحمت کننده بخلق و بآنکه محمد صلعم بندهٔ تو و پیغمبر تو و برگزیده
تو ست از خلق تو بار کرده بر و پیغام خود را پس ادا کرده است او آن پیغام را و فرمان داده او را به نصیحت امت او
یعنی پند دادن و نیکخواهی ایشان پس نصیحت کرده است ایشانرا خدایا پس صلوات فرست بر محمد و آل او
بیشترین صلواتی که فرستاده باشی بر احدی از خلق خود و برسان با و فاضلترین آنچه رسانیده باشی بیکی
از بندگان خود یا آنکه بده باو از قبل ما فاضلترین آنچه داده بیکی از بندگان خود و پاداش ده او را از جانب
امت او بدرستیکه توئی انعام کننده بنعمت عظیم و آمرزنده گناه عظیم و توئی مهربان تر از هر مهربان و بخشاینده
تر از هر بخشاینده و صلوات فرستاد و رحمت کناد خدای تعالی بر سرور ما و پیغمبر ما محمد و اهل بیت او که نیکان
و پاکان و برگزیدگان و بزرگوارترانند انتهی بدانکه ادعیه و اذکاری که از اصحاب عصمت صلوات الله علیهم
در تعقیبات خصوصا در تعقیب نماز صبح وارد است بسیار است و برای اختصار برین قدر اقتصار نموده شد
و بدانکه تعقیبات مذکوره از روایات متعدده برداشته شده است و همه دریک روایت مجتمع نیست پس
میتواند بود که هرگاه وقت گنجایش تمامی تعقیبات مزبوره نداشته باشد ببعضی اکتفا کنی و هرگاه نفس تو ملال کرد

تعقیب را قطع کن و نفس را بآن مکلف مساز که بی رغبت و اقبال آنرا باتمام رساند که توجه خاطر و اقبال قلب روح
عبادت و دعا است و مستحب است که بعد از فراغ از نماز صبح تا طلوع آفتاب بر جای نماز نشینی اگرچه مشغول بتعقیب
نباشی که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مروی است که هر که نماز گذارد و در جای نماز تا طلوع آفتاب
بنشیند مر او را حجابست از آتش و سزاوارست که سوره یس بعد از تعقیب بخوانی که خوانندهٔ این سوره در وقت
صباح تا شام محفوظ و مرزوق خواهد بود و این سوره را دافعه مینامند بجهت آنکه دفع هر شر از خواننده
آن میکند و قاضیه نیز میگویند بجهت آنکه وسیلهٔ قضای حاجات اوست و ترجمهٔ سورهٔ یس بعد از بسمله این است ای
سید و سرور بحق قرآن محکم یا محکم کننده بحق یا مشتمل بر حکمت که بدرستیکه تو از فرستادگانی بسوی خلق بر راه
راست که توحید است یا شریعت مستقیم که راهیست موصل بمقصود و قرآن فرو فرستادهٔ خدای غالب است یا فرستاده
شده است قرآن فرستادن خداوند توانای مهربان علی الرفع او النصب و تو فرستاده شده تا بترسانی
از عذاب ربانی گروهی را که بیم کرده نشده اند پدران نزدیک ایشان بسبب دوری و دیری زمان فترت
یا بیم کنی ایشانرا از آنچه بیم کرده شده اند پدران دور ایشان در زمان اسمعیل علی نبینا و علیه السلم پس
ایشان بیخبرانند بدرستیکه درست شد سخن عذاب یعنی کلمهٔ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ
النَّاسِ أَجْمَعِينَ بر بیشتر کافران پس ایشان نمیگروند و مراد آنانند که خدای میدانسته که ایشان بکفر
خواهند مرد یا بر کفر کشته خواهند شد چون ابوجهل و احزاب او بدرستیکه ما کردیم در گردنهای ایشان
غلها پس آن غلها پیوسته شده بزنخدانهای ایشان و نمیگذارد که سرها بجنبانند پس ایشان سر در هوا
مانندگانند و چشم برهم نهادگان گردانیدیم در پیش روی ایشان دیواری و حجابی و از پی سر ایشان پرده
و مانعی پس پوشیدیم چشمهای ایشانرا پس ایشان نمی بینند عرفا گفته اند که سد پیش طول امل است و سد عقب
غفلت از خطایای گذشته و هر کرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده و بدلائل قدرت

ترجمهٔ سورهٔ یس

الهی نارسا و از طریق هدایت و رستگاری چه خواهد بود و یکسانست بر ایشان که بیم کنی ایشانرا یا بیم نکنی منکر و مُنکر
ایشان جز این نیست که آگاه کنی آگاه کردنی که فائده بران مترتب شود کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ آن
بسمع قبول شنود و بترسد از خدای بوشیده یعنی در نهان از و بترسد نه در نظر خلقان یا از خدای ترسد در آنچه
غایبست از نظر یا یعنی امور اخروی پس مژده ده آن ترسنده را به آمرزش گناهان گذشته و مزدی بزرگوار در زمان
آینده در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور است اگر نزدیک مسجد خانه گیریم
چگونه باشد این آیت آمد که انا نحن نحیی الآیه یعنی بدرستیکه ما زنده گردانیم مردگانرا بعث یا دلهای مرده را
بهدایت و بنویسیم آنچه پیش فرستاده اند از اعمال شایسته و ناشایسته و بنویسیم پیهای ایشانرا یعنی نشانهای
اقدام ایشانرا که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات ایشان کفاره خطیئات ایشان خواهد بود و همه چیز را
نگاه داشته یا بیان کرده ایم در دفتری که پیشوای روشنست یعنی لوح محفوظ و مرویست که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله تلاوت این آیت نموده بکلمه امام مبین رسید اشاره بحضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه نمود
و بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار
اقدام شما مینویسند یا آنکه بنویسیم اثرها و کارهای ایشانرا که خواهند کرد خواه از بابت حسنات و خیرات و خواه
از قبیل سیئات و جنایات و در روز [illegible] مکافات مناسب هر اثر جزا خواهد بود شعر از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو • انچنین گفت پیر معنوی • کای برادر آنچه کاری بدروی • و بیان کن برای اهل مکه
مثل اهل انطاکیه وقتی که آمدند بدان قریه فرستادگان یا وکن چون فرستادیم بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر
یعنی عیسی یا شمعون فرستاد نه بامر ما پس تکذیب کردند اهل آن قریه ایشانرا و بزندان باز داشتند پس غالب
گردانیدیم ما و قوت دادیم ایشانرا به سیوم فرستادگان شمعون الصفا است یا سلوم یا یونس پس گفتند
این فرستادگان با اهل انطاکیه که بدرستیکه ما بسوی شما فرستاده شدگانیم از پیش عیسی یا از پیش خلیفه وی

ترجمهٔ سورهٔ مبارکهٔ یس

گفتند مردم آن شهر که نیستید شما مگر آدمی مانند ما پس بچه سبب اختصاص برسالت یافته اید و فرستاده است خدای
هیچ چیز از وحی و رسالت نیستید شما مگر دروغ میگوئید در دعوی رسالت گفتند پیغمبران که خدای ما میداند که بدرستیکه
ما بسوی شما فرستادگانیم و نیست بر ما مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول
دعوت نکنید بر شما عذاب فرود آید گفتند ما فال بد گرفتیم بآمدن شما که بدین شهر آمده اید باران نیامده و مزروعات
خشک شده است اگر باز نه ایستید از دعوی خود هر آینه شما را سنگسار کنیم و برسد شما را از ما عذابی دردناک گفتند
پیغمبران که فال بد شما با شماست یعنی سبب شآمت شما عقائد فاسده و اعمال باطله شماست آیا اگر پند داده میشوید
فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید بلکه شما گروه گزاف کاران و از حد در گذرندگانید و آمد از دورترجایی از شهر مردی
یعنی حبیب نجار که مسافت تا برسید گفت ای گروه من پیروی کنید فرستاده شدگانرا پیروی کنید کسانی را که
نمیخواهند از شما مزدی بر تبلیغ رسالت ایشان راه یافتگانند بخیر هر دو سرا و چیست مرا که از روی صدق نپرستم
آنکسی را که بیافرید مرا و بسوی حکم و جزای او باز گردانیده خواهید شد اضافه فطرت بخود اظهار شکر است و اضافه
بعث بکافران مبالغه در تهدید و انذار ایشان بهول روز جزا آیا فرا گیرم بجز خدای خدایان دیگر یعنی بتان که اگر
خواهد خدای مرا گزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند کفایت نمیکند از من درخواست بتان چیزی را از آن
یعنی ایشان از من دفع بلا نتوانند کرد و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آنرا که قادر نیست بر نفع و ضرر بپرستم
و او را که قادر است بر رسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر عبادت نکنم بدرستیکه من آنگاه در گمراهی آشکارا
باشم پس چون قوم من این سخن شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبران آورد و گفت بدرستیکه من گرویدم
به آفریدگار شما پس بشنوید ایمان مرا تا فردا برای من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان
او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند و خدای تعالی او را
زنده گردانید و به بهشت برد و از روی کرامت گفتند مراو را که در آی در بهشت پس چون در بهشت در آمد

کاش کاشکی قوم من دانا شوند بانچه بیامرزید مرا پروردگار من و گردانید مرا از نواختگان گرامی و داشتگان و نفرستادیم
ما بر قوم حبیب از پس قتل او هیچ لشکری از آسمان برای هلاک کافران و نیستیم ما فرو فرستنده لشکری برای هلاک قومی
یعنی کافران ازان خوارتر و بیمقدارتر اند که هلاک ایشانرا لشکری باید و انزال لشکر ملائکه در روز بدر و حنین برای
تعظیم حبیب ما بوده صلی الله علیه وآله نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده باشند نبود عقوبت اهل انطاکیه مگر یک فریاد
که جبرئیل علیه السلام بر دو پای در شهر ایشان کوفته صیحه زد پس ناگاه ایشان فرو مردگان اند یعنی بیک نعره جبرئیل
فرو مردند چون آتش که بیکبار منطفی شود ای دریغا بر بندگان نیامد بدیشان هیچ پیغمبری مگر بودند که با او استهزا
و سخریه مینمودند آیا ندیدند و ندانستند که ما چند هلاک کردیم پیش از ایشان از اهل روزگارها و مشاهده نکردند
آنکه ایشان بسوی اینها باز نمیگردند یعنی بدنیا مراجعت نمیکنند و نیستند همه ایشان مگر همه جمع شده نزد یک ما حاضر شدند
گان در روز قیامت برای پاداش یعنی آنهارا که هلاک کردیم از پیشینیان و این مخالفان و اپس مانده همه در عرصه گاه
حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب
عظیم گرفتار خواهند شد و در زندان حرمان و تنگنای خذلان محبوس ابد و مهجور سرمد خواهند گشت و نشانی [illegible]
از نشانهای قدرت ما مر کافرانرا زمین مرده است یعنی خشک و بیگیاه که ما بسبب باران زنده کردیم آنرا
و بیرون آوردیم از وی دانه و روئی که مراد حبوب غذائیه است پس از ان دانه میخورند و آفریدیم در زمین
باغها از انواع اشجار خرما و اصناف تاکها و روان کردیم در زمین از چشمها تا بخورند از میوه آنچه مذکور شد
و آنچه کرده است دستهای ایشان مثل دوشاب و غیره و حفص ما عملته میخوانند و ما را نافیه میدانند یعنی میخورند
از میوه و دستهای ایشان نکرده است آنرا بلکه بمحض قدرت آفریده شده آیا شکر نمیکنند باز اداء این نعمتها
منعم را پرستش نمی نمایند پاکست آنکه بقدرت کامله بیافرید همه صنفها و نوعها از آنچه میرویاند زمین چون
نبات و اشجار و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکر و انثی و از آنچه نمیدانند از اقسام خلایق و علامت

دیگر ایشانرا

ترجمهٔ سورهٔ مبارکهٔ یس

و دیگر ایشانرا بر قدرت ما شب است که از روی حکمت در میکشیم و دور میکنیم از وی روز را پس آنگاه ایشان در آیند که مانند
بتاریکی و آیت دیگر آفتاب است که میرود بقرارگاهی که او راست آن رفتن او مستقر خود تقدیر خدای او بدی است
غالب بقدرت خود بر هر مقدوری و دانا بهر معلومی و ماه را مقدر و مقرر کردیم یعنی سیر او را در منزلهای
که نا از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی از منازل دو منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب بمنزلی قطع کند و در منازل
اجتماعیه نور آن می فزاید و در منازل استقبالیه میکاهد و میل بانحنا و تقوس میکند تا وقتی که گردد مانند شاخ
چوب یکساله از خرما بنان که خشک شده باشد و کج شده بشکل هلالی نه آفتاب سزد و مر او را شاید که دریابد
ماه را در سرعت سیر چه ماه تمام بروج را در حدود ماهی تمام کند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب در سرعت
چون ماه باشد فصول سنه از وضع خود بیفتد و خلل بتکون نبات و تعیش حیوان رسد و نه شب پیشی گیرنده است بر روز
بآن معنی که غلبه کند بر روشنی و همه اوقات شب گذرد بلکه متعاقب اوست و گفته اند مراد شب و روز آیتین
ایشانست یعنی آفتاب و ماه و مراد آنست که چنانچه شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت نیابت
بر آفتاب سبقت نمیگیرد و همه کواکب از زیرین و غیر آن در فلک شناه میروند چنانچه ماهی در آب و نشانی
دیگر مر ایشانرا آنست که بار برداشتیم پدران ایشانرا یعنی نشاندیم در کشتی پر از مردم و سائر حیوانات که
آن کشتی نوح است علی نبینا و علیه السلام و بیافریدیم برای مردمان مانند کشتی چیزی که سواری میکنند بر آن
چون زورق و صندوق و ناو و امثال آن و گفته اند مراد شتران اند که کشتی بیابانند و اگر خواهیم غرقه سازیم
اهل کشتی را پس هیچ فریادرسی نیست مر ایشانرا که از غرقه شدن نگاه دارد و نه ایشان رها کرده شوند از مرگ
مگر آنکه ببخشیم بر ایشان بخشیدنی از نزدیک ما و برخورداری دهیم ایشانرا برخورداری دادنی تا زمانی
که اجل ایشان برسد و چون گفته شود مر کافرانرا که بترسید از عذابی که پیش از شما به امم مکذبه رسیده و از
عذابی که در عقب شما است یعنی در آخرت و ایمان آرید شاید که بر شما ببخشند ایشان اعراض نمایند و از [illegible]

وعدها فزایند و نیاید بدیشان هیچ آیتی از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا دلایل وحدانیت مگر که
باشند از آن روی گردانندگان و چون گویند مر ایشان را که بر درویشان و محتاجان نفقه کنید از آنچه روزی
داده است شما را خدای گویند آنانکه کافر شدند بصانع مر آنان را که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم و استهزا
با مومنان گویند آیا طعام دهیم مر آنکس را که اگر خواستی خدای طعام دادی او را یعنی خدای بزعم شما قادر است
بر اطعام خلق بایستی که ایشان را اطعام دهد چون او طعام نداد ما نیز ندهیم نیستید شما ای مومنان مگر در گمراهی هویدا
ما را بخلاف مشیت میفرمایید و این سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را
درویش گذاشته و بجهت ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه
ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده فرو گذاشتن محض خطا و عین جفا است و گویند کافران کی است
این موعد شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز اگر هستید شما راست گویان انتظار نمیبرند ایشان مگر یک
فریاد را که بگیرد ایشان را یعنی نفخه صعقه که بعد از نفخه فزع است دریابد ایشان را و حال آنکه ایشان در آن وقت
در سودا و معامله بجدال و خصومت باشند و مهم دنیا مشغول باشند که یکبار اسرافیل علیه السلام صور در دمد و همه
آدمیان بر جای بمیرند الا ماشاء الله پس نتوانند وصیت کردن با حاضران و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند
باز گردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن نداشته باشند و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره پس آنگاه
ایشان از گورها بیرون آمده بسوی پروردگار خود می شتابند و درین چهل سال کفار را عذاب نکنند چون
برانگیخته شوند گویند ای وای بر ما که برانگیخت و بیدار کرد ما را از خوابگاه ما ملائکه جواب دهند که این آن است
آنچه وعده کرده بود خدای از بعث و نشر و شما میگفتید متی هذا الوعد و راست گفتند پیغمبران در باب بعث
و حشر و جزا آنچه گفتند اما شما باور نکردید نبود این واقعه مگر یک نعره که آن نفخه اخیره است یعنی بمجرد نفخه
زنده شوند پس آنگاه ایشان همه شان نزدیک ما حاضر شدگانند پس امروز ستم کرده نشود هیچ نفسی چیزی را

از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند و نه از عقوبت زیاده از استحقاق در مانند و پاداش داده نشوید ای
اهل محشر مگر آن چیز را که بودید که میکردید از خیر و شر بدرستیکه اصحاب بهشت امروز در کاری باشند شادان و نازان
و میوه خواران و لذت کنندگان یا مشغولی شد ایشان را بتنعم و فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان و انواع
تعذیبات ایشان یا خدای مشغول گردانید ایشان را بچیزی که فراموش کنند از کسان ایشان که در دوزخ باشند یاد
کرد ایشان موجب تنغیص عیش است ایشان یعنی اصحاب بهشت و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور العین در
سایه های قصور یعنی در مواضع از حرارت آفتاب دور بر تختهای آراسته تکیه زدگان باشند مر ایشان را است
در بهشت انواع ثمره و مر ایشان راست آنچه خواهند و آرزو کنند مر ایشان را باشد سلام یعنی درود و تحیتی خطاب
بی واسطه از پروردگار مهربان و جدا شوید امروز ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را
بزندان دشمنان میرانند و ایشان را ببوستان دوستان میخوانند آیا عهد نکرده ام با شما و نفرموده ام
شما را ای فرزندان آدم آنکه نپرستید شیطان را یعنی بتان را بفرموده شیطان بدرستیکه او مر شما را دشمنی
آشکار است و نه عهد کرده ام که مرا پرستید که دوست شما ام این پرستش من راه راست است بهشت و بدرستیکه
گمراه کرد شیطان از شما خلق بسیار را آیا نیستید شما که تعقل کنید و خود را در دام فریب او میفکنید این دوزخ است
آن دوزخی که در دنیا بودید که وعده کرده میشدید بدان در آیید بدو امروز بسبب آنکه بودید که می نپوشیدید
حق را و تصدیق انبیا نمیکردید امروز مهر مینهیم بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که ما مشرک
نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم و سخن گویند با ما دستهای ایشان
و گواهی دهند پاهای ایشان بآنچه بودند که در دنیا کسب میکردند و اگر خواهیم در دنیا هر آینه ناپدید
کنیم یعنی رقم محو کشیم بر چشمهای ایشان پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد اند پس چگونه بینند
آن را و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشان را و صورتهای ایشان را متغیر سازیم بر جایهای ایشان تا همانجا افسرده شوند

پس نتوانند و قادر نباشند بر رفتن از پیش و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب یا بصورت اول باز نرونم
و هر کرا عمر دراز دهیم بر گردانیم او را در آفرینش یعنی قوت او را به ضعف بدل کنیم و جوانی او را به پیری آیا
در نمی یابند که هر که بر تنکیس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود و چون کفار مکه گفتند که محمد شاعر است
حق سبحانه رد قول ایشان را می فرماید که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شعر و نشاید مر او را شاعر گفتن
نیست آنچه ما بدو آموختیم مگر پندی و ارشادی و کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام حدود
که فرستاده ایم تا بیم کند قرآن یا محمد هر کرا باشد زنده یعنی خردمند و دریابنده و واجب میشود کلمه عذاب بر نا
گرویدگان که قرآن را قبول نمیکنند آیا نمی بینند و نمی دانند ایشان آنرا که ما آفریده ایم برای ایشان از آنچه کرده ایم
و ساخته ایم بی واسطه و شرکت و وکالت چهارپایان چون اشتر و گاو و گوسفند پس ایشان مر آنها را ضبط کننده کانند
و تصرف در آرندگان و نرم کردیم و رام گردانیدیم چهارپایان را برای ایشان پس بعضی از آن مرکوب ایشانست
که بر وی سواری کنند چون شتر و از آنها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند و مر ایشان را در آن چهارپایان
سودهاست از پشم و پوست و موی و آشامیدنیها از شیر آیا شکر نمیکنند نعمت خدای را و فرا گرفتند
مشرکان بجز خدای خدایان تا شاید ایشان یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه آن بتان نمیتوانند یاری
دادن ایشان را و بت پرستان مر بتان را سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشان اند یا فردا
لشکر ایشان اند که با ایشان حاضر شوند در دوزخ پس باید که ترا اندوهناک نگرداند سخن ایشان که بت حق
سبحانه میگویند از اتخاذ اولاد و شرکا یا آنچه درباره تو میگویند از نسبت سحر و شعر بدرستیکه ما میدانیم
آنچه نهان میدارند از حقد و بغض و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشان را بدان
آیا ندید و ندانست آدمی که ما آفریده ایم او را از آب منی و آنرا علقه ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده
تا در شکم مادر جنین شده و بیرون آمده و از طفولیت به بزرگی رسیده و سخن گوی و دلیر گشته پس آنگاه او جدال

کننده است

کننده است هویدا بخصام جدل در آمده و بزد برای ما مثلی یعنی امر عجیبی آورده و استخوان مرده کهنه در دست مالیده
و خاک ساخته بر باد داده و فراموش کرد آفریدن ما مر او را گفت کیست که زنده گرداند استخوانها را و حال
آنکه آن پوسیده و تباه گشته باشد بگو ای محمد زنده گرداند آنرا آنکسی که بقدرت کامله بیافرید آنرا بار اول
و از عدم بوجود آورد و او بهمه آفریدها داناست و تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزاء اشخاص را در حال
تفرق و تبدد میشناسد و بر جمع و انضمام آن قادر است آن خدایی که آفرید و پیدا کرد برای شما از درخت
سبز آتش پس آنگاه شما از آن درخت می افروزید آتش را آیا نیست آن کسی که بیافرید آسمانها و زمین را
توانا بر آنکه بیافریند مانند ایشان آری هست قادر بر آن و اوست آفریننده بسیار خلق دانا بکیفیت احوال
مخلوقات جز این نیست کار شان او چون خواهد آفریدن چیزی آنست که گوید مر او را که بحکم من بباش
پس باشد پس پاکی و بی عیبی آنکسی راست که بی شبهه بدست قدرت اوست پادشاهی همه چیزها و بدو باز گردانیده
خواهید شد برای مکافات اعمال و این وعده دوستانست و وعید دشمنان **فصل** بدانکه
روز را بخش کرده اند بدوازده ساعت و هر یک ازین ساعات را بیکی از ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم نسبت داده
مخصوص ساخته اند آنرا بدعایی که در آن ساعت خوانده میشود و هر یک از آن ساعات با دعا آن در تحفه مذکور
خواهد شد پس ساعت نخستین همین ساعت است که درین باب سخن در آنست یعنی میان طلوع صبح و طلوع آفتاب
و این ساعت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست و دعا آن اینست اَللّٰهُمَّ رَبَّ الظَّلَامِ وَ
الْفَلَقِ وَالْفَجْرِ وَالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ خَالِقَ الْإِنْسَانِ مِنْ عَلَقٍ
أَظْهَرْتَ قُدْرَتَكَ بِبَدِيعِ صَنْعَتِكَ وَخَلَقْتَ عِبَادَكَ لِمَا كَلَّفْتَهُمْ مِنْ عِبَادَتِكَ وَ
هَدَيْتَهُمْ بِكَرَمِ فَضْلِكَ إِلَى سُبُلِ طَاعَتِكَ وَتَفَرَّدْتَ فِي مَلَكُوتِكَ بِعَظِيمِ السُّلْطَانِ
وَتَوَدَّدْتَ إِلَى خَلْقِكَ بِقَدِيمِ الْإِحْسَانِ وَتَعَرَّفْتَ إِلَى بَرِيَّتِكَ بِجَسِيمِ الْامْتِنَانِ

یا من یسأله من فی السموات والارض کل یوم هو فی شأن اسألك اللهم بمحمد
خاتم النبیین وبالقرآن الذی نزل به الروح الامین علی قلبه لیکون من المنذرین
بلسان عربی مبین وبامیر المؤمنین علی بن ابی طالب ابن عم الرسول وبعل
البتول الذی فرضت ولایته علی الخلق وکان یدور حیث دار الحق ان
تصلی علی محمد وآل محمد فقد جعلتهم وسیلتی وقدمتهم امامی وبین یدی
حوائجی وان تغفر لی ذنبی وتطهر قلبی وتستر عیبی وتفرج کربی وتبلغنی من
طاعتک وعبادتک املی وتقضی لی حوائجی للدنیا والآخرة یا ارحم الراحمین
یعنی خدایا ای پروردگار شام وسفیده صبح وبامداد وسرخی وقت مغرب وشب وآنچه فراهم آورده و احاطه صنعت
کرده باشد وماه هرگاه تمام شود ای آفریننده مردم از خون غلیظ آشکار کردی تو قدرت خود را به نو آفریده
خود یعنی آدم و ایجاد کرده بندگان خود را برای آنچه تکلیف کرده ایشان را از عبادت خود و هدایت کرده ایشان را
به بزرگواری بخشش خود بسوی راههای طاعت خود یگانه شده در پادشاهی خود بقدرت عظیم و دوست و محجوب
ملوح شده باحسان دیرینه و معروف خلق شده یا پرستش و پرورش ایشان نموده بانعام بزرگ ای آنکه سوال
میکنند از او هر که در آسمانها و زمین است هر روز او در شانی و کاریست درخواست میکنم از تو خدایا بحق محمد که خاتم
پیغمبرانست و بقرآنی که فرود آورده است آنرا جبرئیل بر دل او تا باشد پیغمبر از جمله بیم دهندگان بزبان عربی آشکار
کننده یا جدا کننده حق از باطل و بحق پادشاه مومنان علی بن ابی طالب پسر عم رسول و شوهر بتول که فرض گردانیده
تو دوستی او را یا اعتقاد امامت و ولایت او را بر خلق و او بهر طرف که میگردید حق با او میگردید که صلوات فرستی
بر محمد و آل محمد پس بتحقیق گردانیده ام ایشان را وسیله خود و تقدیم کرده ام ایشان را پیش خود و در برابر حاجتهای
خود و بیامرزی برای من گناه مرا و پاک گردانی دل مرا و بپوشی عیب مرا و بزدایی اندوه مرا و برسانی مرا

از طاعت

از طاعت و عبادت خود با امید من و قضا کنی از برای من حاجتهای دنیا و آخرت را ای بخشاینده ترین بخشایندگان
انتهی و ترا میرسد که این دعا را از جمله تعقیب سازی و میباید که آخر آنچه بعد از نماز بجای می آری سجده
شکر باشد روایت کرده است رئیس المحدثین ابن بابویه قدس الله سره در کتاب فقیه از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام که فرموده است سجده شکر واجبست بر هر مسلم نماز تو بآن تمام میشود و خشنودی پروردگار تو
بآن حاصل میشود و ملائکه را حسن عمل تو خوش می آید و بدرستیکه بنده هرگاه نماز گذارد و پس سجده شکر
بجای آرد بر میدارد خدای تعالی حجاب را که میان آن بنده و فرشتگان بوده باشد پس میگوید ای
فرشتگان من نظر کنید به بنده من ادا کرده است فرض مرا و تمام کرده است عهد مرا و پس سجده کرده است مرا
از برای شکر انعامی که با او کرده ام ای فرشتگان من چه ثواب باشد مر او را پس فرشتگان گویند پروردگارا
رحمت تو پس میگوید خدای تعالی که دیگر چه چیز فرشتگان میگویند که پروردگارا جنت تو پس میگوید خدای تعالی
که دیگر چه چیز فرشتگان میگویند پروردگارا کفایت مهم او پس میگوید خدای تعالی دیگر چه چیز پس نمی ماند هیچ
یک از امور خیر مگر آنکه گفته باشند او را فرشتگان و هم خدای تعالی میگوید که دیگر چه چیز پس فرشتگان میگویند
پروردگارا ما نمیدانیم پس خدای تعالی میگوید که شکر او خواهم کرد یعنی پاداش خواهم داد چنانکه او شکر من گذارده است
و اقبال میکنم بسوی او بفضل خود و می نمایم با و رحمت خود را و مستحب است تطویل سجده شکر که روایت کرده است
رئیس المحدثین هم در کتاب فقیه از حضرت کاظم علیه السلام که آن حضرت سجده میکرد بعد از نماز صبح و سر بر نمیداشت
تا آنکه روز بلند می شد و هرگاه سجده شکر کنی هر دو ذراع خود را بر زمین پهن میکنی و سینه و شکم خود را بر زمین
می چسبانی و آنچه ثقة الاسلام در کتاب کافی بسند حسن از ابی الحسن ماضی علیه السلام روایت کرده میخوانی پس در سجده اولی
میگویی اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک وانبیاءک ورسلک وجمیع خلقک
انک الله ربی والاسلام دینی ومحمدا صلی الله علیه وآله نبیی وعلیا والحسن والحسین

انت

وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَم ح م د سَلَامُ اللهِ

عَلَيْهِمْ أَئِمَّتِي بِهِمْ أَتَوَلَّى وَمِنْ عَدُوِّهِمْ أَتَبَرَّأُ يعنی خدایا بدرستیکه من گواه میکیرم ترا و گواه

میکیرم فرشتکان و پیغمبران و فرستادکان ترا و جمیع خلق ترا که تو خدایی و پروردکار منی و اسلام دین

منست و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر منست و امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین

و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام علی رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن

عسکری و حضرت صاحب الامر سلام الله علیهم امامان منند بایشان تولا میکنم و از دشمن ایشان تبرا میجویم بعد از ان

میکویی اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ دَمَ الْمَظْلُومِ سه بار یعنی درخواست میکنم از تو بحق تو که مواخذت کنی

بسبب خون مظلوم یعنی امام حسین علیه السلام و انتقام کشی از قاتلان او و از ان ستمکاران پیشینه که

تاسیس بنای ظلم نمودند بران حضرت و بر پدر بزرکوار و برادر عالیمقدار او صلوات الله علیهم اجمعین بعد از ان

میکویی اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ بِإِيوَائِكَ عَلَى نَفْسِكَ لِأَوْلِيَائِكَ لَتُظْفِرَنَّهُمْ بِعَدُوِّكَ وَ

عَدُوِّهِمْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى الْمُسْتَحْفَظِينَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یعنی درخواست

میکنم از تو بحق عهد و پیمان تو که واجب ساختی بر خود برای دوستان خود که هرآینه ظفر دهی ایشانرا بر دشمن

خود و دشمن ایشان اینکه صلوات فرستی بر محمد و بر حاملان و نکاه دارندکان امانت اسرار وحی و رسالت

یا امانت که عصمت از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله بعد از ان میکویی اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْيُسْرَ بَعْدَ

الْعُسْرِ سه بار یعنی خدایا بدرستیکه سوال میکنم از تو آسانی را بعد از دشواری و بعد از ان روی راست را بر

زمین میکذاری و میکویی یَا كَهْفِي حِينَ تُعْيِينِي الْمَذَاهِبُ وَتَضِيقُ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ يَا

بَارِئَ خَلْقِي رَحْمَةً بِي وَكَانَ عَنْ خَلْقِي غَنِيًّا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى الْمُسْتَحْفَظِينَ مِنْ

آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یعنی ای پناه من وقتی که مانده و خسته کنند مرا تردد ها بسوی خلق و تنک

شود بر من زمین با آن فراخی که دارد ای آنکه آفریده است خلق مرا یعنی خلقت ظاهر مرا از اعضا و ارکان از رحمتی

که بمن دارد و او از آفرینش من بی نیاز بود صلوات فرست بر محمد و بر حاملان امانت اسرار رسالت یا امانت

که عصمت از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و بعد از ان روی چپ بر زمین میکذاری و سه بار میکویی یَا

مُذِلَّ كُلِّ جَبَّارٍ وَيَا مُعِزَّ كُلِّ ذَلِيلٍ قَدْ وَعِزَّتِكَ بَلَغَ بِي مَجْهُودِي یعنی ای خوار کننده

هر سرکش ستمکار و ای عزیز کرداننده هر خوار بعزت تو که بتحقیق رسیده است بمن مقصود و منتهای من یا آنکه

رسید بمن آنچه تاب طاقت آن داشتم از بلا و محنتها یا مراد آن باشد که انتهی وسعی و نفد مقدوری یعنی بسر

شده و باخر رسیده است بسبب من وسع و مقدور من یعنی بسبب تقصیر و کناه خود که موجب شقاوت و کسالت

است باد ای طاعتی به ازین و بیش ازین قیام نمیتوانم نمود و غرض بر تقدیر اول شکر نعما و بر تقدیر ثانی بث

شکوی و بر تقدیر ثالث اظهار عجز و خطا است و هم سه بار میکویی یَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا كَاشِفَ الْكَرْبِ الْعِظَامِ

یعنی ای بخشاینده ای انعام کننده ای زایل کننده اندوههای بزرک و بعد از ان سجده دوم بجای می آری و در

سجده صد بار میکویی شکرا شکرا یعنی سپاس نعمت تو میکنم سپاس کردنی پس حاجت خود را سوال میکنی و از ابی الحسن

علیه السلام مرویست که در سجده شکر با دار حزین و اشک روان میکفته است عَصَيْتُكَ رَبِّ بِلِسَانِي وَ

لَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِكَ لَأَخْرَسْتَنِي وَعَصَيْتُكَ بِبَصَرِي وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِكَ لَأَكْمَهْتَنِي وَعَصَيْتُكَ

بِسَمْعِي وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِكَ لَأَصْمَمْتَنِي وَعَصَيْتُكَ بِيَدِي وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِكَ لَكَنَعْتَنِي

وَعَصَيْتُكَ بِرِجْلِي وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِكَ لَجَذَمْتَنِي وَعَصَيْتُكَ بِفَرْجِي وَلَوْ شِئْتَ وَ

عِزَّتِكَ لَعَقَمْتَنِي وَعَصَيْتُكَ بِجَمِيعِ جَوَارِحِيَ الَّتِي أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ وَلَيْسَ هٰذَا جَزَاءَكَ مِنِّي

یعنی عصیان تو ورزیدم پروردکارا بزبان خود و اکر میخواستی بعزت تو که هرآینه لال میکردی مرا و عصیان تو کردم

بچشم خود و اکر میخواستی بعزت تو که هرآینه کور میکردانیدی مرا و عصیان تو کردم بکوش خود و اکر میخواستی بعزت تو

که هر آینه گر بساختی مرا و عصیان تو کردم بدست خود و اگر میخواستی بعزت تو که منقبض میساختی و درهم میشکستی انگشتان
مرا و عصیان تو کردم بپای خود و اگر میخواستی بعزت تو که میبریدی پای مرا و عصیان تو کردم بفرج خود و اگر میخواستی
بعزت تو که هر آینه عقیم یعنی بی فرزند میساختی مرا و عصیان تو کردم بجمیع اعضای خود که من انعام کرده و دادی
تو ازمن شد و نیست که من کرده ام بعد ازان صد بار میگفته است اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ یعنی درخواست میکنم از تو
عفو را بعد ازان روی راست بر زمین میگذاشته و سه بار باواز حزین میگفته است بُؤْتُ اِلَيْكَ بِذَنْبِي
عَمِلْتُ سُوْءً وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي فَاِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ غَيْرُكَ مَوْلَايَ یعنی باز
گشتم بسوی تو با گناه خود یا اقرار کردم بگناه خود بد کرده ام و ظلم بر نفس خود کرده ام پس بیامرز گناهان مرا که
نمی آمرزد گناهان را غیر تو ای مولای من و بعد ازان روی چپ بر زمین میگذاشته سه بار میگفته است اِرْحَمْ
مَنْ اَسَاءَ وَاقْتَرَفَ وَاسْتَكَانَ وَاعْتَرَفَ یعنی ببخشای بر کسیکه بدکاری و کسب گناه کرده است و زاری
و فروتنی و اعتراف نموده و هرگاه سر از سجده شکر برداری بگوی اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي
وَلَمْ اَكُ شَيْئًا مَذْكُورًا رَبِّ اَعِنِّي عَلٰى اَهْوَالِ الدُّنْيَا وَبَوَائِقِ الدَّهْرِ وَنَكَبَاتِ الزَّمَانِ
وَمُصِيبَاتِ اللَّيَالِي وَالْاَيَّامِ وَاكْفِنِي شَرَّ مَا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ فِي الْاَرْضِ وَفِي سَفَرِي
فَاصْحَبْنِي وَفِي اَهْلِي فَاخْلُفْنِي وَفِيمَا رَزَقْتَنِي فَبَارِكْ لِي وَفِي نَفْسِي لَكَ فَذَلِّلْنِي وَفِي
اَعْيُنِ النَّاسِ فَعَظِّمْنِي وَاِلَيْكَ فَحَبِّبْنِي وَبِذُنُوبِي فَلَا تَفْضَحْنِي وَبِعَمَلِي فَلَا تُبْسِلْنِي وَ
بِسَرِيرَتِي فَلَا تُخْزِنِي وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ فَسَلِّمْنِي وَلِمَحَاسِنِ الْاَخْلَاقِ فَوَفِّقْنِي
وَمِنْ مَسَاوِي الْاَخْلَاقِ فَجَنِّبْنِي اِلٰى مَنْ تَكِلُنِي يَا رَبَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَاَنْتَ رَبِّي اِلٰى
عَدُوٍّ مَلَّكْتَهُ اَمْرِي اَمْ اِلٰى بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي فَاِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَيَّ يَا رَبِّ
فَلَا اُبَالِي غَيْرَ اَنَّ عَافِيَتَكَ اَوْسَعُ لِي وَاَحَبُّ اِلَيَّ اَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي

اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ وَكُشِفَتْ بِهِ الظُّلْمَةُ وَصَلَحَ عَلَيْهِ اَمْرُ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ
مِنْ اَنْ تُحِلَّ عَلَيَّ غَضَبَكَ وَيَنْزِلَ بِي سَخَطُكَ لَكَ الْحَمْدُ حَتّٰى تَرْضٰى وَبَعْدَ الرِّضَا وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِكَ یعنی خدایا مر تراست ستایش چنانکه آفریده مرا و نبودم من چیزی که یاد آن کرده شود
پروردگارا یاری ده مرا بر هولهای دنیا و داهی و حوادث روزگار و نکبتهای زمانه و مصیبتهای شبها
و روزها و کفایت کن مرا از شر آنچه میکنند ستمکاران در زمین پس در سفرم همراه من باش و در اهل و بازماندگان خلیفه
من باش و در آنچه روزی من کرده برکت ده مرا و نفس مرا ذلیل و رام خود گردان و در چشم مردم بزرگ دار مرا و دوست
خود گردان مرا و بگناهان من رسوا مکن مرا و بسبب عمل من مرا بورطه هلاک میندازو بسبب حال باطنی من خوار و رسوا
و مبتلا مساز مرا و از شر پری و آدمی رهایی ده مرا و از برای خوبیهای نیکو توفیق ده مرا و از خوبیهای بد دور
گردان مرا بکه وامیگذاری مرا ای پروردگار ضعیف یافتگان و حال آنکه تو پروردگار منی بدشمن وامیگذاری
که او را مالک امر و صاحب کار من کرده باشی یا بشخصی بیگانه وامیگذاری که او ترش رویی و ناخوشی کند با من
پس اگر خشم نگرفته باشی بر من ای پروردگار من پس باک ندارم جز آنکه عافیت تو فراختر است برای من و دوستتر
و خوشتر می آید مرا پناه می آرم بنور ذات تو که روشن شده است بسبب آن آسمانها و زمین و سترده شده است
بسبب آن تیرگی و درست و شایسته شده است کار پیشینیان و پسینیان از اینکه واجب شود یا در آید بر من
غضب تو و فرود آید بمن خشم تو مر تراست ستایش تا آنکه خشنود شوی و بعد از خشنودی و حول و قوتی نیست مگر بسبب تو

باب دوم

در اعمالی که مابین طلوع شمس و زوال العمل آورده میشود در آخر باب اول گذشت که روز
بدوازده ساعت منقسم شده هر یک بیکی از ائمه اثنا عشر علیهم السلام منسوبست و هر ساعت را دعایی مخصوص است
پس ساعت نخستین که مابین طلوع فجر و طلوع شمس است بامیر المؤمنین علیه السلام نسبت دارد و دعا آن در
اعمال آن وقت مذکور شده و ساعت دوم مابین طلوع آفتاب و برطرف شدن سرخی آفتابست و این ساعت

از امام حسن است علیه السلام و دعا ان انت اللهم یا خالق السموات و الارض و مالک البسط

و القبض و مدبر الابرام و النقض و من لا یخیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء یا مالک

یا جبار یا واحد یا قهار یا عزیز یا غفار یا من لا تدرکه الابصار و هو یدرک

الابصار یا من لا یمسک خشیة الانفاق و لا یقتر خوف الاملاق یا کریم یا رزاق

یا مبتدیا بالنعم قبل الاستحقاق یا من ینزل الروح من امره علی من یشاء من عباده

لینذر یوم التلاق کبرت نعمتک علی و صغر فی جنبها شکری و دام غناک عنی

و عظم الیک فقری اسالک یا عالم سری و جهری یا من لا یقدر سواه علی کشف

ضری ان تصلی علی محمد رسولک المختار و حجتک علی الابرار و الفجار و علی اهل

بیته الطاهرین الاخیار و اتوسل الیک بالانزع البطین علما و بالامام الزکی الحسن

المقتول سما فقد استشفعت بهم الیک و قدمتهم امامی و بین یدی حوایجی ان

تزیدنی من لدنک علما و تهب لی حکما و تجبر کسری و تشرح بالتقوی صدری و

ترحمنی اذا انقطع من الدنیا اثری و تذکرنی اذا انسی ذکری برحمتک یا ارحم الراحمین

یعنی خدایا ای آفریننده آسمانها و زمین و خداوند گشادن و تنگ گرفتن و مراد فراخی و تنگی روزیهاست و ای گشاینده

و تنگی دلها و تدبیر کننده ابرام یعنی استوار کردن و نقض یعنی شکستن و وا شکافتن و ای آنکسی که نا امید نمیکند بیچاره را

هرگاه بخواند او را و زایل میگرداند بدی را یعنی دفع میکند محنت و بلیت را ای خداوندگار بزرگوار یگانه

غلبه کننده یا خوار کننده یا خشم گیرنده یا فروشکننده گرامی وارجمند یا غلبه کننده آمرزنده ای آنکه در نمی یابد او را

چشمها و او در می یابد چشمها را ای آنکه امساک نمیکند از ترس درویشی و تنگ نمیگیرد از ترس ناداری ای بخشنده

یا بزرگوار روزی دهنده ای ابتدا کننده بنعمتها پیش از استحقاق ای آنکه نازل میگرداند روح را یعنی وحی الا

ازامر و

از امر و فرمان خود بر هر که خواهد از بندگان خود تا بترساند از روز ملاقات پروردگار بزرگ شده است نعمت تو

بر من و خورد و حقیر شده است در جنب آن شکر من و همیشه است استغنا و بی نیازی تو از من و عظیمست نیاز مندی

من بسوی تو در خواست میکنم از تو ای دانای نهان و آشکار من و ای آنکه قادر نیست غیر او بر ازاله درویشی من

یا دفع گزند و بدحالی من که صلوات فرستی بر محمد که رسول برگزیده توست و حجت توست بر نیکوکاران و فاسقان

و بر اهل بیت او که پاکان و برگزیدگانند و توسل میکنم بسوی تو بوسیله روشن جبین و پاک جبهه که بطن او

پر از علم است یعنی امیر المومنین علیه السلام و بوسیله امام پاکیزه امام حسن علیه السلام که بزهر شهید شده است شفاعت

جستم بسبب ایشان بسوی تو یعنی شفیع خود گردانیدم ایشان را نزد تو و تقدیم نمودم ایشان را پیش خود و فرا برابر

حوایج خود که بیفزایی از نزد خود علم مرا و بخشی بمن حکم یعنی الناس یا کمال در علم و عمل و اصلاح کنی و درست گردانی

شکسته مرا و گشاده داری بتقوی و پرهیزکاری سینه مرا و بخشایی بر من هرگاه منقطع شود از دنیا اثر من و یاد

کنی مرا هرگاه فراموش کرده شود یاد من برحمت خود ای بخشاینده ترین بخشایندگان و ساعت یوم از دنیا آب

سرخی آفتاب تا چاشت بلند و این ساعت مر امام حسین است علیه السلام و دعا ان انت اللهم رب

الارباب و مسبب الاسباب و مالک الرقاب و مسخر السحاب و مسهل الصعاب یا حلیم یا علیم

یا تواب یا کریم یا وهاب یا مفتح الابواب یا من حیث ما دعی اجاب یا من لیس

له حاجب و لا بواب یا من لیس لخزائنه قفل و لا باب یا من لا یرتجی علیه ستر

و لا یضرب دونه حجاب یا من یرزق من یشاء بغیر حساب یا غافر الذنب و قابل التوب

شدید العقاب اللهم انقطع الرجاء الا من فضلک و خاب الامل الا من کرمک

فاسئلک بمحمد رسولک و بعلی بن ابی طالب صفیک و بالحسین الامام التقی

الذی اشتری نفسه ابتغاء مرضاتک و جاهد الناکثین عن صراط طاعتک فقتلو

ساغبا لظمآنا وهتكوا حرمته بغيا وعدوانا وحملوا رأسه في الآفاق وأحلوه محل
أهل العناد والشقاق اللهم فصل على محمد وآله وجدد على الباغي عليه مخزيات
لعنك وانتقامك ومرديات سخطك ونكالك اللهم إني أسألك بمحمد وآله
وأستشفع بهم إليك وأقدمهم أمامي وبين يدي حوائجي أن لا تقطع رجائي من
امتنانك ولا تخيب تأميلي في إحسانك ونوالك ولا تهتك الستر المسدول
علي من جهتك ولا تغير عني عوائد طولك ونعمك ووفقني لما يقربني إليك
وأمني مما يباعدني عنك وأعطني من الخير أفضل مما أرجو واكفني من الشر ما
أخاف وأحذر برحمتك يا أرحم الراحمين يعنی خدایا ای پروردگار پرورندگان ای سبب گرداننده
سببها و خداوند کار بندگان و ای رام سازنده ابر و آسان کننده دشوارها ای در گیرنده توبه پذیرنده گذرنده از خطا
بخشنده عطای گشاینده درها ای آنکه هر کجا خوانده شود اجابت میکند ای آنکه نیست مر او را پرده داری یا نهی
و دربانی ای آنکه نیست مر خزینهای او را قفلی و دری ای آنکه فرو بسته نمیشود برو پرده و زده نمیشود نزد او یا
زیرا و حجابی ای آنکه روزی [illegible] هر که را خواهد بحساب ای گناه آمرز توبه پذیر سخت عقوبت خدایا منقطع
شده است امید مرا از فضل و عطای تو [illegible] شده است امید مرا از بخشش و بزرگواری تو پس درخواست میکنم
از تو بعزت محمد صلی الله علیه و آله که پیغمبر توست و بعزت علی بن ابی طالب که دوست پاک و برگزیده توست و بعزت امام حسین
که امام متقی پرهیزکاریست که فروخته و در باخته است نفس خود در طلب خشنودی تو و جهاد کرده است با پیمان شکنان
که از راه طاعت تو منحرف شده بودند پس کشتند ایشان او را گرسنه و تشنه و دریدند پرده حرمت او را از راه ستم
و تعدی و برداشتند سر او را در بلاد و نواحی و فرود آوردند او را بمحل اهل عناد و اصحاب عداوت و خلاف
خدایا پس صلوات فرست بر محمد و اهل بیت او و تازه گردان بر آنها که ستم بر وی کرده اند لعن و انتقام خود را

[illegible]

که رسوا کننده و خوار گرداننده آنهاست و خشم و عقوبت خود را که موجب هلاک آنهاست خدایا بدرستیکه من در
خواست میکنم از تو بحق محمد و اهل بیت او و شفیع می آرم ایشان را بسوی تو و تقدیم میکنم ایشان را پیش خود در برابر
حاجتهای خود که قطع نکنی امید مرا از انعام خود و بی بهره نسازی امیدواری مرا از احسان و بخشش خود و ندری
پرده را که بر من فرو هشته شده است از جانب تو و تغییر نکنی از من منافع فضل و نعمتهای خود را و توفیق دهی
مرا برای آنچه نزدیک کند مرا بسوی تو و باز گردان مرا از آنچه دور سازد مرا از تو و بده بمن از خیر بهترین آنچه
امید دارم و کفایت کن مرا از شر آنچه میترسم از او و میهراسم برحمت خود ای بخشاینده ترین بخشایندگان
و ساعت چهارم از چاشت بلند تا زوال و این ساعت مر امام زین العابدین راست علیه السلام و دعا این است
اللهم أنت الملك المليك المالك وكل شيء سوى وجهك الكريم هالك سخرت
بقدرتك النجوم السوالك وأمطرت بقدرتك الغيوم السوافك وعلمت ما في البر
والبحر وما تسقط من ورقة في الظلمات الحوالك يا سميع يا بصير يا بر يا شكور يا عفو
يا رحيم يا من يعلم خائنة الأعين وما تخفي الصدور يا من له الحمد في الأولى
والآخرة وهو الحكيم الخبير أسألك سؤال البائس الحسير وأتضرع إليك
تضرع الضالع الكسير وأتوكل عليك توكل الخاشع المستجير وأقف ببابك و
قوف المؤمل الفقير وأتوسل إليك بالبشير النذير والسراج المنير محمد خاتم
النبيين وابن عمه أمير المؤمنين وبالإمام علي بن الحسين زين العابدين وإمام
المتقين المخفي للصدقات والخاشع في الصلوات والدائب المجتهد في الجاهدات
الساجد ذي الثفنات أن تصلي على محمد وآل محمد فقد توسلت بهم إليك و
قدمتهم أمامي وبين يدي حوائجي وأن تعصمني من مواقعة معاصيك وترك

ص [illegible]

[illegible]

إلى مُوافَقةِ ما يُرضيكَ وتَجعَلني ممّن يُؤمِنُ بِكَ ويَتّقيكَ ويَخافُكَ ويَرجُوكَ ويُراقِبُكَ ويَستَحييكَ ويَتقرّبُ إليكَ بِمُوالاةِ مَن يُواليكَ ويَتحبّبُ إليكَ بمُعاداةِ مَن يُعاديكَ ويَعترِفُ لَدَيكَ بعَظيمِ نِعَمِكَ وأياديكَ برحمتِكَ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ

یعنی خدایا توی پادشاه مملکت مدار خداوند کار وهر چیزی بکرم ذات کریم تو نیست و فانیست ام ساخته ستاره‌ها روندهٔ را و بارانیدهٔ ابرهای اشک ریزنده را و دانسته آنچه در خشکی و دریاست و آنچه می افتد از برگ در ظلمتهای بسیار سیاه ای شنوای بیناای نیکوکار بسیار و آمرزکار بخشاینده ای آنکه میداند خیانت چشمها را و آنچه را که پنهان میدارد سینهها ای آنکه مر او راست ستایش درفشانترین درخشنده بازپسین واو دست حکیم آگاه سؤال میکنم از تو سؤال کردن درویش حاجتمند رنجه شده یا مانده گشته با حسرت کشیده وزاری و تضرع میکنم بسوی تو تضرع کسی که خمیده یا تیم ورزیده و شکسته باشد و توکل میکنم بر تو توکل کسی که فروتنی کننده و زنهار خواهنده باشد ترسانیده والتماس میکنم بدرگاه تو ایستادن کسیکه امیدوار و محتاج باشد و توسل میکنم بسوی تو به بشارت دهنده و چراغ روشن یعنی محمد صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبرانست و پسر عم او امیر المؤمنین علیه السلم و با امام علی بن الحسین که زینت عابدان و پیشوای متقیانست و نهان دارندهٔ صدقات و خشوع کننده در صلوات و رنج کشنده و کوشنده در مجاهدات یعنی در عبادات شاقه و سجده کنندهٔ صاحب ثفنات و آن جمع ثفنه است و ثفنه در اصل درشتی است که در زانو و سینه شتر از کثرت مجاورت خاک بهم میرسد و مثل آن حالت در پیشانی مبارک آن حضرت از کثرت سجود بهم رسیده بود که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد پس تحقیق که توسل نمودم بایشان بسوی تو و تقدیم کردم ایشانرا پیش خود و در برابر حوایج خود و نگاه داری مرا از مباشرت نافرمانیهای تو و راه نمائی کنی مرا بموافقت آنچه سبب خشنودی تو باشد و بگردانی مرا از جمله کسی که ایمان آورد بتو و بترسد از تو و هراسان و امیدوار باشد از تو و چشم دارد ترا و شرم نماید از تو و نزدیکی جوید بسوی تو بوسیلهٔ دوست داشتن

کیکابج

کسی که دوست دارد ترا و دوستی ورزد با تو بسبب دشمن داشتن کسی که دشمن دارد ترا و اقرار کند نزد تو بنعمتها و بخششهای بزرگ تو برحمت خود ای بخشاینده‌ترین بخشایندگان مؤلف اصل کتاب قدس الله سره فرموده است که نیتهای ادعیه ساعات اختلاف بسیار دارد و کم بسیار دارد و آنچه من وثوق بدان دارم و اعتماد بران ممیم منها درین کتاب ایراد کرده ام

فصل و از جمله آنچه بجای آوردن آن در اول روز سزاوار است آنست که تصدق کنی بهرچه میسر شود هرچند اندک و حقیر باشد روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که وقت صباح صدقه بدهید که در جای صدقه بلاهای نمیگذارد و هم روایت کرده است در آن کتاب از آن حضرت علیه السلم که فرموده است که هنگام صبح صدقه بدهید و رغبت دران نمائید که هیچ مؤمنی نیست که تصدق نماید بصدقه که مقصود از آن خوشنودی الهی باشد تا دفع کند خدای تعالی از و بسبب آن صدقه شر آنچیزی را که نازل میشود از آسمان بزمین در آن روز مگر آنکه نگاه دارد خدای تعالی او را از شر آنچه در آن روز نازل میشود و از جمله آنچه در اول روز بجای آورده میشود آنست که گلاب بر روی خود پاشیده و دست بدان بمالد که در حدیث از اصحاب عصمت سلام الله علیهم وارد است که هر که مسح کند روی خود را بگلاب غبار نرسد باو و دران روز بدحالی و درویشی و میباید که روی دستها را بگلاب مسح کرده صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرستد و از جمله آنچه غالبا در اول روز واقع میشود عمامه بستن و جامه پوشیدن و موزه پوشیدن و کفش پوشیدن است پس میباید که بعضی از آداب و ادعیه آن مذکور شود اما در وقت عمامه بستن میباید که بگوید اللّهمّ سَوِّمني بِسيماءِ الإيمانِ وتَوِّجني بتاجِ الكَرامةِ وقَلِّدني حَبلَ الإسلامِ ولا تَخلَعْ رِبقةَ الإيمانِ مِن عُنُقي یعنی خدایا نشانمند گردان مرا بعلامت ایمان و در کردن انداز رشتهٔ اسلام را و بر مکش ریسمان ایمان را از گردن من و شایسته عمامه بباید بست و هر گاه عمامه به بندی بعمامهٔ خود تحت الحنک بندد که تحنک سنت مؤکد است روایت کرده است شیخ طایفه

هذا دعاء عمامه بستن

در تهذیب بسند حسن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده است که هر که عمامه ببندد و عمامه را به تحت الحنک
نگرداند و پس دردی باو برسد که دوا نداشته باشد پس ملامت نکند مگر نفس خود را و احادیث در ترغیب
به تحت الحنک بستن بسیار است و اجماع از علمای ما بر استحباب آن منعقد شده و عجبست از مخالفان ما که
انکار این میکنند و حال آنکه امر به تحنک از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در کتب حدیث ایشان مرویست و بر
استحباب تحنک عامست در جمیع اوقات و حالات را و اختصاص بحال نماز ندارد اگرچه نماز با آن افضل است
بلکه آن سنتیست سر خود و استحباب آن از برای نماز نیست چنانچه از کلام بعضی از علمای ما ظاهر میشود و در اصول
ما روایتی نیافته ام که دلالت کند بر آنکه استحباب آن از برای نماز است و علامه حلی قدس الله روحه
در منتهی المطلب چند حدیث روایت کرده است که دلالت دارد بر آنکه تحنک فی نفسه سنت است پس هرگاه
در نماز این سنت را بجای آری سزاوار آنست که قصد استحباب لنفسه کنی مانند اکثر مستحبات نه قصد
استحباب لغیره مانند ردا که از برای نماز مستحب است و شرط بودن تحنک در زیادتی ثواب نماز مقتضی آن نیست که
استحباب آن از برای نماز باشد و اما آداب در پوشیدن لباس آنست که جامه را کوتاه سازی که بعضی
از مفسرین تطهیر را در کریمه وثیابک فطهر بکوتاه ساختن جامه تفسیر کرده اند و سزاوار آنست که ثیاب صون یعنی
جامهای تجمل را به ابتذال مستعمل نسازی و جامه که مناسب زی تو نباشد نپوشی و در نماز رخت سفید
بپوشی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مکروه است سیاه پوشیدن مگر در سه چیز موزه و عمامه
و عبا و اما دعا در وقت پوشیدن جامه از آنحضرت علیه السلام روایت که در وقت جامه پوشیدن این دعا خوانده

هذا دعاء جامه پوشیدن

میشود اللهم اجعله ثوب یمن و برکة اللهم ارزقنی فیه شکر نعمتک و حسن
عبادتک والعمل بطاعتک الحمد لله الذی رزقنی ما استر به عورتی و
اتجمل به فی الناس یعنی خدایا بگردان این جامه را جامه خجستگی و افزونی خدایا روزی کن مرا در این جامه

شکر نعمت خود

شکر نعمت خود و حسن عبادت خود و عمل بطاعت خود ستایش مر خدای را که روزی کرده است مرا چیزی که بپوشم با آن
عورت خود را و تجمل کنم یعنی زیب و زینت نمایم بسبب آن در میان مردم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که در وقت پوشیدن رخت تازه گفته میشود اللهم اجعله ثوب یمن و تقوی و

هذا دعاء رخت تازه پوشیدن

برکة اللهم ارزقنی فیه حسن عبادتک و عملا بطاعتک و اداء شکر نعمتک الحمد
لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی الناس یعنی خدایا بگردان این رخت را
جامه خجستگی و پرهیزکاری و افزونی خدایا روزی کن مرا در این جامه حسن عبادت خود و عمل بطاعت خود و شکر
گزاری نعمت خود ستایش مر خدای را که پوشانیده است مرا آنچه پنهان کنم بسبب آن عورت خود را و تجمل نمایم
بسبب آن در میان مردم و مرویست که در وقت پوشیدن زیر جامه گفته میشود اللهم استر عورتی

هذا دعاء زیر جامه پوشیدن

و آمن روعتی و اعفف فرجی و لا تجعل للشیطان فی ذلک نصیبا و لا له الی ذلک
وصولا فیضع لی المکاید و یهیجنی لارتکاب محارمک یعنی خدایا بپوشان عورت مرا و بایمنی
مبدل ساز ترس مرا و بعفت و پرهیزکاری بدار فرج مرا و شیطان را در آن نصیبی مگذار و او را بآن راه مده که
پس بگذارد شیطان از برای من دامهای مکر و بر انگیزاند مرا از برای ارتکاب حرامهای تو و سزاوار آنست که زیر
جامه را روی بقبله بپوشند و اما آداب موزه پوشیدن و کفش پوشیدن مستحبست که نشسته بپوشند و پای راست را
پیش از پای چپ بپوشند و در وقت کندن بعکس آن نموده ایستاده خلع نماید و در وقت پوشیدن هر یک از

هذا دعاء کفش و موزه پوشیدن

کفش و موزه بگوید بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و وطی قدمی فی
الدنیا و الآخرة و ثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام یعنی بنام خدا و بذات خدا
خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و استاده دار یا نرم کن پاهای مرا یعنی مسخر ساز تا از راه بدر نرود در دنیا
و آخرت و ثابت بدار پاهای مرا بر راه راست روزی که میلغزد در آن پاها و در وقت کندن اینها بگوید بسم الله

هذا دعاء کفش و موزه کندن

اللهم لك الحمد الذی رزقنی ما اوتی به قدمی من الاذی اللهم ثبتهما علی صراطک ولا تزلهما

عن صراط السوی یعنی بنام خدا ستایش مر خدایی است که روزی کرده است مرا آنچه نگاه دارم

آن پاهای خود را از آزار خدایا ثابت کردان پاهای مرا بر صراط خود و ملغزان آنها را از راه راست خود و از حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که پوشیدن موزه سرخ مکروهست در حضر نه در سفر و هم از آن حضرت مرویست که

از جمله سنت است پوشیدن موزه سیاه و کفش زرد و مکروه داشته است آن حضرت پوشیدن کفش سیاه را و از آن

حضرت مرویست که هر که کفش زرد بپوشد کهنه نمیکند آن کفش را تا آنکه مالی بدست آرد و هم از آن حضرت مرویست که

هر که کفش زرد بپوشد در سرور و خوشحالی خواهد بود تا کهنه کردن آن **فصل** و از جمله آنچه عادت بآن جاری

شده است که در اثنای این وقت یعنی میان طلوع آفتاب و زوال بفعل آورده شود خوردن و آشامیدن است

پس باید که پاره از آداب و ادعیه آن که از اصحاب عصمت سلام الله علیهم مرویست مذکور شود پس هرگاه

خواهی که چیزی بخوری بر چپ بنشین و مربع منشین که تربیع نشستنی است که خدای تعالی از او صاحب آن را دشمن

میدارد همچنانکه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند و هرگاه دست بطعام دراز کنی بگوی

بسم الله والحمد لله رب العالمین که روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که هر که اراده

طعام خوردن نماید و دست بسوی آن دراز کند و بگوید بسم الله والحمد لله رب العالمین می آمرزد خدای

تعالی او را پیش از آنکه لقمه بدهانش برسد و ترجمه آن گذشته است و روایت کرده اند که بسم الله گفتن بر سر هر لون

از الوان طعام سنتست و هم روایت کرده اند که تسمیه بر هر ظرف از ظروف مائده سنت است اگرچه طعامهای آن یک رنگ

باشد و هر که فراموش کند تسمیه را بر هر لون پس باید که بگوید بسم الله علی اوله و آخره یعنی ابتدا میکنم و میخوانم بنام خدا

این نام را بر اول طعام و آخر آن و از جمله آنچه سزاوار است که نزد شروع در خوردن گفته شود این است الحمد لله

الذی یطعم ولا یطعم ویجیر ولا یجار علیه ویستغنی ویفتقر الیه اللهم لک الحمد

علی ما

علی ما رزقتنا من طعام وادام فی یسر منک وعافیة من غیر کدّ منا ولا مشقة بسم الله

خیر الاسماء بسم الله رب الارض والسماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه

شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم اللهم اسعدنی فی مطعمی هذا

بخیره واعذنی من شره وامتعنی بنفعه وسلمنی من ضره یعنی ستایش مر خدایی را است که

طعام میدهد و طعام داده نمیشود و زنهار میدهد و زنهار داده نمیشود بر او یعنی هر که از او بگریزد کسی او را

زنهار نمیتواند داد و بی نیاز است او و همه باو نیازمندند خدایا مر تراست ستایش بر آنچه روزی کرده

تو ما را از طعام و نانخورش در آسانی و عافیت از خود بی کوشش ما و بی مشقت ما بنام خدای که بهترین نامهاست

بنام خدای که پروردگار زمین و آسمانست بنام خدای که ضرر نمیرساند با نام او هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان

و او شنوای داناست خدایا یاری و فیروزی ده مرا درین طعام بخیر آن و نگاه ده مرا از شر آن و بهره مند

گردان مرا بمنفعت آن و رهایی ده مرا از مضرت آن و سزاوار آنست که در هر روز اول چیزی که میخوری بیست و

یکدانه مویز سرخ باشد که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هر که در هر روز ناشتا بیست و یکدانه از مویز

سرخ بخورد در بخور نمیشود مگر بعلت موت و هر دو دست را بشوی پیش از طعام و بعد از طعام هر چند بیک دست چیزی

بخوری و روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب فقیه از جناب رسالت صلی الله علیه و آله که هر که قبل از

طعام و بعد از طعام دست خود را بشوید زندگانی میکند در فراخی و عافیت می یابد از بلیت بدنی و روایت کرده

شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که این موجب زیادتی عمر و روشنی چشم است و هرگاه صاحب طعام

تو باشی پیش از طعام تو دست خود اول بشوی و بعد از آن کسی که بر جانب راست تو باشد و بعد از طعام تو

خود بعد از همه بشوی و کسی که بر جانب چپ تو باشد پیش از همه بشوید و این روایت هم شده است که در شستن

بعد از طعام ابتدا بکسی کنند که بطرف راست واقع شده باشد خواه آزاد و خواه بنده و در شستن نخستین دست خود

بدستمال و غیر آن خشک مکن و در شستن دوم دستها را بعد از آنکه برطوبت چشمها بمالی بدستمال خشک کن و هرگاه
اثری از طعام در دست مانده باشد اول آنرا بلیس بعد از آن بدستمال مسح کن و در اثنای چیزی خوردن مکرر خدا را
حمد کن و هرگاه صاحب طعام تو باشی پیش از دیگران در خوردن شروع کن و بعد از همه دست بردار و سزاوار نیست
که بدست چپ چیزی بخورند و بیاشامند و خوب نیست بدو انگشت چیزی خوردن و هرگاه نان حاضر شود انتظار
طعام دیگر مکش و نان را در زیر ظروف طعام مگذار و بکارد پاره مکن و ابتدای طعام و ختم آن بنمک کن و در کرم
ختم کردن نیز روایت شده است و مستحبست سبزی بر مائده حاضر کردن و در یکروز دو بار گوشت مخور و در هر سه
روز یکبار بخور و مکروهست که در مدت چهل روز گوشت را ترک کنند و استخوان را از گوشت چنان پاک مکن که نفعی
نماند زیرا که روایت شده است که جن را در استخوان نصیبی هست و هر گاه چنان کنند چیزی از خانه او خواهد رفت که
بهتر از آن باشد و هرگاه صاحب طعام تو باشی بر مائده بسیار بنشین که روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی
بطریق حسن از زراره که گفته است که شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود که هر گاه کسی کرا یاد کرد
و عمل آرد باعث زیادتی عمر او و بقای نعمت او خواهد بود و تطویل رکوع و سجود در نماز و تطویل جلوس بر مائده
هرگاه طعام از او باشد و اصطناع معروف یعنی احسان نمودن بکسی که مستحق آن باشد و چون از خوردن فارغ شوی
بگوی البته زیرا که از حضرت صادق علیه السلم مرویست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَطْعَمَنَا فِیْ جَائِعِیْنَ وَ
سَقَانَا فِیْ ظَمْآنِیْنَ وَکَسَانَا فِیْ عَارِیْنَ وَهَدَانَا فِیْ ضَالِّیْنَ وَحَمَلَنَا فِیْ رَاجِلِیْنَ
وَآوَانَا فِیْ ضَاحِیْنَ وَاَخْدَمَنَا فِیْ عَانِیْنَ وَفَضَّلَنَا عَلٰی کَثِیْرٍ مِّنَ الْعَالَمِیْنَ یعنی ستایش
مر خدایی را که طعام داده است ما را در میان گرسنگان و شراب داده است ما را در میان تشنگان و لباس پوشانیده
است ما را در میان برهنگان و راهنمائی کرده است ما را در میان گمراهان و سوار گردانیده است ما را در میان
پیادگان و خانه نشین گردانیده یعنی در سایه سقف جای داده است ما را در میان آفتاب نشینان و خدمتکار

دعاء طعام خوردن

داده است ما را در میان رنجکشان و برگزیده است ما را بر بسیاری از جهانیان مؤلف اصل کتاب میگوید که اکثر مردم
درین زمان شهرت یافته است که سوره فاتحه بعد از طعام خوانده شود و در کتب حدیث بر آن اطلاع نیافته ام و سزاوار
آنست که حضار مائده دستهای ایشان را در یک طشت بشویند و تا پر نشود بر ندارند و آبش را از یزند و مستحبست
خلال کردن و مکروهست خلال گرفتن از برگ خرما و از نی و ریحان و آس یعنی مورد و انار و میباید که آنچه از میان
دندانها بخلال بیرون آید بیندازند و آنچه بزبان بیرون آید فرو برند و میباید که تو همان چیز بخوری که اهل و عیال
تو آرزو کنند نه آنچه تو آرزو کنی و ایشان نخواهند که روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی از حضرت صادق
علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که مؤمن باشتها و آرزوی اهل خود چیزی میخورد و منافق
اهل و عیالش بخواهش و آرزوی او چیزی میخورند و امّا آداب آشامیدن آب آنست که نزد آشامیدن بگوید
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مُنْزِلِ الْمَاءِ مِنَ السَّمَاءِ وَمُصَرِّفِ الْاَمْرِ کَیْفَ یَشَاءُ بِسْمِ اللّٰهِ خَیْرِ الْاَسْمَاءِ
یعنی ستایش مر خدای است که فرود آورنده آبست از آسمان گرداننده کارست چه سان که خواهد بنام خدا
که بهترین نامهاست و بعد از آشامیدن بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ سَقَانِیْ مَاءً عَذْبًا وَلَمْ یَجْعَلْهُ
مِلْحًا اُجَاجًا بِذُنُوْبِیْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ سَقَانِیْ فَاَرْوَانِیْ وَاَعْطَانِیْ فَاَرْضَانِیْ وَعَافَانِیْ
وَکَفَانِیْ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِمَّنْ تَسْقِیْهِ فِی الْمَعَادِ مِنْ حَوْضِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَآلِهٖ وَتُسْعِدُهُ بِمُرَافَقَتِهٖ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ یعنی ستایش مر خدایی را که آشامانیده است مرا
آب خوش و نگردانیده آنرا شور تلخ بسبب گناهان من ستایش مر خدایی را که آب داده و سیراب گردانیده است مرا
و عطا داده و خشنود گردانیده است مرا و عافیت داده و کفایت کرده است مرا خدایا بگردان مرا از جمله کسانی که
آب میدهی ایشان را در بازگشتگاه یعنی نشأه آخرت از حوض محمد صلی الله علیه و آله و یاری میکنی و نیکبخت میگردانی
ایشان را بر فاقت و مصاحبت آن حضرت صلعم برحمت خود ای بخشاینده ترین بخشایندگان و مستحبست که آب را

دعاء آب خوردن

بطریق مص یعنی مکیدن بیاشامند نه بطریق عب یعنی دهن برآب گذاشته فرو خوردن آن بروش چارپایان که از حضرت
رسول صلعم مرویست که آشامیدن آب بآن روش موجب درد جگر است و مستحب است که آشامیدن آب بدو
دست و بسه نفس باشد و بعد از هر نفس بگوید الحمد لله و از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از آشامیدن آب
بیک نفس پس فرمود که اگر آنکسیکه آب بدست او میدهد بنده او باشد بسه نفس بیاشامد و اگر آزاد باشد بیک نفس
مرویست که هر که آب بیاشامد و هنوز تشنگی باقی بوده آب را از لب خود دور کند و خدای را حمد کند و این کار را سه بار
از و بعمل آید واجب میشود مر اورا جنت و از آشامیدن آب از ظرف دسته و از موضع شکسته اجتناب
نمای و آب بسیار مخور که از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرموده است حذر کنید از بسیار خوردن آب
که آن مادهٔ هر درد است و روایت است که کسی که آب بیاشامد و یاد امام حسین علیه السلام بکند و بر قاتل او لعنت کند
نوشته میشود از برای او صد هزار حسنه و محو کرده میشود از و صد هزار سیئه و بر داشته میشود از برای او صد هزار درجه
و آنچنانست که صد هزار بنده آزاد کرده باشد **باب سیوم** در اعمالی که ما بین زوال آفتاب و غروب آن
بعمل آورده میشود و درین باب مقدمه است و فصل **مقدمه** روایت کرده است رئیس محدثین در فقیه از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که گفته است هرگاه آفتاب بزوال برسد کشاده میشود درهای آسمان و درهای جنان و مستجاب
میشود دعاها پس خوشا حال کسی که بالا برده شود مر اورا عمل صالح و هم روایت کرده است از آن حضرت صلی الله
علیه و آله که گفته است آفتاب را نزد زوال حلقه می باشد که داخل میشود دران حلقه پس گاهی که داخل دران حلقه شود زوال
میرسد پس تسبیح میکند هرچه در زیر عرش است بحمد پروردگار من عز و جل و آن ساعتی است که صلوات میفرستند
بر من دران ساعت پروردگار من جل جلاله و فرض گردانیده است بر من و بر امت من دران ساعت نماز را
و گفته است اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل یعنی بپای دار نماز را از وقت زوال آفتاب تا نصف
شب و آن ساعتی است که آورده میشود دران ساعت جهنم در روز قیامت پس هیچ مؤمنی نیست که دران ساعت در سجود

یا در رکوع

یا در رکوع یا در قیام باشد مگر آنکه حرام گرداند خدای تعالی جسد او را بر آتش **فصل اول** می باید که نماز تمامی
در اول وقت که فضل اول وقت بر آخر وقت همچو فضل آخرتست بر دنیا همچنانکه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که اول وقت
خشنودی خدا و آخر وقت عفو خداست و ظاهر این است که این فضیلت بآن دریافته میشود که در اول وقت بمقدمات
نماز مانند طهارت مثلا مشغول شوی بی آنکه سستی و کوتاهی دران باب واقع شود همچنانکه شیخ شهید قدس الله روحه
فرموده است و ادراک این فضیلت موقوف بران نیست که در اول وقت بنماز متلبس شود و سزاوار است که
منتظر نماز و مترقب وقت آن باشی همچنانکه مرویست که حضرت پیغمبر صلعم انتظار وقت نماز میکشید و میگفت ارحنا
یا بلال یعنی راحت و آسایش ده مرا با اعلام دخول وقت همچنانکه آن حضرت صلی الله علیه و آله فرموده است که قرة
عینی فی الصلوة یعنی روشنی چشم من در نمازست و اول زوال وقتی است که سایهٔ شاخص شروع کند در زیادتی
بعد از کمی یا در حدوث بعد از عدم چه ارتفاع آفتاب هرچند زیاده شود سایه کمتر میشود تا چون آفتاب بنهایت
ارتفاع رسد سایه بنهایت انتقاص میرسد یا معدوم میشود و غایت ارتفاع وقتی است که آفتاب بدائرهٔ نصف
النهار یعنی منتصف ما بین مشرق و مغرب برسد و معلومست که وضع آفتاب درین وقت نسبت بساکنان اقالیم
مختلفست پس گاه باشد که جنوبی باشد از سمت راس سکان بعضی از اقالیم و گاه باشد که شمالی باشد از سمت راس
ایشان و گاه باشد که بر سمت راس ایشان باشد پس در دو صورت اول سایه در نیمروز معدوم نمیشود بلکه بنهایت
کوتاهی رسیده در جانب شمال یا جنوب خواهد بود و درین دو حال شروع سایه در زیادتی اول وقت زوالست
و در صورت سیوم سایه معدوم میشود و ابتدا ظهور سایه اول وقت زوالست و سایهٔ شاخص را پیش از زوال
ظل خوانند و بعد از زوال فیء گویند و وقت فضیلت ظهر ممتد است از زوال تا آنکه فیء مساوی شاخص گردد و وقت فضیلت
عصر تا آنکه فیء دو برابر شاخص گردد و مستحب است که هر یک ازین دو فریضه را از اول وقت تاخیر کنی بمقدار
نافلهٔ او دران گزارده شود و کسیکه نافله گزار نباشد نمی باید که از اول وقت فضیلت تاخیر نماید و مشهور

این است که وقت نافلهٔ ظهر که آن را صلوة الاوابین میگویند از وقت زوال است تا آنکه فیء دو قدم شود یعنی بمقدار
دو سبع شاخص گردد چه غالب آنست که قامت هر شخص بقدم خودش هفت قدم است و وقت نافلهٔ عصر که از آن
نتیجه می نامند از وقت فراغ از ظهر است تا آنکه فیء چهار قدم شود و بعضی از علماء برانند که وقت این دو نافله
ممتد است بامتداد وقت فضیلت این دو فریضه پس وقت نافلهٔ ظهر میکشد تا آنکه فیء برابر شاخص شود و نافلهٔ
عصر تا آنکه دو برابر آن شود و این دور نیست و در اخبار معتبره برین توسعه دلالت هست و مشهور میان علمای
ما قدس الله اسرارهم آنست که در باب دخول وقت اعتماد بر گمان جایز نیست مگر وقتی که علم نتواند حاصل کرد پس
جایز نیست اعتماد نمودن بر اخبار عدل واحد بدخول وقت و همچنین اعتماد بر اذان هر چند مؤذن
عادل باشد مگر آنکه عاجز باشد از علم و ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که اعتماد بر اذان عدل واحد جایز است اما
اخبار دو عادل و اذان دو عادل ظاهر آنست که اعتماد بران جایز باشد اگر چه قادر باشد بر علم زیرا که علم
شرعی بآن حاصل میشود و هر که اعتنا بشان نوافل و اهتمام بدریافت فضیلت اول وقت داشته باشد باید
که در سرای خود یا بر بام خانهٔ خود چوبی راست در جای هموار مهیا داشته بهفت بخش برابر قسمت کند و بنحوی
نصب نماید که بهیچ جهت مایل نباشد پس هر گاه سایه بنهایت نقصان رسید و شروع در زیادتی نماید و حادث شد
نمود شروع در نافلهٔ زوال نماید اگر موفق شده باشد از برای سعادت قیام بنوافل یا شروع در ادای ظهر
کند اگر محروم باشد ازین سعادت و می باید که تفقد و مراقبت فیء نماید پس هر گاه بقدر دو سبع شاخص یا ده
برابر آن علی الخلاف شده باشد معلوم میشود که وقت نافلهٔ ظهر گذشته است پس اگر یک رکعت کامل ازین نافله بجای
نیاورده باشد ترک آن نموده بفریضه مشغول شود و اگر اکمال یک رکعت نموده باشد بانیکه فارغ شده باشد
از ذکر سجدهٔ ثانیه هر چند سر از سجود بر نداشته باشد هفت رکعت باقی را نیز بجای آورده بعد از آن مشغول
فریضه شود و ظاهر آنست که آن شش رکعت در بیرون وقت ادا باشد زیرا که این هشت رکعت در حکم یک نماز است

و بعد از ادای ظهر تفقد فیء نماید پس اگر چهار سبع یا دو برابر شاخص علی الخلاف شده باشد شروع در نافلهٔ عصر کند
و اگر شده باشد بداند که وقت نافلهٔ عصر گذشته است و حال مصلی در ترک نافله و مزاحمت فریضه بخلاف آنست که در
نافلهٔ ظهر گذشت و این مذکور شد در غیر روز جمعه است و در جمعه بران شانزده رکعت چهار رکعت می افزاید و ازین
بیست رکعت شش رکعت را پیش از زوال بهر حصه میگذارد شش رکعت را وقت انبساط آفتاب یعنی پهن
شدن آن و شش رکعت را وقت ارتفاع یعنی بلند شدن آن و شش رکعت را وقت قیام یعنی راست ایستادن
آن و دو رکعت را بعد از زوال **فصل دوم** اول چیزی که نزد تحقق زوال بعمل می آری آنست که
بگویی آنچه رئیس المحدثین در فقیه روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلم محمد بن مسلم تعلیم کرده و گفته
است که محافظت کن آنرا همچنانکه محافظت چشمهای خود میکنی و آن اینست سُبْحَانَ اللّهِ وَلَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّهُ وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ
لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیرًا یعنی پاک و منزه میدارم خدای را و معبودی نیست مگر خدای
و ستایش مر خدای راکه فرزند نگرفته است و نیست مر او را شریکی در پادشاهی و نیست مر او را ولی و نگاهبانی
از خواری و تکبیر کن او را تکبیری شایسته پس بیاور نماز با وضو و بعد از وضو شروع میکنی در نافلهٔ زوال و نیت پس
رکعتین اولیین میکنی و تکبیرات هفتگانه را با ادعیهٔ آن بنحوی که در باب اول مذکور شد میخوانی و بعد از آن میگویی
اَعُوذُ بِاللّهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ و بعد از فاتحه در رکعت اول سوره توحید و در رکعت دوم
سورهٔ جحد میخوانی همچنانکه ثقة الاسلام در کتاب کافی بسند حسن روایت کرده است و سورهٔ جحد قل یا ایها الکافرون است
و در حدیث ابی بن کعب وارد است که هر که این سوره را بخواند گویا ربع قرآن را خوانده است و دور میشوند از او
شیاطین متمرده و بری میشود از شرک و نجات می یابد از فزع اکبر یعنی هول محشر و از حسین ابی العلاء روایت است که
هر که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در فریضه از فرایض بخواند بیامرزد خدای تعالی او را و پدر و مادر او را

و فرزندان او را واگر شقی باشد نام او را از دیوان اشقیا محو کند و در دیوان سعدا نویسد و او را نیکبخت بدارد
در زندگی و شهید بمیراند و شهید برانگیزاند و ترجمهٔ آن سوره بعد از بسمله اینست بگوای کافران و مراد ابوجهل و عاص
و ولید و امیه و چند نفر دیگر اند که بزبان عباس بن هشام فرستادند که محمد را بگو که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن
تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آریم و خدای تعالی میدانست که آن جماعت ایمان نمی آرند لاجرم فرمود
که بگو نمی پرستم در استقبال آنچه شما می پرستید و نیستید شما پرستندگان در استقبال آنرا که من می پرستم و نیستم من
پرستنده در حال آنچه شما پرستیده اید و نیستید شما پرستندگان در حال آنرا که من پرستش میکنم یا نبوده ام من
در ماضی آنچه شما پرستیده اید و نبوده اید شما پرستندگان در ماضی آنرا که من میپرستم یعنی هرگز من معبود شما را
نپرستیده و نخواهم پرستید و شما نیز هرگز پرستش معبود من نکرده و نخواهید کرد مر شماراست کیش شما که برانید
از آن باز نخواهید داشت و مراست دین و آیین من که بر آنم و هرگز نخواهم گذاشت یا شماراست جزای کردار
شما و مراست پاداش اعمال من و بعد از آن سلام داده تکبیرات ثلثه و تسبیح زهرا علیها السلام میخوانی پس میگویی
اَللّٰهُمَّ اِنّی ضَعیفٌ فَقَوِّ فی رِضاكَ ضَعْفی وَخُذْ اِلَی الْخَیْرِ بِناصِیَتی وَاجْعَلِ الْایمانَ
مُنْتَهی رِضائی وَبارِكْ لی فیما قَسَمْتَ لی وَبَلِّغْنی بِرَحْمَتِكَ كُلَّ الَّذی اَرْجُو مِنْكَ
وَاجْعَلْ لی وُدّاً وَسُروراً لِلْمُؤْمِنینَ وَعَهْداً عِنْدَكَ یعنی خدایا بدرستیکه من ناتوانم پس تقویت
کن در رضای خود ضعف مرا یعنی ناتوانی مرا در آنچه خشنودی تو باشد بتوانایی مبدل ساز و بگیر بسوی خیر تا صیهٔ
مرا یعنی ارادهٔ مرا بفعل خیر متعلق ساز و بگردان ایمان را نهایت خشنودی من و برکت ده مرا در آنچه قسمت کرده از
برای من و برسان مرا برحمت خود بهر چیز که امید دارم از تو و حاصل کن برای من دوستی مؤمنان و خوشحال کردن
ایشان و عهد و پیمانی نزد خود و بعد از آن دو رکعت نماز میکنی مثل اول بجز آنکه در آن تکبیرات سته افتتاحیه و ادعیه
آن نیست و بعد از آن دو رکعت میگذاری مثل سابق و بعد از هر یک از این دو نماز تعقیب و دعایی که در نخستین مذکور شد

بجای می آری و بعد از آنکه این شش رکعت با توابع آن تمام شود بر میخیزی و اذان ظهر میگویی و میان اذان و اقامت دو رکعت
نماز بران منوال میگذاری و اینده و رکعت هفتم و هشتم نافلهٔ ظهر است و بعد از آن اقامت گفته بعد از اقامت میگویی
اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التّامَّةِ وَالصَّلوٰةِ الْقائِمَةِ بَلِّغْ مُحَمَّداً صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
الدَّرَجَةَ وَالْوَسیلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضیلَةَ بِاللّٰهِ اَسْتَفْتِحُ وَبِاللّٰهِ اَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ اَتَوَجَّهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنی بِهِمْ عِنْدَكَ وَجیهاً فِی الدُّنْیا
وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبینَ یعنی خدایا ای خداوند این دعوت کامله و نماز راست شده یعنی معتدل الارکان
برسان محمد را صلی الله علیه و آله بدرجه و وسیله یعنی باعلای مراتب جنت و مقام شفاعت و به بخشش و افزونی
بخدای طلب فتح و نصرت میکنم و بخدای طلب کامروایی میکنم و بوسیلهٔ محمد صلی الله علیه و آله بسوی حق توجه میکنم خدایا
صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بگردان مرا بسبب ایشان بزرگ و صاحب قدر در دنیا و آخرت و از جملهٔ مقربان نزد
یکان خود و بعد از آن مشغول نماز ظهر شود در حالتی که رعایت کنی آنچه رعایت کرده در نماز صبح از اعمال و ادعیه قراءت
کن بغیر از بسمله و در رکعت نخستین سورهٔ اعلی یا والشمس یا آنچه مشابه ایشان باشد در طول میخوانی همچنانکه روایت کرده است
شیخ طایفه در تهذیب از حضرت صادق علیه السلام بسند صحیح و ترجمهٔ سورهٔ اعلی بعد از بسمله اینست تنزیه کن نام
پروردگار خود را که برتر است از اشتراک میان حق و غیر او یا آنکه پاکی بستای پروردگار خود را که از همه بلند
و او را از هرچه شایستهٔ کبریای او نباشد از نقایص صفات و قبایح افعال تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی
و برین دو تقدیر لفظ اسم مقحمست بجهت تعظیم مسمی یا آنکه لفظ اسم منصوب باشد بنزع خافض و الاعلی صفت اسم باشد
همچنانکه بر تقدیر اول و تقدیر آنکه سبح ربك باسمه الاعلی یعنی تنزیه کن پروردگار خود را بذکر نام نامی و اسم سامی او
آن پروردگاری که آفریده است خلق را پس تسویه کرده است یعنی آفریدگان را در درستی و استواری آفرینش
برابر گردانیده است یا آفریده است آدمی را و تعدیل قامت او نموده چون سایر حیوانات نگون نساخته است

واَن پروردگاری که تقدیر خلق و تعیین صور و هیأت ایشان نموده پس هدایت کرده است ایشان را بکیفیت اکتساب
اسباب معاش و طرق تحصیل زاد معاد یا آنکه تقدیر اقوات و ارزاق ایشان کرده راه نموده است ایشان را
از برای طلب آن یا آنکه تقدیر جانوران نموده بروفق مقتضای حکمت بالغهٔ خود پس ارشاد کرده است هر
حیوان را بآنچه منفعت و مضرت او در آنست یا تقدیر کرده منافع را در اشیا و هدایت کرده است خلق را بجهت
استخراج و استعمال آن یا تقدیر نموده مدت مکث مولود را در رحم و راه نموده او را به بیرون آمدن و آن خدایی
که رویانیده است گیاه را پس گردانیده است آنرا خشک و پژمرده و سیاه و تیره بعد از سبزی و تازگی زود باشد
که بخوانانیم ترا یعنی قرارت قرآن فرماییم یا جبرئیل را فرماییم که بر تو قرآن بخواند پس فراموش نکنی تو آنرا مگر آنچه
خدا خواسته باشد که فراموش سازد ترا تا حکم آن و تلاوت آن منسوخ گردد یا آنچه خدا خواسته باشد که تاخیر کند
نازل گردانیدن آنرا و بر تقدیر اول استثنا از حکم فلا تنسی و بر تقدیر ثانی استثنا از حکم سنقرئک است
و احتمال ثالث که بقبول عقول سلیمه اقربست آنست که الا ما شاء الله از قبیل استثنا در عقود و یمین باشد همچنانکه میگوید
لَأُعْطِيَنَّكَ كُلَّ مَا سَأَلْتَ إِلَّا مَا شِئْتُ وَإِلَّا أَنْ شَاءَ أَنْ أَمْنَعَكَ یعنی میدهم ترا
هرچه خواهی مگر آنچه خواسته باشم که منع کنم و ندهم و حال آنکه نیت قائل آن باشد که منع هیچ چیز از وی نکند و فراء
که یکی از ائمه علم لغت است گفته است خدا نخواسته است که آن حضرت چیزی را فراموش کند پس استثنا در این آیه
مثل استثنائیست که در آیه کریمه خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ
رَبُّكَ واقع شده است یعنی مومنان در بهشت مخلدند مگر وقتی که خدا خواسته باشد که در بهشت نباشند و حال
آنکه خدا نمیخواهد انه یعلم الجهر و ما یخفی الی آخر السوره بدرستیکه خدای میداند آشکار و نهان را و توفیق میدهیم ترا
از برای شریعت آسان یا مهیا میسازیم برای تو از لطف و تایید آنچه ترا ثابت دارد بر کار تو و آسان گردانیم
بر تو شدائد تبلیغ رسالت را پس پند ده بقرآن پس نفع دهد پند دادن مومنان را یا پند ده اگر سود کند و اگر نکند

که رسالت مقتضی عموم تبلیغ و انذارست نظم مرا آنچه شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
زود باشد که پند پذیرد کسیکه بترسد از خدای و پهلوتهی کند از موعظه بدبخت ترین عاصیان که در آید بآتش بزرگتر
یعنی آتش جهنم که آتش دنیا بمقتضای حدیث نبوی جزئیست از هفتاد جزء آن یا آتش طبقه سفلای جهنم که از
آتش سائر درکات تندتر و سوزنده ترست پس نمیرد آن بدبخت ترین در آن آتش تا آسوده شود و زندگانی
نکند که از آن راحت یابد بلکه حیات بر و بال و نکالست بتحقیق که رستگاری یافت هر که پاک شد از کفر و شرک
یا پاکیزه شد بسبب پرهیزکاری و اعمال صالحه و یاد کرد نام پروردگار خود را یعنی خدای را بتوحید یاد کرد پس نماز
گزارد یا آنکه خدای را در وقت نماز در دل خود یاد کرده بثواب او امیدوار و از عقاب او هراسان شد یا
آنکه نام خدای را در احرام نماز بگفتن کلمه الله اکبر بر دل و زبان گذرانید یا آنکه افتتاح نماز به بسم الله کرد یا آنکه
زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز عید گزارد و بعد از آن خطاب با اهل شقاوت نموده میفرماید بل تؤثرون
الحیوة الی آخر السوره یعنی بلکه اختیار میکنید شما زندگانی دنیا را و آخرت یعنی جنت بهتر و پاینده ترست بدرستیکه
آنچه مذکور شد درین چهار آیت در کتابهای نخستین است که عبارتست از صحیفهای ابراهیم و الواح موسی علی نبینا
و علیهما السلام یا کسیکه تزکیه و ذکر و نماز قیام نماید ممدوحست در کتب ساویه سابقه همچنانکه در قرآن ممدوح
و ترجمه سوره والشمس بعد از بسمله آنست سوگند بآفتاب و پرتو آن که پهن شده باشد یا تابش آن و سوگند بماه
چون از پی آفتاب رود در غروب در لیله الهلال یا از پی غروب آفتاب بر آید در لیله البدر یا آنکه بعد از غروب
آفتاب فرو رود همچنانکه در نصف اول ماه و بعد از غروب آفتاب بر آید همچنانکه در نصف آخر آن و سوگند بروز چون
روشن کند زمین را یا بزداید زنگ ظلمت را یا آشکار سازد آفتاب را و سوگند بشب چون بپوشاند
آفاق را یا خورشید را یا پرتو آنرا و سوگند بآسمان و کسیکه بنا کرده است آنرا و بزمین و کسیکه گسترانیده است
آنرا و سوگند بنفس آدم علیه السلام یا آدمی و کسیکه تعدیل خلقت و تسویه اعضاء او نموده است یا تسویه آن نفس

نموده است یعنی که بسبب امتیاز او ست از سایر حیوانات پس الهام کرد و اعلام نمود آن نفس را طریق ناپاکی و پاکی و
بدکاری و نیکوکاری را یعنی بیان و تعلیم این احوال کرده از فجور منع و بتقوی ترغیب نموده است و جواب سوگند
اینست که بتحقیق رستگار شد هر که پاک کرد نفس خود را از صفات ذمیمه یا نشو و نما داد او را بانواع فضایل و اعمال
صالحه و بتحقیق بی بهره ماند هر که گم کرد و هلاک گردانید نفس خود را بفسق و جهالت یا کم کرد قدر و منزلت خود را بمعصیت
و ضلالت **نظم** تا نفس مبرا ز مناهی نشود ○ دل آینهٔ نور الهی نشود ○ تکذیب کردند قبیلهٔ ثمود بسبب طغیان و معصیت
خود مر صالح را علیه السلام یا آنکه تکذیب نمودند بعذاب خود که از طاغیه گویند و آخر بر ایشان وارد شد و آن
تکذیب وقتی بود که برخاست بدبخت ترین آن قبیله که قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه و قصد آن پس گفت مر
ایشان را فرستادهٔ خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام که حذر کنید و دست بدارید از شتر خدای و گرد
مشرب او را یعنی آبی که می خورد در نوبت خود تا عذاب بر شما نازل نشود پس تکذیب کردند صالح را در خبر نزول
عذاب پس پی کردند ناقه را پس غضب و هلاکت یکبارگی فرستاد بر ایشان بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد
آن عذاب و دمدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند چه همه بآن راضی و راغب بودند و اقتراح نزول
این آیت عظیم می نمودند تا بسبب این عصیان و طغیان مستحق آن شدند که مستاصل شوند و نترسد خدای عاقبت
و تبعهٔ هلاکت ایشان زیرا چه کسی بر و دستی ندارد و غبار تبعات بدامن کبریای عدل او راه نیست لا یسئل
عما یفعل و هم یسئلون یا آنکه نترسد صالح عاقبت این عقوبات را که بنزول آن انذار نموده بود چه نجات خود
میدانست یا آنکه نمی ترسد عاقر ناقه از عاقبت آنچه با ناقه کرد چه او تکذیب صالح نموده است انتهی تفسیر السورتین
و برخیز از تشهد اول در حالتی که بجای آری آن چیزی را که گذشت در وقت برخاستن برکعت دوم پس صبح و الحمد
بخوان یا تسبیحات اربعه را سه بار بگوی در حالتی که بیفزایی بر تسبیح استغفار را بعد از آن تکبیر رکوع میگوی
با رفع یدین چنانچه گذشت در رکوع کن و سجود کن بنحوی که مذکور شد و پس برخیز و رکعت دیگر همچنان بجای آر پس تشهد

بخوان

بخوان و سلام بده و پس سه تکبیر بگوی و بگوی لا اله الا الله الها واحدا و نحن له مسلمون لا اله
الا الله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون لا اله الا الله ربنا
و رب آبائنا الاولین لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و
هزم الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه اللهم اهدنی من عندک و افض علی
من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک سبحانک لا اله الا انت
اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت اللهم انی
اسألک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم
انی اسألک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة
و اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء
من شر الدنیا و الآخرة و من شر الاوجاع کلها و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم
العلی م
توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک
فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا و بعد از آن تسبیح زهرا علیها السلام بگوی
و بعد از آن اذکار و ادعیه که در تعقیب نماز صبح مذکور شد آنچه خواهی میخوانی مگر اذکاری که مخصوص تعقیب صبح
و ادعیه که متضمن ذکر دخول در صباح بوده باشد همچو دعاهای سگانه اخیره و بعد از آن سه دعا که مؤلف اصل
کتاب تعقیب ظهر را بآن ختم کرده و درینجا نیز بعد از اعاده بعضی از تعقیبات غیر مخصوصه صبح مذکور شد خواهد
میخوانی و آنچه حسب الوعده اعاده کرده میشود این است سوره فاتحه و آیة الکرسی تا هم فیها خالدون و آیه
شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو

العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام و آیه ملک قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك
من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير
انك على كل شيء قدير تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل وتخرج الحي
من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء بغير حساب و آیه سخره ان
ربكم الله الذي خلق السموات والارض في ستة ايام ثم استوى على العرش
يغشي الليل النهار يطلبه حثيثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له
الخلق والامر تبارك الله رب العالمين ادعوا ربكم تضرعا وخفية انه لا
يحب المعتدين ولا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها وادعوه خوفا وطمعا ان
رحمت الله قريب من المحسنين و آخر کهف قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد
البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا قل انما انا بشر مثلكم
يوحى الي انما الهكم اله واحد فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا
ولا يشرك بعبادة ربه احدا و اول صافات بسم الله الرحمن الرحيم والصافات
صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا ان الهكم لواحد رب السموات والارض
وما بينهما ورب المشارق انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب وحفظا
من كل شيطان مارد لا يسمعون الى الملأ الاعلى ويقذفون من كل
جانب دحورا ولهم عذاب واصب الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب
ثاقب و سه آیه از آخر صافات سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على
المرسلين والحمد لله رب العالمين و سه آیه از سوره رحمن يا معشر الجن والانس

از استطعتم

ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا
بسلطان فباي آلاء ربكما تكذبان يرسل عليكما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران
وچهار آیه از آخر سوره حشر لو انزلنا هذا القران على جبل لرايته خاشعا متصدعا
من خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون هو الله الذي
لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذي لا اله الا
هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله
عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى يسبح
له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم بعد از ان دوازده بار قل هو الله احد خوانده
پس دستها بسوی آسمان کشاده میگویی اللهم اني اسالك باسمك المكنون المخزون الطاهر
الطاهر المبارك واسالك باسمك العظيم وسلطانك القديم يا واهب العطايا
يا مطلق الاسارى يا فكاك الرقاب من النار اسالك ان تصلي على محمد وال محمد
وان تعتق رقبتي من النار وان تخرجني من الدنيا امنا وتدخلني الجنة سالما
وان تجعل دعائي اوله فلاحا واوسطه نجاحا واخره صلاحا انك انت
علام الغيوب و بعد از ان میگویی سبحان الله كلما سبح الله شيء وكما يحب
الله ان يسبح وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله والحمد لله
كلما حمد الله شيء وكما يحب الله ان يحمد وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم
وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله كلما هلل الله شيء وكما يحب الله ان
يهلل وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله والله اكبر

الله صمد

كلما كبّر الله شيء وكما يحبّ الله ان يكبّر وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم
وجهه وعزّ جلاله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر على
كلّ نعمة انعم بها عليّ وعلى كلّ احد من خلقه ممّن كان او يكون الى يوم
القيمة اللهم اني اسألك ان تصلّي على محمد وال محمد واسألك خير ما ارجو
وخير ما لا ارجو واعوذ بك من شرّ ما احذر وما لا احذر وبعد از ان مجاس خود را
بدست راست گرفته ودست چپ بسوی آسمان کشاده هفت بار بگوید یا ربّ محمد وال محمد صلّ على محمد
وال محمد وعجّل فرج محمد وال محمد هفت بار بگوید یا ربّ محمد وال محمد صلّ على
محمد وال محمد واعتق رقبتي من النار بعد از ان بگوید یا الله یا رحمن یا رحیم یا حیّ یا
قیوم برحمتك استغيث اللهم انت ثقتي في كلّ كرب وانت رجائي في كلّ
شدّة وانت لي في كلّ امر نزل بي ثقة وعدّة فاغفر لي ذنوبي كلّها واكشف
همّي وفرّج غمّي اللهم اغنني بحلالك عن حرامك وبفضلك عمّن سواك بعد از ان
بگوید اللهم اني ادعوك لهمّ لا يفرّجه غيرك ولرحمة لا تنال الا بك ولحاجة لا يقضيها الا انت يا كريم اللهم كما كان من شأنك ما اردتني به من
ذكرك والهمتنيه من شكرك ودعائك فليكن من شأنك الاجابة لي فيما
دعوتك والنجاة فيما فزعت اليك منه فان لم اكن اهلا ان ابلغ رحمتك فان
رحمتك اهل ان تبلغني وتسعني لانها وسعت كلّ شيء وانا شيء فلتسعني رحمتك
يا مولاي وان دعاء معهود که تعقیب ظهر در اصل کتاب ختم شده اولش اینست یا من اظهر الجميل
وستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر يا كريم الصفح يا عظيم المنّ

يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا سامع كلّ نجوى ويا
منتهى كلّ شكوى يا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها يا ربّاه يا ربّاه يا ربّاه يا سيّداه
يا سيّداه يا سيّداه يا غاية رغبتاه يا ذا الجلال والاكرام اسألك بحقّ محمد وعلي
وفاطمة والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد
صاحب الزمان سلام الله عليهم اجمعين ان تصلّي على محمد وال محمد وان تكشف
كربي وتغفر ذنبي وتنفّس همّي وتفرّج غمّي وتصلح شأني في ديني ودنياي وان
تدخلني الجنة ولا تشوّه خلقي بالنار ولا تفعل بي ما انا اهله برحمتك يا ارحم الراحمين
یعنی ای آنکه آشکار کرد زیبا و پسندیده را و نهان کرد زشت و نکوهیده را ای آنکه مواخذه نکرد بگناه و ندرید
پرده را ای گرامی عفو ای بزرگ بخشش ای نیکو گذشت ای فراخ آمرزش ای گشاینده دستهای قدرت برحمت ای
شنونده هر راز ای غایت هر گلای ابتدا کننده بنعمتها پیش از استحقاق آن ای پروردگار من ای سرور من ای نهایت
آرزو و خواهش من ای خداوند بزرگواری و بزرگ واری درخواست میکنم از تو بحق محمد و علی و فاطمه و امام حسن و امام
حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام علی رضا و امام محمد تقی و امام
علی نقی و امام حسن عسکری و حضرت مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین که صلوات فرستی بر محمد و آل
محمد و زایل سازی بی آرامی و اندوه و سختی و گرفتاری مرا و بیامرزی گناه مرا و ببری اندوه مرا و زایل سازی غم
مرا و اصلاح کنی کار و حال مرا در دین من و دنیای من و در آری مرا بهشت و زشت نگردانی هیأت و اعضای
مرا بآتش دوزخ و نکنی با من آنچه من سزاوار آنم برحمت خود ای بخشاینده ترین بخشایندگان و دعاء دوم اینست
یا سامع كلّ صوت يا جامع كلّ فوت يا بارئ النفوس بعد الموت يا باعث يا وارث
يا اله الالهة يا جبّار الجبابرة يا مالك الدنيا والاخرة يا ربّ الارباب ويا

ترجمه سوره الحاقه

کردن نافله عصر و در غیر آن سورها که ائمه هدی علیهم السلم بآن ترغیب فرموده اند بخوانی و اختیار کنی از سورها الحاقه را
که بسبب خواندن آن در وقت آن نماز منقضی نشود و روایت شده است از حضرت باقر علیه السلم که هر که سوره صف در فرایض
و نوافل خود بخواند خدای تعالی او را با ملائکه و انبیا و مرسلین در یک صف خواهد داشت و هم از آنحضرت علیه السلم
مرویست که هر که مداومت نماید بخواندن سوره ق در فرایض و نوافل خود فراخ میکرداند خدای تعالی بروی روزی
وی را و میدهد باو نامه او را بدست راست او و محاسبه میکند با او حسابی آسان هم از آن حضرت علیه السلم مرویست که
بسیار تلاوت کنید سوره الحاقه را در فرایض و نوافل زیرا که این از ایمان بخدا و رسول خداست و از خواننده آن
دین باز گرفته نمیشود تا وقت مرگ و از جمله سور مزبوره بتفسیر سوره الحاقه بجهت اختصار اکتفا کرده میشود و ترجمه
آن بعد از بسمله اینست حالتی که حقیقت وقوع آن یا ساعتی که سزاوار است برسیدن آن چه حالتی است و چه ساعتی
و چه چیز دانا گردانید ترا که چه چیز است ساعتی که در وی واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت و حاقه یکی از
نامهای اوست تکذیب کردند قبیله ثمود و عاد بروز قیامت که کوبنده و در هم شکننده مردمانست اما قبیله ثمود
که عبارت است از قوم صالح پس هلاک شدند بسبب طغیان کفر خود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قدار بن
سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحه جبرئیل علیه السلم
و اما قبیله عاد پس هلاک شدند ببادی سخت سرد از حد در گذشته یعنی سر باز زننده از فرمان خازنان در خبرست
که ذره از باد و قطره از آب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقداری معلوم مگر بر قوم نوح و هود علی نبینا و علیهما السلام
که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین ننمودند و در تفاسیر مذکورست که ملائکه باد دبور را ضبط نتوانستند
کرد و خدای تعالی مسخر و مسلط گردانید آن باد را بر قوم عاد هفت شب و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا
وقت غروب چهارشنبه دیگر روزها و شبهای متوالی یا شوم بر عادیان پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر میبودی
در آن اوقات مردگان افتاده گویا ایشان از عظم اجسام تنهای درخت خرما اند بر زمین افتاده یا خالی شده

و کاواک گشته پس هیچ می بینی مر ایشانرا کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان نماند و آمد فرعون
و آنها که پیش از و بودند و اهل دیههای مؤتفکه یعنی بر سر قوم خود سرنگون کردیده بگناه یعنی شرک پس
عاصی شدند هر قومی فرستاده پروردگار خود را پس بگرفت خدای ایشانرا گرفتنی سخت و زیاده
بر عذاب امم دیگر بدرستیکه ما آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد در گذشت بوقت طوفان برداشتیم
پدران شما را در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه نوح علی نبینا و علیه السلم تا گردانیم کشتی را برای شما پندی و عبرتی
در نجات مؤمنان و هلاک کافران و نگاه دارد این پند را گوش نگاه دارنده که نفع گیرد بآنچه شنود و در حدیث آمده
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم را گفت من از خدای در خواستم
که بگرداند گوش ترا اذن واعیه پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت بعد از آن هیچ چیز را فراموش نکردم پس چون
دمیده شود در صور یک دمیدن که آن نفخه صعقه است و برداشته شود زمین و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله
یا بتوسط زلزله و بادهای سخت پس در هم شکسته شوند زمین و کوه یک شکستن و مانند هبا گردند پس آن هنگام واقع
شود واقع شونده یعنی قیامت قائم گردد و بشکافد آسمان پس آسمان در آن روز سست و ضعیف بود بعد از قوت
و استواری و فرشتگان بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آیند و بردارند عرش پروردگار ترا
بر زبر خلائق یا ملائکه که بر کنارهای آسمانند و آن روز هشت ملک و امروز حاملان عرش چهار اند و گفته اند هشت صنف
از ملائکه بردارند که ایشانرا اند مگر خدای تعالی در آن روز عرض کرده شوید شما بر خدای از برای
محاسبه پنهان نماند بر خدای از شما نفسی پوشیده یا از گفتار و کردار شما چیزی پوشیده یعنی خدای بر خفایای
خلائق مطلع است پس عرض و حساب نه برای اطلاع است بر آن بلکه برای اظهار عدالت و افشای احوال بر
ایشان پس اما آنکه داده شود نوشته عمل او بدست راست او پس گوید از روی سرور بیایید بخوانید کتاب مرا
که در آنجا عملی نیست که از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده که این کتاب دیگرست بغیر کتاب الاعمال

سَیِّدَ السّاداتِ یا مَلِکَ المُلُوکِ یا بَطّاشُ ذَا البَطْشِ الشَّدیدِ یا مُبْدِئُ یا مُعیدُ یا فَعّالًا

لِما یُریدُ یا مُحْصِیَ عَدَدِ الأَنْفاسِ وَنَقْلِ الأَقْدامِ یا مَنِ السِّرُّ عِنْدَهُ عَلانِیَةٌ اَسْأَلُکَ

بِحَقِّ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَبِحَقِّهِمُ الَّذی اَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلی نَفْسِکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی

مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ وَاَنْ تَمُنَّ عَلَیَّ السّاعَةَ بِفَکاکِ رَقَبَتی مِنَ النّارِ وَتُنْجِزَ لِوَلِیِّکَ وَابْنِ

نَبِیِّکَ الدّاعی اِلَیْکَ بِاِذْنِکَ وَاَمینِکَ فی اَرْضِکَ وَعَیْنِکَ فی عِبادِکَ وَحُجَّتِکَ

عَلی خَلْقِکَ عَلَیْهِ صَلَواتُکَ وَبَرَکاتُکَ اَللّٰهُمَّ اَیِّدْهُ بِنَصْرِکَ وَفُوا اَصْحابَهُ

وَصَبِّرْهُمْ وَاجْعَلْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصیراً وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَمَکِّنْهُ مِنْ اَعْدائِکَ

وَاَعْداءِ رَسُولِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ یعنی ای شنونده هر آواز و جمع کننده هر فوت شده ای فریننده و باز

آورنده نفسها بعد از مرگ ای برانگیزاننده مردها وای وارث اشیا ای معبود بحق مر معبودهای باطل را ای شکننده کردنکشان

ای پادشاه دنیا و آخرت ای فریننده و پروردگار خداوندان باطل وای سرور سروران ای پادشاه پادشاهان ای قهر

کننده سخت گیرنده وای فریننده باز آورنده ای کننده آنچه خواهد ای داننده شماره نفسها و حرکات قدمهای

نهان نزد او آشکار است سوال میکنم ترا بحق برگزیدگان تو از خلق تو و بحق ایشان که واجب ساختی برای ایشان بر نفس

خود اینکه صلوات فرستی بر محمد و اهل بیت او و انعام کنی بر من درین ساعت به آزاد کردن من از آتش و وعده خود را راست

کنی از برای ولی خود و فرزند پیغمبر خود که خواننده است خلق را بسوی تو بدستوری تو و امین تست در زمین تو

و بزرگوار و برگزیده تست در میان بندگان تو و حجت تست بر خلق تو یعنی حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و برکاته

خدایا تقویت کن او را بنصرت خود و توانایی ده یاران او را و شکیبا گردان ایشان را و مهیا گردان برای ایشان

از نزد خود پادشاهی نصرت کننده یا حجت و یا توانایی که یاری دهنده باشد و تعجیل کن کشف کربت او را

و مظفر ساز او را بر دشمنان خود و دشمنان پیغمبر خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان و دعای سیوم اینست

اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰواتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الأَرَضینَ السَّبْعِ وَما فیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَما تَحْتَهُنَّ

وَرَبَّ العَرْشِ العَظیمِ وَرَبَّ جَبْرَئیلَ وَمیکائیلَ وَاِسْرافیلَ وَرَبَّ السَّبْعِ المَثانی وَالقُرْآنِ العَظیمِ

وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الأَعْظَمِ الَّذی بِهِ

تَقُومُ السَّمٰواتُ وَالأَرْضُ وَبِهِ تُحْیِی المَوْتی وَتَرْزُقُ الأَحْیاءَ وَتُفَرِّقُ بَیْنَ المُجْتَمِعِ وَ

تَجْمَعُ بَیْنَ المُتَفَرِّقِ وَبِهِ اَحْصَیْتَ عَدَدَ الآجالِ وَوَزْنَ الجِبالِ وَکَیْلَ البِحارِ اَسْأَلُکَ

یا مَنْ هُوَ کَذٰلِکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَکَذا یعنی خدایا ای

خداوند آسمانهای هفتگانه و خداوند زمینهای هفتگانه و آنچه در ایشانست و آنچه میان ایشانست و آنچه زیر ایشانست

و خداوند عرش بزرگ و پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و خداوند سبع المثانی یعنی سوره فاتحة الکتاب و خداوند

قرآن بزرگ و پروردگار محمد صلعم که ختم پیغمبرانست صلوات فرست بر محمد و آل او و سوال میکنم ترا بحرمت اسم اعظم

تو که بآن می ایستد آسمانها و زمین و بآن زنده میگردانی مردگان را و روزی میدهی زندگان را و پریشان می سازی

فراهم آمده را و فراهم می آری پریشان شده را و با و دانسته عدد اجلها و وزن کوهها و پیمانه دریاها را در

میکنم از تو ای آنکه او همچنان است اینکه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و بکنی با من چنین و چنین پس مطلب حاجت خود

و بعد از آن دو سجده شکر بجای می آری و در سجده و بعد از سجده آنچه در باب اول گذشت میخوانی تتمه

و بعد از فراغ از متعلقات نماز ظهر برمیخیزی بنافله عصر و احرام می بندی بدو رکعت نخستین و آنکه باقی تکبیرات

سته افتتاحیه را بگویی که آن در هیچیک از نوافل گفته نمیشود مگر در پنج موضع اول نافله زوال و اول نافله

مغرب و وتیره و اول نماز شب و مفرده وتر همچنین گفته اند بعضی از اصحاب و اظهر آنست که تکبیرات مزبوره

در جمیع نمازها مستحب باشد خواه فرض و خواه نفل همچنانکه شیخ شهید در ذکری فرموده است زیرا که روایات

مطلقست و اختصاص بمواضع مذکوره ندارد و در نافله عصر هر کدام از سورها را که خواهی میخوانی و اولی آنست

وجه تسمیه این سوره بسبع المثانی چند چیز است یکی
[illegible]
اصل الکتاب
[illegible]

السّاعة آن [illegible]

وعده [illegible] دانشمند [illegible]

کرو نوشته دران بشارت جنت است و بهرحمی که حفظ میان بنده و خدا و ندست و کسی نه بیند انرا و نخواند بی ضنا
آن کتاب میگوید بدرستیکه من بیقین دانستم انکه من بینده ام حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد
انرا آماده شدم پس انکس در زندگانی باشد پسندیده و صافی از کدورت و مقرون بحرمت و حشمت در بهشت بلند
میوهای آن نزدیکست و دست قائم و قاعده و مضطجع بوی میرسد و رضوان ایشانرا گوید بخورید از میوها و بیاشامید
از شربتها خوردنی و آشامیدنی گوارنده بسبب آنچه عمل کردید در روزهای گذشته یعنی در دنیا یا بواسطه آنکه
روزه داشتید در روزهای گرم و اما انکس که دهند نامه او را بدست چپ او و بدیهای خویش بیند پس گوید
از روی حسرت و ندامت ای کاشکی داده نشدمی یعنی بمن نداد ندی کتاب مرا و من ندیدمی تا بر طلا رسوا
نشدمی و کاشکی ندانستمی امروز که چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدت ای کاشکی مرگی که
مردم بدان در دنیا بودی مرگی قطع کننده حیات و حکم کننده بفنای ابد تا بعد از ان زنده نشدمی نفع نکرد
ازمن عذاب را آنچه بود مرا از مال و تبع کم گشت از من تسلط من بر مردم و فرمان گذاری یا حجتی که در دنیا به جنگ
در ان زده بودم پس خطاب در رسد مر زبانیه را که بگیرید این کس را پس در غل کشید ویرا یعنی دست او بر گردن
او ببندید پس در آتش بزرگ در افکنید او را پس آنگاه در زنجیری از آتش که گزان هفتاد گز است بذراع ملک
هر ذراعی هفتاد باع هر باعی از کوفه تا مکه پس در آرید او را در آن یعنی بر جسد او بپیچید محکم تا حرکت نتواند
کرد کعب الاحبار گفت که اگر همه آهن که در دنیا است جمع کنند بوزن یک حلقه از ان زنجیر نیست و اگر حلقه از ان
بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد بدرستیکه این کس بود که ایمان نمی آورد بخدای بزرگوار و برنمی
انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت بر طعام دادن درویش پس نیست او را امروز اینجا
خویشی و صدیقی که حمایت کند و نیست او را خوردنی مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و ریمی که
از تنهای ایشان میرود و نمیخورند آنرا مگر گناهکاران و سر همه گناهان شرک است پس چنانست که

کافران میگویند قرآن بربافته و ساخته محمد است صلعم سوگند میخورم بآنچه می بینید از مشهودات و بآنچه نمی
بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یا باجسام و ارواح یا بانس و جن یا بکعبه و بیت
المعمور یا به بر و بحر یا بتبلیغ محمد و نزول جبرئیل یا باثار رسالت حبیب من و انوار ولایت او جواب قسم و انه
بدرستیکه قرآن هر اینه خوانده رسولی است بزرگوار نزد خدای که محمد است صلی الله علیه و آله و گفته اند
جبرئیل علیه السلام و نیست قرآن سخن شاعر چنانچه ابوجهل میگوید اندکی تصدیق میکنند مراد عدم تصدیق است و نیست
قرآن سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معید گمان می برد اندکی پند میگیرند یعنی هیچ پند نمیشنوند قرآن فرو فرستاده است
از پروردگار عالمیان و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شماست و بدروغ بربندد بر ما بعضی سخنان را هر اینه
بگیریم ما از و قوت و توانایی را پس ببریم از و رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش پس نیست از شما هیچکس یعنی
نیستید شما از و دفع کنندگان آن هلاک را و بدرستیکه قرآن هر اینه پندیست مر پرهیزکاران را چه ایشان بدان
منتفع اند و بدرستیکه ما میدانیم آنکه بعضی از شما تکذیب کنندگانند مر قرآنرا و بدرستیکه قرآن هر اینه سبب حسرت است
بر کافرو بدکاران در روز قیامت که ثواب اهل قرآنرا مشاهده کنند و بتحقیق که قرآن هر اینه درستی است یقین
بی گمان که از نزدیک سبحان منزل شده پس تسبیح گوی بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمای او را از صفات
ناسزا و بثناهای بزرگ یاد کن و بعد از انکه از رکعتین اولتین فارغ شوی میگویی اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ لَا
اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ الْحَلِیْمُ الْکَرِیْمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ الْمُحْیِی الْمُمِیْتُ الْبَدِیْءُ
الْبَدِیْعُ لَکَ الْحَمْدُ وَ لَکَ الْمَنُّ وَ لَکَ الْکَرَمُ وَ لَکَ الْاَمْرُ وَحْدَکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ یَا وَاحِدُ
یَا اَحَدُ یَا صَمَدُ یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُوْلَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهٗ کُفُوًا اَحَدٌ وَ لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً
وَّلَا وَلَدًا صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهٖ وَ افْعَلْ بِیْ کَذَا وَ کَذَا یعنی خدایا بدرستیکه شان این است که معبودی
نیست مگر تو تویی زنده پاینده برپای دارنده بلند مرتبه بزرگ در خشم بخشنده یا بزرگوار آفریننده روزی دهنده

وَلَکَ الْجُوْدُ

زنده کننده میراننده از عدم بیرون آورنده نو آفرین یعنی بی مثال سابق مر تراست ستایش و مر تراست عطا
و انعام و مر تراست بزرگواری و مر تراست بخشندگی و مر تراست فرمان تنهایی تو که شریک نیست مر ترا ای یگانه
یکتا ای سرور بی نیاز ای آنکه نزاییده و زاییده نشده است و نیست مر او را همتا هیچکس و نگرفته است زن و نه فرزند
صلوات فرست بر محمد و آل او و بکن با من چنین و چنین و بعد از ان دو رکعت نماز میگزاری و بعد از ان دعایی
که در آخر تعقیب ظهر مذکور است میخوانی و آن اینست اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوٰاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْاَرَضِیْنَ
السَّبْعِ وَ مَا فِیْهِنَّ وَ مَا بَیْنَهُنَّ وَ مَا تَحْتَهُنَّ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ وَ رَبَّ جَبْرَئِیْلَ وَ مِیْکَائِیْلَ
وَ اِسْرَافِیْلَ وَ رَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِیْ وَ الْقُرْاٰنِ الْعَظِیْمِ وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَّ اٰلِهٖ وَ اَسْاَلُکَ بِاسْمِکَ الْاَعْظَمِ الَّذِیْ بِهٖ تَقُوْمُ السَّمٰوٰاتُ وَ الْاَرْضُ وَ بِهٖ تُحْیِی الْمَوْتٰی
وَ تَرْزُقُ الْاَحْیَاءَ وَ تُفَرِّقُ بَیْنَ الْمُجْتَمِعِ وَ تَجْمَعُ بَیْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَ بِهٖ اَحْصَیْتَ عَدَدَ الْاٰجَالِ
وَ وَزْنَ الْجِبَالِ وَ کَیْلَ الْبِحَارِ اَسْاَلُکَ یَا مَنْ هُوَ کَذٰلِکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ اَنْ تَفْعَلَ
بِیْ کَذَا وَ کَذَا و بعد از ان دو رکعت نماز میکنی و پس میگویی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَدْعُوْکَ بِمَا دَعَاکَ بِهٖ عَبْدُکَ
یُوْنُسُ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَیْهِ فَنَادٰی فِی الظُّلُمٰتِ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا
اَنْتَ سُبْحٰنَکَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ فَاسْتَجَبْتَ لَهٗ وَ نَجَّیْتَهٗ مِنَ الْغَمِّ فَاِنَّهٗ دَعَاکَ
وَ هُوَ عَبْدُکَ وَ اَنَا اَدْعُوْکَ وَ اَنَا عَبْدُکَ وَ سَاَلَکَ وَ هُوَ عَبْدُکَ وَ اَنَا اَسْاَلُکَ وَ
اَنَا عَبْدُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ اَنْ تَسْتَجِیْبَ لِیْ کَمَا اسْتَجَبْتَ لَهٗ وَ اَدْعُوْکَ بِمَا
دَعَاکَ بِهٖ عَبْدُکَ اَیُّوْبُ اِذْ مَسَّهُ الضُّرُّ فَدَعَاکَ اَنِّیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ
فَاسْتَجَبْتَ لَهٗ وَ کَشَفْتَ مَا بِهٖ مِنْ ضُرٍّ وَّ اٰتَیْتَهٗ اَهْلَهٗ وَ مِثْلَهُمْ مَّعَهُمْ فَاِنَّهٗ دَعَاکَ
وَ هُوَ عَبْدُکَ وَ اَنَا اَدْعُوْکَ وَ اَنَا عَبْدُکَ وَ سَاَلَکَ وَ هُوَ عَبْدُکَ وَ اَنَا اَسْاَلُکَ

وَ اَنَا عَبْدُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ اَنْ تُفَرِّجَ عَنِّیْ کَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَ اَنْ تَسْتَجِیْبَ
لِیْ کَمَا اسْتَجَبْتَ لَهٗ وَ اَدْعُوْکَ بِمَا دَعَاکَ بِهٖ یُوْسُفُ اِذْ فَرَّقْتَ بَیْنَهٗ وَ بَیْنَ اَهْلِهٖ وَ اِذْ
هُوَ فِی السِّجْنِ فَاِنَّهٗ دَعَاکَ وَ هُوَ عَبْدُکَ وَ اَنَا اَدْعُوْکَ وَ اَنَا عَبْدُکَ وَ سَاَلَکَ وَ هُوَ
عَبْدُکَ وَ اَنَا اَسْاَلُکَ وَ اَنَا عَبْدُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ اَنْ تُفَرِّجَ عَنِّیْ کَمَا
فَرَّجْتَ عَنْهُ وَ اَنْ تَسْتَجِیْبَ لِیْ کَمَا اسْتَجَبْتَ لَهٗ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ افْعَلْ بِیْ
کَذَا وَ کَذَا یعنی خدایا بدرستیکه من میخوانم ترا بآنچه خوانده است ترا بآن بنده تو یونس عم آنگاه که رفت
خشمگین بر قوم خود پس دانست که تنگ نمیگیری بر و روزی را پس ندا کرد در ظلمتهای سه گانه که آن ظلمت شب است
و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی که معبودی نیست مگر تو تنزیه و تقدیس میکنم ترا بدرستیکه من از جمله ستمکاران بودم از جهت
فوات و نقصان کمال التسبیح که مراد در شکم ماهی تیر شد پس استجابت کردی مر او را و نجات دادی او را از غم پس بدرستیکه
او خواند ترا و او بنده تو بود و من نیز میخوانم ترا و من بنده توام و سؤال کرد او ترا و او بنده تو بود و من نیز سؤال میکنم
ترا و من بنده توام که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و استجابت کنی برای من چنانکه استجابت کردی برای او و میخوانم
ترا بآنچه خواند ترا بآن ایوب عم آنگاه که رسید او را گزند و بدحالی پس دعا کرد ترا که گزند رسیده است مرا و تو رحم
کننده ترین رحم کنندگانی پس استجابت کردی برای او و زائل ساختی از و آنچه با او بود از گزند و بدحالی و رد
آوردی اهل و فرزندان او را و حال آنکه مثل ایشان با ایشان بود پس بدرستیکه او خواند ترا و او بنده تو بود
و من نیز میخوانم ترا و من بنده توام و درخواست کرد از تو و او بنده تو بود و من نیز درخواست میکنم از تو
و من بنده توام که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و غم بزدایی از من چنانکه غم زدودی از و و استجابت کنی
برای من چنانکه استجابت کردی برای او و میخوانم ترا بآنچه خواند ترا بآن یوسف عم آنگاه که جدا کردی او را
از اهل او و آنگاه که او در زندان بود پس بدرستیکه او خواند ترا و او بنده تو بود و من نیز میخوانم ترا و من بنده توام

وسوال کرد او ترا او بنده تو بود و من نیز سوال میکنم ترا و من بنده توام که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و غم
بری از من چنانکه غم بردی از او و استجابت کنی برای من چنانکه استجابت کردی برای او پس صلوات فرست بر محمد
و آل محمد و بکن با من انچنین و انچنین و ذکر حاجت خود میکنی و بعد از ان دو رکعت آخر را میگزاری و بعد از این دو
رکعت میگویی یا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَسَتَرَ الْقَبِیحَ یا مَنْ لَمْ یُؤاخِذْ بِالْجَرِیرَةِ وَلَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ
یا کَرِیمَ الصَّفْحِ یا عَظِیمَ الْمَنِّ یا حَسَنَ التَّجاوُزِ یا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ
یا سامِعَ کُلِّ نَجْوی وَیا مُنْتَهی کُلِّ شَکْوی یا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها یا رَبّاهُ یا
رَبّاهُ یا رَبّاهُ یا سَیِّداهُ یا سَیِّداهُ یا سَیِّداهُ یا غایَةَ رَغْبَتاهُ یا ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ
اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَعَلِیٍّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسی
وَعَلِیٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَالْحَسَنِ وَم ح م د صاحِبِ الزَّمانِ سَلامُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ
اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَکْشِفَ کَرْبِی وَتَغْفِرَ ذَنْبِی وَتُنَفِّسَ هَمِّی وَ
تُفَرِّجَ غَمِّی وَتُصْلِحَ شَأْنِی فِی دِینِی وَدُنْیایَ وَاَنْ تُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ وَلا تُشَوِّهَ خَلْقِی
بِالنّارِ وَلا تَفْعَلْ بِی ما اَنَا اَهْلُهُ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ و بعد از ان از برای عصر
اذان میگویی و میان اذان و اقامت سجده میکنی و در سجده انچه در صبح و ظهر مذکور شد میخوانی بعد از ان مشغول
شو بنماز عصر در حالتی که رعایت کنی جمیع آداب سابقه را و در رکعت نخستین اذا جاء نصر الله و الفتح یا الهیکم التکاثر
یا انچه مانند اینها باشد در کوتاهی میخوانی همچنانکه شیخ طایفه در تهذیب از حضرت صادق علیه السلم بسند صحیح
روایت کرده است و ترجمه سوره اذا جاء بعد از بسمله اینست چون بیاید یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن
ترا و فتح مکه و سایر بلدان امت ترا و ببینی مردمان را که در می آیند در دین خدای که اسلامست گروه گروه
پس تنزیه کن خدای را تنزیهی مقترن بستایش پروردگار تو بگو سبحان الله و بحمده از عبد الله بن مسعود

منقولست که چون این سوره نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسیار میگفت سُبْحانَکَ اللّهُمَّ وَ
بِحَمْدِکَ اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ و از ام سلمه منقولست که گفت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در اواخر عمر بر نمیخواست و نمی نشست و نمی آمد و نمی رفت مگر انکه میگفت سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ
اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَاَتُوبُ اِلَیْهِ پس پرسیدم سبب این پس فرمود که من باین مامورم و سوره اذا جاء نصر الله
خواند و بعضی گفته اند یعنی نماز کن بامر خدای و آمرزش طلب از و یعنی برای هضم نفس و استغفار از عمل و گفته اند
استغفار کن برای گناهان امت خود بدرستی که خدای هست قبول کننده توبه از مستغفران و ترجمه سوره الهیکم
التکاثر بعد از بسمله اینست آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر مفاخرت کردند بکثرت مردم قبیله و مردم
بنی عبد مناف بیشتر آمدند بنی سهم گفتند بسیاری مردم ما در جاهلیت کشته شده اند ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون
بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که الهیکم التکاثر مشغول کرد شما را
فخر کردن به بسیاری قوم تا حدی که آمدید بگورستانها و مردگان را شماره کردید و گفته اند معنی آیه اینست که مشغول
شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق امور معیشت گشتید تا انگاه که عمر دیدید و آمدید بمقابر نه چنین است که غافل
مصروف دنیا شوید و آخرت را فراموش کنید که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد زود باشد که بدانید
عاقبت تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرگ پس حقا که زود بدانید خطاهای خود را بوقت نشور نه چنانست که
بزنده و مرده مباهات کنید اگر بدانید که چه در پیش دارید دانستن درست بیگمان هر آینه شما را باز دارد از مفاخرت
و مکاثرت بخدای که بخواهید دید دوزخ را اول از دور که بعرصات در می آورند پس آینه بخواهید دید آن را دیدن
بچشم بینش وقتی که بوی در آیید پس آینه پرسیده شوید آن روز بوقت محاسبه از نعمتها که بدان مشغول شده
از عبادت و تنها خطاب مخصوص بهر که دنیا او را از دین باز داشته و گفته اند مخاطب کفارند و اصح آنست که
اعم دارند چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بامن و سلامت

هضم نفس و استغفار از عمل

ترجمه سوره الهیکم

ترجمه سوره اذا جاء

خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغت و در حدیث آمده
دو نعمت که بیشتر مردمان دران مغبون اند و قدر آن نمی شناسند صحت و فراغت و در حدیث طویل که حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم در جواب ابوحنیفه فرموده تصریح است بانکه مراد از نعیم حضرت رسول و عترت اوست صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین **نظم** چه نعمتی است بزرگ از خدای بر ثقلین • سپاس داری این نعمت فرض العین • و
بعد از فراغ از نماز تعقیب میکنی بانچه در ظهر بان تعقیب کرده بودی مگر انچه مخصوص ظهر باشد و بجهت وفای وعده
که در صدر کتاب مذکور شد باعاده بعضی از تعقیبات مذکوره که اهتمام بان بیشتر بود اقدام میرود و در باب
انچه عادت اکثر بحفظ ان جاری شده باشاره اکتفا میشود پس میگوییم بعد از فراغ از نماز سه تکبیر میگویی و لا
اِلهَ اِلَّا اللهُ اِلهاً واحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ را تا و کبره تکبیرا خوانده بعد از ان تسبیح زهرا
علیها السلم بجای می آری و بعد از ان سوره فاتحه را و آیة الکرسی را تا هم فیها خالدون میخوانی و آیه شهد الله
اَنَّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ وَالْمَلائِکَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا اِلهَ اِلّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ
اِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الْاِسْلامُ و آیه ملک قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ
تَشاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ
اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَتُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَتُخْرِجُ الْحَیَّ
مِنَ الْمَیِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ و آیه سخره اِنَّ
رَبَّکُمُ اللهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَالْاَرْضَ فِی سِتَّةِ اَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی
اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِاَمْرِهِ اَلا لَهُ الْخَلْقُ
وَالْاَمْرُ تَبارَکَ اللهُ رَبُّ الْعالَمِینَ اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْیَةً اِنَّهُ لا یُحِبُّ
الْمُعْتَدِینَ وَلا تُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلاحِها وَادْعُوهُ خَوْفاً وَطَمَعاً

اِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ و آخر کهف قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ
الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً قُلْ اِنَّما اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی اِلَیَّ
اَنَّما اِلهُکُمْ اِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَلا یُشْرِکْ
بِعِبادَةِ رَبِّهِ اَحَداً و اول صافات بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ وَالصّافّاتِ صَفّاً فَالزّاجِراتِ
زَجْراً فَالتّالِیاتِ ذِکْراً اِنَّ اِلهَکُمْ لَواحِدٌ رَبُّ السَّماواتِ وَالْاَرْضِ وَما بَیْنَهُما وَرَبُّ
الْمَشارِقِ اِنّا زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِزِینَةٍ الْکَواکِبِ وَحِفْظاً مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مارِدٍ
لا یَسَّمَّعُونَ اِلَی الْمَلَاِ الْاَعْلی وَیُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ دُحُوراً وَلَهُمْ عَذابٌ
واصِبٌ اِلّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ و سه آیه از آخر صافات سُبْحانَ
رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّا یَصِفُونَ وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ و سه آیه
از سوره رحمن یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوا مِنْ اَقْطارِ السَّماواتِ
وَالْاَرْضِ فَانْفُذُوا لا تَنْفُذُونَ اِلّا بِسُلْطانٍ فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ یُرْسَلُ
عَلَیْکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَنُحاسٌ فَلا تَنْتَصِرانِ و چهار آیه از آخر سوره حشر لَوْ اَنْزَلْنا هذَا
الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَاَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللهِ وَتِلْکَ الْاَمْثالُ نَضْرِبُها
لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ هُوَ اللهُ الَّذِی لا اِلهَ اِلّا هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ
الرَّحِیمُ هُوَ اللهُ الَّذِی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ
الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللهِ عَمّا یُشْرِکُونَ هُوَ اللهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْماءُ
الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ بعد از ان دوازده بار قل هو الله
احد خوانده پس دستها بسوی آسمان گشاده میگویی اَللّهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَکْنُونِ

المخزون الطهر الطاهر المبارک واسألک باسمک العظیم وسلطانک القدیم یا واهب
العطایا یا مطلق الاساری یا فکاک الرقاب من النار اسألک ان تصلی علی محمد وال
محمد وان تعتق رقبتی من النار وان تخرجنی من الدنیا امنا وتدخلنی الجنة
سالما وان تجعل دعائی اوله فلاحا واوسطه نجاحا واخره صلاحا انک
انت علام الغیوب و بعدازان آنچه مخصوص بعصرست میخوانی وآن اینست استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال والاکرام واسأله ان یتوب علی
توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه ضرا ولا نفعا ولا
موتا ولا حیوة ولا نشورا اللهم انی اعوذ بک من نفس لا تشبع ومن قلب لا یخشع
ومن علم لا ینفع ومن صلوة لا ترفع ومن دعاء لا یسمع اللهم انی اسألک الیسر بعد
العسر والفرج بعد الکرب والرخاء بعد الشدة اللهم ما بنا من نعمة فمنک وحدک
لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک یعنی طلب آمرزش میکنم از خدایی که معبودی نیست بجز او
خواست
که زنده پاینده برپای دارنده روزی بخشنده بخشاینده خداوند بزرگواری و بزرگ داری است و در
خواهنده
میکنم از وکه توبه ارزانی دارد بر من توبه بنده ذلیل فروتنی کننده درویش حاجتمند زاری کننده زنهار
که مالک نباشد از برای خود گزند و زیان را و نه سود را و نه مرگ و زندگی را و نه زنده شدن بعد از مرگ را خدایا
ندارد
بدرستیکه من پناه می آرم بتو از نفسی که سیر نشود از حرص و از دلی که ترس و فروتنی نداشته باشد و از دانشی که سود
و از نمازی که بالا برده نشود یعنی بدرجه قبول نرسد و از دعایی که شنیده نشود یعنی مستجاب نگردد خدایا
را
بدرستیکه من درخواست میکنم از تو آسانی را بعد از دشواری و خوشحالی را بعد از اندوه و فراخی معیشت
بعد از تنگی و سختی خدایا آنچه با ما است از نعمت پس از تواست تنها معبودی نیست بجز تو طلب آمرزش میکنم از تو و با

مسکین ح

کرده‌ام

کشت میکنم بسوی تو و مستحب است که بعد از نماز عصر هفتاد بار استغفار کند و ده بار سوره انا انزلناه بخواند که
وار
مرویست از حضرت صادق علیه السلم که هر که بعد از نماز عصر هفتاد بار استغفار کند آمرزیده میشود مر او را هفتصد گناه
از
ابی جعفر ثانی علیه السلم مرویست که هر که بعد از عصر ده بار انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند میگذرد و حسنات
بقدر اعمال خلایق در آن روز و بعد از آن دو سجده شکر بجای آرد و در سجده و بعد از سجده همانچه سابقا مذکور شد
بخوان و می باید که آخر دعای تو این باشد که بگویی اللهم انی وجهت وجهی الیک واقبلت
بدعائی علیک راجیا اجابتک طامعا فی مغفرتک طالبا ما اویت به علی نفسک
مستنجزا وعدک اذ تقول ادعونی استجب لکم فصل علی محمد وال محمد واقبل
الی بوجهک وارحمنی واستجب دعائی یا اله العالمین یعنی خدایا گردانیدم روی خود را
بسوی تو و اقبال کردم بدعای خود بر تو یعنی روی نیاز بسوی تو آوردم در حالتی که امید دارم اجابت ترا
وطمع دارم در آمرزش تو و طلب میکنم آن چیزی را که عهد کردی آن و واجب گردانیدی بر نفس خود و درخواست میکنم
وفای وعده ترا آنگاه که میگویی دعا کنید مرا که استجابت کنم برای شما پس صلوات فرست بر محمد و آل محمد و اقبال کن بسوی
من بروی لطف و کرم خود و ببخشای مرا و مستجاب گردان دعای مرا ای معبود جهانیان **فصل سیوم**
از اول
قبل ازین مذکور شد که روز دوازده ساعت است و هر یک یکی از ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم منسوبست و بعضی
ساعات را دعایی مخصوص است و ادعیه چهار ساعت را که بائمه اربعه علیهم السلام منسوبست ذکر کردیم اما ساعت پنجم
ابتدا
از زوال آفتاب است تا گذشتن مقدار چهار رکعت و این ساعت مر حضرت امام محمد باقر راست علیه السلم و دعای آن
و بهتر آنست که این دعا را بعد از رکعت چهارم نافله زوال بخوانند اللهم انت الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
هو الرحمن الرحیم هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم

فالق الاصباح وجاعل اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز العلیم
یا غالبا غیر مغلوب ویا شاهدا لا یغیب یا قریب یا مجیب ذلکم الله ربی لا اله الا هو
علیه توکلت والیه انیب اتذلل الیک تذلل الطالبین واخضع بین یدیک و
اسألک سؤال الفقیر المستکین واسألک تضرعا وخفیة انک لا تحب المعتدین
وادعوک خوفا وطمعا ان رحمتک قریب من المحسنین واتوسل الیک بخیرتک
وصفوتک من العالمین الذی جاء بالصدق وصدق المرسلین محمد عبدک ورسولک
النذیر المبین وبولیک وعبدک علی بن ابی طالب امیر المؤمنین وبالامام محمد
بن علی باقر علوم الاولین والاخرین والعالم بتاویل الکتاب المستبین
واسألک بمکانهم عندک واقدمهم امامی وبین یدی حوائجی ان توزعنی شکر
ما اولیتنی من نعمک وتجعل لی فرجا ومخرجا من کل کرب وغم وترزقنی
من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب وتیسر لی من فضلک ما تغنینی به من
کل مطلب واقذف فی قلبی رجاک واقطع رجائی عمن سواک حتی لا ارجو الا
ایاک انک تجیب الداعی اذا دعاک وتغیث الملهوف اذا ناداک وانت ارحم
الراحمین یعنی خدایا تویی خدایی که نیست معبودی بجز او که زنده پاینده برپای دارنده است نمیگیرد او را پینکی
اوست
و نه خواب اوست خدایی که نیست معبودی بجز او که دانای پنهان و پیدا است اوست روزی بخشنده بخشاینده
اوست
آغاز و انجام و پیدا و پنهان و او بهر چیزی داناست شکافنده صبح است و گرداننده شب هنگام آرام و گرداننده
ای
آفتاب و ماه وسیله شماره ایام و تاریخ شهور و اعوام و این تقدیر خداوند ارجمند توانای داناست
پروردگار
غالبی که مغلوب کسی نیست و ای حاضری که غائب نمیشود ای نزدیک بندگان و اجابت کننده دعای ایشان آن خدای

للمسکین ل

عن من

پرورد

منت و نیست معبودی بجز او و بر او توکل کردم و بسوی او بازگشت میکنم تضرع و زاری میکنم بسوی تو زاری کردن
زاری
خواهندگان نیازمند و فروتنی میکنم در برابر جناب کبریای تو و سؤال میکنم ترا سؤال کردن درویش مسکین
کننده و درخواست میکنم از تو بزاری و پنهانی بدرستیکه تو دوست نمیداری از حد گذرندگان را و آواز بلند
بدرستیکه
کردن آواز دعا یا سرکشان و بیدادگران را و دعا میکنم ترا از روی بیم و امید بدرستیکه رحمت تو نزدیکست
بنیکوکاران و توسل میکنم بسوی تو بخلاصه و برگزیده تو از عالمیان آنکه براستی آمده و تصدیق فرستادگان
طلب
تو نموده است محمد صلعم که بنده تو و پیغمبر تو و بیم کننده خلق و آشکار کننده حق یا جدا کننده حق است از باطل
گشاینده
و بولی تو و بنده تو علی بن ابی طالب عم که پادشاه مؤمنانست و بامام محمد بن علی الباقر که شکافنده و گشاینده
مست
علوم اولین و آخرین است و داناست بتاویل کتاب روشن یعنی قرآن عظیم و درخواست میکنم از تو بحرمت
را
منزلت ایشان نزد تو و تقدیم میکنم ایشان را پیش خود و در برابر حوائج خود که در دل من است از تو که الهام کنی بمن شکر آن چیزی
دهی
که انعام کردی بمن از نعمتهای تو و مهیا سازی برای من خوشحالی و بدر روی از هر اندوه و غم و روزی
نی
مرا از جایی که توقع دارم و از جایی که توقع ندارم و میسر گردانی برای من از فضل خود چیزی که بی نیاز گردا
مگر ترا
مرا بسبب آن از هر مطلبی و بینداز در دل من امیدواری خود را و قطع کن امید مرا از غیر خود تا آنکه امید ندارم
بدرستیکه تو اجابت میکنی دعا کننده را هرگاه بخواند ترا و بفریاد میرسی اندوهگین را هرگاه ندا کند ترا و تو بخشاینده
ساعت ام
ترین بخشایندگانی و اما ساعت ششم از وقت گذشتن چهار رکعت است از زوال تا نماز ظهر و این ساعت
حضرت امام جعفر صادق راست علیه السلم و دعای آن اینست و خوبست که این دعا بعد از رکعت ششم از نافله
زوال خوانده شود اللهم انت انزلت الغیث برحمتک وعلمت الغیب بمشیتک و
دبرت الامور بحکمتک وذللت الصعاب بعزتک واعجزت العقول عن علم
کیفیتک وحجبت الابصار عن ادراک صفتک والاوهام عن حقیقة معرفتک

واضطرت الافهام الی الاقرار بوحدانیتک یا من رحم العبرة ویقیل العثرة لک العزة والقدرة لا یعزب عنک فی الارض ولا فی السماء مثقال ذرة اتوسل الیک بالنبی الامی محمد رسولک العربی المکی المدنی الهاشمی الذی اخرجتنا به من الظلمات الی النور وبامیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام الذی شرحت بولایته الصدور وبالامام جعفر بن محمد الصادق فی الاخبار المومن علی مکنون الاسرار صلی الله علیه واهل بیته بالعشی والابکار اللهم انی اسالک بهم واستشفع بمکانهم لدیک واقدمهم امامی وبین یدی حوائجی فاعطنی الفرج الهنی والمخرج الوحی والصنع القریب والامان من الفزع فی الیوم العصیب وان تغفر لی موبقات الذنوب وتستر علی فاضحات العیوب فانت الرب وانا المربوب وانا الطالب وانت المطلوب وانت الذی بذکرک تطمئن القلوب وانت الذی تقذف بالحق وانت علام الغیوب یا اکرم الاکرمین و یا خیر الفاصلین و یا احکم الحاکمین و ارحم الراحمین یعنی خدایا تو فرو فرستادی بار از بار خود و دانستی غیب را بمشیت و خواست خود و تدبیر کردی کارها را بحکمت خود و نرم و رام کردی چیزهای تند و سرکش را یا راست و آسان کردی کارهای سخت و دشوار را بعزت خود و عاجز ساختی عقلها را از دانستن چگونگی خود و محجوب ساختی دیدها را از دریافت صفت خود و فهمها را از حقیقت معرفت خود و ناچار گردانیدی فهمها را بسوی اقرار بیگانگی خود ای آنکه رحم میکند بر اشک چشم و عفو میکند از لغزش و گناه مر تراست غلبه و توانایی غایب نمیشود از تو در زمین و نه در آسمان مثقال ذره توسل میکنم بسوی تو به پیغمبر امی محمد فرستاده عربی مکی مدنی هاشمی است آنکه بیرون آوردی ما را بسبب او از تاریکیها بسوی روشنی و بامیر المومنین علی

ابی طالب علیه السلام آنکه گشاده گردانیدی بولایت او سینهها را و بامام جعفر بن محمد که صادق در خبرها و امین شده است بر رازهای پوشیده صلوات فرستاد خدای بر او و اهل بیت او در هر شام و صبح یعنی همیشه خدایا سوال میکنم ترا بوسیله ایشان و طلب شفاعت میکنم بمنزلت ایشان نزد تو و تقدیم میکنم ایشان را پیش خود و در برابر خود پس بده مرا خوشحالی بی تعب و بدر رو زود و احسان نزدیک و امان از ترس و بیم در روز سخت و بیامرزی مرا گناهان هلاک کننده و بپوشانی بر من عیبهای رسوا کننده را پس تویی پروردگار و منم پرورده و منم طلبکار و تویی طلب کرده شده و تویی آنکه بیاد تو آرام میگیرد دلها و تویی آنکه قذف میکنی بحق یعنی سخن حق تلخ باشد به بنده القا میکنی تا بپذیرد و متاثر شود یا می افکنی سخن حق را بر باطل تا فرو شکنی آن را و محو و زایل سازی و تو دانای هر نهانی ای کریمترین کریمتران و ای بهترین داوران و ای حکم کننده ترین حکم کنندگان و ای بخشاینده ترین بخشایندگان و اما ساعت هشتم از نماز ظهر است تا گذشتن مقدار چهار رکعت پیش از عصر و این ساعت مر امام موسی کاظم راست علیه السلام و دعای آن این است اللهم انت الملجا اذا اشتکل الامر وانت المدعو اذا امس الضر والمجیب للملهوف المضطر والمنجی من ظلمات البر والبحر ومن له الخلق والامر والعالم بوساوس الصدر والمطلع علی خفی السر یا غایة کل نجوی ومنتهی کل شکوی یا من له الحمد فی الآخرة والاولی یا من خلق الارض والسموات العلی الرحمن علی العرش استوی له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری وان تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی اسالک بمحمد خاتم النبیین وخیرتک من خلقک والمومن علی اداء رسالتک وبامیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام الذی جعلت ولایته مفروضة مع ولایتک ومحبته مقرونة برضاک ومحبتک وبالامام

الکاظم موسی بن جعفر علیهما السلام الذی سالک ان تفرغه لعبادتک وتخلیه للطاعتک فاجبت دعوته ان تصلی علی محمد وآله صلوة تقضی بها عنی واجب حقوقهم وترضی بها فی اداء فروضهم واتوسل الیک بهم واستشفع بمنزلتهم وقد قدمتهم امامی وبین یدی حوائجی ان تجرینی علی جمیل عوائدک وتمنحنی جزیل فوائدک وتاخذ بسمعی وبصری وسری وناصیتی وقلبی وعزیمتی ولبی الی ما تعیننی به علی هواک وتقربنی من اسباب رضاک وتوجب لی نوافل فضلک وتسدیم الی منایح طولک یا ارحم الراحمین یعنی خدایا تویی امید داشته شده هرگاه سخت و دشوار شود کار و تویی خوانده شده هرگاه برسد گزندی یا قحطی یا درویشی و بدحالی و تویی اجابت کننده دعای ستم دیده و فریاد خواه بیچاره و نجات دهنده از ظلمات خشکی و دریا و تویی کسی که مر او راست آفرینش و فرمان یا عالم شهادت و غیب و تویی دانا بوسوسهای سینه و آگاه بر سر پوشیده ای غایت هر راز و نهایت هر گلهای آنکه مر او راست ستایش در نشاه بازپسین و نشاه نخستین ای آنکه آفریده است زمین و آسمانهای بلند را حضرت رحمن یعنی روزی دهنده بزرگ بخشایش بر عرش استوا و استیلا یافت مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه میان این هر دو است و آنچه در زیر زمین است و اگر آشکار کنی سخن را پس او میداند نهان را و پوشیده است از او یا آنکه اخفی اسم تفضیل باشد و معنی آنکه میداند او پوشیده را و آنچه پوشیده تر است از پوشیده گوید سر آن است که بنده میکند و می پوشد و اخفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گوید و اخفی آنکه در دل خود نهان دارد خدای هیچ معبودی نیست مگر او و مر او راست نامهای نیکو درخواست میکنم از تو بحق محمد صلعم که خاتم پیغمبران و برگزیده تست از میان آفریدگان تو و امین داشته شده بر ادای رسالت تو و بحق امیر المومنین علی بن ابی طالب علا که گردانیدی ولایت او را فرض با ولایت خود و محبت او را پیوسته بخشنودی و محبت خود و بحق

امام کاظم موسی بن جعفر علیهما السلم که سوال کرده است ترا که فارغ سازی او را از برای پرستش خود و صاحب خلوت گردانی او را برای طاعت خود پس اجابت کردی دعوت او را اینکه صلوات فرستی بر محمد و آل او صلواتی که ادا کنی از دست من حقوق واجبه ایشان را و خشنود شوی از من در ادای فرضهای ایشان و نزدیکی میجویم بسوی تو بوسیله ایشان و طلب شفاعت میکنم بحرمت و منزلت ایشان و تحقیق تقدیم کرده ام ایشان را پیش خود و در برابر حاجتهای خود که جاری سازی مرا بر احسانها و منافع جمیله خود و عطا کنی بمن خیرهای عظیم و فائدههای بسیار خود را و بگیری گوش مرا و چشم مرا و سر مرا و ناصیه مرا و دل مرا و اراده مرا و عقل مرا و بگردانی بسوی آنچه یاری دهی مرا بآن بر خواسته خود و نزدیک گردانی مرا بآن از اسباب خشنودی خود و واجب سازی برای من عطایای کرم خود را و پیوسته داری برای من بخششهای احسان خود را ای بخشاینده ترین بخشایندگان و اما ساعت نهم از وقت گذشتن چهار رکعت پیش از عصر تا وقت نماز عصر و این ساعت مر حضرت امام رضا راست صلوات الله علیه و دعای آن این است اللهم انت الکاشف للملمات والکافی للمهمات والمفرج للکربات والسامع للاصوات والمخرج من الظلمات والمجیب للدعوات والراحم للعبرات جبار الارض والسموات یا ولی یا مولی یا علی یا اعلی یا کریم یا اکرم یا من له الاسم الاعظم یا من علم الانسان ما لم یعلم فاطر السموات والارض وهو یطعم ولا یطعم اسالک بمحمد المصطفی من الخلق المبعوث بالحق وبامیر المومنین الذی اولیته فالفیته شاکرا وابتلیته فوجدته صابرا وبالامام الرضا علی بن موسی الذی اوفی بعهدک ووثق بوعدک واعرض عن الدنیا وقد اقبلت الیه ورغب عن زینتها وقد رغبت فیه ان تصلی علی محمد وآل محمد فقد توسلت بهم الیک وقدمتهم امامی وبین یدی حوائجی ان تهدینی الی سبل مرضاتک وتیسر لی اسباب طاعتک

[illegible]

وَتُوَفِّقَنِي لِابْتِغَاءِ الزُّلْفَةِ بِمُوَالَاةِ اَوْلِيَائِكَ وَاِدْرَاكِ الْحَظْوَةِ مِنْ مُعَادَاةِ
اَعْدَائِكَ وَتُعِينَنِي عَلَى اَدَاءِ فُرُوضِكَ وَاسْتِعْمَالِ سُنَنِكَ وَتُوَفِّقَنِي عَلَى الْحَجِّ
الْمُؤَدِّيَةِ اِلَى الْعِتْقِ مِنْ عَذَابِكَ وَالْفَوْزِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يعنى خدايا توئى محو كننده
سختيها و مصيبتها و كفايت كننده كارهاى ضرورى و زائل كننده محنتها و اندوهها و شنونده آوازها و بيرون
آورنده از تيركيها و تاريكيها و اجابت كننده دعاها و رحم كننده گريها و سلطان قهر زمين و آسمانها اى دوست يا
متولى امور بندكان اى مولى و سرور آفريدكان اى بلند مرتبه اى از همه بلندتر اى بزركوار اى از همه بزركوارتر اى الهام
مراو راست اسم اعظم اى آنكه آموخته است آدمى آنچه نميدانست و آفريننده آسمانها و زمين است و او روزى ميدهد
و روزى داده نميشود سؤال ميكنم ترا بعزت محمد صلعم كه بركزيده شده است از خلق و فرستاده شده است بحق
و بعزت امير المؤمنين عليه السلم كه انعام كردى بر وى بن يافتى او را سپاس كذار و آزمون كردى او را ببلاها يافتى
او را شكيبا و بعزت امام رضا على بن موسى عليه السلم كه وفا كرد بعهد تو و محكم چنك در زد بوعده تو و روى
كردانيد از دنيا و حال آنكه دنيا روى باو كرده بود و خواهش زينت دنيا نمود و حال آنكه دنيا خواهش او داشت آنكه
صلوات فرستى بر محمد و آل محمد پس تحقيق وسيله خود كردانيدم ايشانرا بسوى تو و تقديم نمودم ايشانرا پيش خود
و در برابر حاجتهاى خود كه هدايت كنى مرا براههاى خشنودى خود و ميسر دارى براى من اسباب طاعت خود را
و توفيق دهى مرا از براى طلب قرب و منزلت بدوستى اولياى خود و يافتن كام از دشمنى با اعداى خود و يارى دهى
مرا بادای فرضهای خود و بكار داشتن سنتهای خود و برسانی مرا بر جاده كه رساند بآزادی از عذاب تو
و فيروزى يافتن برحمت تو اى بخشاينده ترين بخشايندكان و اما ساعت نهم از نماز عصرست تا آنكه دو ساعت
بكذرد و آن ساعت مر حضرت امام محمد تقى راست عليه السلم و دعا آن اينست اَللّٰهُمَّ يَا خَالِقَ الْاَنْوَارِ
وَمُقَدِّرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ تَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثٰى وَمَا تَغِيضُ الْاَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ

وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ اِذَا انْفَاقَمَ اَمْرٌ طُرِحَ عَلَيْكَ وَاِذَا اُغْلِقَتِ الْاَبْوَابُ قُرِعَ بَابُ
فَضْلِكَ وَاِذَا ضَاقَتِ الْحَاجَاتُ فُزِعَ اِلَى سَعَةِ طَوْلِكَ وَاِذَا انْقَطَعَ الْاَمَلُ مِنَ الْخَلْقِ
اتَّصَلَ بِكَ وَاِذَا وَقَعَ الْيَاْسُ مِنَ النَّاسِ وَقَفَ الرَّجَاءُ عَلَيْكَ اَسْاَلُكَ بِحَقِّ النَّبِيِّ
الْاَوَّابِ الَّذِي اَنْزَلْتَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ وَنَصَرْتَهُ عَلَى الْاَحْزَابِ وَهَدَيْتَنَا بِهِ اِلَى
دَارِ الْمَآبِ وَبِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ الْكَرِيمِ النِّصَابِ الْمُتَصَدِّقِ بِخَاتَمِهِ
فِي الْمِحْرَابِ وَبِالْاِمَامِ الْفَاضِلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي سُئِلَ فَوَفَّقْتَهُ لِرَدِّ
الْجَوَابِ وَامْتُحِنَ فَعَضَدْتَهُ بِالتَّوْفِيقِ وَالصَّوَابِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَعَلَى اَهْلِ بَيْتِهِ
الْاَطْهَارِ اَنْ تَجْعَلَ مُوَالَاتِي لَهُمْ عِصْمَةً مِنَ النَّارِ وَمَحَجَّةً اِلَى دَارِ الْقَرَارِ فَقَدْ
تَوَسَّلْتُ بِهِمْ اِلَيْكَ وَقَدَّمْتُهُمْ اَمَامِي وَبَيْنَ يَدَيْ حَوَائِجِي وَاَنْ تَعْصِمَنِي مِنَ التَّعَرُّضِ
لِمَوَاقِفِ سَخَطِكَ وَتُوَفِّقَنِي لِسُلُوكِ سَبِيلِ مَحَبَّتِكَ وَمَرْضَاتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
يعنى خدايا اى آفريدكار نورها و نكهدار اندازه روز و شب ميدانى آنچه بآن آبستن ميشود هر زنى از فرزندان نر و ماده
و سياه و سفيد و خوب و زشت و دراز و كوتاه و جز آن آنچه بكاهد رحمها و آنچه بيفزايد و هر چيز نزد او باندازه
و حدى خاص است هر كاه بزرك شود كارى انداخته ميشود بر تو يعنى بتو و اكر در بسته ميشود و هر كاه بسته شود درها
كوفته ميشود در فضل و رحمت تو و هر كاه تنك شود حاجتها پناه آورده ميشود بكشايش احسان تو و هر كاه بريده شود
اميد از خلق مى پيوندد بتو و هر كاه واقع شود نا اميدى از مردم مى ايستد اميد بر تو درخواست ميكنم از تو
بحق پيغمبر توبه كننده يا باز آينده بحق آنكه فرو فرستادى بر وى كتاب را و نصرت دادى او را بر احزاب يعنى
كروههاى كفار كه با آن حضرت محاربه ميكردند و راه نمودى ما را بسبب او بسوى سراى بازكشت و بحق امير
المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلم كه كرامى مرتبه و بزرك نژادست و تصدق نموده است بانكشتر خود

در محراب و بحرمت امام فاضل محمد بن على كه سؤال كرده شد پس توفيق دادى او را براى رد جواب و آزمون كرده شد
پس مؤيد ساختى او را بتوفيق و كفتن سخن حق صلوات فرستاد خداى برو و بر اهل بيت او كه پاكانند اينكه بكردانى
دوستى مرا با ايشان وسيله نكهدارى از آتش و راه راست بسوى دار القرار يعنى جنت الماوى پس تحقيق متوسل شدم
بايشان بسوى تو و تقديم كردم ايشانرا پيش خود و در برابر حاجتهاى خود و اينكه نكاه دارى مرا از پيش آمدن مواضع
خشم خود يعنى از ارتكاب معاصى و توفيق دهى مرا براى رفتن راه محبت و خشنودى خود اى بخشاينده ترين
بخشايندكان و اما ساعت دهم از دو ساعت بعد از نماز عصرست تا نزديك زرد شدن آفتاب و اين ساعت مر امام
على نقى راست عليه السلم و دعا آن اينست اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ الْغَفُورُ الْوَدُودُ الْمُبْدِئُ
الْمُعِيدُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ وَالْبَطْشِ الشَّدِيدِ فَعَّالٌ لِمَا تُرِيدُ يَا مَنْ هُوَ اَقْرَبُ اِلَيَّ
مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ يَا مَنْ لَا يَتَعَاظَمُهُ غُفْرَانُ الذُّنُوبِ وَ
لَا يَكْبُرُ عَلَيْهِ الصَّفْحُ عَنِ الْعُيُوبِ اَسْاَلُكَ بِجَلَالِكَ وَبِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي مَلَاَ اَرْكَانَ
عَرْشِكَ وَبِقُدْرَتِكَ الَّتِي قَدَرْتَ بِهَا عَلَى خَلْقِكَ وَبِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ
شَيْءٍ وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي ضَعُفَ لَهَا كُلُّ قَوِيٍّ وَبِعِزَّتِكَ الَّتِي ذَلَّ لَهَا كُلُّ عَزِيزٍ وَبِمَشِيَّتِكَ
الَّتِي ضَعُفَ فِيهَا كُلُّ كَبِيرٍ وَبِرَسُولِكَ الَّذِي رَحِمْتَ بِهِ الْعِبَادَ وَهَدَيْتَ بِهِ
اِلَى سُبُلِ الرَّشَادِ وَبِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عليه السلم اَوَّلِ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِكَ
وَصَدَّقَ وَالَّذِي وَفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ وَتَصَدَّقَ وَبِالْاِمَامِ الْبَرِّ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي كَفَيْتَهُ حِيَلَ الْاَعْدَاءِ وَاَرَيْتَهُمْ عَجِيبَ الْآيَاتِ اِذْ تَوَسَّلُوا
بِهِ فِي الدُّعَاءِ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَقَدِ اسْتَشْفَعْتُ بِهِمْ اِلَيْكَ وَ
قَدَّمْتُهُمْ اَمَامِي وَبَيْنَ يَدَيْ حَوَائِجِي وَاَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ كِفَايَتِكَ فِي حِرْزٍ حَرِيزٍ

وَمِنْ كِلَاءَتِكَ تَحْتَ عِزٍّ عَزِيزٍ وَتُوزِعَنِي شُكْرَ آلَائِكَ وَمِنَنِكَ وَتُوَفِّقَنِي لِلْاِعْتِرَافِ
بِاَيَادِيكَ وَنِعَمِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يعنى خدايا توئى دوست يا والى و متولى هر كار و پسنديده در افعال
و اطوار و آمرزنده كناهان و دوست دارنده مؤمنان و آفريننده هر فيست و ناپيدا و باز آورنده آفريدها و خداوند
عرش يا مالك الملك بزركوار در ذات و صفات و خداوند كرفتن سخت و كننده هر چه خواهى اى آنكه او نزديكتر
است از رك كردن اى آنكه او بر همه چيز كواه و آكاهست اى آنكه بزرك نمى نمايد او را آمرزيدن كناهان و دشوار
نمى آيد بر و عفو كردن از عيبها درخواست ميكنم از تو ببزركى تو و بنور ذات تو كه پر كرده است اركان عرش ترا
و بقدرت تو كه بآن توانا شدى بر خلق خود و برحمت تو كه احاطه كرده است همه چيز را و بقوت تو كه ناتوان و مغلوب
شده است مر آنرا هر توانا و بعزت تو كه خوار و حقير شد نزد آن هر عزيز يا نرم و رام شد مر آنرا هر عزيز و بمشيت
و اراده تو كه ناتوان شد در جنب آن هر بزرك و به پيغمبر تو كه رحمت كردى بسبب او بر بندكان و هدايت كردى
بسبب او بسوى راههاى راست و بامير المؤمنين على ابن ابى طالب كه اول كسيست كه ايمان برسول تو آورده و تصديق
نموده است و آنكه وفا كرده است بآنچه عهد كرده بود بران و تصدق نموده است و بامام نيكوكار على بن محمد عليه
السلم آنكه دفع كردى از وحيلهاى دشمنانرا و نمودى ايشانرا نشانهاى شكفت آورنده آنكاه كه توسل نمودند باو
در دعا آنكه صلوات فرستى بر محمد و آل محمد پس تحقيق شفاعت خواستم از ايشان بسوى تو و تقديم كردم ايشانرا پيش خود
و در برابر حاجتهاى خود و اينكه بكردانى مرا از كفايت خود در پناهى محفوظ و از حمايت و رعايت خود در عزت
كرامى و در دل من اندازى شكر نعمتها و بخششهاى خود را و توفيق دهى مرا از براى اقرار بنيكوئيها و نعمتهاى
خود اى بخشاينده ترين بخشايندكان و اما ساعت يازدهم از نزديكى زردى آفتاب تا زردى آفتاب و اين ساعت
مر حضرت امام حسن عسكرى راست عليه السلام و دعاى آن اينست اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَنْتَ مُنْزِلُ الْقُرْآنِ
وَخَالِقُ الْاِنْسِ وَالْجَانِّ وَجَاعِلُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ بِحُسْبَانٍ الْمُسْتَبِدُّ بِالطَّوْلِ وَالْاِمْتِنَانِ

والمبدی للفضل والاحسان وضامن الرزق لجمیع الحیوان لک المحامد وللمادح و
منک العوائد والمنائح والیک یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح وانت العالم
بما تخفی الصدور والجوارح اسالک بمحمد صلی الله علیه واله رسولک الی الکافة
وامینک المبعوث بالرحمة والرافة وبامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
المفترض طاعته علی القریب والبعید المؤید بنصرک فی کل موقف مشهود وبالامام
الحسن بن علی الذی طرح للسباع فخلصته من مرابضها وامتحن بالدواب الصعاب
فذللت له مراکبها ان تصلی علی محمد وال محمد فقد توسلت بهم الیک وقدمتهم
امامی وبین یدی حوائجی وان ترحمنی بالتوفیق لترک معاصیک ما ابقیتنی وتعیننی
علی التمسک بطاعتک ما احییتنی وان تختم لی بالخیرات اذا توفیتنی وتفضل
علی بالمیاسرة اذا حاسبتنی وتهب لی العفو اذا کاشفتنی ولا تکلنی الی نفسی فاضل
ولا تحوجنی الی غیرک فاذل ولا تحملنی ما لا طاقة لی به فاضعف ولا تبتلنی
بما لا صبر لی علیه فاعجز واجرنی علی جمیل عوائدک عندی ولا تواخذنی بسوء
عملی ولا تسلط علی من لا یرحمنی برحمتک یا ارحم الراحمین یعنی خدایا توئی فزون فرستنده
وآن وافر نماینده انس و جان که بدر حق است تقدیر کننده سیر آفتاب و ماه در بروج و منازل بحسابی معین که از آن
تجاوز نماید و ابتدا کننده بخشش و انعام و آغاز نده کرم و احسان ضامن روزی برای همه جانوران مر تراست
ثناها و ستایشها و از توست مهربانیها و احسانها و بخششها و بسوی تو بر می آید سخن پاک و عمل صالح یعنی بدرجه
قبول تو میرسد و مراد از کلم طیب تهلیلات و تو یی دانا بانچه پوشیده میدارد سینها و ضلعها آن در خواست
میکنم از تو بحق محمد صلی الله علیه و آله که فرستاده تست بسوی کافه خلق و امین تو ست که مبعوث شده برحمت

و مهربانی و بحرمت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که واجب گردانیده شده طاعت او بر نزدیک و دور
و مؤید شده بنصرت و یاری تو در هر مقامی که محضر و مجمع خلائق شده است و بحرمت امام حسن بن علی علیه السلام که
شد از برای درندها پس نجات دادی او را از ماوای آنها و امتحان کرده شد بچارپاهای تند سرکش پس نرم و هموار
گردانیدی برای او پشتهای آنها را یعنی آنها را رام و مسخر او ساختی اینکه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد پس تحقیق
متوسل شدم بایشان بسوی تو و تقدیم کردم ایشان را پیش خود و در برابر حاجتهای خود و اینکه رحم کنی مرا بتوفیق
دادن از برای ترک نافرمانیهای خود مادام که زنده داری مرا و اینکه سر انجام دهی مرا بخیرات هر گاه جان
از من و تفضل کنی بر من باسان گرفتن حساب هر گاه محاسبه کنی مرا و بدهی مرا عفو و مغفرت هر گاه آشکار کنی عیب
و گناه مرا و وا مگذار مرا بنفس خود که پس گمراه شوم و محتاج مگردان مرا بغیر خود که پس خوار شوم و بار مکن بر من چیزی
که طاقت آن نداشته باشم پس ناتوان شوم و مبتلا مساز مرا بچیزی که صبر نباشد مرا بر آن پس عاجز شوم و جاری ساز
بر احسانهای نیکوی خود نزد من و مگیر مرا بر بدی عمل من و مسلط مساز بر من کسی را که رحم نکند بر من برحمت خود
ای بخشاینده ترین بخشایندگان و اما ساعت دوازدهم از زردی آفتاب تا فرو رفتن آن انساعت مر حضرت
صاحب الامر راست صلوات الله علیه و دعا آن اینست اللهم یا خالق السقف المرفوع والمهاد
الموضوع ورازق العاصی والمطیع الذی لیس له من دونه ولی ولا شفیع اسالک باسمائک
التی اذا سمیت علی طوارق العسر عادت یسرا واذا وضعت علی الجبال کانت هباء
منثورا واذا رفعت الی السماء تفتحت لها المغالق واذا اهبطت الی ظلمات الارض
اتسعت لها المضائق واذا دعیت بها الموتی انتشرت من اللحود واذا نودیت
بها المعدومات خرجت الی الوجود واذا ذکرت علی القلوب وجلت خشوعا
واذا قرعت الاسماع فاضت العیون دموعا اسالک بمحمد رسولک المؤید

ملکک وشدة قوتک وبعظم سلطانک وبقدرتک علی خلقک ان تصلی علی محمد وال
محمد وان تفعل بی کذا وکذا و ترجمه این هر دو در ادعیه طلوع فجر مذکور شد و دست بر خود میکشی از پس
روی خود میکشی و محاسن خود را بدست گرفته میگویی احطت علی نفسی واهلی ومالی وولدی من
غائب وشاهد بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم الحی
القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم تا وهو العلی العظیم یعنی احاطه کردم بر نفس خود و اهل خود و مال خود و فرزندان
خود و نیاه دادم خود را و ایشان را از شر غائب و حاضر بخدایی که نیست معبودی بجز او که دانای نهان و آشکار است و روزی
بخشنده بخشاینده تا آخر و ترجمه باقی سابقا مذکور شد و تر امیر سد که یکی ازین عملها بکنی اکتفا کنی خصوصا و قتی
که بیم تنگی وقت باشد و بعد از آن میباید که بنماز مغرب مبادرت کنی که از روایات معتبره از اصحاب عصمت سلام الله علیهم
چنان مستفاد میشود که وقت آن مضیق است و روایات درین باب بسیار است همچنانکه ثقة الاسلام در کافی بسند
صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفته است آنحضرت که جبرئیل علیه السلام حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله
از برای هر نماز دو وقت آورده است بجز نماز شام که وقت آن یکی است و وقت آن وقت وجوب آنست و همچنانکه
روایت کرده است رئیس المحدثین در مجلس شصت و دوم از کتاب امالی از ابی اسامه که گفته است شنیدم از ابی عبد الله
علیه السلام که میگفت هر که تاخیر کند نماز شام را تا انبوه شدن ستارها پس من از وی بیزارم و همچنانکه روایت کرده است
شیخ طائفه در تهذیب بسند صحیح از ذریح که گفته است گفتم حضرت ابی عبد الله را علیه السلام که جمعی از اصحاب ابی
الخطاب نماز شام را در وقت اشتباک نجوم یعنی انبوه شدن ستارها میگزارند پس گفت بیزاری میکنم
بسوی خدا از انکسی که دانسته اینچنین کند و همچنانکه روایت کرده است در تهذیب هم بسند صحیح از آنحضرت علیه
السلام که فرموده است که جبرئیل علیه السلام امر کرده است رسول خدا را صلی الله علیه و آله … از نمازها و مقرر ساخت
از برای هر نماز دو وقت بجز مغرب که از برای آن یکوقت قرار داده است و هم در روایات معتبره وارد است

که وقت نماز شام برفتن شفق بر طرف میرود و جمعی از علمای ما باین عمل کرده اند و ما بین غروب و رفتن شفق را وقت
مختار ساخته اند و ما بعد آنرا وقت مضطر و اظهر آنست که متاخرین علمای ما باین رفته اند و آن اینست که وقت فضیلت
آن مضیق است و وقت اداء آن موسع پس بیزاری آنحضرت علیه السلام از تاخیر کننده نماز شام تا اشتباک نجوم محمول
میشود بر کسیکه تاخیر این نماز را تا آنوقت واجب داند و سزاوار آنست که در نماز شام اذان و اقامت را فرو نگذارد
که جمعی از علمای ما چون سید مرتضی رضی الله عنه و ابن ابی عقیل و ابن جنید اذان و اقامت را در نماز شام واجب
دانسته اند بلکه بعضی از ایشان باین رفته اند که اگر دانسته ترک کند نماز باطل میشود و چون اذان گفتی میان اذان
و اقامت فاصله کن بسکوتی یا بنشستنی که مرویست از حضرت صادق علیه السلام که گفته است هر که در میان اذان مغرب
و اقامت آن بنشیند همچو کسی است که بخون خود آغشته شده باشد در راه خدا و از جمله آنچه در میان اذان مغرب
و اقامت آن گفته میشود اینست اللهم انی اسالک باقبال لیلک وادبار نهارک وحضور
صلواتک واصوات دعاتک وتسبیح ملائکتک ان تصلی علی محمد وال محمد وان
تتوب علی انک انت التواب الرحیم یعنی خدایا بدرستیکه من سوال میکنم ترا بحق آمدن شب تو و رفتن
روز تو و حاضر شدن نمازهای تو یا حضور قلب در نمازها میباشد و آوازهای خوانندگان تو و تسبیح فرشتگان تو
اینکه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و بازگشت کنی بر من یعنی توبه ارزانی داری بدرستیکه تویی توبه پذیر بخشاینده
و اما فاصله کردن بخطوه یعنی گام نهادن در کتب فروع مذکور است و شیخ شهید قدس الله سره در کتاب ذکری
گفته است که درین باب چیزی نیافته ام و بعد از اقامت آنچه سابقا مذکور شد میگویی پس افتتاح کن نماز و در حالتی
که رعایت کنی آداب گذشته را و اختیار میکنی از میان سورها در رکعت نخستین سوره نصر را یا سوره تکاثر را یا
آنچه مشابه اینها باشد در کوتاهی همچنانکه شیخ طائفه در تهذیب بسند صحیح روایت کرده است و در رکعت دوم سوره
توحید را و ترجمه سوره نصر سابقا مذکور شد و بعد از فراغ از نماز تعقیب میکنی بتکبیرات سه گانه و تسبیح زهرا

بالمعجزات المبعوث بمحكم الآيات وبامير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام الذي
اخترته لمواخاته ووصيته واصطفيته لمصافاته ومصاهرته وبصاحب
الزمان المهدي الذي تجمع على طاعته الآراء المتفرقة وتؤلف به بين الاهواء
المختلفة وتستخلص به حقوق اوليائك وتنتقم به من شر اعدائك وتملأ به
الارض عدلا واحسانا وتوسع على العباد بظهوره فضلا وامتنانا وتعيد الحق الى
مكانه عزيزا حميدا وترجع الدين على يديه غضا جديدا ان تصلي على محمد وآل
محمد فقد استشفعت بهم اليك وقدمتهم امامي وبين يدي حوائجي وان توزعني
شكر نعمتك في التوفيق لمعرفته والهداية الى طاعته وتزيدني قوة في التمسك
بعصمته والاقتداء بسنته والكون في زمرته انك سميع الدعاء برحمتك يا ارحم الراحمين

يعني خدايا اي فرمنده بام بلند كرده يعني آسمان و اي فرو نهاده يعني زمين و روزي دهنده نافرمان
بردار انكه نيست مرا و را غيراز و سركاري و شفيعي يعني بي اذن او كسي را تصرفي و شفاعتي نيست در خواست ميكنم از تو
بحرمت نامهاي تو كه هرگاه خوانده شود بر حوادث دشوار ميكردد آسان و هرگاه كذاشته شود بر كوهها ميشود
كرد پاشيده و پراكنده و هرگاه برداشته شود بسوي آسمان كشاده ميشود براي آن قفلها و هرگاه فرو آيد بظلمات
فراخ ميشود براي آن تنكناها و هرگاه خوانده شوند بآن اسما مردكان زنده و پراكنده ميشوند از قبرها و هرگاه
كرده شود بآن ناچيزها بيرون مي آيند بسوي هستي و هرگاه ذكر كرده شود بر دلها ميترسند از روي تذلل و هرگاه
واخورد بر كوشها ميريزد اشك از چشمها و خواست ميكنم از تو بحق محمد صلعم پيغمبر تو كه مويدست بمعجزها و فرستاده شده
بآيات محكمه يعني غير متشابهه يا بامارات متقنه يعني نشانهاي صحيح الدلاله صريح الافاده و بحرمت امير المؤمنين
علي بن ابي طالب عليه السلام انكه اختيار كردي او را براي اخوت و وصايت آنحضرت و بركزيدي او را براي دوستي

و وامادي او و بحرمت صاحب الزمان مهدي عليه السلام انكه جمع ميكني بسبب او رايهاي متفرقه را و تاليف ميكني بسبب او
ميان آرزوهاي مختلفه يعني بهم الفت ميدهي نفسهاي مختلفة الاراده را و فرا ميستاني بسبب او حقوق دوستان خود را
و انتقام ميكشي بسبب او از شر دشمنان خود يا از بدترين دشمنان خود و پر ميكني بسبب او زمين را از عدل و احسان و فراخ
ميسازي بر بندكان بسبب ظهور او بخشش و انعام را و اعاده ميكني حق را بجاي او كرامي و ستوده و باز مي
دين را بر دستهاي او طري و تازه يعني بي بدعت و خالي از خلل اينكه صلوات فرستي بر محمد و آل محمد بتحقيق
شفاعت خواستم از ايشان بسوي تو و تقديم كردم ايشان را پيش خود و در برابر حوايج خود و اينكه در دل من انداز
شكر نعمت خود را در توفيق دادن از براي شناختن آن حضرت و راه نمودن بسوي طاعت و انقياد او و بيفزا
قوت مرا در چنگ در زدن بعصمت آن حضرت و اقتدا كردن بسنت و طريقه او و بودن در زمره او بدرستيكه تو شنونده
و اجابت كننده دعايي برحمت خود اي بخشاينده ترين بخشايندكان **باب چهارم** در آنچه مابين غروب
آفتاب و وقت خفتن معمول آورده ميشود اول وقت نماز شام بنا بر مشهور بر طرف شدن سرخي جانب مشرق
و وقت فضيلت آن ممتدست تا فرو رفتن شفق و وقت ادائي ممتدست تا آنكه مقدار نماز شام و خفتن
از نصف شب باقي مانده باشد پس هرگاه دخول وقت نماز شام محقق شود ده بار ميكويي آنچه رئيس المحدثين در كتاب فقيه
بسند صحيح از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است از دعاي نوح علي نبينا و عليه السلام و آن اينست اللهم
اني اشهدك انه ما اصبح بي من نعمة وعافية في دين او دنيا فمنك وحدك
لا شريك لك لك الحمد ولك الشكر بها علي حتى ترضى وبعد الرضا و ايضا ثقة الاسلام
در كافي بسند صحيح از حضرت باقر عليه السلام روايت كرده است آن اينست سبحان الملك القدوس رب
اللهم اني اعوذ بك من زوال نعمتك ومن تحويل عافيتك ومن فجاءة نقمتك
ومن درك الشقاء ومن شر ما سبق في الليل والنهار اللهم اني اسالك بعزة

يعني تا آنكه ثلث شب و بقول ابعد نصف شب باقي ماند
مراد از دو وقت در يكجا ثلث شب است و در جاي ديگر نصف شب است و الله اعلم

علیهما السلام و بعد از آن سه بار میگویی آنچه رئیس المحدثین در فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره یعنی ستایش مر خدای را که میکند آنچه
خود خواهد و نمیکند آنچه غیر او خواهد و بعد از آن بر میخیزی بنافله و اگر خواهی که تعقیب طولی داشته باشد افضل است که
زیاده برین را بعد از نافله بجای آری اگر وقت گنجایش داشته باشد و از اصحاب عصمت سلام الله علیهم تحریص ترغیب
نافله مغرب وارد شده است مرویست از حضرت صادق علیه السلام که گفته است حارث بن مغیره که ترک مکن چهار
رکعت بعد از مغرب را نه در سفر و نه در حضر اگر چه طلب کنند ترا سواران و مکروه است سخن گفتن میان مغرب و نافله آن
و در روایت خلاف از حضرت صادق علیه السلام دلالت برین هست و روایت کرده است رئیس المحدثین در فقیه
از حضرت صادق علیه السلام که فرموده است هر که نماز مغرب بگزارد و بعد از آن تعقیب کند و سخن نگوید تا آنکه دو رکعت
نماز بگزارد نوشته میشود آن دو رکعت از برای او در علیین پس اگر چهار رکعت بگزارد نوشته میشود از برای
او حج مبرور یعنی مقبول و کراهیت سخن در مابین این چهار رکعت مشهور نیست و در روایت ابی الفوارس که گفته است که نهی
کرده است مرا ابو عبد الله علیه السلام از سخن گفتن در میان چهار رکعت بعد از مغرب دلالت بر کراهت آن وارد و اول
وقت این چهار رکعت فراغ از فرض است و آخر آن بنا بر مشهور رفتن شفق و این چهار رکعت را مزاحم عشا نباید
ساخت خواه شروع در آن نموده باشد و خواه نموده و بعضی گفته اند که وقت این نافله ممتد است تا آنکه بعد از
مغرب مقدار ادای آن و ادای عشا بنصف شب مانده باشد و شیخ شهید در ذکری باین قول میل کرده است
اما کلام علامه در منتهی المطلب دلالت بران میکند که علمای ما اتفاق نموده باشند بر آنکه آخر وقت آن نافله غیبوبت
شفق است پس از این قول مشهور عدول نباید کرد و هر گاه وقت آن فوت شود سزاوار است که قضا کند همچو
سایر نوافل مرتبه که مرویست از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که خدای
تعالی مباهات مینماید به بنده خود که نماز شب را در روز قضا کند میگوید ای فرشتگان من نظر کنید به بنده من

حارث را

که قضا میکند

که قضا میکند آنچه را که من بر او فرض نگردانیده ام شاهد میسازم شما را که من آمرزیدم او را و مرویست از ائمه علیهم السلام
در تفسیر کریمه و الذین هم علی صلوتهم دائمون که یعنی مداومت مینمایند بر نماز سنت اگر در شب فوت شود در روز قضاء
آن میکنند و اگر در روز فوت شود در شب قضاء آن میکنند و سزاوار آنست که وقت شروع در نافله مغرب افتتاح کنی
رکعت نخستین را بتکبیرات هفتگانه افتتاحیه با ادعیه که مذکوره و بعد از الحمد سوره توحید را سه بار و در رکعت دویم
انا انزلناه را بخوانی و اگر خواهی در رکعت نخستین سوره جحد و در دوم سوره توحید میخوانی و اگر اکتفا به الحمد کنی مجزی است
همچنانکه در سایر رواتب و ترجمه سوره مزبوره هر یک در محل خود مذکورست و سزاوار آنست که بقراءت در این
نافله و در جمیع نوافل شب جهر کنی و بعد از فراغ ازین دو رکعت اول میگویی اللهم انک تری و لا
تُری و انت بالمنظر الاعلی و ان الیک الرجعی و المنتهی و ان لک الممات و المحیا و ان
لک الآخرة و الاولی اللهم انا نعوذ بک ان نذل و نخزی و ان نأتی ما عنه تنهی
اللهم انی اسالک ان تصلی علی محمد و آل محمد و اسالک الجنة برحمتک و استعیذ
بک من النار بقدرتک و اسالک من الحور العین بعزتک و ان تجعل اوسع رزقی
عند کبر سنی و احسن عملی عند اقتراب اجلی و اطل فی طاعتک و ما یقرب منک
و یحظی عندک و یزلف لدیک عمری و احسن فی جمیع احوالی و اموری معرفتی و لا
تکلنی الی احد من خلقک و تطول علی بقضاء جمیع حوائجی للدنیا و الآخرة و ابدأ
بوالدی و ولدی و جمیع اخوانی المؤمنین فی جمیع ما سالتک لنفسی برحمتک یا ارحم الراحمین
یعنی خدایا بدرستی که تو می بینی و دیده نمیشوی و تو بنظرگاه بلندتری یعنی ذات تو از ادراک خلق برترست
و بدرستیکه بسوی تست بازگشت و انتهای هر چیزی و بدرستیکه برای تست مردن خلق و زندگی ایشان
و بدرستیکه مر تراست نشاه آخرت و نشاه دنیا خدایا بدرستیکه ما پناه می بریم بتو از آنکه خوار و رسوا شویم

در نماز موفق بادا و عاقلتر باد و زیرکتر
که عاقلتر باشد تا موفق شود مقبول

و ار تجاب کنیم چیزیرا که از ان نهی کرده و بشنویم خدایا بدرستیکه من سؤال میکنم ترا که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و
خواست میکنم از تو جنت را برحمت تو و پناه میجویم بتو از آتش بقدرت تو و درخواست میکنم از تو حور العین را
بعزت تو و اینکه بگردانی فراخترین روزی مرا نزد بسیاری سال من و بهترین عمل مرا وقت نزدیکی اجل من و درازکن
در طاعت خود و آنچه موجب نزدیکی تو و افزونی و کامروائی نزد تو باشد و قرب منزلت دهد نزد تو عمر مرا و نیکو
گردان در جمیع احوال و کارهای من معرفت مرا و وامگذار مرا بهیچ کس از خلق خود و انعام کن بر من بقضای حاجتهای
من برای دنیا و آخرت و ابتدا کن به پدر و مادر من و فرزندان من و جمیع برادران من که مؤمن باشند در جمیع آنچه از تو
درخواست نمودم برای خود برحمت خود ای بخشاینده ترین بخشایندگان **تمت** و بعد از فراغ از متعلقات
رکعتین اولیین از نافله مغرب شروع میکنی در رکعتین اخریین و در رکعت نخستین بعد از الحمد اول سوره حدید را
میخوانی بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم
له ملک السموات والارض یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر هو الاول والاخر
والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم هو الذی خلق السموات والارض فی ستة
ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء
وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم والله بما تعملون بصیر له ملک السموات
والارض والی الله ترجع الامور یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل وهو
علیم بذات الصدور یعنی تسبیح گفت مر خدای را و پاکی یاد کرد آنچه در آسمانها و زمین است از ذوات
العقول و غیر آن که و ان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و خدای غالبست در هرچه خواهد و داناست
بهرچه فرماید مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین که موجد ایشانست و متصرف در ان زنده میگرداند و میمیراند
و او بر همه چیز از اماته و احیا توانا است اوست پیش از همه اشیا و پدید آورنده آنها یعنی قدیم ازلی اوست

او را بدایت نیست و بعد از فنای موجودات یعنی باقی ابدی که آخریت او را نهایت نیست **نظم** اول او اول
بی ابتدا ۰ آخر او آخر بی انتها ۰ بود و نبود آنچه بلند است و پست ۰ باشد و این نیز نباشد که هست ۰ و اوست آشکارا
بوجود و نهان بحقیقت ذات و او بهر چیزی داناست و اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز تا ملائکه
مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی بعد از چیزی پس قصد کرد بتدبیر عرش و اجرای امور متعلقه بآن میداند آنچه
در آید در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات و میداند آنچه بیرون می آید از زمین چون
نباتات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت و میداند آنچه فرود می آید از
آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملائکه و احکام و آنچه بالا رود و در آید در آسمان چون اعمال و دعوات و ملائکه
که عملهای بندگان مینویسند و خدای با شماست بعلم و قدرت عموماً و بفضل و رحمت خصوصاً هر جا باشید یعنی معیت او
بهیچ حال از شما منفک نباشد و این معیت بعقل مفهوم نگردد بلکه ذوق آن بکشف دریابند **نظم** این معیت می نگنجد
در بیان ۰ نی زمان دارد خبر زو نی مکان ۰ و خدای بدانچه شما میکنید بیناست و در آخرت جزا خواهد داد
مر او راست حکم گذاری و فرمان روایی در آسمانها و زمین تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق بابدا دارد
و ثانی به اعادت چنانچه میفرماید و الی الله ترجع الامور یعنی بسوی خدای باز گردیده شود عواقب کارها در آرد
شب را در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید و در آرد روز را در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده کند
باختلاف فصول و او داناست بآنچه در دلها پوشیده است و در رکعت دوم آخر سوره حشر را میخوانی لو انزلنا
هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال
نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن
العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق الباری المصور

لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و ترجمه آن در تعقیب صبح گذشت
و در سجده دوم از هر یک از این دو رکعت صد بار میگوئی اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَاسْمِكَ
الْعَظِيمِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِيَ الْعَظِيمَ اِنَّهُ
لَا يَغْفِرُ الْعَظِيمَ اِلَّا الْعَظِيمُ یعنی خدایا بدرستیکه من درخواست میکنم از تو بعزت ذات کریم تو و اسم عظیم تو
و ملک قدیم تو اینکه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و بیامرزی گناه مرا که بس بزرگست بدرستیکه نمی آمرزد گناه بزرگ را
مگر بزرگوار و هرگاه از این چهار رکعت فارغ شوی تا نمی نیت از تمام کردن تعقیب بعضی از آنچه در تعقیب صبح گذشت از ادعیه
و ما اَحسب العدد در تمام بکلیا بعضه اعاده میشود بدین موجب اول بِسْمِ اللّٰهِ خَيْرِ الْأَسْمَاءِ بِسْمِ اللّٰهِ
رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ تا آخر و بجای اصبحت امسیت خواهی گفت دوم اَمْسَيْتُ اَللّٰهُمَّ مُعْتَصِمًا بِذِمَامِ
كَ الْمَنِيعِ الَّذِي لَا يُطَاوَلُ وَلَا يُحَاوَلُ مِنْ شَرِّ كُلِّ غَاشِمٍ وَطَارِقٍ مِنْ سَائِرِ مَا خَلَقْتَ
مِنْ خَلْقِكَ الصَّامِتِ وَالنَّاطِقِ فِي جُنَّةٍ مِنْ كُلِّ مَخُوفٍ بِلِبَاسٍ سَابِغَةٍ وَلَاءِ
اَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مُحْتَجِبًا مِنْ كُلِّ قَاصِدٍ لِي بِاَذِيَّةٍ
بِجِدَارٍ حَصِينٍ الْاِخْلَاصِ فِي الْاِعْتِرَافِ بِحَقِّهِمْ وَالتَّمَسُّكِ بِحَبْلِهِمْ مُوقِنًا بِاَنَّ
الْحَقَّ مَعَهُمْ وَفِيهِمْ وَبِهِمْ اُوَالِي مَنْ وَالَوْا وَاُجَانِبُ مَنْ جَانَبُوا فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَاَعِذْنِي اَللّٰهُمَّ بِهِمْ مِنْ شَرِّ كُلِّ مَا اَتَّقِيهِ يَا عَظِيمُ حَجَزْتُ الْاَعَادِيَ عَنِّي بِبَدِيعِ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ
لَا يُبْصِرُونَ سیم دعای صباح و مساء حضرت امام زین العابدین علیه السلام که در تعقیب صبح مذکور شد
فصل و اگر وقت گنجایش داشته باشد بعد از نافله مغرب این دعا را بخوان بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ السِّرَاجِ الْمُنِيرِ الطُّهْرِ الطَّاهِرِ خَاتَمِ اَنْبِيَائِكَ

که در صباح و مسا خوانده میشود
چنانکه در آغاز نبیران نموده ایم
و آن دعا ما هم

لهم وم
دَاعَادِي مَنْ عَادَاهُم

وَسَيِّدِ اَصْفِيَائِكَ وَخَالِصِ اَخِلَّائِكَ ذِي الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَالْمَنْهَلِ الْمَشْهُودِ وَالْحَوْضِ
الْمَوْرُودِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ كَمَا بَلَّغَ رِسَالَاتِكَ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِكَ وَنَصَحَ لِاُمَّتِهِ
حَتّٰى اَتَاهُ الْيَقِينُ وَصَلِّ عَلٰى آلِهِ الطَّاهِرِينَ الْاَخْيَارِ الْاَتْقِيَاءِ الْاَبْرَارِ الَّذِينَ
انْتَجَبْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَاصْطَفَيْتَهُمْ مِنْ خَلْقِكَ وَاَمِنْتَهُمْ عَلٰى وَحْيِكَ وَجَعَلْتَهُمْ
خُزَّانَ عِلْمِكَ وَتَرَاجِمَةَ وَحْيِكَ وَاَعْلَامَ نُورِكَ وَحَفَظَةَ سِرِّكَ وَاَذْهَبْتَ عَنْهُمُ
الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرًا اَللّٰهُمَّ انْفَعْنَا بِحُبِّهِمْ وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِمْ وَتَحْتَ
لِوَائِهِمْ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ وَاجْعَلْنِي بِهِمْ عِنْدَكَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَذْهَبَ النَّهَارَ
بِقُدْرَتِهِ وَجَاءَ بِاللَّيْلِ بِرَحْمَتِهِ خَلْقًا جَدِيدًا وَجَعَلَهُ لِبَاسًا وَسَكَنًا وَجَعَلَ اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ لِنَعْلَمَ بِهِمَا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى اِقْبَالِ اللَّيْلِ وَاِدْبَارِ
النَّهَارِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَصْلِحْ لِي دِينِيَ الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ اَمْرِي وَاَصْلِحْ لِي
آخِرَتِيَ الَّتِي اِلَيْهَا مُنْقَلَبِي وَاجْعَلِ الْحَيٰوةَ زِيَادَةً لِي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَاجْعَلِ الْمَوْتَ
رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَاكْفِنِي اَمْرَ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي بِمَا كَفَيْتَ بِهِ اَوْلِيَاءَكَ وَخِيَرَتَكَ
مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَاصْرِفْ عَنِّي شَرَّهُمَا وَوَفِّقْنِي لِمَا يُرْضِيكَ عَنِّي بِاَكْرَمِهِمَا
اَمْسَيْنَا وَالْمُلْكُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَمَا فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي وَ
هٰذَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِكَ فَاعْصِمْنِي فِيهِمَا بِقُوَّتِكَ وَلَا تُرِهِمَا
جُرْاَةً مِنِّي عَلٰى مَعَاصِيكَ وَلَا رُكُوبًا لِمَحَارِمِكَ وَاجْعَلْ عَمَلِي فِيهِمَا مَقْبُولًا وَ
سَعْيِي مَشْكُورًا وَسَهِّلْ لِي مَا اَخَافُ عُسْرَهُ وَاقْضِ لِي فِيهِ بِالْحُسْنٰى وَاَمِنِّي

ای خوانندگان کتاب اقبس التیار عبادة
من فیض آرد و دره ز شمس صبح منیر چون
بیکون
و مکن ان یحمل الجزء من اسمها الحزونة
من ضعف الجلة على الجلة والعذرا
سفعات وجه اقبس النهار فغفان
منه عفی عنه

مكرك ولا تهتك عني سترك ولا تنسني ذكرك ولا تحل بيني وبين حولك و
قوتك ولا تلجئني الى نفسي طرفة عين ابدا ولا الى احد من خلقك يا كريم اللهم
صل على محمد وال محمد وافتح قلبي لذكرك حتى اعي وحيك واتبع امرك و
اجتنب نهيك اللهم صل على محمد واله ولا تصرف عني وجهك ولا تمنعني
فضلك ولا تحرمني عفوك واجعلني اوالي اوليائك واعادي اعدائك
وارزقني الرهبة منك والرغبة اليك والتسليم لامرك والتصديق بكتابك و
اتباع سنة نبيك صلى الله عليه واله اللهم اني اعوذ بك من نفس لا تقنع و
بطن لا يشبع وعين لا تدمع وقلب لا يخشع وصلوة لا ترفع وعمل لا ينفع ودعاء
لا يسمع واعوذ بك من سوء القضاء ودرك الشقاء وشماتة الاعداء وجهد
البلاء وعمل لا يرضى واعوذ بك من الفقر والكفر والغدر وضيق الصدر وسوء الامر
ومن بلاء ليس لي به صبر ومن الداء العضال وغلبة الرجال وخيبة المنقلب و
سوء المنظر في النفس والاهل والمال والدين والولد وعند معاينة ملك الموت
واعوذ بالله من انسان سوء وجار سوء وقرين سوء وساعة سوء ومن شر ما يلج
في الارض وما يخرج منها وما ينزل من السماء وما يعرج فيها ومن شر طوارق الليل
والنهار الا طارقا يطرق بخير ومن شر كل دابة ربي اخذ بناصيتها ان ربي على
صراط مستقيم فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم الحمد لله الذي قضى عني صلوة
كانت على المؤمنين كتابا موقوتا يعني خدايا صلوات فرست بر محمد بشارت دهنده بيم كننده و
چراغ روشن كننده و پاك پاكيزه و خاتم پيغمبران و سرور برگزيدگان تو و خالص و صافي دوستان تو

وخداوند مقام محمود كه آن مقام شفاعت كبرى است و صاحب مشربي كه مؤمنان آن جا فرو ميشوند يعني حوض كوثر كه تشنگان
بران وارد ميشوند خدايا صلوات فرست بر محمد چنانچه رسانيد پيغام ترا و جهاد و كوشش نمود در راه تو و نصيحت كرد
مر امت خود را تا آنكه بجوار رحمت پيوست و صلوات فرست بر آل بيت او كه پاكان نيكان يا نيكتران و پرهيزكاران نيكوكار
آنانكه برگزيدى ايشانرا براى محبت و شناخت و پرستش خود و اختيار كردى ايشانرا از خلق خود و امين كردانيدى
ايشانرا بر وحى خود و كردانيدى ايشانرا خازنان علم خود و ترجمان وحى خود و رايات نور خود و نگاهبانان سر خود
و زائل ساختى از ايشان پليدى را و پاك كردانيدى ايشانرا پاك كردانيدنى خدايا منتفع ساز مارا بدوستى
ايشان و حشر كن مارا در گروه ايشان و در زير علم ايشان و جدا مكن مارا از ايشان و بگردان مرا بسبب ايشان
نزد خود صاحب جاه و بزرگوارى در دنيا و آخرت و از جمله مقربان درگاه خود كه نيست خوفى بر ايشان و نه
ايشان اندوهگين ميشوند ستايش مر خدايى راكه برده است روز را بقدرت خود و آورده است شب را
برحمت خود در حالتى كه آفريده است تازه و كردانيده است شب را پرده و پوشش و وسيله سكون و راحت و
كردانيده است شب و روز را دو نشانه بر كمال قدرت تا بدانيم بسبب ايشان عدد سالها و حساب را ستايش مر خدا را
بر آمدن شب و رفتن روز خدايا صلوات فرست بر محمد و آل او و اصلاح كن براى من دين مرا كه عصمت و قايه
كار منست يعنى نگاه دارنده منست از شقاوت جاويد و اصلاح كن براى من آخرت مرا كه بسوى اوست بازگشت من
و بگردان زندگى را وسيله ازدياد من از هر خيرى و بگردان مرگ را وسيله آسايش و نجات من از هر بدى و كفايت كن
مر كار دنيا و آخرت مرا آنچه كفايت كردى بان دوستان خود و گروه خود را از بندگان شايسته تو و باز دار
شر شب و روز را و توفيق ده مرا از براى آنچه خشنود كرداند ترا از من اى بخشنده بزرگوار خدايا نگاه كرديم و حال
آنكه پادشاهى و هرچه در شب و روز است مر خداى يگانه راست كه غالب است بر جهانيان و فرو شكننده گردنكشان
خدايا بدرستيكه من و اين شب و روز دو آفريده ايم از آفريدهاى تو پس نگاه دار مرا از ايشان بقوت خود و حمايت

ازمن دایری برنافرمانیهای تو او ز ارتکاب حرامهای تو یعنی توفیق ده مرا برای ترک گناه و کف نفس از حرام و بگردان عمل ما
در شب و روز پذیرفته و سعی مرا ستوده و ثواب داده و آسان گردان برای من آنچه میترسم دشواری آنرا و تقدیر کن آن
برای من درین شب یا در شبانه روز بهترین طاعتی یا نیکوترین نعمتی و ایمن گردان مرا از مکر خود و ... از من
خود را و فراموش مکن یاد خود را و جدایی میفکن میان من و میان حول و قوت خود و وا مگذار مرا بنفس من یکچشم زدن
هرگز و نه بهیچکس از خلق خود ای بخشنده بزرگوار خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بگشای دل مرا از برای
ذکر خود تا فهم کنم وحی ترا و پیروی کنم فرمان ترا و دوری گزینم از هرچه نهی کرده باشی از آن خدایا صلوات فرست
بر محمد و آل او و مگردان از من روی لطف و کرم خود را و باز مدار از من بخشش خود را و محروم مکن مرا از عفو خود و بگردان
مرا چنان که دوست دارم دوستان ترا و دشمن دارم دشمنان ترا و روزی من کن ترسیدن را از تو و خواهش نمودن
بسوی تو و اطاعت فرمان ترا و گرویدن بکتاب ترا و پیروی سنت پیغمبر ترا صلی الله علیه و آله خدایا بدرستیکه پناه
می آرم بتو از نفسی که قناعت نکند و شکمی که سیر نشود و چشمی که اشک نریزد و دلی که فروتنی ننماید و نمازی که بالا برده نشود
یعنی بدرجه قبول نرسد و عملی که سود ندارد و دعائی که شنیده نشود یعنی مستجاب نگردد و پناه می آرم بتو از درک
بدبختی یا درکات بدبختی یا قعر لجه شقاوت و از شماتت دشمنان و بدبختی و دشواری بلا و عملی که پسندیده نشود و پناه
می آرم بتو از ... کفر و بیوفایی و تنگدلی و بدی گمان و از بلایی که مرا بآن شکیب نباشد و از درسختی و دشواری
علاج و غلبه ... مردان و حرمان و خسران بازگشتگاه یعنی دارالقرار و بدی دیدنگاه در خود و اهل و مال و دین و فرزند
و نزد مشاهده ملک الموت و پناه میبرم بخدای از مردم بد و همسایه بد و همنشین بد و ساعت بد و از شر آنچه که
در آید در زمین و آن چیزی که بیرون رود از آن و آنچه فرود آید از آسمان و آنچه بالا رود در آن و از شر
حوادث شب و روز مگر حادثه که در آید بخیر و خوبی و از شر هر رونده که زمام اختیار او بدست پروردگار منست
بدرستیکه پروردگار من بر راه راست است پس زود باشد که کفایت کند ترا از شر ایشان خدا و اوست شنوای دانا

ستایش مر خدایی را که او را کرد دوست از من نمازی را که کسب بر ذمت مؤمنان فرض معین الوقت و بعد از آن میگویی
اللهم انی اسئلك بحق محمد و آل محمد ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل النور
فی بصری و البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی
و السعة فی رزقی و الشکر لك ابدا ما ابقیتنی یعنی خدایا بدرستیکه من درخواست میکنم از تو بحق
محمد و آل محمد که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و بگردانی روشنی را در چشم من و بینایی را در دین من و یقین را در دل
من و اخلاص را در عمل من و سلامت را در نفس من و فراخی را در روزی من و سپاس و ستایش کردن مر ترا همیشه
مادام که باقی داری مرا و بعد از آن دو سجده شکر بجای می آری و در سجده و بعد از سجده آنچه سابقا مذکور شد میخوانی
و اقل آنچه در سجدتین مجزی است آنست که بگویی شکرا شکرا و روایت شده است که سجدتین مذکورتین را
بعد از نافله مغرب بجای باید آورد و در بعضی از روایات هست که قبل از آن بعمل می باید آورد و بعد از فراغ ازین
اعمال بر میخیزی بدو رکعت نماز ساعت غفلت و در رکعت نخستین بعد از الحمد میگویی وَ ذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ
مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنَادٰی فِی الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ
اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذٰلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ و ذا النون
یعنی صاحب حوت یعنی یونس علی نبینا و علیه السلم و معنی آنست که یاد کن یونس را آنگاه که رفت خشمناک بر قوم خود
که دعوت وی قبول نکردند و ترجمه تتمه آیه در ادعیه نافله عصر مذکور شد و در رکعت دوم میگویی وَ عِنْدَهُ
مَفَاتِحُ الْغَیْبِ لَا یَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ وَ یَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا
یَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا یَابِسٍ اِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ یعنی نزد
خداست خزینهای غیب یا کلیدهای آن نمیداند آنرا مگر او و میداند آنچه در صحرا و دریاهاست یا آنچه در بر و بحر است
و بحر عالم غیب است و نمی افتد برگی مگر آنکه داند خدای آنرا و نیفتد دانه در ظلمات زمین و نه تری و نه خشکی مگر آنکه

در لوح محفوظ مثبت باشد و بعد از آن قنوت میخوانی و میگویی اللهم انی اسألک بمفاتیح الغیب التی
لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا یعنی خدایا بدرستیکه
من درخواست میکنم از تو بحق کلیدهای غیب که نمیداند آنرا مگر تو که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و بکنی با من اینچنین و چنین و
بعد از آن میگویی اللهم انت ولیّ نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسألک بحق
محمد و آله علیه و علیهم السلام لمّا قضیتها لی یعنی خدایا تویی خداوندگار من در نعمت من و توانا
بر طلب من میدانی حاجت مرا پس درخواست میکنم از تو بحق محمد و آل او که براو و برایشان باد تحیت و رحمت اینکه بر آورده
کنی آنرا برای من و حاجت خود را درخواست میکنی که روایت کرده است هشام بن سالم از ابی عبدالله علیه السلام
که هر که بگزارد دو رکعت نماز را میان شام و خفتن بگذارد و دعای مذکور را بخواند و حاجت خود را از خدای تعالی
بخواهد خدای تعالی باو میدهد آنچه خواسته است و بدانکه مشهور شده است که این دو رکعت را نماز غفیله و نماز
ساعت غفلت نامند و وجه تسمیه آنست که ساعتی که این دو رکعت در آن ساعت گزارده میشود که عبارت است از ما
بین مغرب و عشا ساعت غفلت نامیده میشود روایت کرده است رئیس المحدثین در فقیه از حضرت باقر علیه السلام که
گفته است آنحضرت که ابلیس منتشر و پراکنده میسازد لشکر خود را لشکر شب را از وقت فرو رفتن آفتاب تا فرو رفتن
شفق و لشکر روز را از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب و هم ذکر کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرموده است
که ذکر خدای عز و جل بسیار کنید در این دو ساعت و پناه گیرید بخدای عز و جل از شر ابلیس و لشکر او و پناه دهید خورد
سالان خود را در این دو ساعت که هر دو ساعت غفلت اند و روایت کرده است شیخ طایفه در تهذیب از حضرت
صادق علیه السلام که گفته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که نماز نافله بگزارید در ساعت غفلت
اگر چه دو رکعت سبک باشد که آن دو رکعت موروث دار کرامت است گفتند یا رسول الله کدام است ساعت غفلت
فرموده است که ما بین مغرب و عشا و ظاهر این است که مراد بما بین مغرب و عشا ما بین وقت مغرب و وقت عشا است

یعنی ما بین غروب آفتاب و رفتن شفق همچنانکه حدیث سابق دلالت بر آن دارد نه ما بین نماز مغرب و نماز عشا و در
احادیث صحیحه وارد است که اول وقت عشا غیبوبت شفق است همچنانکه مذکور خواهد شد و از اینجا معلوم میشود که وقت
ادای نماز غفیله ما بین غروب و رفتن شفق باشد پس گاه اینوقت منقضی شود این نماز قضا خواهد بود و از جمله
نمازهای سنت دو رکعت نماز وتر است که در رکعت اول بعد از الحمد سوره اذا زلزلت سیزده بار و در رکعت دوم
بعد از الحمد قل هو الله پانزده بار خوانده شود که روایت کرده است شیخ طایفه از جناب صادق علیه السلام که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفته است که هر که در هر شب این نماز را بگزارد در جنت با من خواهد بود و ثواب نماز تو از آن از
خدای تعالی

فصل

و اول وقت عشا فراغ از مغرب است و وقت فضیلت آن ممتد است تا ثلث شب و وقت ادای
آن ممتد است تا آنکه مقدار چهار رکعت پیش از نصف شب مانده باشد و سزاوار آنست که بعد از فراغ از نماز مغرب ملاحظه
شفق نمایی پس اگر شفق مانده باشد خوب نیست شروع در عشا نمودن تا وقت غیبوبت شفق و شیخ مفید و شیخ ابو
جعفر طوسی قدس الله سرهما بآن رفته اند که وقت عشا داخل نمیشود مگر بغیبوبت شفق و از جناب صادق علیه السلام
مروی است که اول وقت عشا آخره برطرف شدن سرخی است و این حدیث را رئیس المحدثین در فقیه بسند صحیح
روایت کرده است این محمول است بر آنکه تأخیر عشا تا غیبوبت شفق مستحب است پس هرگاه دانستی رفتن شفق را
سزاوار آنست که مبادرت کنی باذان و اقامت و ادعیه که قبل از اقامت و بعد از آن مذکور شد تا بعد از آن
شروع کنی در عشا در حالتی که افتتاح کنی و دعا کنی همچنانکه گذشت و در رکعت اول سوره اعلی یا سوره والشمس یا الحج
مشابه اینها باشد در طول میخوانی همچنانکه شیخ طایفه در تهذیب بسند صحیح روایت کرده است و ترجمه این دو سوره
در مبحث نماز ظهر مذکور شد و در رکعت دوم سوره توحید میخوانی همچو سایر نمازها تا رکن سیم میگویی و
قنوت بجای می آری آنچه در باب اول گذشت و آنچه در باب ششم خواهد آمد و قنوت و تعقیب را بطول
میکنی که وقت وسیع است پس تعقیباتی که مشترک است میان فرایض پنجگانه و آنچه مشترک است میان صباح و مسا بجا

می آری وبعد ازان آنچه مخصوص عشا است میخوانی ومراد مولف طاب ثراه آنست که بعد از تکبیرات ثلثه میگویی لا اله الا الله
الها واحدا ونحن له مسلمون تا اخر وبعد ازان تسبیح زهرا علیها السلام میخوانی وبعد ازان صد بار میگویی
ما شاء الله کان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصد بار میگویی استغفر الله واتوب
الیه وصد بار میگویی استجیر بالله من النار واساله الجنة وصد بار میگویی اللهم صل علی محمد
وال محمد وعجل فرجهم وده بار میگویی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها
واحدا احدا فردا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا وسی بار میگویی سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر وبعد ازان میگویی اعیذ نفسی واهلی ومالی وولدی و
اخوانی وما رزقنی ربی وجمیع ما یعنینی امره بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد تا اخر سوره
وبرب الفلق تا اخر سوره وبرب الناس تا اخر سوره وبعد ازان سوره فاتحه وآیة الکرسی تا هم فیها خالدون
وآیه شهد الله وآیه ملک قل اللهم مالک الملک تا اخر وآیه سخره ان ربکم الله الذی خلق السموات
والارض تا قریب من المحسنین تا اخر سوره کهف قل لو کان البحر مدادا تا اخر وبعد ازان اول صافات تا فاتبعه
شهاب ثاقب وسه آیه از اخر صافات سبحان ربک رب العزة تا اخر وسه آیه از سوره رحمن یا معشر الجن
والانس تا فلا تنتصران وچهار آیه از اخر سوره حشر لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا
تا اخر وبعد ازان دوازده بار سوره اخلاص میخوانی وبعد ازان دستها برداشته میگویی اللهم انی اسالک
باسمک المکنون تا اخر وبعد ازان میگویی سبحان الله یسبح الله له شیء وکما یحب الله ان
یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله تا اخر وبعد ازان میگویی
بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض والسماء تا اخر وبعد ازان مجلس خود را بدست راست
گرفته ودست چپ را بسوی آسمان گشاده هفت بار میگویی یا رب محمد وال محمد صل علی محمد وال محمد

کلمه

وعجل فرج محمد وال محمد وهفت بار میگویی یا رب محمد وال محمد صل علی محمد وال محمد
واعتق رقبتی من النار وبعد ازان میگویی یا الله یا رحمن یا رحیم یا حی یا قیوم برحمتک استغیث
اللهم انت ثقتی فی کل کربة وانت رجائی فی کل شدة وانت لی فی کل امر نزل بی ثقة
وعدة فاغفر لی ذنوبی کلها واکشف همی وفرج عنی اللهم اغننی بحلالک عن حرامک
وبفضلک عمن سواک وبعد ازان میگویی امسیت اللهم معتصما بذمامک المنیع الذی
لا یحاول ولا یطاول من شر کل غاشم وطارق من سائر ما خلقت من خلقک الصامت
والناطق فی جنة من کل مخوف بلباس سابغة ولاء اهل بیت نبیک محمد صلواتک
علیه وعلیهم محتجبا من کل قاصد لی باذیة بجدار حصین الاخلاص فی الاعتراف بحقهم
والتمسک بحبلهم موقنا بان الحق معهم وفیهم وبهم اوالی من والوا واجانب من
جانبوا فصل علی محمد وال محمد واعذنی اللهم بهم من شر ما اتقیه یا عظیم حجزت
الاعادی عنی ببدیع السموات والارض وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم
سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون وبعد ازان میگویی اللهم صل علی محمد وال محمد
فی النهار اذا تجلی وصل علی محمد وال محمد فی اللیل اذا یغشی وصل علی محمد
وال محمد فی الاخرة والاولی وصل علی محمد وال محمد ما لاح الجدیدان وصل علی
محمد وال محمد ما اطرد الخافقان وصل علی محمد وال محمد ما حدی الحادیان وصل
علی محمد وال محمد ما عسعس لیل وما ادلهم ظلام وما تنفس صبح وما اضاء
نجم اللهم اجعل محمدا خطیب وفد المؤمنین الیک والمکسو حلل الامان اذا
وقف بین یدیک والناطق اذا اخرست الالسن بالثناء علیک اللهم اعل منزلته

وارفع درجته واظهر حجته وتقبل شفاعته وابعثه المقام المحمود الذي وعدته
واغفر له ما احدث المحدثون من امته بعده اللهم اني اسألك موجبات رحمتك
وعزائم مغفرتك والغنيمة من كل بر والسلامة من كل اثم واسألك الفوز
بالجنة والنجاة من النار اللهم صل على محمد وال محمد واجعل لي في صلاتي و
دعائي بركة تطهر بها قلبي وتؤمن بها روعي وتكشف بها كربي وتغفر بها ذنبي
وتصلح بها امري وتغني بها فقري وتذهب بها ضري وتفرج بها همي وتسلي بها غمي
وتشفي بها سقمي وتؤمن بها خوفي وتجلو بها حزني وتقضي بها ديني وتجمع بها
شملي وتبيض بها وجهي واجعل ما عندك خيرا لي وبعد از ان ميگويي اللهم اني ادعوك
لهم لا يفرجه غيرك ولرحمة لا تنال الا بك ولحاجة لا يقضيها الا انت يا كريم
اللهم كما كان من شأنك ما اردتني به من ذكرك والهمتنيه من شكرك ودعائك
فليكن من شأنك الاجابة لي فيما دعوتك والنجاة فيما فزعت اليك منه فان لم
اكن اهلا ان ابلغ رحمتك فان رحمتك اهل ان تبلغني وتسعني لانها وسعت
كل شيء وانا شيء فلتسعني رحمتك يا مولاي وبعد از ان دعاي سلاح حضرت سيد العابدين عليه السلم را
اگر در تعقيب مغرب نخوانده باشي ميخواني وبعد از ان تعقيبات موجوده مخصوص عشا اشتغال نمود اول
ميگويي اللهم بحق محمد وال محمد صل على محمد وال محمد ولا تؤمنا مكرك ولا
تنسنا ذكرك ولا تكشف عنا سترك ولا تحرمنا فضلك ولا تحل علينا غضبك
ولا تباعدنا من جوارك ولا تنقصنا من رحمتك ولا تنزع عنا بركاتك ولا تمنعنا
عافيتك واصلح لنا ما اعطيتنا وزدنا من فضلك المبارك الطيب الحسن الجميل

ولا تغير

ولا تغير ما بنا من نعمتك ولا تؤيسنا من روحك ولا تهنا بعد كرامتك ولا تضلنا
بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب يعني خدايا بحق محمد وال محمد صلوات
فرست بر محمد وال محمد و ايمن مساز ما را از مكر خود كه آن عبارتست از استدراج و مانند آن و فراموش مگردان ما را ذكر خود را
و بر مدار از ما پرده خود را يعني عيوب ما را آشكار مكن و محروم مساز ما را از كرم و بخشش خود و فرود ميار بر ما غضب خود را
و دور مكن ما را از همسايگي خود و كم مكن ما را از رحمت خود و باز مگير از ما بركتهاي خود را و دريغ مدار از ما عافيت خود را
و اصلاح كن براي ما آنچه دادي ما را و زياده كن براي ما از فضل و بخشش خود كه ميمون و خجسته و خوش و پاكيزه و نيكو و زيبنده است
و تغيير مكن آنچه با ما است از نعمت تو و نااميد مكن ما را از رحمت خود و خوار مكن ما را بعد از آنكه گرامي ساختي ما را و گمراه مكن
ما را بعد از آنكه هدايت كردي ما را و ببخش ما را از نزد خود رحمتي بدرستيكه تويي نيك بخشنده و بعد از ان هر يك از الحمد و
قل هو الله و معوذتين را ده بار ميخواني و ده بار ميگويي سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اكبر و ده بار ميگويي اللهم صل على محمد وال محمد و بعد از ان ميگويي اللهم افتح
لي ابواب رحمتك واسبغ علي من حلال رزقك ومتعني بالعافية ما ابقيتني في سمعي و
بصري وجميع جوارحي اللهم ما بنا من نعمة فمنك لا اله الا انت استغفرك و
اتوب اليك يا ارحم الراحمين يعني خدايا بگشاي براي من درهاي رحمت و بخشايش خود را و تمام كن يعني فراخ
دار بر من روزي حلال خود را و برخوردار گردان مرا ما دامكه باقي داري مرا بعافيت در گوش من و چشم من و جميع اعضاي
من خدايا آنچه با ما است از نعمت پس از تست نيست معبودي مگر تو طلب آمرزش ميكنم از تو و بازگشت ميكنم بسوي تو اي
بخشاينده ترين بخشايندگان و بعد از ان اين دعا را كه از ادعيه طلب رزقست ميخواني اللهم انه ليس لي
علم بموضع رزقي وانما اطلبه بخطرات تخطر على قلبي فاجول في طلبه البلدان
وانا فيما انا طالب كالحيران لا ادري افي سهل هو ام في ارض حزن ام في سماء ام في بر

جبل ام في

ام فی حجر و علی یدی من و من قبل من و قد علمت ان علمه عندک و اسبابه بیدک
و انت الذی تقسمه بلطفک و تسببه برحمتک اللهم فصل علی محمد و ال محمد
و اجعل یا رب رزقک لی واسعا و مطلبه سهلا و ماخذه قریبا و لا تعننی بطلب
ما لم تقدر لی فیه رزقا فانک غنی عن عذابی و انا فقیر الی رحمتک فصل علی محمد
و ال محمد و جد علی عبدک بفضلک انک ذو فضل عظیم یعنی خدایا بدرستیکه نیست مرا
دانشی بجای روزی خود و جز این نیست که میطلبم آنرا باندیشهایی که در می آید بر دل من پس جولان میکنم در طلب آن شهرها را
و من در طلب آن مانند حیرانم نمیدانم آیا در دشت هموار است یا در زمین درشت یا در کوهستانها یا در صحرا یا در دریا و بر دست
چه کس و از جانب کدام کس و تحقیق دانسته ام که علم آن نزد توست و اسباب آن در دست تو و توئی که قسمت میکنی آنرا بلطف
خود و سبب آن میسازی برحمت خود خدایا پس صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بگردان پروردگارا روزی ترا برای من
فراخ و محل طلب آنرا هموار یا طلب آنرا آسان و موضع تحصیل آنرا نزدیک و رنجه مساز مرا بطلب آنچه تقدیر نکردی برای
من در آن روزی زیرا که تو بی نیازی از عذاب من و من محتاجم برحمت تو پس صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بخشش
کن بر بنده خود بفضل و کرم خود بدرستیکه تو خداوند بخشش بزرگی و بعد از آن بگوئی بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم صل علی محمد و ال محمد صلوة تبلغنا بها رضوانک و الجنة و تنجینا بها
من سخطک و النار اللهم صل علی محمد و ال محمد و ارنی الحق حقا حتی اتبعه
و ارنی الباطل باطلا حتی اجتنبه و لا تجعله علی متشابها فاتبع هوای بغیر
هدی منک و اجعل هوای تبعا لرضاک و طاعتک و خذ لنفسک رضا من نفسی
و اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم
اللهم صل علی محمد و اله و اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی

فیمن

رضا الهادی

فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت و قنی شر ما قضیت انک تقضی و لا یقضی علیک و
تجیر و لا یجار علیک تم نورک اللهم فهدیت فلک الحمد و عظم حلمک فعفوت
فلک الحمد و بسطت یدک فاعطیت فلک الحمد تطاع ربنا فتشکر و تعصی ربنا فتغفر
لمن شئت و انت کما اثنیت علی نفسک بالکرم و الجود لبیک و سعدیک تبارکت و تعالیت
لا ملجا و لا منجا منک الا الیک لا اله الا انت سبحانک اللهم و بحمدک عملت
سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی یا خیر الغافرین لا اله الا انت سبحانک اللهم و بحمدک
عملت سوء و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
و الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و ال محمد و ابتنی منک فی عافیة
و صحنی منک فی عافیة و استرنی منک فی عافیة و ارزقنی تمام العافیة و دوام
العافیة و الشکر علی العافیة اللهم انی استودعک نفسی و دینی و اهلی و مالی و ولدی
و اهل خزانتی و کل نعمة انعمت بها علی و تنعم فصل علی محمد و ال محمد
و اجعلنی فی کنفک و امنک و کلاءتک و حفظک و حیاطتک و کفایتک و سترک
و ذمتک و جوارک و ودائعک یا من لا تضیع ودائعه و لا یخیب سائله و لا ینفد
ما عنده انی ادرء بک فی نحور اعدائی فاکفنی من کادنی و بغی علی اللهم من
ارادنا فاررده و من کادنا فکده و من نصب لنا عداوة فخذه یا رب اخذ عزیز
مقتدر اللهم صل علی محمد و ال محمد و اصرف عنی البلیات و الافات و العاهات
و النقم و لزوم السقم و زوال النعم و عواقب التلف و ما لعجب به الملائکة لعصبک

وکلاءتک الخ

اللهم

ارحم الراحمین لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لا اله الا انت سبحانک اللهم
عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی

وما عنت به الیح عن امرک وما اعلم وما لا اعلم وما اخاف وما لا اخاف وما
احذر وما لا احذر وما انت اعلم به اللهم صل علی محمد و ال محمد وفرج همی
ونفس غمی وسل حزنی واکفنی ما ضاق به صدری وعیل به صبری وقلت فیه
حیلتی وضعفت فیه قوتی وعجزت عنه طاقتی وردتنی فیه الضرورة عند انقطاع
الامال وخیبة الرجاء من المخلوقین الیک فصل علی محمد و ال محمد واکفنیه
یا کافیا من کل شیء ولا یکفی منه شیء اکفنی کل شیء حتی لا یبقی منه شیء یا کریم
اللهم صل علی محمد و ال محمد وارزقنی حج بیتک الحرام وزیارة نبیک صلی الله
علیه و اله مع التوبة والندم اللهم انی استودعک نفسی واهلی وولدی و
اخوانی واستکفیک ما اهمنی وما لم یهمنی واسالک بخیرتک من خلقک الذی
لا یمن به سواک یا کریم الحمد لله الذی قضی عنی صلوة کانت علی المؤمنین کتابا
موقوتا یعنی خدایا صلوات فرست بر محمد وال محمد صلوتی که برساند ما را بسبب آن بخشنودی خود و بجنت و نجات دهی
ما را بسبب آن از خشم خود و از آتش خدایا صلوات فرست بر محمد وال محمد و بنمای بمن حق را حق تا پیروی کنم آن را و بنمای بمن باطل را
باطل تا کناره گیرم از آن و مگردان آنرا بر من ملتبس و مشتبه که پس پیروی کنم هوای نفس خود را بی راهنمایی تو و بگردان
نفس مرا تابع رضای خود و طاعت خود و بگیر برای خود رضا از نفس من یعنی خشنود گردان نفس مرا بهرچه از تو بر او
وارد شود و هدایت کن مرا با آنچه اختلاف در او واقع شده است از حق باذن تو بدرستیکه تو هدایت میکنی
هرکرا خواهی بسوی راه راست خدایا صلوات فرست بر محمد و اهل بیت او و هدایت کن مرا در زمره آنانکه
هدایت کردی ایشان را و عافیت ده مرا در جملهٔ آنانکه عافیت دادی ایشان را و کارگذاری کن مرا در زمره آنانکه
کارگذاری ایشان کردی و برکت ده مرا در آنچه دادی بمن ونگاه دار مرا از شر آنچه قضا کردی بدرستیکه تو

حکم میکنی و بر تو حکم نتوان کرد و تو زنهار میدهی و بر تو زنهار نتوان داد نیست کسی که از تو گریزد و کسی پناه او نتواند شد
تمامست نور تو خدایا پس هدایت کردی پس مر تراست ستایش و بزرگست حلم تو پس عفو کردی پس مر تراست ستایش
و گشادی دست کرم خود را پس عطا کردی پس مر تراست ستایش اطاعت کرده میشوی ای پروردگار ما پس پاداش میدهی
و نافرمانی کرده میشوی ای پروردگار ما پس می آمرزی و میپوشانی تو آنچنانی که ستودی خود را بکرم و بخشش جهته
بر طاعت تو استادگی دارم و بر امتثال فرمان تو مساعدت مینمایم خجسته و بلند مرتبه آمدی تو پناهی بجانبی
نیست از تو مگر بسوی تو نیست معبودی مگر تو پاک و منزه میدانم ترا خدایا و ثنا و ستایش تو میگویم بد کردم
و ستم بر نفس خود کردم پس بیامرز مرا ای بهترین آمرزندگان نیست معبودی مگر تو پاک و منزه میدانم ترا خدایا و ثنا
و ستایش تو میگویم بد کردم و ستم بر نفس خود کردم پس توبه ارزانی دار بر من بدرستیکه توئی توبه پذیر بخشاینده
نیست معبودی مگر تو پاک و منزه میدانم ترا بدرستیکه من هستم از جملهٔ ستمکاران مر تراست ای پروردگار تو خداوندم
عزت و ارجمندی از آنچه صفت میکنند ایشان و رحمت بر فرستادگان حق که او را بصفات جمال و جلال ستوده اند
و ستایش مر خدای راست که پروردگار جهانیانست خدایا صلوات فرست بر محمد وال محمد و شب مرا بگذران از نزد جود
و عافیت و صبح مرا بگذران از جانب خود در عافیت و بپوشان مرا با عفو و بگردان مرا از نزد خود در عافیت و روزی
و من کن کمال عافیت را و دوام عافیت را و شکر عافیت را خدایا بتو می سپارم و بزنهار تو میدهم نفس خود را و دین
خود را و اهل خود را و مال خود را و فرزندان خود را و عیال خود را و هر نعمتی را که انعام کردی بآن بر من و انعام میکنی
پس صلوات فرست بر محمد وال محمد و بگردان مرا در پناه خود و امان خود و حراست خود و محافظت خود و تعهد و حمایت
خود و کفایت بسندگی خود و پوشش خود و پناه خود و ضمان خود و مجاورت خود و زنهار خود و امانتهای خود ای آنکه ضایع
نمیشود امانتهای او و ناامید نمیشود سائل او و بپایان نمیرسد آنچه نزد اوست بدرستیکه من دفع میکنم و میگریزم
تو در گلوگاه دشمنان خود پس مکر کن با کسیکه بسگالد با من و ستم کرد بر من یعنی پاداش کید و ستم او و برسان خدایا

هر که قصد ما کرد پس قصد او کن و هر که به مکاید در پی کید و مکر کن با او و هر که بر پای داشت برای ما عداوتی پس بگیر او را

چون گرفتن کسی که غالب و توانا باشد خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بازدار از ما بلاها و آفتها و عقوبتها

و دوام رنجوری و زوال نعمتها و عاقبت هلاک و تباهی را و آن چیزی را که طغیان کرده باشند بسبب او آب بنا بر غضب

یعنی چیزی که موجب غرق شدن باشد بسبب خشم الهی آن چیزی را که از حد گذشته باشد بسبب او باد از فرمان تو

چیزی را که دانم و چیزی را که ندانم و چیزی را که ترسم از آن چیزی را که ترسم و چیزی را که حذر کنم از آن چیزی را که حذر کنم

که تو دانا تری به آن خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و باز بر اندوه مرا و بزدای غم مرا و زائل ساز حزن مرا

و کفایت کن برای من چیزی را که تنگ شده است بسبب آن دل من و مغلوب شده است بسبب آن صبر من و سست شده

در باب آن قوت من و عاجز شده است از آن طاقت من و باز آورده است مراد در باب آن چیز ضرورت فاکر ربی

نزد بریده شدن آمال و بی بهره شدن امید از آفریدگان بسوی تو پس صلوات فرست بر محمد و آل محمد و کفایت کن برای

من آن چیز را ای آنکه کفایت کننده است از هر چیز و کفایت نمیکند از و چیزی کفایت کن برای من هر چیز را تا آنکه

هیچ چیز ای بخشنده بزرگوار خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و روزی من کن حج بیت الحرام خود را و زیارت پیغمبر

خود را صلی الله علیه و آله با توبه و پشیمانی از گناهان خود آیا بدرستیکه میسپارم و بزنهار تو میدهم نفس خود را و اهل

و فرزندان خود را و برادران خود را و طلب کفایت میکنم از تو آنچه در بایست باشد مرا و اهتمام نباشد آن را

و آنچه اهتمام بآن نداشته باشم و درخواست میکنم از تو بحق برگزیده تو از خلق تو چیزی که انعام نتواند کرد

غیر تو چون غفران ذنوب و خلود در جنت ای بخشنده بزرگوار ستایش مر خدایی را که ادا کرده است از من نماز

که بوده است بر مؤمنان فرض معین الوقت و بعد از آن دو سجده شکر بجای می آری و در سجده نخستین میگویی اللهم

اَنتَ اَنتَ انقَطَعَ الرَّجَاءُ اِلّا مِنکَ یَا اَحَدَ مَن لا اَحَدَ لَهُ یَا اَحَدَ مَن لا اَحَدَ لَهُ یَا

اَحَدَ مَن لا اَحَدَ لَهُ غَیرُکَ یَا مَن لا یَزِیدُهُ کَثرَةُ العَطَاءِ اِلّا کَرَماً وَ جُوداً

یا من لا

یَا مَن لا یَزِیدُهُ کَثرَةُ العَطَاءِ اِلّا کَرَماً وَ جُوداً یَا مَن لا یَزِیدُهُ کَثرَةُ العَطَاءِ اِلّا کَرَماً

وَ جُوداً صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی اَهلِ بَیتِهِ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهلِ بَیتِهِ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهلِ بَیتِهِ

وَ افعَل بِی کَذَا وَ کَذَا یعنی خدایا تو تویی که موصوفی بصفات لطف و کرم بریده شده است امید کرم از تو ای کرم

کسی نیست او را جز تو ای آنکه نمی افزاید او را بسیاری عطا مگر از روی بخشش و دهش صلوات فرست بر محمد و آل

و بکن با من چنین و چنین و بعد از آن روی راست را بر زمین گذاشته همین دعا را میخوانی و بعد از آن روی چپ را بر زمین

گذاشته همین دعا را میخوانی و بعد از آن باز جبهه بر زمین گذاشته همین دعا را میخوانی و در عقب آن این کلمات

که در باب دفع شداید مرویست میگویی یَا سَابِغَ النِّعَمِ یَا دَافِعَ النِّقَمِ یَا بَارِئَ النَّسَمِ یَا مُجَلِّیَ الهِمَمِ

یَا مُغشِیَ الظُّلَمِ یَا کَاشِفَ الضُّرِّ وَ الاَلَمِ یَا ذَا الجُودِ وَ الکَرَمِ یَا سَامِعَ کُلِّ صَوتٍ یَا مُدرِکَ

کُلِّ فَوتٍ یَا مُحیِیَ العِظَامِ وَ هِیَ رَمِیمٌ وَ مُنشِئَهَا بَعدَ المَوتِ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجعَل

لِی مِن اَمرِی فَرَجاً وَ مَخرَجاً یَا ذَا الجَلالِ وَ الاِکرَامِ یعنی ای آنکه تمام و فراخ است نعمتهای او ای دفع

عقوبتها ای آفریننده مردمان یا آفریدگان ای زداینده اندوه ای پوشاننده ظلمتها بر اشیا ای زائل سازنده

گزند و بد حالی و الم ای خداوند بخشش و کرم ای شنونده هر آوازی ای بیننده و دریابنده هر فوت شده ای زنده کننده

استخوانها و حال آنکه پوسیده و ریزیده است آفریننده آن بعد از مرگ صلوات فرست بر محمد و آل محمد و میسر ساز برای

من از کار من واشدگی و بدر روی ای خداوند بزرگواری و بزرگ داری ای صاحب بخشش و نوازش و بعد از آن

دو رکعت نماز و تیره را نشسته میگزاری و ایستاده نیز جائز است و مشهور آنست که نشسته بگزارند و بعضی از علمای

ما ذکر کرده اند که نشستن در وتیره افضل از ایستادنست و روایت کرده است شیخ طایفه در تهذیب بسند صحیح از

جناب صادق علیه السلام که گفت آنحضرت که دو رکعت نماز بعد از عشا را پدرم نشسته میگزارد و من ایستاده

میگزارم و عمل ما بر مشهور است و وقت وتیره ممتد است با امتداد وقت عشا پس بعد از نصف شب قضا است

میکنی و تیره را تکبیرات سه گانه و دعاهای سه گانه که قبل ازین مذکور شد و در رکعت نخستین سوره ملک یا سوره و الضحی میخوانی و در رکعت دوم سوره توحید را و بعد از فراغ هر دعا که خواهی میکنی و بجهت اختصار تفسیر سوره واقعه کرده شد و ترجمه آن بعد از بسمله افتتاح آنکه چون واقع شود واقعه یعنی قائم شود قیامت نیست واقع شدن آن دروغی و آن واقعه فرو برنده است گروهی را باسفل السافلین از روی عدل و بردارنده گروهی را باعلی علیین از روی فضل یا پست کننده است آنان را که در دنیا ترفع و تکبر مینمودند و بالا برنده جمعی را که تواضع و فروتنی میکردند چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی بران وجه که هر بنا که بر روی است منهدم شود و رانده شود کوهها راندنی یا شکسته و پاره پاره کرده یا گسترده و پهن کرده شود چون ریگ و خاک نرم پس باشد غباری پراکنده و منتشر گشته که دیده میشود باشعاع آفتاب وقتی که از روزنه در افتد و باشید شما ای بندگان در آن روز اصناف سه گانه پس اصحاب راست چه اند اصحاب دست راست و استفهام برای تعظیمست چنانچه گویند فلان قوم بزرگانند و چه بزرگان و اصحاب آنها اند که در وقت اخراج ذریت از صلب آدم ایشان بر راست وی بوده اند یا نامه اعمال در آن روز بدست ایشان دهند تا به بهشت روند و آن بر میامن عرش است و گفته اند میمنت یعنی یمن و برکت است و ایشان فرخنده و میمون و خجسته و همایونند و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ و استفهام برای تعجب حال و تفخیم عذاب و نکال ایشانست و ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند یا نامهای اعمال ایشان بچپ دهند و گفته اند چنانچه میمنت از یمن است مشامه از شوم است و آنان شوم و نامبارکند و پیشی گیرندگان بر همه اقوام با پیش روان بهشت پیشی گیرندگانند با یمان یا سبقت گیرندگان بطاعت و احسان و شتابندگان در سلوک طریق مغفرت و رضوان کانا ما کان من الهجرة او الصلوات الخمس او الجهاد او التوبة او سائر ما دعا الله الیه آن گروه نزدیک گردانیدگان برحمت و کرامت در بوستانهای مشتمل بر انواع نعمت ایشان گروهی بسیار از پیشینیان اند از امم انبیاء گذشته و اندکی از پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه و آله چه سابقان باجابت

پیغمبر ما صلی الله علیه و آله کمترند از سابقان باجابت پیغمبران گذشته اگرچه امت متابعت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه فحوای اَنَا اَکْثَرُ النّاسِ تَبَعًا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ از آن خبر میدهد و در حدیث وارد است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد ازین امت و چهل از سائر امم و اوصیا او صیای انبیای ماضیه که هر آینه از سابقان و مقربان و اشرف اهل زمان خود بوده اند از اوصیای پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین بعدد بیشترند و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند بر تختهای بافته بزر و مشبک بدر و یاقوت و زمرد تکیه زدگان بران تختها برابر یکدیگر یعنی روی بروی تا بدیدار هم مستانس و مسرور باشند میگردند بر ایشان برای خدمت کودکان جاوید ماندگان بر هیأت کودکی چه خدمت خوردان زیباتر است از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای زرین و این کودکان را خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان رضی الله عنه منقولست که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف میکنند بکوزها و ابریقها و جامها از شرابی که روانست در بهشت پاکی و صافی چون آب زلال و درد سر نکنند از آن شراب یعنی آن می را خمار نباشد و نه بی عقل و بیهوش شوند از آن و دیگر بر ایشان میگردند بمیوها از آنچه اختیار کنند و بر گزینند و بگوشت مرغان که الطف لحومست از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند پخته یا بر شته و بر سابقان در جنت طواف میکنند از برای خدمت زنان سفید روی گشاده چشمان در صفا و لطافت مانند مروارید پوشیده در صدف که غبار بر و نشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده پاداشی میدهیم ایشان را پاداشی بسبب آنچه بوده اند که عمل میکردند در دنیا نشنوند در بهشت سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند ... که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام یا متضمن اسناد اثم باشد چنانچه گویند بد کردی و بزه کار شدی لیکن میشنوند سخنی که آن کلام است سلاما سلاما تکرار این لفظ اشارتست بانکه اهل جنت پیوسته بر یکدیگر سلام گویند و اصحاب دست راست چه اند اصحاب دست راست یعنی چه بزرگ و گرامی اند و ایشان باشند در زیر درخت کنار بی خار بخلاف سدر دنیا و درخت مورد میوهای آن بر هم پیچیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد

کشیده یعنی پیوسته که هرگز زائل نشود و آب ریزان یعنی از تحت عدن میریزد و بوستانهای دیگر و میوه بسیار که نه
بریده شده یعنی در هیچ زمان منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد و در فصلی نی و نه منع کرده شده یعنی از خورنده
بهیچوجه باز نداشته‌اند چون میوه دنیا که بی تعب بی بها بدست نیاید و گسترد نیهای برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر
یا آنکه فرش کنایه باشد از زنان و مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده یا مرتفعات القدر در عقل و جمال و کمال بدرستیکه ما
بیافریدیم ابتدا آن بی سبب ولادت زنان نیا را آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشانرا خلق دیگر مراد آنست که زنان پیر را
جوان سازیم پس بگردانیم ایشانرا دختران دوشیزه که هرگاه ازواج نزد ایشان آیند ایشانرا بکر یابند
و دوست داران و عاشقان شوهران خود باشند یا با غنج و ناز و شیرین سخن و همزادان باشند همه سی و سه ساله
و شوهران نیز بهمین سن و این زنانرا آفرینیم از برای اصحاب دست راست گویا سائلی می‌پرسد که کیانند اصحاب
یمین میفرماید که ایشان گروهی اند از پیشینیان و گروهی از پسینیان و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ یعنی
چه خوار و بیمقدار اند و در آنروز باشند در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند و در آب
گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند
بحمیم چنانچه گرما زدگان در دنیا آب طلبند و چون در حمیم افتند از حرارت بیشتر متاذی شوند پس پناه برند بسایه
و از آن سایه خبر میدهد که و ظل من یحموم یعنی سایه از دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهیست در آتش که دوزخیان
در سایه آن پناه میگیرند نه خنک مانند سایهای دیگر و نه سود رساننده و راحت بخشنده و آن عذابها ایشانرا
بچه جهت است بدرستیکه ایشان بودند پیش از این در دنیا بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان بمحرمات
بوده و اتباع شهوات و بودند که اصرار مینمودند بر گناه بزرگ که شرکست یعنی بدان اقامت میکردند یا سوگند دروغ
میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود و بودند که میگفتند آیا وقتی که بمیریم و گردیم خاک و استخوانهای بی گوشت و پوست
آیا ما بر انگیختگانیم از قبر و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار آیا پدران پیشینیان

ما نیز مبعوث شوند بگو ای محمد در جواب ایشان بدرستیکه پیشینیان از آباء شما و غیر آن و پسینیان از شما و غیر شما
هر آینه جمع شدگانند برای وقت مقرر شده از روز معلوم که قیامتست یا همه مجموعند در قبرها برای میقات حشر
که روز معلومست یا محشور شوندگان بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلومست مر خدای را پس بدرستیکه
شما ای گمراهان تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را هر آینه خورندگانید از درختی که از زقوم است یعنی شما را از غذه
و از آن درخت بخورانند پس پر کنندگان باشید از میوه آن درخت شکمهارا پس آشامندگان بر بالای زقوم از آب
گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا پر سازند شکمهارا از زقوم پس تشنگی بریشان غلبه کند آنگاه
حمیم بریشان عرض کنند بسیاری از آن یا شامند پس آشامندگانید از حمیم مانند آشامیدن اشتران تشنگی زده و هیم
آب نایافته یا شتر زمین ریگستان که هرچند آب خورد اثر آن بر و پدید نیاید یعنی دوزخیان چندانچه حمیم آشامند
ایشان تسکین نیابد این ماکول و مشروب پیشکش ایشان است در روز جزا چون ما حضری که برای مهمان آرند و بعد از این
در دوزخ انواع ماکل و مشارب خواهد بود ایشانرا که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید ما آفریدیم شمارا
در ابتدا و شما بدان اقرار دارید پس چرا باور ندارید آفرینش خود را از انتها خبر دهید از آبی که میریزید در رحم
آیا شما می‌آفرینید کودک از آن یا مائیم آفریدگار و شما معترفید بر آنکه خالق مائیم چه شما بر آنوجه که فرزند مطلب متولد
نمیشود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت ما می‌آید ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم میان شما مرگ را و مقرر ساختیم
زمان موت هر کس و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی بر حکم ما پیشی نتوانید گرفت و از موتی که مقرر شده نتوانید
گریخت و ما این مرگ را تقدیر کردیم بر آنکه تبدیل کنیم از شما کسانرا که مانند شمااند یعنی شمارا بمیرانیم و دیگرانرا بیاریم
و بیافرینیم دگر باره شمارا در صورتی و هیاتی که نمیدانید امروز یعنی کافرانرا در زشت ترین صورتی و مومنانرا
در بهترین هیاتی و بدرستیکه دانسته اید شما آفرینش نخستین را که نطفه بودید و علقه شدید تا آخر و بدان هم اقرار دارید
پس چرا یاد نمی‌کنید و از آن عبرت نمیگیرید بر توانائی حق بر نشاه باز پسین چه هر که بر آن قادر است از این عاجز

تواند بود **نظم** آنکه بار از خلوت نابود میکشد با جلوه گاه وجود * بار دیگر از سموم هلاک * روی پوشیم زیر پرده خاک * هم تواند بامر کن فیکون * کاره از گوشه لحد بیرون * خبر دهید آنچه میکارید و تخمی در زمین می افکنید آیا شما
می رویانید آن تخم را یا ما رویاننده ایم اگر خواهیم هر آینه گردانیم آن خبر را گذشته اید گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن پاکیزه و
بی دانه پس همه روز باشید از آن قصه در بلکه شگفت نمائید یا بر آفت آن اندوهناک شوید یا از جد و سعی خود پشیمان
گردید و میگوئید آیا ما تاوان زدگانیم و حفص آنا خوانده بطریق خبر یعنی بدرستیکه ما غرامت یافتگانیم بلکه ما بی بهره کانیم
از خیر و روزی خبر باز دهید از آبی که می آشامید از برای تسکین عطش و زندگی شما بوی باز بسته است آیا شما فرو
فرستاده اید آنرا از ابر سفید یا ما فرستنده ایم آب شیرین لطیف اگر خواهیم گردانیم آن آب را تلخ و شور در غایت
منقطع سازیم پس چرا شکر نمیگوئید خدای را برین نعمت اخبار کنید از آتشی که بیرون می آرید آیا شما آفریده اید درخت
آتش را اگر آن مرخ و عفار است یا ماییم آفریننده آن ما گردانیدیم آتش را یاد کردی که چون ببینند آتش دوزخ را یاد کنند
یا آنرا تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود منافی در و
کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن و ما ساختیم
آتش را بر خوردار یعنی سبب نفع گرفتن مر مسافران و مقیمان را اکتفا کرد بذکر احد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر
پس تسبیح گوی بنام پروردگار بزرگ و او را پاکی یاد کن پس سوگند یاد میکنم بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات
نزول آن یا مغارب نجوم و مساقط آن یا منازل نجوم که بروج آسمانست یا از منه هبوط ستارها بجهت رجم
شیاطین یا قلوب مطهره حضرت رسول و اهل بیت او صلوات الله علیه و علیهم که محل وقع نجوم قرآن و مخزن
اسرار آنند و بدرستیکه آنچه خدای بدان سوگند یاد نمود سوگندیست اگر دانید بزرگ و معتبر جواب قسم جنت بدرستیکه
آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر شما میخواند هر آینه قرآنی است بزرگوار و بسیار نفع چه مشتملست بر اصول
علوم کی در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی است نزد خدای و ملائکه و مؤمنان زیرا که معجزه و کلام رب

العزه است و محفوظست از تغییر و تبدیل یا حافظ و قاری آن کریم و معزز است و این قرآن نوشته شده است در کتاب قیند
و نگاه داشته شده نزدیک خدای یعنی در لوح محفوظ مس نکند قرآن او نساید آنرا در مصحف مگر پاک شدگان از
احداث و اخباث و بشر و حقیقت آن نرسد مگر پاکیزه دلان از شوائب ادناس و الوثات یعنی آنانکه دل ایشان از
رحمت تفرقه و قفا از لوث توهم ماسوی پاک شده باشد **شعر** جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد * که
دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا * قرآن فرستاده شده است از نزد آفریدگار عالمیان آیا بدین سخن که قرآنست
شما ای اهل مکه ناگرویدگانید یا مداهنه کنندگان یا منکران و میسازید روزی یعنی بهره خود را از قرآن آنکه تکذیب کنید که او را
بگزینید شکر روزی خود آنرا که نسبت باران به انوا کنید و این تکذیب سخن خدا ایست پس چه انه هر گاه برسد
بحنجر کلو در وقت مرگ و شما آن هنگام می نگرید بمیت و ما نزدیکتریم بدان محتضر از شما و لیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن
قرب بعلم و قدرت و رؤیت پس چرا نه اگر هستید شما غیر جزا داده شدگان در قیامت یا غیر نوکان و مقهوران باز
گردانید روح را بجسد اگر هستید راست گویان مخلص آیت آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگوئید و مغلوب و مقهور
نیستید پس چرا باز نمیگردانید روح را بتن وقتی که بحلق رسیده باشد پس اگر باشد متوفی از نزدیک گردانیده شدگان
بدرگاه الهی یعنی از سابقان بود پس مر او راست راحت و رحمت یا آسانی یا خلو از غم یا مغفرت یا فراخی و اینها
در قبر بود یا در قیامت و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد و دیگر
او راست بوستانی پر نعمت و اما اگر باشد آن وفات کرده از اصحاب یمین است پس سلامی است ترا ای کسی که
هستی از اصحاب یمین از اصحاب یمین که برادران تو اند یا سلامتست ترا که از اصحاب یمینی از عذاب الهی یا سلامت ترا
از جانب فرشتگان که بر تو سلام گویند یا سلامت مر ترا ای محمد صلعم از اصحاب یمین در جنت که آنجا با تو باشند و بر تو
سلام گویند یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفتها و اما اگر باشد مرده از تکذیب
کنندگان مر خدای و رسول او را و گمراهان از طریق حق پس مر او راست پیشکش در قبر از آب گرم کرده در دوزخ یا در دود

آتش و در آوردن روز قیامت و از آتش سوزان بدرستیکه آنچه گفته شد در شان این گروه هر آینه آن حق و یقین است
یعنی راست و بیگمان پس تسبیح گوی بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بنام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت
و کبریای او نباشد یا نماز گزار بذکر پروردگار خود یا بگوی سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیم در خبر است که چون این آیه نازل شد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که این کلمه را در رکوع خود بگویید **باب پنجم** در بیان آنچه باید
وقت خواب تا نصف شب بعمل آورده میشود اول چیزی که وقت اراده خواب بجا باید آورد طهارتست روایت
کرده رئیس المحدثین در فقیه از جناب صادق علیه السلام که فرموده است هر که وضو سازد پس بجامه خواب رود آن شب خوابگاه
او چون مسجد اوست و علمای ما قدس الله اسرارهم ذکر کرده اند که اگر کسی بر آب قادر باشد جایز است او را تیمم کردن
از برای خواب همچنانکه جایز است تیمم از برای نماز جنازه و از جمله اعمال مستحبه در وقت خواب خواندن سوره توحید و سوره
جحد است روایت کرده ابن بابویه رئیس المحدثین در فقیه بسند صحیح و از اصحاب عصمت سلام الله علیهم وارد شده است
خواندن سوره توحید صد بار همچنانکه روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی بطریق صحیح از ابی اسامه که گفته است
شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام که میگفت هر که قل هو الله احد را صد بار در وقتی که بجامه خواب میرود بخواند آمرزیده
میشود مر او را گناهان پنجاه ساله و روایت کرده است در کافی هم از آنحضرت علیه السلام که گفته است که فرموده است حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که هر که سوره الهیکم التکاثر در وقت خواب بخواند از فتنه قبر محفوظ میماند و چون بپهلو
بر بستر گذاری سزاوار است که بخوانی آنچه روایت کرده است رئیس محدثین در فقیه بطریق صحیح از محمد بن مسلم که گفته است
مرا ابو جعفر علیهما السلام که هرگاه کسی روی راست بر بالین گذارد باید که بگوید بِسْمِ اللهِ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْلَمْتُ
نَفْسِی اِلَیْکَ وَ وَجَّهْتُ وَجْهِی اِلَیْکَ وَ فَوَّضْتُ اَمْرِی اِلَیْکَ وَ اَلْجَاْتُ ظَهْرِی اِلَیْکَ
تَوَکَّلْتُ عَلَیْکَ رَهْبَةً مِنْکَ وَ رَغْبَةً اِلَیْکَ لَا مَنْجَا لَا مَلْجَاَ مِنْکَ اِلَّا اِلَیْکَ آمَنْتُ
بِکِتَابِکَ الَّذِی اَنْزَلْتَ وَ بِرَسُولِکَ الَّذِی اَرْسَلْتَ یعنی بنام خدا ای خدا بدرستیکه من سپردم نفس خود را بتو

و متوجه ساختم روی خود را بسوی تو و واگذاشتم کار خود را بتو و پناه دادم پشت خود را بسوی تو و توکل کردم بر تو
از بیم تو و از خواهش تو یا ترسان از تو و خواهان تو نیست نجاتی و نیست پناهی از تو مگر بسوی تو گرویدم بکتاب
تو که فرو فرستادی یعنی قرآن و برسول تو که مبعوث گردانیدی و بعد از آن تسبیح میکنی تسبیح زهرا علیها السلام
این است آخر حدیث و بدانکه مشهور آنست که تسبیح زهرا علیها السلام در دو وقت مستحب است یکی بعد از نماز و دیگری وقت
خواب و ظاهر روایتی که وارد شده است به تسبیح وقت خواب اقتضای آن میکند که تسبیح را بر تحمید مقدم دارند و ظاهر روایت
صحیحه که وارد شده است در تسبیح زهرا علیها السلام بر سبیل اطلاق اقتضای آن میکند که تسبیح را از تحمید موخر دارند و اگر کلام ما
درین مقام بسط دهیم میتواند بود اگرچه از موضوع این کتاب خارجست پس میگوییم اختلاف کرده اند علمای ما درین باب اگرچه
اتفاق دارند بر آنکه ابتدا آن تکبیر است بنا بر حدیث صحیح ابن سنان از جناب صادق علیه السلام که مرحمت در ابتدا
تکبیر و آنچه مشهور است و در تعقیبات بر آن عمل میشود تقدیم تحمید است بر تسبیح و رئیس محدثین و پدرش علی بن حسین بن
موسی بن بابویه قمی و ابن جنید قائل شده اند بتاخیر تحمید از تسبیح و روایات از ائمه هدی سلام الله علیهم بحسب ظاهر خالی
از اختلاف نیست و روایت معتبره که ظاهر آن تقدیم تحمید است بمقتضای اطلاق شاملست تسبیح بعد از نماز را و تسبیح
وقت خواب را و آن نیست که روایت کرده است شیخ طایفه در تهذیب با سند صحیح از محمد بن عذافر که گفته است بخدمت با پدرم
جناب صادق علیه السلام رسیدم پس پدرم سوال کرد از تسبیح زهرا علیها السلام پس آنحضرت گفت الله اکبر تا سی و چهار
تمام و بعد از آن گفت الحمد لله تا شصت و هفت رسید بعد از آن گفت سبحان الله تا بصد رسید و روایتی که ظاهر
آن تقدیم تسبیح بر تحمید مخصوص است بآنچه در وقت خواب بجای آورده میشود و آن نیست که روایت کرده رئیس محدثین
در فقیه از حضرت امیر المومنین علیه السلام که گفته است مردی را از بنی سعد که حدیث میکنم شما را از خود و از فاطمه که او نزد
من بود پس آب کشید بدلو تا اثر کرد در سینه او و آرد کرد بدستاس تا آبله کرد دستهای او و جاروب کشید خانه را
تا تیره و گرد آلود شد جامههای او و آتش افروخت در زیر دیگ تا سیاه شد جامههای او پس رسید باو از این سبب

غزری سخت پس گفتم مر او را اگر بروی پیش پدرت و بخواهی از و خادمی که کفایت کند ترا از شدت مؤنتی که میکشی میتواند
بود پس رفت بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس یافت که نزد او جوانان هستند پس شرم کرد و بازگشت پس آنحضرت
صلوات الله علیه و آله دانست که او از برای حاجتی آمده است پس بامداد نزد ما آمد و ما در لحاف خود بودیم پس
گفت السلام علیکم پس ما ساکت شدیم و شرم کردیم از جای خود باز گفت السلام علیکم پس ما ساکت شدیم و شرم کردیم
از آنحال باز گفت السلام علیکم پس ترسیدیم که اگر رد سلام نکنیم بازگردد و آنحضرت همچنین میکرد سه بار سلام میداد
پس اگر اذن می یافت فبها و اگر نه باز میگشت پس گفتم و علیک السلام یا رسول الله داخل شو پس داخل شد و نشست نزد
سرهای ما و گفت یا فاطمه چه حاجت داشتی دیروز نزد محمد پس من ترسیدم که اگر او جواب ندهد آنحضرت بر خیزد پس سر بیرون
کردم و گفتم والله که من خبر میدهم ترا یا رسول الله بدرستیکه او آب کشیده است بدلو تا اثر کرده است در سینه او و دستاس
کشیده است تا آبله کرده است دستهای او و خانه رفته است تا گردآلود شده است جامهای او و آتش در زیر دیگ افروخته
است تا سیاه شده است جامهای او پس گفتم او را اگر پیش پدرت بروی و خادمی از و بخواهی که کفایت کند ترا از
مؤنت این شغلها میتواند بود پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله آیا تعلیم نکنم شما را چیزی که بهتر باشد برای شما از
خادم هرگاه بخوابگاه روید تکبیر بگوئید سی و چهار بار و تسبیح بگوئید سی و سه بار و تحمید بگوئید سی و سه بار پس فاطمه
سر بیرون آورد و گفت راضی شدم از خدا و رسول او و راضی شدم از خدا و رسول او و راضی شدم از خدا و رسول او
و پوشیده نیست که این روایت صریح نیست در تقدیم تسبیح بر تحمید چه واو عاطفه افاده ترتیب نمیکند و از برای
مطلق جمعیت است بر قول اصح چنانکه در علم اصول مبین شده است آری ظاهر تقدیم لفظی اقتضای تقدیم تسبیح میکند
و همچنین روایت سابقه صریح نیست در تقدیم تسبیح چه لفظ ثم که دال بر ترتیب است در آن روایت از کلام
راوی است پس بغیر از ظاهر تقدیم لفظی چیزی دلالت بر تقدیم تحمید ندارد پس منافات میان این دو روایت
بحسب ظاهر است پس سزاوار آنست که روایت دوم را بر روایت اول حمل کنند زیرا که روایت اول صحیح السند است

و مؤید بعضی از روایات ضعیفه همچنانکه روایت کرده است ابو بصیر از جناب صادق علیه السلام که گفته است در تسبیح
زهرا علیها السلام ابتدا میکنی بتکبیر سی و چهار بار پس بتحمید سی و سه بار پس بتسبیح سی و سه بار و این روایت صریح است در تقدیم
تحمید پس مؤید ظاهر لفظ آن روایت صحیحه است پس روایات دیگر بر خلاف ظاهر لفظش محمول میشود تا منافات از میان
برطرف شود پس اگر کسی گوید که ممکنست عمل بظاهر هر دو روایت باین طریق که روایت اول را حمل کنند بر آنچه بعد از نماز کرده
میشود و روایت دوم را بر آنچه وقت خواب کرده میشود و در این وقت احتیاج بآن نخواهد بود که روایت ثانیه را
از ظاهر خود بگردانند پس سبب عدول از این طریق چیست گوئیم سبب آنست که نیافته ایم که کسی قایل شده باشد بفرق میان
تسبیح زهرا علیها السلام در این دو حال بلکه آنچه بعد از تتبع ظاهر میشود آنست که هر یک از این دو فریق که قایل شده اند بتقدیم
تحمید و تاخیر آن قایل شده است بتقدیم یا تاخیر مطلقا خواه بعد از نماز واقع شود و خواه وقت خواب پس قایل
بتفصیل شدن احداث قول ثالث است در مقابل اجماع مرکب **فصل** و سزاوار آنست که بر پهلوی راست
بخوابی که آن خواب مؤمنانست همچنانکه روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی بسند صحیح از احمد بن اسحق که
گفته است گفتم مر ابی محمد یعنی امام حسن عسکری را علیه السلام که فدای تو شوم بدرستیکه من نمیکنم از برای چیزی که مرا
در نفس خود و من خواسته بودم که از پدرت علیه السلام بپرسم و مقدور و میسر نشد از برای من پس گفت چیست آن یا
احمد گفتم روایت کرده شده است از برای ما از پدران تو علیهم السلام که خواب پیغمبران بر قفای ایشانست و خواب مؤمنان
بر پهلوی راست ایشان و خواب منافقان بر پهلوی چپ ایشان و خواب شیاطین بر روی ایشان پس گفت علیه السلام که
همچنین است گفتم یا سیدی من جهد میکنم که بر پهلوی راست بخوابم و ممکن نمیشود مرا و خوابم نمیبرد بر آن پهلو پس ساعتی
ساکت شد پس گفت یا احمد نزدیک من آی پس نزدیک او شدم پس گفت دست خود را در زیر جامه کن پس دست
زیر جامه کردم پس بیرون آوردن آن حضرت دست خود را از زیر جامه خود و مسح کرد بدست راست خود بر جانب چپ
من و بدست چپ خود بر جانب راست من سه بار گفته است احمد که از آن وقت که آن حضرت این کار را با من کرده است نمیتوانم

برطرف چپ خوابید و بران طرف اصلا خوابم نمیبرد و از جمله آنچه در وقت خوابیدن خوانده میشود آنست که روایت
کرده است ثقة الاسلام در کافی بسند صحیح از جناب صادق علیه السلم که فرموده است که هرکه در وقت خواب این
سه بار بگوید الحمد لله الذی علا فقهر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی
ملك فقدر والحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء و هو علی کل شیء قدیر
از گناهان بیرون می آید همچنانکه از مادرش زاییده است یعنی سپاس و ستایش مر خدایرا که بلند مرتبه آمده
پس غالب شده است بر همه چیز و ستایش مر خدای را که بهر چیز در رفته یعنی باطن هر چیز رسیده پس آگاه شده است و
ستایش مر خدایرا که پادشاه و خداوندگار شده پس توانا آمده است و ستایش مر خدایرا که زنده میکند مردگان را و
میراند زندگان را و او بر همه چیز تواناست و روایت کرده است در کتاب مذکور از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که هر که در وقت خواب این آیه را بخواند قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرك بعبادة ربه احدا
بالا میرود مر او را نوری بسوی مسجد الحرام که در میان آن نور فرشتگان باشند که استغفار کنند از برای او یعنی بگو ای
محمد که جز این نیست که من بشرم مانند شما وحی کرده میشود بسوی من که معبود شما معبود یگانه است پس هر که امید دارد لقای
پروردگار خود را پس باید که بکند عمل شایسته و شریک نسازد به پرستش پروردگار خود هیچیک را و روایت کرده است هم
در کتاب مذکور از امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده است هیچ بنده نیست که بخواند آخر کهف را در وقت خوابیدن
مگر آنکه بیدار شود در آن ساعتی که خواهد مؤلف اصل کتاب فرموده که این از اسرار عجیبه است که آزموده شده و شکی در آن
نیست و مراد باخر کهف آیت اخیره است که گذشت و هر گاه از عقرب و مانند آن ترس داشته باشی پس بگوی
آنچه روایت کرده در کتاب مذکور از امام محمد باقر علیه السلم که فرموده است هر که بخواند این کلمات را ایمن باشد
که نرسد با و عقرب و سایر حشرات الارض تا وقت صباح اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن

برّ و لا فاجر من شر ما ذرأ و من شر ما برأ و من شر کل دابة هو آخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم یعنی پناه میبرم بکلمات تامه الهی که در نمیگذرد از آن نیکوکار و نافرمانی کننده از شر
آنچه آفریده است از نسل انس و جن و از شر آنچه آفریده است از سایر موجودات و از شر هر جانور رونده یا حیوان
چهارپا یا چاروای سواری که خدای بناصیه اش گرفته مسخر ساخته است بدرستیکه پروردگار من بر راه راست است
و روایت کرده است در کتاب مذکور بسند صحیح از برای دفع احتلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده است که هر گاه
خوف جنابت داشته باشی پس بگوی در جامه خواب خود اللهم انی اعوذ بك من الاحتلام و
من شر الاحلام و من ان یتلاعب بی الشیطان فی الیقظة و المنام یعنی خدایا پناه میبرم
بتو از جنب شدن در خواب و از بدی خوابها و از آنکه بازی کند بمن شیطان در بیداری و خواب و
روایت کرده است هم در آن کتاب از برای ایمنی از افتادن خانه بر او از حضرت امام رضا علیه السلم که فرموده است
که نمیمیرد هیچکس در وقت خواب ان الله یمسك السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا
ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا اگر چه خانه بر سر او افتاده باشد یعنی بدرستیکه
خدای نگاه میدارد آسمانها و زمین را از آنکه حرکت کنند از جای خود و نگاه نتواند داشت ایشان را هیچکس بعد از خدا
بدرستیکه او دیر خشم و آمرزگار است و روایت کرده است هم در آن کتاب که هر گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجامه
خواب میرفت میگفت باسمك اللهم احیی و باسمك اموت یعنی بنام تو خدایا زندگی میکنم و بنام تو میمیرم
و هر گاه بیدار میشد میگفت الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور یعنی ستایش
مر خدای راست که زنده کرد مرا بعد از آنکه میرانید مرا و بسوی اوست زنده شدن و بازگشتن بعد از مرگ و روایت
کرده است هم در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده است که هر گاه بانگ خروس بشنوی بگوی
سبوح قدوس رب الملائکة و الروح سبقت رحمتك غضبك لا اله الا انت سبحانك

و هر آینه اگر بجنبند از جای خود و هر

اللهم ع

تعجب دارم

برّ و لا فاجر

وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ یعنی خدای منزهست
از نقایص و پاکیزه است از قبایح پروردگار فرشتگان و جبرئیل است پیشی گرفته است رحمت تو بر غضب تو معبودی نیست که تو
پاک و منزه میدانم ترا و ستایش تو میکنم بد کردم و ستم بر نفس خود کردم پس بیامرز مرا بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را
و از جمله آنچه در وقت خوابیدن سنتست سرمه کشیدنست روایت کرده شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
هرگاه بجامه خواب میرفت سرمه میکشید به اثمد یعنی سرمه سنگ و روایت کرده شده است از حضرت امام رضا علیه السلم
که فرموده است هر کرا ضعفی در روشنی چشم بهم رسد باید که در وقت خوابیدن هفت میل سرمه از اثمد در چشم کشد چهار
در چشم راست و سه در چشم چپ و هم از آنحضرت علیه السلم مرویست که سرمه در وقت خواب امانست از آبی که بچشم نازل
میشود و مرویست که در وقت سرمه کشیدن این دعا خوانده شود اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ النُّورَ فِي بَصَرِي وَالْبَصِيرَةَ فِي دِينِي وَالْيَقِينَ
فِي قَلْبِي وَالْإِخْلَاصَ فِي عَمَلِي وَالسَّلَامَةَ فِي نَفْسِي وَالسَّعَةَ فِي رِزْقِي وَالشُّكْرَ لَكَ أَبَدًا مَا
أَبْقَيْتَنِي یعنی خدایا بدرستیکه من درخواست میکنم از تو بحق محمد و آل محمد اینکه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و مقرر داری
نور را در چشم من و بینایی را در دین من و یقین را در دل من و اخلاص را در عمل من و سلامتی را در نفس من و فراخی را در روزی
من و شکر و سپاس ترا همیشه مادام که باقی داری مرا و روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی بسند حسن از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که فرموده است که هر گاه کسی خواب بدی بیند باید که از آن پهلو که بران خوابیده است برگردد و بگوید
إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ و بعد از آن بگوید
عُذْتُ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ وَأَنْبِيَاؤُهُ الْمُرْسَلُونَ وَعِبَادُهُ الصَّالِحُونَ
مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتُ وَمِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یعنی جز این نیست که راز گفتن و وسوسه کردن از شیطانست
برای آنکه اندوهگین کند آنانرا که ایمان آورده اند و نیست شیطان ضرر رساننده بایشان بهیچ چیز مگر باذن

خدای پناه بردم بآنچه پناه بردند بآن فرشتگان مقرب خدای و پیغمبران مرسل او و بندگان شایسته او از شر آنچه دیدم
در خواب و از شر شیطان رانده شده از درگاه حق **باب ششم** در بیان آنچه بجای آورده میشود از نصف شب تا طلوع
فجر و درین باب مقدمه و چند فصل است **مقدمه** بدانکه روایات متظافره از اصحاب عصمت سلام الله علیهم در باب برخاستن
شب و بیان فضیلت آن وارد شده است روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب کافی بسند صحیح از جناب صادق علیه
السلام که فرموده است شرف و بزرگی مومن بقیام اوست در شب و عزّ او باستغنای او از مردم و روایت کرده است
هم در آن کتاب بسند حسن از عبد الله بن سنان که گفته است شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میگفت سه چیز فخر
مومن است و زینت او در دنیا و آخرت نماز کردن در آخر شب و نومید بودن او از آنچه در دست مردمست و دوست
داشتن ولی و دانستن او مر امامی را که از آل محمد باشد صلی الله علیه و آله و روایت کرده است در آن کتاب بسند حسن که هم
از آنحضرت علیه السلم در قول خدای تعالی كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ که اندکی از شبها فوت میشد
ازیشان که قیام نمایند در آن و روایت کرده است هم در آن کتاب که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آمد و گفت بدرستیکه
من محروم شده ام از نماز شب پس امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که ترا گناهان تو مقید ساخته و به بند انداخته است و روایت کرده است
شیخ طائفه در تهذیب بسند صحیح از جناب صادق علیه السلم در قول خدای تعالی إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ
وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا که مراد از ناشئة الليل برخاستن اوست از جای خواب در نصف آخر شب برای نماز
در حالتی که نخواهد بغیر خدای را یعنی قیام شب برای نماز سخت ترست از روی کلفت و مشقت یا از روی ثبات قدم و راست
و درست ترست از روی قول بجهت حضور قلب در آنوقت و روایت کرده است در تهذیب بسند صحیح هم از آنحضرت
علیه السلم که فرموده است که هیچ بنده نیست مگر که بیدار کرده شود در هر شب یکبار یا دو بار پس اگر برخیزد میشود و اگر نه
شیطان پاهای او را از هم گشاده می آید و در گوش او میشاشد آیا نمی بیند یکی از شما که هر گاه برخیزد و قیام شب از و واقع
نشده باشد برمیخیزد در حالی که سست و آشفته و سنگین و کاهل بوده باشد و روایت کرده است در آن کتاب بسند

ان ناشئة الليل ... (marginal note, partly illegible) ... بتغیری که امام علیه السلم فرموده است ... کذا افاد المولف طاب ثراه

صحیح از عمر بن یزید که شنیده‌ام از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میگفت در شب ساعتی است که هیچ بنده مسلم نماز نمیگزارد
و دعا نمیکند خدای را در آن ساعت مگر که مستجاب شود از برای او در هر شب راوی گوید که گفتم اصلحک الله کدام ساعت است از شب
فرمود که از نصف شب تا ابتدای ثلث آخر و روایت کرده است رئیس المحدثین در فقیه بسند صحیح از عبد الله بن سنان که
پرسیده است امام جعفر صادق را علیه السلام از قول خدای عز و جل که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
فرمود که آن بیداری است در نماز و روایات از اصحاب عصمت سلام الله علیهم در باب قیام شب بسیار است

فصل هرگاه بیدار شوی پس اول چیزی که مر ترا سزاوار است آنست که سجده کنی مر خدای را که مرویست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله هرگاه بیدار میشد سجده میکرد و بعد از آن در سجود یا بعد از برداشتن سر از سجود میگفت الحمد
لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور الحمد لله الذی رد علی روحی لاحمده
و اعبده یعنی ستایش مر خدای را که زنده کرد مرا بعد از آنکه میرانید مرا و بسوی اوست زنده شدن و بازگشتن بعد از
مرگ ستایش مر خدای را که باز گردانید بر من روح مرا تا بستایم و بپرستم او را و روایت کرده ثقة الاسلام در کتاب
کافی بسند حسن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که هرگاه شب برخیزی نظر کن در اطراف آسمان و بگوی اللهم انه
لا یواری عنک لیل ساج و لا سماء ذات ابراج و لا ارض ذات مهاد و لا ظلمات بعضها
فوق بعض و لا بحر لجی تدلج بین یدی المدلج من خلقک تعلم خائنة الاعین و ما
تخفی الصدور غارت النجوم و نامت العیون و انت الحی القیوم لا تاخذک سنة و لا نوم
سبحان رب العالمین و اله المرسلین و الحمد لله رب العالمین یعنی خدایا محجوب نمیگرداند از تو
شب بسیار تاریک که ظلمت آن بشدت و دوام موسوم باشد و نه آسمان خداوند برجها و نه زمین صاحب مهدها
یعنی جاهای هموار گسترده و نه ظلمتهای بر سر هم جمع شده و نه دریای ژرف که شبگیر میکنی در پیش روی
کسی که شبگیر کند بسوی تو از خلق تو میدانی خیانت چشمها را یا نظره خائنه که از چشمها صادر شود و آنچه نهان میدارد

دلها فرو رفته‌اند ستارها و بخواب رفته چشمها و تویی زنده پاینده بر پای دارنده نمیگیرد ترا پینکی و نه خواب
منزه و مقدس میکنم پروردگار عالمیان و معبود مسلمانان را ستایش مر خدای را که خداوندگار و آفریدگار عالمیان است
و بعد از آن پنج آیه از آل عمران بخوان ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار
لآیات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق
السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من
تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی
للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا
مع الابرار ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف
المیعاد یعنی بدرستیکه در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا بهم در رفتن
ایشان بنقصان و زیادت هر آینه نشانهاست بر هستی آفریدگار و یکانگی و کمال علم و قدرت او مر خداوندان خرد را
که عقول ایشان از شوائب حس و وهم صافی و بادراک حقایق اسرار و حقائق آثار وافی باشد و این اولی الالباب آنانند
که باخلاص یاد میکنند خدا را در حالت استادن و در وقت نشستن و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود یعنی همیشه
با ذکر حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق که من احب شیئا اکثر ذکره شب و روزم بجز از یاد تو در خاطر نیست
بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست یا مراد از ذکر نماز است که بر هیئات سه گانه میگذارند بر حسب طاقت خود یا ذکر
بمعنی شکرست یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بدانست و بر نعمت قعود که پایداری صحت و نشست
و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست و یتفکرون الآیه و اندیشه میکنند از روی استدلال در آفرینش آسمانها
و زمین تا اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و موجب بعد و هجران از نظر و دل ایشان برخاسته از غیبت
بحضور آیند و از روی شهود بزبان نیاز گویند ای پروردگار ما نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است

وهرزه پاک میدانم ترا از عبث و فعل باطل پس نگاه دار ما را از عذاب آتش دوزخ ای آفریدگار ما بدرستیکه تو هرگاه در
آری باتش دوزخ پس بتحقیق که خوار و رسوا گردانی او را و این اشارتست بانکه عذاب روحانی اشدست از عذاب
جسمانی چه خزی فضیحت و حقارت نفسانی است و نیست مر ستمکاران را یاران و مددکاران که عذاب از ایشان دفع کنند
و از نفی نصرت نفی شفاعت لازم نیاید چه نصرت شافع بر سبیل قهر و غلبه است ای پروردگار ما شنیدیم ندا کننده منادی
که آشکارا میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است صلی الله علیه و آله یا قرآن بر ینوجه که بگروید بپروردگار خود
پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم ای آفریننده ما پس بیامرز گناهان ما را یعنی ذنوب کبیره را و بپوشان
و درگذران از ما بدیهای ما را یعنی ذنوب صغیره را بسبب اجتناب از کبائر و بمیران ما را با نیکان و نیکوکاران
ای تدبیر کننده و بصلاح آورنده کار ما بده ما را آنچه وعده کرده بر تصدیق فرستادگان خود یا بر زبان رسل خود
و خوار و رسوا مکن ما را روز رستخیز بدرستیکه تو خلاف نمیکنی وعده خود را **فصل** هرگاه نصف شب شود وقت نماز
شب داخل شده است و گاه نصف شدن شب را زوال هم میگویند روایت کرده است رئیس محدثین در فقیه که عمر بن
حنظله سؤال کرده است از جناب صادق علیه السلام و گفته که زوال روز را بروز میشناسیم زوال شب را چون بشناسیم
پس آنحضرت فرموده است که شب را زوالی است همچو زوال آفتاب گفته است که بچه چیز بشناسیم فرموده است که بنجوم
هرگاه منحدر شوند یعنی ستارها هرگاه فرود آیند و ظاهر آنست که مراد آنحضرت از نجوم آن ستارها باشند که در وقت
غروب آفتاب طلوع کرده باشند همچنانکه شیخ شهید رحمه الله گفته است و مراد به انحدار آن باشد که شروع در پستی نماید
و نماز شب در احادیث گاه بر هشت رکعت اطلاق کرده میشود و گاه بر یازده رکعت باضافه شفع و مفرده و تر
و گاه بر سیزده رکعت باضافه دو رکعت نافله فجر و این از نوافل مؤکده است روایت کرده است شیخ طایفه
در تهذیب بسند صحیح از جناب صادق علیه السلام که فرموده است که در وصیتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت علی علیه السلام را فرموده است که یا علی وصیت میکنم ترا در حق نفس تو بچند خصلت پس حفظ کن آن خصلتها را

وعلیک بصلوة الزوال

وبعد از ان اللهم اعنه یعنی خدایا یاری ده او را بر حفظ و رعایت آن خصال و ذکر دیپاره از خصال را تا انکه گفت
وَعَلَيْكَ بِصَلوٰةِ اللَّيْلِ وَعَلَيْكَ بِصَلوٰةِ اللَّيْلِ وَعَلَيْكَ بِصَلوٰةِ اللَّيْلِ وَعَلَيْكَ بِصَلوٰةِ
الزَّوَالِ وَعَلَيْكَ بِصَلوٰةِ الزَّوَالِ و ظاهر آنست که مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله از صلوة لیل سیزده رکعت مذکوره
باشد و از صلوة زوال هشت رکعت نافله زوال همچنانکه بعضی از علمای ما گفته اند و هرگاه خواهی که متوجه عبادت شوی
و ترا حاجت بخلا بوده باشد پس بقضای حاجت ابتدا کن و چون خواهی که داخل خلا شوی اگر در نقش خاتم تو و یا اگر تو
اسم محترم بوده باشد پس باید که با خود نبری و همچنین است زر سفید سکه دار که در کیسه و همیان نبوده باشد پس پای چپ را
در وقت داخل شدن پیش گذار اگر انجا بیت الخلا باشد و اگر موضع تخلی فضایی باشد چون صحرا و مانند آن پس پای
چپ را در موضع نشستن پیش گذار و بگوی بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِيثِ الْمُخْبِثِ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یعنی بنام خدای و بذات خدای پناه میبرم بخدا از شر نجس پلید پلید کننده که آن شیطان مردود است
و اگر تخلی در فضایی واقع شود جایی اختیار کن که کالبد تو دیده نشود و باید که در حالت نشستن تکیه بر پای چپ اندازی
و پای راست را گشاده بگذاری و بسیار ننشینی و سخن مگوی مگر برای حاجتی که دغدغه فوت آن داشته باشی یا بقرا
آیة الکرسی یا الحمد رب العالمین یا حکایت اذان یا ذکر خدای تعالی و بعد از فراغ دست راست خود را ایستاده بر شکم
خود بمال و بگوی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَمَاطَ عَنِّي الْأَذٰى وَهَنَّأَنِي طَعَامِي وَشَرَابِي وَعَافَانِي مِنَ الْبَلْوٰى
یعنی ستایش مر خدایی را که دور کرد از من آزار یا آب آزار را و گوارانید خوردنی و آشامیدنی مرا و عافیت داد مرا
از زحمت و بلیت و استبرا کن باین طریق که انگشت میانین را نزد مقعد بگذاری و بآن مسح کنی تا بیخ ذکر و بعد از ان انگشت
سبابه یعنی انگشت شهادت را در پایین ذکر و انگشت کلان را در بالای آن گذاشته سه بار بکشی و سر ذکر را سه بار بفشاری
و در حال استبرا گلو پاک کنی بر سبیل تنحنح و چون خواهی که آب استنجا کنی بگوی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ
طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجِسًا یعنی ستایش مر خدایی را که گردانیده است آب را پاک و پاک کننده و نگردانیده است

ازاله نماید و استنجا بدست چپ کن خواه در آب و خواه در غیر آب و اگر در دست چپ انگشتری بوده باشد که نگین آن از سنگ
زمزم باشد از دست بیرون آرد و باید که شستن مقعد به سه یعنی انگشت چهارم باشد و در ازالهٔ نجاست غایط که از مخرج
تعدی نکرده باشد آب از سنگ و کلوخ بهتر است و جمع کردن میان هر دو در صورت تعدی و غیر تعدی افضلست و مخرج
غایط را چندان بشوی که آواز مساس دست خود دریابی و در حال استنجا بگوی اللهم حصن فرجی واعفه
واستر عورتی وحرمنی علی النار یعنی خدایا نگاه دار از فجور فرج مرا و عفیف گردان یعنی پرهیزدار
و بپوشان عورت مرا و حرام ساز مرا بر آتش دوزخ و هر را پیش از قبل بشوی و عدد سنگ یا کلوخ را طاق کردن
پاک نشود و هر سنگ را بطریق گردش تمامی محل برسان و در وقت بیرون آمدن از خلا پای راست پیش گذارد و بگوی الحمد
لله الذی عرفنی لذته وابقی فی جسدی قوته واخرج عنی اذاه یا لها نعمة یا لها نعمة
یا لها نعمة لا یقدر القادرون قدرها یعنی ستایش مر خدای راست که چشانیده است بمن لذت آنرا
و گذاشته است در من قوت آنرا و بیرون کرده است از من رنج و اذیت آنرا ای نعمت عجب ای نعمت شگرف ای نعمت عظیم
که نتوانند قدرشناسان قدر و اندازهٔ آنرا و بزرگ نداشته حق آن نعمت را یا شماره آن نمی دانند و احصای آن
فصل چون از خلا بیرون آیی ابتدا کن بمسواک پس وضو کامل بساز چنانکه در باب اول گذشت و بعد از آن خوشبوی
بکار دار که مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت رسول را صلی الله علیه و آله مشکدانی بود که هرگاه وضو
میساخت آنرا بدست میگرفت در حالتی که دستش تر بود و مرویست هم از آنحضرت علیه السلام که فرموده است که دو رکعتی که با بوی
خوش گزارده شود فاضلتر است از هفتاد رکعت که بی بوی خوش گزارده شود و بدانکه بوی خوش بکار داشتن مستحبست از برای
هر نماز و هر دعا و بخصوص نماز شب و دعاهای آن نیست و چون وضو بسازی و بوی خوش بکار داری پس رو بقبله
بنشین و دعایی که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در اول شب میخوانده است بخوان الهی غارت نجوم سماتک
و نامت عیون انامک و هدأت اصوات عبادک و انعامک و غلقت الملوک علیها

ابوابها وطاف علیها حراسها واحتجبوا عمن یسالهم حاجة او ینتجع منهم فائدة
وانت الهی حی قیوم لا تأخذک سنة ولا نوم ولا یشغلک شیء عن شیء ابواب سمائک
لمن دعاک مفتحات وخزائنک غیر مغلقات وابواب رحمتک غیر محجوبات و
فوائدک لمن سالک غیر محظورات بل هی مبذولات الهی انت الکریم الذی لا ترد
سائلا من المؤمنین سالک ولا تحتجب عن احد منهم ارادک لا وعزتک وجلالک
ولا تختزل حوائجهم دونک ولا یقضیها احد غیرک اللهم وقد ترانی ووقوفی و
ذل مقامی بین یدیک وتعلم سریرتی وتطلع علی ما فی قلبی وما یصلح به امر آخرتی
ودنیای اللهم ان ذکر الموت واهوال المطلع والوقوف بین یدیک نغصنی مطعمی
ومشربی واغصنی بریقی واقلقنی عن وسادی ومنعنی رقادی کیف ینام من یخاف
ملک الموت فی طوارق اللیل وطوارق النهار بل کیف ینام العاقل وملک الموت
لا ینام لا باللیل ولا بالنهار ویطلب روحه بالبیات وفی آناء الساعات یعنی ای معبود من
فرو رفته یا فرو رفته است ستارهای آسمان تو و بخواب رفته است چشمهای خلقان تو و ساکن شده است آوازهای
بندگان تو و چارپایان تو و بسته اند پادشاهان بر خود درهای خود را و گردیده اند بر گرد ایشان پاسبانان ایشان
و در حجاب شده اند آن پادشاهان از کسی که درخواست کند از ایشان حاجتی یا طلب نماید از ایشان فایده و احسانی و تو
ای معبود من زنده قایم و پاینده که نمیگیرد ترا نعاس که آنرا پینکی گویند و نه خواب و مشغول نمیسازد ترا چیزی
از چیزی درهای آسمان برای هر که خواند ترا گشاده است و خزینهای تو در بسته نیست و درهای رحمت تو پوشیده
و در پرده نیست و فایدهای تو از سائل تو بازداشته نیست بلکه آن بخشیده شده است ای معبود من تویی کریمی
که رد نمیکنی سائلی را از مؤمنان که سوال کرده باشند ترا و محجوب نمیشوی یعنی پوشیده نمیداری خود را از هیچ یک

از سوسنان کی ترا خواسته باشند نه رد سائلان منمایی و نه احتجاب از خواهشمندان نزد خیانت یعنی هیچیک از ردو احتجاب
از تو صادر نمیشود بحق عزت و بزرگواری تو و بریده نشود و تعویق نیفتد حاجتهای ایشان نزد تو و بر آورده فکرده اند آنرا
هیچکس بجز تو خدایا و بتحقیق می بینی مرا و ایستادگی مرا و خواری مقام مرا در برابر عظمت و کبریای تو میدانی ضمیر مرا و اطلاع
داری بر آنچه در دل منست و بر آنچه شایسته میکرد و سبب آن کار آخرت و دنیای من خدایا بدرستیکه یاد مرگ و هولهای
آخرت که بعد از مرگ بران اطلاع یابند و ایستادن روز محشر در محکمه عدل و قضای تو ناخوش و ناگوار کردانیده است خوردنی
و آشامیدنی مرا و گلوگیر کرده است مرا آب دهن من و این کنایه است از غایت خوف و اضطراب و بی آرام کرده است مرا
از بالش آسایش و باز داشته است از من خواب مرا چگونه بخوابد کسی که میترسد از ملک الموت در حوادث شب و حوادث
روز بلکه چون بخوابد خردمند و حال آنکه قابض ارواح نمیخوابد نه در شب و نه بروز و میطلبد روح او را در وقت شب
گذرانیدن و در اوقات همه ساعتها و آن حضرت علیه السلام بعد ازین دعا سجده میکرد و روی مبارک خود بر خاک
میگذاشت و میگفت اَسْاَلُکَ الرَّوْحَ وَالرَّاحَۃَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عَنِّی حِیْنَ اَلْقَاکَ یعنی در خواست
میکنم از تو بخشایش و آسایش در وقت مرگ و در گذشتن از گناه من در هنگام لقای تو و آنحضرت علیه السلام پیش از
نماز شب دو رکعت نماز میگزارد و در رکعت اول قل هو الله میخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و بعد از آن
هر دو دست بر میداشت بتکبیر و دعا میکرد و چون تو این دو رکعت نماز بگزاری خوبست که دعائی بخوانی که روایت کرده است
رئیس المحدثین در کتاب امالی از ابی الدرداء که او شنیده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در اول شب باین دعا نطق
میکرد اِلٰهِیْ کَمْ مِنْ مُوْبِقَۃٍ حَلُمْتَ عَنْ مُقَابَلَتِهَا بِنِقْمَتِکَ وَکَمْ مِنْ جَرِیْرَۃٍ تَکَرَّمْتَ عَنْ کَشْفِهَا
بِکَرَمِکَ اِلٰهِیْ اِنْ طَالَ فِیْ عِصْیَانِکَ عُمْرِیْ وَعَظُمَ فِی الصُّحُفِ ذَنْبِیْ فَمَا اَنَا مُؤَمِّلٌ غَیْرَ
غُفْرَانِکَ وَلَا اَنَا بِرَاجٍ غَیْرَ رِضْوَانِکَ اِلٰهِیْ اُفَکِّرُ فِیْ عَفْوِکَ فَتَهُوْنُ عَلَیَّ خَطِیْئَتِیْ ثُمَّ
اَذْکُرُ الْعَظِیْمَ مِنْ اَخْذِکَ فَتَعْظُمُ عَلَیَّ بَلِیَّتِیْ اٰهِ اِنْ اَنَا قَرَاْتُ فِی الصُّحُفِ سَیِّئَۃً اَنَا

تا سپها

تا سپها وانت محصیها فتقول خذوه فیا له من ماخوذ ولا تنجیه عشیرته ولا تنفعه
قبیلته اٰهٍ من نار تنضج الاکباد والکلی اٰهٍ من نار نزاعۃ للشوی اٰهٍ من غمرۃ من لهبات
لظی یعنی ای معبود من بسا از موجبات هلاک یعنی معاصی و آثام که حلم ورزیدی تو و عفو نمودی از مقابلهٔ آن بعقوبت و انتقام
و بسا از گناه که بزرگواری نمودی و در گذشتی از آشکار کردن آن بکرم خود ای معبود من اگر چه دراز شد در نافرمانی تو
عمر من و بزرگ شد در نامهای اعمال گناه من پس نیستم من امیدوار بجز آمرزش ترا و نیستم من توقع دار بجز خشنودی
ترا ای معبود من اندیشه میکنم در عفو تو پس سهل می آید بر من گناه من پس یاد میکنم مواخذه و عقوبت عظیم ترا پس بزرگ
می آید بر من بلیت من آه اگر من بخوانم در نامهای اعمال گناهی را که من فراموش کرده باشم و حال آنکه تو داننده
و ضبط کننده آنی پس بگویی ملائکه عذاب که بگیرید او را پس ای فریاد من وای گرفتاری که نجات نتواند داد او را
قوم و عشیرت او و سود ندارد او را قبیله و جماعت او آه از آتشی که می پزاند جگرها و گردهها را آه از آتشی که
میکشد پوستها از سرها آه از شعلهٔ فرو گیرنده از شعلهای آتش دوزخ و بعد ازین دعا کریه کن و هر دعا که خواهی بکن
و علمای ما اجماع کرده اند بر آنکه اول وقت نماز شب نصف شبست و هر چند بصبح دوم نزدیکتر باشد افضلست پس اگر صبح
طلوع کند و او چهار رکعت از نماز شب گزارده باشد تمام آنرا سبکبار اداء و نیت اداء کند و بالحمد اکتفا نماید و مشهور
آنست که تقدیم این نماز بر نصف شب مر صاحب عذر را جایزست و قضای آن افضلست از تقدیم آن پس هر گاه خواهی که فارغ شوی
از نماز شب کئی سزاوارست که بگویی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَۃِ وَاٰلِهٖ وَ
اُقَدِّمُهُمْ بَیْنَ یَدَیْ حَوَائِجِیْ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِیْ بِهِمْ عِنْدَکَ وَجِیْهًا
فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِیْ بِهِمْ وَلَا تُعَذِّبْنِیْ بِهِمْ وَاهْدِنِیْ بِهِمْ
وَلَا تُضِلَّنِیْ بِهِمْ وَارْزُقْنِیْ بِهِمْ وَلَا تَحْرِمْنِیْ بِهِمْ وَاقْضِ لِیْ حَوَائِجَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃِ
اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَبِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ یعنی خدایا توجه میکنم بسوی تو بوسیلهٔ پیغمبر تو که پیغمبر رحمتست

و بوسیلهٔ اهل بیت او صلی الله علیه و آله و تقدیم میکنم ایشانرا در برابر حاجتهای خود خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد
و بگردان مرا بسبب ایشان صاحب جاه و بزرگواری در دنیا و آخرت و از جملهٔ مقربان نعیم خدایا ببخشای مرا بوسیلهٔ ایشان
و عذاب مکن مرا بحق ایشان و هدایت کن مرا بسبب ایشان و گمراه مکن مرا بحرمت ایشان و روزی ده مرا بوساطت ایشان
و محروم و بی بهره مساز مرا بعزت ایشان و بر آور برای من حاجتهای دنیا و آخرت را بدرستیکه تو بر هر چیز توانا
و بهمه چیز دانایی و بعد از آن ابتدا میکنی برکعت اول با تکبیرات افتتاحیه هفتگانه با دعاهای سه گانه معهوده
و افضل آنست که درین رکعت بعد از الحمد سوره قل هو الله یکبار خوانده شود و در رکعت دوم سوره جحد و در شش رکعت دیگر
سورهای دراز مثل سوره انعام و کهف و انبیا و یس و سورهای حم و آنچه مانند اینها باشد در درازی و جایزست هر گاه که
در هر یک از نافلها سوره را از روی مصحف بخوانی و اگر چه سوره دیگر از بر داشته باشی اما در فرائض جایز نیست مگر وقتی
که از بر نداشته باشی و بعضی گفته اند که مطلقا در فرائض و نوافل جایزست و این قول ضعیف است و هر گاه وقت گنجایش
سورهای دراز نداشته باشد الحمد و قل هو الله در هر رکعت کافیست و ترا میرسد که بالحمد تنها اکتفا کنی همچو سایر نافلها
و بدانکه علمای ما اتفاق کرده اند که قنوت همچنانکه در فرائض مستحب است در رکعت دوم هر نافله نیز مستحب است و این
استحباب را ثقة الاسلام در کتاب کافی بسند صحیح از جناب صادق علیه السلام روایت کرده است و از قنوت همین قدر
کافی است که بگویی اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃِ اِنَّکَ عَلٰی
کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ همچنانکه روایت کرده است این را در کتاب کافی بسند حسن هم از آنحضرت علیه السلام و روایتست که بتسبیح
اکتفا میتوان کرد و مستحب است که بقنوت جهر نمایند اگر چه در نافلهٔ روز باشد و سزاوار آنست که قنوت را دراز کنی
خصوصا در نماز شب که وقت آن وسیع است و روایت کرده است رئیس المحدثین در فقیه از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله که فرموده است که هر که طول قنوت او در دار دنیا بیشترست طول راحت او در روز قیامت بیشترست و سید
جلیل رضی الدین علی بن طاوس قدس الله روحه پاره از قنوتهای دراز که ائمهٔ اسلام صلوات الله علیهم بآن قنوت میفرمودند

و دران قنوتها

و دران قنوتها بر دشمنان مین دعا و نفرین میکرده اند در کتاب مهج الدعوات آورده است و اگر قنوت در نوافل از
روی کتاب و مانند آن خوانده شود جائزاست و منع این مخصوص فرایض و از جملهٔ دعاهای مختصر که قنوت کردن بآن
در نوافل و فرایض سزاوارست آنست که روایت شده است از جناب صادق علیه السلام اِلٰهِیْ کَیْفَ اَدْعُوْکَ وَ
قَدْ عَصَیْتُکَ وَکَیْفَ لَا اَدْعُوْکَ وَقَدْ عَرَفْتُ حُبَّکَ فِیْ قَلْبِیْ وَاِنْ کُنْتُ عَاصِیًا مَدَدْتُ
اِلَیْکَ یَدًا بِالذُّنُوْبِ مَمْلُوَّۃً وَعَیْنًا بِالرَّجَاءِ مَمْدُوْدَۃً مَوْلَایَ اَنْتَ عَظِیْمُ الْعُظَمَاءِ وَاَنَا
اَسِیْرُ الْاُسَرَاءِ اَنَا الْاَسِیْرُ بِذَنْبِیْ الْمُرْتَهَنُ بِجُرْمِیْ اِلٰهِیْ لَئِنْ طَالَبْتَنِیْ بِذَنْبِیْ لَاُطَالِبَنَّکَ
بِکَرَمِکَ وَلَئِنْ طَالَبْتَنِیْ بِجُرْمِیْ لَاُطَالِبَنَّکَ بِعَفْوِکَ وَلَئِنْ اَمَرْتَ بِیْ اِلَی النَّارِ لَاُخْبِرَنَّ
اَهْلَهَا اَنِّیْ کُنْتُ اَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّ الطَّاعَۃَ تَسُرُّکَ
وَالْمَعْصِیَۃَ لَا تَضُرُّکَ فَهَبْ لِیْ مَا یَسُرُّکَ وَاغْفِرْ لِیْ مَا لَا یَضُرُّکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ یعنی ای معبود
من چون بخوانم ترا و حال آنکه نافرمانی تو کرده ام و چگونه نخوانم ترا و حال آنکه یافته ام دوستی ترا در دل خود و اگر چه
عاصی گشته ام و گسترده ام بسوی تو دستی را که از جنس گناهان پرست و باز کرده ام بسوی تو چشمی را که نگاهش با میدواری
کشیده شده است ای مولای من تو عظیمی بزرگ بزرگانی و منم اسیر اسیران منم گرفتار بگناه خود و بگرو افتاده بجرم و خطای
خود الهی اگر باز خواست کنی مرا بگناه من هر آینه طلب آمرزش میکنم از تو بکرم تو و اگر باز خواست کنی مرا بجنایت من هر آینه در خواست
میکنم از تو عفو ترا و اگر بفرمایی مرا بسوی آتش دوزخ هر آینه خبر میدهم اهل دوزخ را که من بودم که میگفتم کلمتین شهادت را یعنی
لا اله الا الله محمد رسول الله خدایا بدرستیکه طاعت بندگان خشنود میسازد ترا و معصیت ایشان ضرر نمیرساند تو پس بخشش کن
بمن آنچه خشنود میسازد ترا و بیامرز مرا آنچه ضرر نمیرساند بتو ای بخشاینده ترین بخشایندگان و از جملهٔ ادعیهٔ متوسطه که
در قنوت هم خواندن آن خوبست دعاء وسائل است که مروی است از حضرت امام محمد تقی علیه السلام اَللّٰهُمَّ اِنَّ
الرَّجَاءَ لِسَعَۃِ رَحْمَتِکَ اَنْطَقَنِیْ بِاسْتِقَالَتِکَ وَالْاَمَلَ لِاَنَاتِکَ وَرِفْقِکَ شَجَّعَنِیْ عَلٰی طَلَبِ

اماناك وعفوك ولي يا رب ذنوب قد واجهتها اوجه الانتقام وخطايا قد لاحظتها
اعين الاصطلام واستوجبت بها على عدلك اليم العذاب واستحققت باجتراحها مبير
العقاب وخفت تعويقها لاجابتي وردها اياي عن قضاء حاجتي وابطالها لطلبتي و
قطعها لاسباب رغبتي من اجل ما انقض ظهري من ثقلها وبهظني من الاستقلال بحملها
ثم تراجعت رب الى حلمك عن الخاطئين وعفوك عن المذنبين ورحمتك للعاصين
فاقبلت بثقتي متوكلا عليك طارحا نفسي بين يديك شاكيا بثي اليك سائلا ما لا
استوجبه من تفريج الهم ولا استحقه من تنفيس الغم مستقيلا لك اياك واثقا
مولاي بك اللهم فامنن علي بالفرج وتطول علي بسهولة المخرج وادللني برافتك
على سمت المنهج وازلقني بقدرتك عن الطريق الاعوج وخلصني من سجن الكرب باقالتك
واطلق اسري برحمتك وطل علي برضوانك وجد علي باحسانك واقلني عثرتي وفرج
كربتي وارحم عبرتي ولا تحجب دعوتي واشدد بالاقالة ازري وقو بها ظهري و
اصلح بها امري واطل بها عمري وارحمني يوم حشري ووقت نشري انك جواد كريم
غفور رحیم یعنی خدایا بدرستیکه امید شمول و فراخی رحمت تو گویا گردانیده است مرا بطلب اقالت و عفو تو و امیدواری
علم و رفق تو دلیر کرده است مرا بر طلب زنهار و آمرزش تو و مرا ای پروردگار من گناهانست که مواجهه نموده است
با آن رویهای انتقام و خطاهاست که ملاحظه نموده است آنرا چشمهای اصطلام یعنی از بیخ برکندن و مراد ازین دو
استعاره آنست که آن ذنوب و خطایا موجب سرعت انتقام و ازدیاد و باعث تعجیل عقوبت و استیصال است و مستوجب
شده ام بسبب آن گناهان بنا بر عدل تو عذاب دردناک را و مستحق شده ام بسبب اکتساب آن خطایا عقاب هلاک کننده را
و ترسیده ام که تعویق نمایند آن گناهان و مانع شوند از اجابت من و رد کنند مرا از قضاء حاجت من و بسبب باطل کردن

آنها مطلب مرا و قطع کردن آنها اسباب رغبت مرا از جهت آنچه شکسته است پشت مرا از گرانی آن و سنگین گردانیده است
مرا از خود برداشتن بار آن پس بازگشتم ای پروردگار بسوی حلم و عفو تو از خطا کنندگان و درگذشتن تو
از گناهکاران و بخشایش تو نسبت بعاصیان پس روی بتو آوردم با اعتماد محکم و امید استوار خود در حالتی که
توکل کرده ام بر تو و انداخته ام نفس خود را در برابر لطف و کرم تو و گله آورده ام از غم بسیار و اندوه بیشمار خود بسوی تو
و درخواست نموده ام چیزی را که سزاوار آن نیستم از زدودن اندوه و مستحق آن نیستم از ستردن غم و طلب عفو و اقالت
نموده ام از تو با استقبال لطف و رحمت تو نموده ام و محکم چنگ درزده ام ای مولای من بکرم تو خدایا پس بخشش
نمای بر من بوا شدن اندوه و انعام کن بر من بآسانی بدر رو و نجات و هدایت کن مرا بمهربانی خود براه روشن
و یکسان و دور کن مرا از راه کج و رهایی ده مرا از زندان اندوه و بی آرامی بعفو و اقالت خود و بگشای بند مرا
برحمت خود و تفضل کن بر من بخشنودی خود و بخشش کن بر من باحسان خود و درگذران لغزش مرا و زائل کن اندوه محنت
مرا و ببخشای بر اشک چشم من و محجوب مساز دعوت مرا یعنی رد مکن دعای مرا و محکم ساز باقالت خود قوت مرا
و توانایی ده بسبب آن پشت مرا و اصلاح کن بآن کار مرا و دراز گردان بسبب آن عمر مرا و ببخشای بر من در روز حشر من
و هنگام نشر من بدرستیکه تو بخشنده کرم نماینده و مهربان بخشاینده و میان هر دو رکعت از رکعتهای هشتگانه بخوانند این دعا را
میخواند اللهم اني اسالك ولم يسال مثلك انت موضع مسالة السائلين ومنتهى
رغبة الراغبين ادعوك ولم يدع مثلك وارغب اليك ولم يرغب الى مثلك
انت مجيب دعوة المضطرين وارحم الراحمين اسالك بافضل المسائل وانجحها و
اعظمها يا الله يا رحمن يا رحيم وباسمائك الحسنى وامثالك العليا ونعمك التي
لا تحصى وباكرم اسمائك عليك واحبها اليك واقربها منك وسيلة واشرفها
عندك منزلة واجزلها لديك ثوابا واسرعها في الامور اجابة وباسمك المكنون

الاكبر الاعز الاجل الاعظم الاكرم الذي تحبه وتهواه وترضى به عمن دعاك و
بكل اسم هو لك في التورية والانجيل والزبور والفرقان العظيم وبكل اسم دعاك به
حملة عرشك وملائكتك وانبياؤك ورسلك واهل طاعتك من خلقك ان
تصلي على محمد وال محمد وان تعجل فرج وليك وابن وليك وتعجل خزي اعدائه
وان تفعل بي كذا وكذا یعنی خدایا بدرستیکه من سوال میکنم ترا و سوال کرده نشده است مانند تو کمانند تو
و تو محل سوال خواهندگانی و منتهای خواهش خواهشمندانی میخوانم ترا و خوانده نشده است مانند تو و رغبت مینمایم بسوی تو
و رغبت کرده نشده است بسوی مانند تو و تویی اجابت کننده دعای بیچارگان و بخشاینده ترین بخشایندگان در خواست میکنم
از تو بفاضلترین مسألتها و رواترین آن و بزرگترین آن ای خدای روزی بخش بخشاینده و بحق نامهای نیکوی تو و مثلهای
بلند تو و نعمتهای تو که احصای آن نتوان کرد و بحرمت گرامی ترین نامهای تو و دوست ترین آنها بسوی تو و نزدیکتر
آنها بتو از روی وسیلت و شریفترین آنها نزد تو بقدر و منزلت و بیشترین آنها پیش تو از روی اجر و مثوبت و سریعترین
آنها در کارها از روی اجابت و بحق آن نام پوشیده تو که از سایر نامها بزرگتر و عزیزتر و عظیمتر و بزرگوارتر و گرامی
تر است آن نامی که دوست میداری و میخواهی آنرا و خشنود میشوی بسبب آن نام از کسی که بخواند ترا و بحق هر نامی که
مر تراست در توریه و انجیل و زبور و قرآن بزرگ و بحق هر نامی که خوانده اند ترا بآن نام حاملان عرش تو و
فرشتگان تو و پیغمبران تو و فرستادگان تو و اهل طاعت تو از آفریدگان تو اینکه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد
و زود برآری زوال اندوه ولی خود و فرزند ولی خود را یعنی حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و تعجیل کنی رسوایی
و خواری و گرفتاری دشمنان او را و بکنی با من چنین و چنین و بعد از آن تسبیح زهرا علیها السلام میگویی و بعد از
تسبیح هر دعا که خواهی میکنی و بعد از آن دو سجده شکر بجای می آری و خوبست که در یکی ازین دو سجده دعایی که
بحضرت امام زین العابدین علیه السلام منسوبست بخوانی الهي وعزتك وجلالك وعظمتك لو اني

منذ بدعت فطرتي من اول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة في كل
طرفة عين سرمد الابد بحمد الخلائق وشكرهم اجمعين لكنت مقصرا في بلوغ اداء
شكر خفي نعمة من نعمك علي ولو اني كربت معادن حديد الدنيا بانيابي و
حرثت ارضها باشفار عيني وبكيت من خشيتك مثل بحور السموات والارضين
دما وصديدا لكان ذلك قليلا في كثير ما يجب من حقك علي ولو انك الهي عذبتني
بعد ذلك بعذاب الخلائق اجمعين وعظمت للنار خلقي وجسمي وملأت طبقات
جهنم مني حتى لا يكون في النار معذب غيري ولا يكون لجهنم حطب سواي لكان
ذلك بعدلك علي قليلا في كثير ما استوجبته من عقوبتك یعنی الهی بعزت و بزرگی
و بزرگواری تو سوگند که اگر من از آن زمان باز که پدید آورده خلقت مرا از اول روزگار عبادت کردمی ترا بر دوام
همیشگی پروردگاری تو بهر مویی در هر چشم زدنی در همه اجزای زمان بی نهایت بستایشی که همه آفریدگان کنند و سپاسی
که همه ایشان بجای آرند هر آینه کوتاهی و نارسایی داشتمی در رسیدن اداء شکر پنهان نعمتی از نعمتهای تو بر من و اگر
من بکاویدمی کانهای آهن دنیا را بمژگان دو چشم خود و بگریستمی از ترس تو مانند دریاهای آسمانها و زمینها خون و ریم
آمیخته هر آینه بودی این کار اندکی از بسیار آنچه واجبست از حق تو بر من و اگر تو خدایا عذاب میکردی مرا بعد ازین
بعذاب همه خلایق و بزرگ میساختی در آتش دوزخ خلقت و کالبد مرا و پر میکردی درکات جهنم را از من تا آنکه نباشد
در آتش عذاب کرده شده بجز من و نباشد مر جهنم را هیزمی سوای من هر آینه بودی این کار بداوری و دادگری تو
بر من اندکی از بسیار آنچه من سزاوار آنم از عقوبت تو و چون از رکعت هشتم فارغ شوی این دعا بخوان یا الله
یا الله ده بار صل على محمد واله وارحمني وثبتني على دينك ودين نبيك ولا
تزغ قلبي بعد اذ هديتني وهب لي من لدنك رحمة انك انت الوهاب یعنی خدایا

نوست بر محمد و آل او و ببخشای مرا و ثابت گردان مرا بر دین خود و دین پیغمبر خود و برگردان ال مرا از حق بعد از آنکه هدایت کردی
مرا و ببخش مرا از نزد خود بخشایشی بدرستیکه تویی بسیار بخشنده و بعد از ان این دعا هم میخوانی اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحَیُّ
الْقَیُّومُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ الْمُبْدِئُ الْمُعِیدُ الْمُحْیِی الْمُمِیتُ الْبَدِیُّ الْبَدِیعُ لَکَ
الْکَرَمُ وَلَکَ الْجُودُ وَلَکَ الْمَنُّ وَلَکَ الْاَمْرُ وَحْدَکَ لَاشَرِیکَ لَکَ یَا خَالِقُ یَا رَازِقُ یَا مُحْیِی
یَا مُمِیتُ یَا بَدِیعُ یَا رَفِیعُ اَسْاَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَرْحَمَ ذُلِّی بَیْنَ یَدَیْکَ
وَتَضَرُّعِی اِلَیْکَ وَوَحْشَتِی مِنَ النَّاسِ وَاُنْسِی بِکَ یعنی خدایا تویی زنده پاینده برپای دارنده بلند مرتبه
بزرگوار آفریدگار روزی بخش نو آفریننده باز آورنده زنده کننده میراننده آغاز کننده بی ماده و مدت پدید آرنده
مر تراست بخشش و مر تراست انعام و مر تراست فرمان یگانه و تنهایی تو درین امور که همتا و انباز نیست مر ترا ای آفریننده
روزی دهنده ای زنده کننده میراننده ای نو آورنده بلند مرتبه درخواست میکنم از تو که صلوات فرستی بر محمد و آل
محمد و ببخشایی بر خواری من در برابر جناب کبریای تو و زاری کردن من بسوی تو و رمیدن من از مردم و آرمیدن من
بتو و بعد از ان آنچه امیر المؤمنین علیه السلم بعد از رکعت هشتم بان دعا کرده میخوانی اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْاَلُکَ بِحُرْمَةِ
مَنْ عَاذَ بِکَ وَلَجَاَ اِلٰی عِزِّکَ وَاسْتَظَلَّ بِفَیْئِکَ وَاعْتَصَمَ بِحَبْلِکَ وَلَمْ یَثِقْ اِلَّا بِکَ یَا
جَزِیلَ الْعَطَایَا یَا مُطْلِقَ الْاُسَارٰی یَا مَنْ سَمّٰی نَفْسَهُ مِنْ جُودِهِ وَهَّابًا اَدْعُوکَ رَاغِبًا
وَرَاهِبًا وَخَوْفًا وَطَمَعًا وَاِلْحَاحًا وَاِلْحَافًا وَتَضَرُّعًا وَتَمَلُّقًا وَقَائِمًا وَقَاعِدًا وَرَاکِعًا
وَسَاجِدًا وَرَاکِبًا وَمَاشِیًا وَذَاهِبًا وَجَائِیًا وَفِی کُلِّ حَالَاتِی وَاَسْاَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَکَذَا یعنی خدایا بدرستیکه من درخواست میکنم از تو بحرمت کسی
که پناه آورده است و التجا نموده بعزت تو و سایه گرفته است در ظل رأفت تو و چنگ در زده است بحبل عصمت تو
و اعتماد نموده است مگر بر تو ای خداوند بخششهای بسیار و ای رها کننده اسیران ای کسی که نامیده است خود را

کرم و مرزاست ج

وانقضم

از بخشندگی خود وهّاب یعنی بسیار بخشنده میخوانم ترا خواهان و ترسان و از روی بیم و امید و الحاح و مبالغه و زاری
و فروتنی و ایستاده و نشسته و در حال رکوع و در وقت سجود و سواره و پیاده و در وقت رفتن و هنگام آمدن و در
جمیع احوال خود و درخواست میکنم از تو که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و بکنی با من چنین و چنین و ذکر حاجت میکنی و
بعد از ان دو سجده شکر بجای می آری و در سجده و بعد از سجده آنچه سابقا مذکور شد میخوانی فصل و بعد از فراغ
از هشت رکعت بر میخیزی از برای دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و افضل اوقات این سه رکعت میان فجر اول و فجر
دوم است همچنانکه در باب اول در ذکر صبح صادق و کاذب مذکور شد که از حضرت امیر المؤمنین ع وارد و آنچه که
دلالت بر این معنی وارد وارد است و آنکه شایع در میان متاخرین آنست که لفظ وتر بر رکعت سوم اطلاق کرده
نه بر مجموع سه رکعت و شایع در احادیث که از اصحاب عصمت سلام الله علیهم وارد است عکس آنست همچنانکه روایت
کرده است شیخ طائفه در تهذیب بسند صحیح از جناب صادق علیه السلم که پدرش امام محمد باقر علیه السلم در هر سه رکعت
وتر قل هو الله میخوانده است و همچنانکه روایت کرده است درین کتاب بسند موثق از آنحضرت علیه السلم که فرموده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هشت رکعت زوال را گذاردی و چهار رکعت صلوة اولی یعنی نماز ظهر و هشت رکعت
بعد از ان و چهار رکعت عصر و سه رکعت مغرب و چهار رکعت بعد از مغرب و چهار رکعت عشا و هشت رکعت نماز شب
و سه رکعت وتر و دو رکعت فجر و دو رکعت نماز صبح تا آخر حدیث و همچنانکه روایت کرده است رئیس المحدثین در فقیه
از حفص بن سالم حناط که گفته است شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که میگفت باکی نیست که کسی دو رکعت وتر را
بگذارد و فارغ شود و قضای حاجت خود نماید و بعد از ان برگردد و یک رکعت را بگذارد و بغیر از مذکورات احادیث
دیگر در مدلول مطابق آن باشد وارد است و اطلاق لفظ وتر بر رکعت سوم در احادیث بسیار کم واقع شده است و در
عبارات متاخرین علمای ما بسیار واقع شده و اما قدمای علما رکعت سوم را بیشتر بمفرده و تر تعبیر میکنند همچنانکه
شیخ طائفه در مصباح و غیره چنین تعبیر کرده است و از اینجا ظاهر میشود که کسی که نماز وتر موقوفا نذر کند از عهده نذر بیرون

بیرون نمی آید مگر باداء سه رکعت و آنچه شیخ جلیل ابو علی طبرسی عطر الله مرقده در کتاب مجمع البیان و جوامع الجامع
گفته است که این سوره در هر نماز فرض و نفل دو بار خوانده میشود کلامیست درست بی قصور و آنچه ایراد کرده اند که
کلیه بنماز وتر منتقض میشود وارد نیست والله اعلم و در هر رکعت شفع بعد از الحمد سوره توحید میخوانی و اگر خواهی
قل اعوذ برب الفلق را در یک رکعت میخوانی و قل اعوذ برب الناس را در رکعت دیگر و چون سلام بدهی این دعا را بخوان
اِلٰهِی تَعَرَّضَ لَکَ فِی هٰذَا اللَّیْلِ الْمُتَعَرِّضُونَ وَقَصَدَکَ فِیهِ الْقَاصِدُونَ وَاَمَّلَ فَضْلَکَ وَ
مَعْرُوفَکَ الطَّالِبُونَ وَلَکَ فِی هٰذَا اللَّیْلِ نَفَحَاتٌ وَجَوَائِزُ وَعَطَایَا وَمَوَاهِبُ تَمُنُّ بِهَا
عَلٰی مَنْ تَشَاءُ مِنْ عِبَادِکَ وَتَمْنَعُهَا مَنْ لَمْ تَسْبِقْ لَهُ الْعِنَایَةُ مِنْکَ وَهَا اَنَا ذَا عُبَیْدُکَ
الْفَقِیرُ اِلَیْکَ الْمُؤَمِّلُ فَضْلَکَ وَمَعْرُوفَکَ فَاِنْ کُنْتَ یَا مَوْلَایَ تَفَضَّلْتَ فِی هٰذِهِ
اللَّیْلَةِ عَلٰی اَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ وَعُدْتَ عَلَیْهِ بِعَائِدَةٍ مِنْ عَطْفِکَ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ الْخَیِّرِینَ الْفَاضِلِینَ وَجُدْ عَلَیَّ بِطَوْلِکَ وَمَعْرُوفِکَ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ
وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ الَّذِینَ اَذْهَبَ اللّٰهُ
عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِیرًا اِنَّ اللّٰهَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَدْعُوکَ کَمَا اَمَرْتَ
فَاسْتَجِبْ لِی کَمَا وَعَدْتَ اِنَّکَ لَا تُخْلِفُ الْمِیعَادَ یعنی الهی فرا پیش آمده اند ترا یعنی متصدی طلب عفو
تو شده اند درین شب پیش آیندگان یعنی طلبکاران عفو و مغفرت تو و آهنگ بسوی تو نموده اند قصد کنندگان
و امیدوار فضل و احسان تو شده اند خواهندگان و مر تراست درین شب دهشها و صلها و عطاها و بخششها که انعام
میکنی بآن بر هر که خواهی از بندگان خود و باز میداری آنرا از هر که نرفته باشد برای او عنایتی از جانب تو
و من اینک بنده توام که محتاجم بسوی تو و امیدوارم بفضل و احسان تو پس اگر منتی تو ای مولای من که تفضل
کرده باشی درین شب بر یکی از آفریدگان خود و کرم نموده باشی برو بمنفعتی و مکرمتی از رأفت و مهربانی خود

پس صلوات فرست بر محمد و آل او که نیکان و پاکان و بغایت نیکوکاران و فاضلانند و بخشش کن بر من بفضل و احسان خود
ای پروردگار جهانیان و رحمت کناد خدای تعالی بر محمد که خاتم پیغمبرانست و بر آل او که نیکویان و پاکیزگانند آنکه
دور داشته است خدای از ایشان پلیدی را و پاک گردانیده است ایشان را بعصمت خود پاک گردانیدنی عظیم بدرستیکه
خدای ستوده بزرگوار است خدایا بدرستیکه من میخوانم ترا همچنانکه فرمودی که ادعونی پس مستجاب کن دعای مرا
همچنانکه وعده دادی که استجب لکم بدرستیکه تو خلاف نمیکنی وعده را و بعد از ان برخیز و متوجه شو بمفرده وتر
بتکبیرات سبعه و دعاهای سه گانه معهوده و بعد از الحمد سوره توحید سه بار و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس میخوانی پس دست بقنوت بر میداری و حال آنکه در وقت قنوت گریه کنی یا بشکل گریان باشی
و در قنوت میخوانی آنچه رئیس المحدثین در فقیه از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت
کرده است که آن حضرت فرموده است که در قنوت وتر بگوی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَمَا فِیهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ
وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَنْتَ اللّٰهُ زَیْنُ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ وَاَنْتَ اللّٰهُ جَمَالُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَنْتَ اللّٰهُ عِمَادُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
وَاَنْتَ اللّٰهُ قِوَامُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَنْتَ اللّٰهُ صَرِیخُ الْمُسْتَصْرِخِینَ وَاَنْتَ اللّٰهُ غِیَاثُ
الْمُسْتَغِیثِینَ وَاَنْتَ اللّٰهُ الْمُفَرِّجُ عَنِ الْمَکْرُوبِینَ وَاَنْتَ اللّٰهُ الْمُرَوِّحُ عَنِ الْمَغْمُومِینَ وَ
اَنْتَ اللّٰهُ مُجِیبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّینَ وَاَنْتَ اللّٰهُ اِلٰهُ الْعَالَمِینَ وَاَنْتَ اللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ
وَاَنْتَ اللّٰهُ کَاشِفُ السُّوءِ وَاَنْتَ اللّٰهُ بِکَ تُنْزَلُ کُلُّ حَاجَةٍ یَا اللّٰهُ لَیْسَ یَرُدُّ
غَضَبَکَ اِلَّا حِلْمُکَ وَلَا یُنْجِی مِنْ عِقَابِکَ اِلَّا رَحْمَتُکَ وَلَا یُنْجِی مِنْکَ اِلَّا التَّضَرُّعُ اِلَیْکَ
فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ یَا اِلٰهِی رَحْمَةً تُغْنِینِی بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاکَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِی بِهَا

احییت جمیع ما فی البلاد و بها تنشر میت العباد و لا تهلکنی غما حتی تغفر لی و ترحمنی
و تعرفنی الاستجابة فی دعائی و ارزقنی العافیة الی منتهی اجلی و اقلنی عثرتی
و لا تشمت بی عدوی و لا تمکنه من رقبتی اللهم ان رفعتنی فمن ذا الذی یضعنی
و ان وضعتنی فمن ذا الذی یرفعنی و ان اهلکتنی فمن ذا الذی یحول بینک و بینی
او یتعرض لک فی شیء من امری و قد علمت ان لیس فی حکمک ظلم و لا فی نقمتک
عجلة و انما یعجل من یخاف الفوت و انما یحتاج الی الظلم الضعیف و قد تعالیت
عن ذلک یا الهی فلا تجعلنی للبلاء غرضا و لا لنقمتک نصبا و مهلنی و نفسنی
و اقلنی عثرتی و لا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی و قلة حیلتی استعیذ
بک اللیلة فاعذنی و استجیر بک من النار فاجرنی و اسألک الجنة فلا تحرمنی
و بعد از آن هر دعا که خواهی بکن و هفتاد بار استغفار کن اینست آخر حدیث و ترجمهٔ قنوت اینکه نیست معبودی بجز خدای
بردبار صاحب کرم نیست معبودی بجز خدای بلند مرتبهٔ بزرگوار تنزیه و تقدیس میکنم خدای را که خداوند آسمانهای
هفتگانه و خداوند زمینهای هفتگانه است و آنچه در ایشان و آنچه میان ایشانست و خداوند عرش بزرگ خداوندا
توئی خدای که نور آسمانها و زمینی و توئی خدای که زینت آسمانها و زمینی و توئی خدای که زیبایی آسمانها و زمینی
و توئی خدای که ستون آسمانها و زمینی و توئی خدای که برپای دارندهٔ آسمانها و زمینی و توئی خدای که
دادرس دادخواهانی و توئی خدای که فریادرس فریادخواهانی و توئی خدای که اندوه برندهٔ اندوهگینانی
و توئی خدای که آسایش دهنده و غم زدایندهٔ غمزدگانی و توئی اجابت کنندهٔ دعای بیچارگان و توئی خدای
معبود عالمیان و توئی خدای روزی بخش بخشاینده و توئی خدای بازبرندهٔ بدی و بلیت و توئی خدای که
هر که بتو آورده شود هر حاجتی بر نمیگرداند غضب ترا مگر حلم تو و نمیرهاند از عقوبت تو مگر رحمت تو و نجات

نمیدهد مرا از تو مگر زاری کردن بسوی تو پس بخش مرا از نزد خود ای معبود من رحمتی که بی نیاز گردانی مرا بسبب آن از رحمت
غیر خود بآن قدرتی که بسبب آن احیا نمودی هرچه در شهرها و زمینهاست و بسبب آن زنده میسازی مردهٔ بندگان را
و هلاک مکن مرا از غم تا آنکه بیامرزی مرا و بخشایی بر من و بشناسانی بمن استجابت را در دعای من و روزی کن مرا
عافیت تا نهایت مدت عمر من و درگذر از زلت من و شاد مگردان بغم من دشمن مرا و تمکین مکن دشمن مرا بر گردن من
یعنی او را بر من دست مده خدایا اگر برداری مرا پس کیست آنکه فرو گذارد مرا و اگر فرو گذاری مرا پس کیست آنکه
بردارد مرا و اگر هلاک سازی مرا پس کیست آنکه مانع شود و درآید میان تو و من یا متعرض شود مر ترا در چیزی از کار
من و بتحقیق دانسته ام که نیست در حکم تو ستمی و نه در انتقام تو شتابی و شتاب میکند در چیزی مگر کسی که ترسد فوت
شدن آن چیز را و احتیاج ندارد بستم مگر کسی که ناتوان باشد و تو بلندتری از اینها خوف و ضعف ای معبود من پس مگردان
مرا برای تیر بلا هدف و برای سهام انتقام نشانه و مهلت ده مرا و زایل ساز غم مرا و درگذر از زلت من و در پی
مدار بلا را از عقب بلا پس بتحقیق می بینی ناتوانی و بیچارگی من پناه میجویم بتو درین شب پس پناه ده مرا و زنهار میجویم
بتو از آتش پس زنهار ده مرا و میخواهم از تو بهشت را پس محروم مکن مرا و مستحب است که دعا کنی از برای چهل برادر
مؤمن یا بیشتر باین نهج که بگویی اللهم اغفر لفلان و فلان تا آخر ایشان و بعد از آن هفتاد بار بگویی
استغفر الله ربی و اتوب الیه و خوبست که عدد استغفار را بدست راست بشمری و دست چپ را راست
نگهداری چنانچه رئیس المحدثین در فقیه بسند صحیح روایت کرده است و اگر عدد استغفار را بصد برسانی افضلست و بعد از آن
هفت بار میگویی استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی
علی نفسی و اتوب الیه یعنی طلب آمرزش میکنم از خدایی که نیست معبودی بجز او که زنده و پاینده و برپای
دارنده است از برای جمیع ستم و بزه و تعدی و گزافکاری که بر نفس خود کرده ام و بازگشت میکنم بسوی او و بعد از آن
میگویی رب اسأت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای یا رب جزاء

بما کسبت و هذه رقبتی خاضعة لما اتیت و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی
الرضا حتی ترضی لک العتبی لا اعود یعنی پروردگارا بد کردم و ستم بر نفس خود کردم و بدکاری کردم اینک
و اینک دو دست من پروردگارا بجزای آنچه کسب کرده ام و اینک گردن من در حالتی که ترسان و فروتنی کننده است برای
آنچه بر آن اقدام نموده ام و اینک من در برابر جناب کبریای تو افتاده ام پس بگیر از برای خود از نفس من خشنودی
یعنی راضی ساز نفس مرا بهر چه از تو بر او وارد شود تا آنکه خشنود شوی از من مر تراست خشنودی یعنی بعد ازین در پی
رضای توام عود نمیکنم بآنچه موجب خشم تو باشد و بعد از آن میگویی العفو العفو سیصد بار و بعد از آن میگویی
رب اغفر لی و ارحمنی و تب علی انک انت التواب الرحیم یعنی خداوندا بیامرز مرا و ببخشای
بر من و توبهٔ من بپذیر بدرستیکه توئی توبه پذیر بخشاینده و مستحب است که تطویل کنی در قنوت و بغیر اینها آنچه در قنوت
هشت رکعت نماز شب مذکور شد و اگر وقت وسیع باشد بدان اضافه کن دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام
در قنوت خود میفرموده است چنانکه روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب الهی و سیدی هذه
یدای قد مددتها الیک بالذنوب مملوة و عینای بالرجاء ممدودة و حق لمن دعاک
بالندم تذللا ان تجیبه بالکرم تفضلا سیدی امن اهل الشقاء خلقتنی فاطیل
بکائی ام من اهل السعادة خلقتنی فابشر رجائی سیدی الضرب المقامع
خلقت اعضائی ام لشرب الحمیم خلقت امعائی سیدی لو ان عبدا استطاع الهرب
من مولاه لکنت اول الهاربین منک لکنی اعلم انی لا افوتک سیدی لو ان عذابی
مما یزید فی ملکک لسألتک الصبر علیه غیر انی اعلم انه لا یزید فی ملکک
طاعة المطیعین و لا ینقص منه معصیة العاصین سیدی ما انا و ما خطری
هب لی بفضلک و جللنی بسترک و اعف عن توبیخی بکرم وجهک الهی و سیدی

ارحمنی مصروعا علی الفراش تقلبنی ایدی احبتی و ارحمنی مطروحا علی المغتسل یغسلنی
صالح جیرتی و ارحمنی محمولا قد تناول الاقرباء اطراف جنازتی و ارحم فی ذلک البیت
المظلم وحشتی و غربتی و وحدتی یعنی ای سرور من این دو دست منست که گسترده ام آنرا بسوی تو حال
آنکه پر از گناهانست و دو چشم منست که نگاهش بامیدواری کشیده شده است بسوی تو و حقست مر کسی که بخواند ترا
با پشیمانی از روی فروتنی و تذلل اینکه اجابت کنی او را بکرم خود از روی احسان و تفضل ای سرور من آیا از اهل شقاوت
آفریدی یا تقدیر کردی مرا پس دراز کنم گریهٔ خود را یا از اهل سعادت پس مژده دهم امید خود را فراخ کرده ام امید
ای سرور و خداوندگار من آیا برای زدن چکشها و گرزهای گران آفریدی اعضای مرا یا برای آشامیدن آب گرم
دوزخ آفریدی رودهای مرا خداوندا اگر بنده توانستی که گریزد از مولای خود هرآینه بودمی اول گریزندگان از تو لیکن
من میدانم که فوت نمیشوم از تو یعنی از قبضهٔ قدرت و عرصهٔ داوری تو بیرون نمیتوانم رفت خداوندا اگر عذاب
من از آن چیزی بود که می افزود در پادشاهی تو هرآینه سؤال میکردم از تو که صبر دهی مرا بر آن عذاب لیکن من میدانم
که نمی افزاید در پادشاهی تو طاعت فرمانبرداران و کم نمیکند از آن نافرمانی گناهکاران خداوندا چیستم من
و چیست قدر و منزلت من ببخش مرا بفضل خود و بپوشان گناه مرا بستر خود و درگذر از سرزنش من بکرم ذات
خود معبودا و خداوندا ببخشای بر من در حالتی که افتاده باشم بر زمین که میگردانیده باشند مرا دستهای دوستان
من و ببخشای بر من در حالتی که انداخته شده باشم بر تخت شستنگاه که می شسته باشند مرا صالحان همسایگان من
و ببخشای بر من در حالتی که بردارند مرا و گرفته باشند خویشان اطراف جنازهٔ مرا و ببخشای در آن خانهٔ تاریک
بر وحشت و غریبی و تنهایی من و اگر وقت گنجایش تطویل قنوت نداشته باشد پس مر تراست که اکتفا کنی
بآنچه خواهی از قنوتها که وقت گنجایش آن داشته باشد و از جملهٔ دعاهای مختصر که خواندن آن در تنگی
و فراخی وقت در قنوت وتر و غیر آن خوبست اینست اللهم ان کثرت الذنوب تکف ایدینا

حتى انسلخنا اليك بالسؤال والمداومة على المعاصي تمنعنا عن التضرع والابتهال

والرجاء يحثنا على سؤالك يا ذا الجلال فان لم يعطف السيد على عبده فمن

يلتجي النوال فلا ترد اكفنا المتضرعة اليك الا ببلوغ الآمال وصلى الله على اشرف

الانبياء والمرسلين محمد واله الطاهرين يعني خدايا بدرستيكه بسياری گناهان باز ميدارد و تهی

مارا از گسترده شدن بسوی تو بجهت سوال و مداومت بر معصيتها مانع ميشود مارا از تضرع و زاری کردن بدعا و اميدواری

باعث ميشود مارا بر سوال تو ای خداوند بزرگواری پس اگر مهربان نشود مولی بر بنده خود پس از که بجويد بخشش را

پس باز مگردان دستهای مارا که زاری کننده است بسوی تو مگر با رسيدن اميدها و رحمت کناد خدای بر بهترين

پيغمبران و فرستادگان محمد و آل او که پاکانند و چون از قنوت فارغ شوی برکوع کن و بعد از برداشتن سر از

رکوع ميگويی هذا مقام من حسناته نعمة منك وسيئاته بعمله وذنبه عظيم

وشكره قليل الهي طموح الآمال قد خابت الا لديك ومعاكف الهمم قد تقطعت الا

عليك ومذاهب العقول قد سمت الا اليك فاليك الرجاء واليك الملتجى يا اكرم

مقصود ويا اجود مسئول هربت اليك بنفسي يا ملجأ الهاربين باثقال الذنوب

احملها على ظهري وما اجد اليك شافعا سوى معرفتي بانك اقرب من رجاه

الطالبون ولجأ اليه المضطرون وامل ما لديه الراغبون يا من فتق العقول

بمعرفته واطلق الالسن بحمده وجعل ما امتن به على عباده كفاء لتادية

حقه صل على محمد واله ولا تجعل للهموم على عقلي سبيلا ولا للباطل

على عملي دليلا برحمتك يا ارحم الراحمين يعني اين مقام کسی است که حسنات او نعمتی است

از جانب تو و سيئات او از عمل خود شده است و گناه او عظيم است و شکر او اندک است الهی اميدهای بلند غايب

وبی بهره شده است از همه جا مگر نزد تو و عکوف آرامت همتها بريده شده و برگشته است از همه باب مگر بر درجود و احسان

تو و راه عقلها بلند شده و بالا رفته است بهمه اشيا مگر بسوی جناب کبريای تو پس بسوی تست اميدواری و بسوی

تو ست پناه ای کريمترين کسی که آهنگ بسوی او کرده شود و ای بخشنده ترين کسيکه درخواست از و نموده آيد گريختم بسوی

تو با نفس خود ای پناه گريزندگان با بارهای گران گناهان بر ميدارم آن بارها را بر پشت خود و نمييابم بسوی تو

شفاعت کننده بجز علم و معرفت من بانکه تو نزديکترين کسی که اميدوار شده اند با او طالبان و پناه برده اند بسوی او

بيچارگان و توقع نموده اند نعمتی را که نزد او ست خواهشمندان ای آنکه گشوده است عقلهای مارا بشناسايی خود و گشاده است

زبانهارا بستايش خود و گردانيده است تکليف را که انعام کرده است بان بر بندگان خود شکر و پاداش برای ادای

کردن حق نعمتهای خود صلوات فرست بر محمد و آل او و مساز غمهارا يا قصدهای مختلفه را بر عقل من راهی و نه مر

باطل را بر عمل من رهنمايی يعنی چنان کن که فوج اندوه يا ارادت متباينه بر عقل من دست نيابد و دواعی باطله را بعمل من

راه نباشد برحمت خود ای رحيمترين رحم کنندگان و بعد از ان دو سجده بجای می آری و تشهد ميخوانی و چون سلام

بدهی تسبيح ميکنی به تسبيح زهرا عليها السلام و بعد از ان دعايی که مشهور است بدعای حزين ميخوانی اناجيك

يا موجود في كل مكان لعلك تسمع ندائي فقد عظم جرمي وقل حيائي مولاي يا مولاي

اي الاهوال اتذكر وايها انسى ولو لم يكن الا الموت لكفى كيف وما بعد الموت

اعظم وادهى مولاي يا مولاي حتى متى والى متى اقول لك العتبى مرة بعد اخرى

ثم لا تجد عندي صدقا ولا وفاء فيا غوثاه ثم واغوثاه بك يا الله من هوى

قد غلبني ومن عدو قد استكلب علي ومن دنيا قد تزينت لي ومن نفس امارة

بالسوء الا ما رحم ربي مولاي يا مولاي ان كنت رحمت مثلي فارحمني وان

كنت قبلت مثلي فاقبلني يا قابل السحرة اقبلني يا من لم ازل اتعرف منه الحسنى

يا من يغذيني بالنعم صباحا ومساء ارحمني يوم آتيك فردا شاخصا اليك بصري مقلدا

عملي قد تبرأ جميع الخلق مني نعم وابي وامي ومن كان له كدي وسعيي فان لم

ترحمني فمن يرحمني في القبر وحشتي ومن ينطق لساني اذا خلوت بعملي وسألتني عما

انت اعلم به مني فان قلت نعم فاين المهرب من عدلك وان قلت لم افعل قلت

الم اكن الشاهد عليك فعفوك عفوك يا مولاي قبل سرابيل القطران عفوك

يا مولاي قبل ان تغل الايدي الى الاعناق يا ارحم الراحمين وخير الغافرين

يعنی مناجات ميکنم ترا و راز ميگويم با تو ای موجود در همه مکان شايد که بشنوی تو ندای مرا يعنی اجابت کنی دعای مرا پس

بتحقيق بزرگ شده است گناه من و کم شده است حيای من مولای من ای مولای من کدام يک از بيمها را بياد آرم

و کدام يک را فراموش کنم و اگر نمی بود بجز مرگ هر آينه کافی بود در باب ترس و بيم چگونه باشد حال و حال آنکه کارهای

پس از مرگ عظيمتر و صعبتر است مولای من ای مولای من تا کی گويم لك العتبی مر تراست خشنودی که از سخط تو برضای

تو باز گشته ام يعنی تا کی بجويايی رضای تو عهد بندم مرات متعدده پس نيابی نزد من صدقی و نه وفايی پس ای

فريادرس پس استغاثه می کنم بتو يعنی بفريادرسی ميخوانم ترا ای خدای از شر هوا و آرزوی که غالب شده است

بر من و از گزند دشمنی که مانند سگ دويده است بر من و از فريب دنيايی که آراسته است خود را برای من و از

آفت نفسی که فرماينده است به بدی همه کس را مگر آنکه رحم کرده باشد او را پروردگار من يعنی گر بندگان مخلص را مولای

من ای مولای من اگر هستی تو که بخشوده باشی مثل مرا پس ببخشای مرا و اگر هستی که پذيرفته باشی مثل مرا پس بپذير مرا

ای پذيرنده ساحران بپذير مرا ای آنکه هميشه ديده و دانسته ام از و نيکی و احسان را ای آنکه غذا ميدهی

يا می پروری مرا بنعمتهای صبح و شام ببخشای مرا روزی که آيم نزد تو تنها در حالتی که گشوده دارم بسوی تو

چشم خود را و آويخته باشد بر گردن من عمل من و حال آنکه بيزار شده باشند جميع خلق از من آری و پدر من و مادر من

اشارت است بانکه عداوت آن دشمن دينی است

و انکه کسی بود از برای او کوشش و سعی من پس اگر نبخشايی بر من پس که رحم کند در قبر وحشت مرا و که گويا سازد

زبان مرا وقتی که تنها آيم با عمل خود و سوال کنی مرا از آنچه تو داناتری بان از من پس اگر بگويم آری کرده ام پس

کجاست گريزگاه از داوری و دادگری تو و اگر بگويم نکرده ام گويی که آيا نيستم شاهد بر تو و گواه بر کذب تو

پس بده بمن عفو خود را و دريغ مدار از من آمرزش خود را ای مولای من پيش از پوشيدن شلوار قطران در خواست

ميکنم عفو ترا ای مولای من پيش از آنکه بسته شود دستها با گردنها ای بخشاينده ترين بخشايندگان و بهترين

آمرزندگان و بعد از ان سجده ميکنی و در سجده ميگويی اللهم صل على محمد واله وارحم ذلي بين

يديك وتضرعي اليك ووحشتي من الناس وانسي بك يا كريم يا كائنا قبل كل شيء ويا

مكون كل شيء ويا كائنا بعد كل شيء لا تفضحني فانك بي عالم ولا تعذبني فانك

علي قادر اللهم اني اعوذ بك من كرب الموت ومن سوء المرجع في القبور ومن

الندامة يوم القيمة اسألك عيشة هنيئة وميتة سوية ومنقلبا كريما غير

مخز ولا فاضح اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى عندي من عملي فصل

على محمد وال محمد واغفر لي يا حيا لا يموت يعنی خدايا صلوات فرست بر محمد و آل او و ببخشای

فروتنی من در برابر جناب کبريای تو و زاری کردن من بسوی تو و رميدن من از مردم و آرميدن من بتو ای

بزرگوار صاحب کرم ای آنکه هستی پيش از همه چيز ای هست کننده هر چيز و ای آنکه هستی بعد از همه چيز رسوا مکن مرا پس

هر آينکه تو ميدانی بمن و عذاب مکن مرا پس بدرستيکه تو بر من توانايی خدايا پناه می آرم بتو از اندوه و سختی مرگ و از بدی بازگشت در قبرها و از پشيمانی در روز قيامت درخواست

ميکنم از تو زندگی گوارا و آسان و مردگی راست يعنی با تهيه اسباب مغفرت و رضوان و بازگشتی بازگشتی

گرامی که نه خوار کننده باشد و نه رسوا کننده خدايا آمرزش تو فراخترست از گناهان من و بخشايش تو اميد وارتر است

نزد من از عمل من پس صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بيامرز مرا ای زنده که هرگز نميرد فصل

و بعد از فارغ شدن از مفرده و تر و متعلقات آن میخیزی بدو رکعت فجر و آنرا دساستین خوانند بجهت اندراج ایشان در نماز شب چنانکه روایت کرده است شیخ طائفه در تهذیب بسند صحیح از امام رضا علیه السلام که فرموده است کاینده رکعت را بنماز شب ملحق و متصل سازید و ظاهر نیست که وقت آن تا طلوع سرخی صبح باشد چنانکه بعضی از روایات دلالت بر آن دارد و جمعی از علمای ما بآن قائل شده اند و بهترین اوقات این نماز میان صبح کاذب و صبح صادقست و در رکعت نخستین بعد از الحمد سوره جحد میخوانی و در دوم سوره توحید و بعد از سلام پهلوی راست بر زمین میگذاری روی بقبله مانند کسی که در لحد گذاشته باشند و روی راست را بر کف دست راست بگذار و بگو اِسْتَمْسَكْتُ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللّٰهِ الْمَتِينِ وَ

اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَمِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ رَبِّيَ اللّٰهُ رَبِّيَ اللّٰهُ اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ اَللّٰهُمَّ مَنْ اَصْبَحَ وَلَهُ حَاجَةٌ اِلَى الْمَخْلُوقِ فَاِنَّ حَاجَتِي وَرَغْبَتِي اِلَيْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَكَ الْحَمْدُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الصَّبَاحِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فَالِقِ الْاِصْبَاحِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ قَاسِمِ الْمَعَاشِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ جَاعِلِ اللَّيْلِ سَكَنًا وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ حُسْبَانًا ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي بَصَرِي نُورًا وَعَلَى لِسَانِي نُورًا وَمِنْ بَيْنِ يَدَيَّ نُورًا وَمِنْ خَلْفِي نُورًا وَعَنْ يَمِينِي نُورًا وَعَنْ شِمَالِي نُورًا وَمِنْ فَوْقِي نُورًا وَمِنْ تَحْتِي نُورًا وَاَعْظِمْ لِيَ النُّورَ وَاجْعَلْ لِي نُورًا اَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ وَلَا تَحْرِمْنِي نُورَكَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ یعنی متوسل شدم به بند مستحکم یعنی حبل المتین لطف الٰهی که گسستنی نیست آنرا و چنگ در زدم برشته استوار یا امان و زنهار خدای و پناه میبرم بخدای از شر فاسقان عرب و عجم و از شر فاسقان پری و آدمی پروردگار من خداست خداوندگار من

خداست گرویدم بخدای توکل نمودم بر خدای نیست چاره و نیست قوتی مگر بخدای یا نیست برگشتن از معصیت و قدرت بر طاعت مگر بخدای و هر که توکل کند بر خدای پس او بس است آنکس را بدرستیکه خدای رسنده است بکار خود تا هرچه خواهد کند بتحقیق گردانیده است خدای برای هر چیز اندازه بس است مرا خدای و خوب وکیل است او خدایا هر که صباح در آمده باشد و او را حاجتی بود بسوی مخلوقی پس بدرستیکه حاجت من و خواهش من بسوی تو است تنها که نیست شریکی مر ترا مر تراست ستایش ستایش مر خدا راست که خداوند صباح است ستایش مر خدا راست که شکافنده صباح است از ظلمت شب یا بیرون آرنده صبح هستی از شب نیستی ستایش مر خدا راست که ناشر ارواح است یعنی زنده کننده آن بمعرفت و ایقان یا باز آرنده آن به ابدان یا پراکنده کننده آن بسبب اختلاف مدارج طاعت و احسان و مراتب معصیت و طغیان و مدبر الامور او سطها ستایش مر خدا راست که قسمت کننده وجوه معیشت است ستایش مر خدا راست که گردانیده است شب را هنگام آرام و خورشید و ماه را وسیله شمار شهور و اعوام این تقدیر خداوندی غالب بقدرت خود بر هر مقدوری و دانا بهر معلومی خدایا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و حاصل کن در دل من نوری و در چشم من نوری و بر زبان من نوری و از برابر من نوری و از پی سر من نوری و از جانب راست من نوری و از جانب چپ من نوری و از بالای من نوری و از زیر من نوری و بزرگ ساز برای من نور را و اظهر از من نوری که براه روم بسبب آن نور در میان مردم یعنی هادی شوم ایشان را بصراط مستقیم و باز مدار نور خود را در روز قیامت و بعد از آن آیة الکرسی و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و پنج آیه از آخر سوره آل عمران بخوان و پنج آیه اینست اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰيٰتٍ لِاُولِي الْاَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيٰمًا وَقُعُودًا وَعَلٰى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظّٰلِمِينَ

مِنْ اَنْصَارٍ رَبَّنَا اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْاِيمَانِ اَنْ اٰمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ رَبَّنَا وَاٰتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلٰى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ و ترجمه این آیات در اوائل این باب گذشت و بعد از آن تسبیح زهرا علیها السلام میگویی و بعد از آن صد بار میگویی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّي وَاَتُوبُ اِلَيْهِ تنزیه میکنم پروردگار خود را که بزرگست تنزیه کردنی و حال آنکه متلبس و مشغولم بسپاس او برآنکه توفیق داده است مرا برای تقدیس و عبادت خود طلب آمرزش میکنم از خدای که پروردگار منست و باز میگردم بسوی او و بعد از آن هفت بار میگویی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ترجمه این مکرر مذکور شد و بعد از آن دو سجده شکر بجای می آری و در آن سجده تین آنچه ترا بخاطر آید از آنچه سابقا مذکور شد میخوانی و دعا میکنی از برای برادران مومن و میگویی اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْفَجْرِ وَاللَّيَالِي الْعَشْرِ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّيْلِ اِذَا يَسْرِ وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَاِلٰهَ كُلِّ شَيْءٍ وَخَالِقَ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكَ كُلِّ شَيْءٍ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَافْعَلْ بِي وَبِفُلَانٍ مَا اَنْتَ اَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِنَا مَا نَحْنُ اَهْلُهُ فَاِنَّكَ اَهْلُ التَّقْوٰى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ خدایا ای خداوند وقت صبح که هنگام مناجات یا سپیده صبح که انفجار آن از آیات بینات است یا نماز صبح که معراج مومنان بسوی قاضی الحاجات است و بعضی در تفسیر سوره فجر گفته اند مراد صبح اول ذیحجه است که لیالی عشر بآن مقرونست یا صبح روز عید که قربان در روز واقع میشود و متصلست بلیالی مزبوره و بعضی گفته اند مراد صبح اول محرم است که سال از آن منفجر شود و دهه محرم بآن مقرون باشد یا اول روز قیامت یا انفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یا انفجار آبها از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح یا انفجار آب از حجر موسی علی نبینا و علیه السلام یا انفجار باران از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان و خداوند شبهای ده گانه یعنی دهه ذیحجه که روز

عرفه در آنست یا دهه محرم که عاشورا از آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر تعبیه در وست یا دهه میانه شعبان که شب برات از وست و خداوند شفع و وتر یعنی جفت و طاق مراد کل مخلوقاتست چه اشیا یا زوج است یا فرد یا مراد از شفع خلق است چه هر ممکن زوج ترکیبی است چنانچه در محل خود مبین شده و ایضا قال الله تعالی و خلقناکم ازواجا و قال ایضا و من کل شیء خلقنا زوجین و مراد از وتر خالق چه واجب الوجود فرد و بسیط حقیقی است و گفته اند مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقاتست چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و حیات و موت و از وتر انفراد صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت و منقولست که مراد از شفع حضرت امیر المومنین است صلوات الله علیه یا حضرت فاطمه علیها السلام و از وتر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و بقول جمعی جفت و طاق عناصر ندو افلاک یا بروج و سیارات یا نمازها یعنی رکعات که عدد آن زوج باشد چون نمازهای چهار گانه یا سه یا فرد باشد چون نماز شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام و خداوند شب آنگاه که بگذرد یا چون بیاید و روی بما کند و مراد مطلق شبست و بقول بعضی شب قدر و شب مزدلفه نیز گفته اند و عموم آن اصح و پروردگار هر چیزی و معبود هر چیزی و آفریدگار هر چیزی و پادشاه هر چیزی صلوات فرست بر محمد و آل او و بکن با من و با فلان آنچه تو سزاوار آن باشی و مکن با ما آنچه ما سزاوار آن باشیم پس بدرستیکه تویی سزاوار پرهیزکاری و سزاوار عفو و آمرزگاری

فصل و سزاوار آنست که بعد از فارغ شدن از سیزده رکعت نماز شب دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام که در صحیفه کامله است بخوانی اَللّٰهُمَّ يَا ذَا الْمُلْكِ الْمُتَاَبِّدِ بِالْخُلُودِ وَالسُّلْطَانِ الْمُمْتَنِعِ بِغَيْرِ جُنُودٍ وَلَا اَعْوَانٍ وَالْعِزِّ الْبَاقِي عَلٰى مَرِّ الدُّهُورِ وَخَوَالِي الْاَعْوَامِ وَمَوَاضِي الْاَزْمَانِ وَالْاَيَّامِ عَزَّ سُلْطَانُكَ عِزًّا لَا حَدَّ لَهُ بِاَوَّلِيَّتِهِ وَلَا مُنْتَهٰى لَهُ بِاٰخِرِيَّتِهِ وَاسْتَعْلٰى مُلْكُكَ عُلُوًّا سَقَطَتِ الْاَشْيَاءُ دُونَ بُلُوغِ اَمَدِهِ وَلَا

بلغ ادنى ما استأثرت به من ذلك اقصى نعت الناعتين ضلت فيك الصفات و
تفسخت دونك النعوت وحارت في كبريائك لطائف الاوهام كذلك انت الله
الاول في اوليتك وعلى ذلك انت دائم لا تزول وانا العبد الضعيف عملا الجسيم
املا خرجت من يدي اسباب الوصلات الا وصلة رحمتك وتقطعت عني عصم الآمال
الا ما انا معتصم به من عفوك قل عندي ما اعتد به من طاعتك وكثر علي ما ابوء
به من معصيتك ولن يضيق عليك عفو عن عبدك وان اساء فاعف عني اللهم
وقد اشرف على خفايا الاعمال علمك وانكشف كل مستور دون خبرك ولا
تنطوي عنك دقائق الامور ولا تعزب عنك غيبات السرائر وقد استحوذ على
عدوك الذي استنظرك لغوايتي فانظرته واستمهلك الى يوم الدين لاضلالي
فامهلته فاوقعني وقد هربت اليك من صغائر ذنوب موبقة وكبائر اعمال
مردية حتى اذا قارفت معصيتك واستوجبت بسوء سعيي سخطتك فتل عني عذار
غدره وتلقاني بكلمة كفره وتولى البراءة مني وادبر موليا عني فاصحرني لغضبك
فريدا واخرجني الى فناء نقمتك طريدا لا شفيع يشفع لي اليك ولا خفير يؤمنني
عليك ولا حصن يحجبني عنك ولا ملاذ ألجأ اليه منك فهذا مقام العائذ بك
ومحل المعترف لك فلا يضيقن عني فضلك ولا يقصرن دوني عفوك ولا اكن
اخيب عبادك التائبين ولا اقنط وفود الآملين واغفر لي انك خير الغافرين
اللهم انك امرتني فتركت ونهيتني فركبت وسول لي الخطاء خاطر السوء
ففرطت ولا استشهد على صيامي نهارا ولا استجير بتهجدي ليلا ولا تثني على

ما وصله رحمتك ن

لإغوائي ن

باحيائها سنة حاشا فروضك التي من ضيعها هلك ولست اتوسل اليك بفضل نا
فلة مع كثير ما اغفلت من وظائف فروضك وتعديت عن مقامات حدودك الى
حرمات انتهكتها وكبائر ذنوب اجترحتها كانت عافيتك لي من فضائحها سترا
وهذا مقام من استحيى لنفسه منك وسخط عليها ورضي عنك فتلقاك بنفس
خاشعة ورقبة خاضعة وظهر مثقل من الخطايا واقفا بين الرغبة اليك والرهبة
منك وانت اولى من رجاه واحق من خشيه واتقاه فاعطني يا رب ما رجوت
وآمني ما حذرت وعد علي بعائدة رحمتك انك اكرم المسؤولين اللهم واذ
سترتني بعفوك وتغمدتني بفضلك في دار الفناء بحضرة الاكفاء فاجرني من فضحات
دار البقاء عند مواقف الاشهاد من الملائكة المقربين والرسل المكرمين والشهداء
والصالحين من جار كنت اكاتمه سيئاتي ومن ذي رحم كنت احتشم منه في سريراتي
لم اثق بهم رب في الستر علي ووثقت بك رب في المغفرة لي وانت اولى من وثق
به واعطى من رغب اليه وارأف من استرحم فارحمني اللهم وانت حدرتني ماء
مهينا من صلب متضائق العظام حرج المسالك الى رحم ضيقة سترتها بالحجب
تصرفني حالا عن حال حتى انتهيت بي الى تمام الصورة واثبت في الجوارح كما نعت
في كتابك نطفة ثم علقة ثم مضغة ثم عظاما ثم كسوت العظام لحما ثم
انشأتني خلقا آخر كما شئت حتى اذا احتجت الى رزقك ولم استغن عن غياث
فضلك جعلت لي قوتا من فضل طعام وشراب اجريته لامتك التي اسكنتني
جوفها واودعتني قرار رحمها ولو تكلني يا رب في تلك الحالات الى حولي

فضيحات ن

او تضطرني الى قوتي لكان الحول عني معتزلا ولكانت القوة مني بعيدة فغذوتني
بفضلك غذاء البر اللطيف تفعل ذلك بي تطولا علي الى غايتي هذه لا اعدم برك
ولا يبطئ بي حسن صنيعك ولا تتأكد مع ذلك ثقتي فاتفرغ لما هو احظى لي عندك
وقد ملك الشيطان عناني في سوء الظن وضعف اليقين فانا اشكو سوء مجاورته
لي وطاعة نفسي له واستعصمك من ملكته واتضرع اليك في ان تسهل الى رزقي
سبيلا فلك الحمد على ابتدائك بالنعم الجسام والهامك الشكر على الاحسان
والانعام فصل على محمد وآله وسهل علي رزقي وقنعني بتقديرك لي ورضني
بحصتي فيما قسمت لي واجعل ما بقي من جسمي وعمري في سبيل طاعتك انك خير
الرازقين اللهم اني اعوذ بك من نار تغلظت بها على من عصاك وتوعدت
بها من صدف عن رضاك ومن نار نورها ظلمة وهينها اليم وبعيدها قريب
ومن نار يأكل بعضها بعض ويصول بعضها على بعض ومن نار تذر العظام
رميما وتسقي اهلها حميما ومن نار لا تبقي على من تضرع اليها ولا ترحم من استعطفها
ولا تقدر على التخفيف عمن خشع لها واستسلم اليها تلقى سكانها باحر ما لديها
من اليم النكال وشديد الوبال واعوذ بك من عقاربها الفاغرة افواهها و
حياتها الصالقة بانيابها وشرابها الذي يقطع امعاء وافئدة سكانها وينزع
قلوبهم واستهديك لما باعد منها واخر عنها اللهم صل على محمد وآله و
اجرني منها بفضل رحمتك واقلني عثراتي بحسن اقالتك ولا تخذلني يا خير
المجيرين انك تقي الكريهة وتعطي الحسنة وتفعل ما تريد وانت على كل شيء قدير

صنيعك ن

وان تقنعني م

وان ترضيني م

وان تجعل ما

الصالقة

اللهم صل على محمد وآله اذا ذكر الابرار وصل على محمد وآله ما اختلف الليل
والنهار صلاة لا ينقطع مددها ولا يحصى عددها صلاة تشحن الهواء وتملأ الارض
والسماء حتى يرضى وصلى الله عليه وآله بعد الرضا صلاة لا حد لها ولا منتهى يا
ارحم الراحمين خدایا ای خداوند پادشاهی و ملکی که ثابت دوامست بدوام بقا و وجود جاودان و سلطنتی که
قوی و محکمست بی مددگار و بی وجود یاری دهندگان و عزتی که باقیست بر استمرار روزگاران و سالهای رفته
و زمانها و روزهای گذشته عزیز و غالب آمده است سلطنت تو عزتی و غلبه که حدی نیست مر آنرا باولیتی و نهایتی
نیست مر آنرا باخریتی یا حدی نیست مر اول آنرا و نهایتی مر آخر آنرا او بلند شده است پادشاهی تو بلند شدنی
افتاده است بر جهت قهقری در آنکه اشیا نارسیده بغایات آن و نایافته نهایت آنرا یا مراد آن باشد که چون علو
مرتبه پادشاهی مقتضی عدم تناهی است جمیع اشیا بغایت مدت ملک او نرسیده از بام هستی و تعابر فانی
نیستی و فنا افتاده اند چه مدت ملک او را نهایتی نیست و نمیرسد به پست ترین چیزی که برگزیدی و بآن اختصاص یافتی
از مراتب ملک و سلطنت بلندترین نعت صفت کنندگان گم شده است در حق تو صفتها و از هم ریخته و باطل شده است
نزد تو یا زیر جناب کبریای تو نعتها و حیران شده است در ادراک عظمت و کبریای تو عقلهای لطیف و فهمهای
دقیق اینچنین است شان و حال یا اینچنینی تو تویی خدای که اولی در اولیت خود و برین صفت تو دائمی و تا ابد
که از آن حال متغیر نخواهی شد و منم بنده خورد ضعیف از روی عمل و بزرگ قوی از روی رجا و امل بیرون
رفته است از دست من اسباب پیوندها مگر پیوند رحمت تو و پاره پاره و بریده شده است از من ریسمانهای
امیدها مگر آنچه من چنگ در زننده ام بآن از عفو تو کم شده است نزد من آنچه بشمار در آرم آنرا یا فخر کنم
بآن یا ساخته و آماده ورود درگاه تو شوم بسبب آن از طاعت تو و بسیار شده است بر من آنچه اقرار کنم
بآن یا باز آیم بآن از معصیت تو و دشوار نمی آید بر تو عفو کردن از بنده خود اگرچه بدکرده باشد پس عفو کن

از من خدایا و حال آنکه بتحقیق مطلع شده است بر کارهای پنهان دانش تو و هویدا شده است هر پوشیده نزد آگاهی تو

و پیچیده و پنهان نمیشود از تو چیزهای خورد باریک و غایب نمیشود از تو نهانیهای دور از نظر و بتحقیق دست یافت

بر من دشمن تو که مهلت خواسته است از تو تا روز جزا برای گمراه کردن من پس مهلت دادی او را پس مبادا خدا که

بگمراهی و بتحقیق گریخته ام بسوی تو از گناهان صغیره فساد کننده و عملهای کبیره هلاک سازنده تا آنکه چون مرتکب شوم معصیت

ترا و سزاوار شوم به بدکاری خود خشم ترا میگرداند از من روی غدر و خیانت خود را چه کام خود از من حاصل کرده است

و فرا پیش می آید مرا با کلمهٔ کفر خود یعنی مرا بکفر میفرماید و مرتکب بیزاری میشود از من و پشت مینماید در حالتی که رو ی

گردانیده باشد از من پس بصحرای گمراهی می اندازد مرا برای خشم تو تنها و بیکس ملازم و بیرون میبرد مرا بکوی سا حت

عقوبت و انتقام تو رانده و مردود شده نه شفیعی که شفاعت کند مرا بسوی تو و نه زنهار دهنده که امن گرداند

مرا بر تو و نه حصاری که باز دارد مرا از تو و نه پناهی که التجا کنم بسوی او و از تو پس این مقام کسی است که پناه آورده با

تو و محل کسی که اعتراف نموده باشد برای تو یعنی اقرار کرده باشد بصفات جمال و جلال تو پس باید که تنگی نکند از من فضل

بخشش تو و کوتاهی نکند نزد من عفو تو و نباشم بی بهره ترین بندگان تو که توبه کرده باشند و ناامیدترین وارد

شدگان درگاه تو که امیدوار بوده باشند و بیامرز مرا بدرستیکه تو بهترین آمرزندگانی خدایا بدرستیکه تو امر کردی

مرا بکاری پس ترک کردم آن کار را و نهی کردی مرا از کاری پس مرتکب شدم آن کار را و زینت داد برای من خطای مرا

اندیشهٔ بد پس تقصیر کردم و بگواهی تو ایستادم و روزهٔ خود روزی را و زنهار خواهی توانم کرد به بیداری شب

یا بنماز شبی را و نتایم که بر من نیست اما بر من سنتی یا چیزی که فرضهای تو هر که ضایع گذارد آنرا

هلاک میگردد و نیستم من که توسل کنم بسوی تو بفضل نافله با بسیار آنچه فرو گذاشته ام از وظایف و شرائط فرضهای

تو و تجاوز نموده ام از مقامات حدود تو بسوی حریم حرمتهایی که ناشایسته متعرض آن شده و در آن خوض

نموده ام و بسوی گناهان کبیره که کسب کرده ام از آنها است عافیت تو مرا حجابی و پردهٔ از رسواییهای آن این

مقام کسیت

مقام کسیت که شرم نموده باشد برای نفس خود از تو و خشم گرفته باشد بر نفس خود و خشنود شده باشد از تو پس فرا پیش آمده

باشد ترا با نفسی ترسنده یا تنگدل شده و گردنی تواضع کننده و پشتی گران شده از بار گناهان در حالتی که ایستاده

باشد میان خواهش بسوی تو و بیم و هراس از تو و تو بهترین کسی که امید داشته باشد آن ایستاده شرکین او را و سزاوار

ترین کسی که ترسیده باشد و حذر نموده از و پس ای مولای پروردگار من آنچه امید دارم و این سازم مرا از آنچه

ترسیده ام و کرم نمای بر من بکرامت رحمت خود بدرستیکه تو کریم‌ترین سؤال کرده شدگانی خدایا و چون پوشیدی

گناه مرا بعفو و آمرزش خود و پوشانیدی خطای مرا بفضل و بخشش خود در دار فنا در حضور امثال و اشباه پس

زنهار ده مرا از رسواییهای دار بقا نزد مقامات حاضران و گواهان از فرشتگان نزدیک گردانیده شده و پیغمبران

گرامی داشته شده و شهیدان و صالحان از همسایه که بودم که میپوشیدم از و گناهان خود را و از خویشی که بودم

که شرم میداشتم از و در نهانیهای خود اعتماد نداشتم بر ایشان پروردگارا در پرده پوشی بر من و اعتماد بر تو نمودم

پروردگارا در باب آمرزش خود و تو سزاوارترین کسی که اعتماد بر و کرده شده و بخشنده‌ترین کسی که خواهش بسوی

او نموده شده و مهربانترین کسی که طلب رحمت از و کرده شده پس بخشای بر من خدایا و حال آنکه تو فرود آوردی

مرا آب حقیر از پشتی که استخوانهای آن تنگ و بهم در رفته و مجاری آن تنگناست بسوی زهدان تنگی که تو شدی

آنرا بپردها در حالتی که میگردانیدی مرا از حالی بحالی تا رسانیدی مرا تا تمامی صورت و ثابت گردانیدی در من جوارح

و اعضا را همچنانکه صفت کردی در کتاب خود که نطفة ثم علقة ثم مضغة الآیه یعنی آفریدی مرا نطفه

پس خون بسته پس گوشت پاره پس استخوانها پس پوشانیدی استخوانها را گوشت پس آفریدی مرا آفرینش

دیگر چنانچه خواستی یعنی افاضهٔ نفس انسانی بر من نمودی تا آنکه چون محتاج شدم بروزی تو و مستغنی نبودم

از فریادرسی فضل و بخشش تو یا از فضل تو که فریاد رس است مقرر ساختی از برای من قوتی از زیادتی طعام

و شرابی که جاری ساخته بودی برای کنیز خود که جای داده بودی مرا در شکم او و ودیعت گذاشته بودی

مراد آرامگاه رحم او و اگر وامیگذاشتی مرا ای پروردگار من درین حالها بقوت یا چاره گری خودم یا بچاره و تحمل

میگردانیدی مرا بسوی توانایی خودم هر آینه بودی قوت یا چاره از من جدا و برکناره هر آینه بودی توانایی

از من دور پس پروردی مرا بفضل و کرم خود پروردن نیکوکار نوازنده مهربان میکردی این کار را با من از روی تفضل

بر من تا باین غایت ما یا بنده نبودم نیکویی ترا و درنگ نمیکرد از من کرم و احسان تو و استوار نمیشود با این همه مهربانیها

توکل و اعتماد من که وا پردازم از حرص با آنچه او سودمندتر و بزرگواری دهنده تر باشد مرا نزد تو و بتحقیق مالک شده

و تصرف نموده است شیطان عنان نفس مرا در بدگمانی و سستی یقین پس گله میکنم از بدی مجاورت و همسایگی او مرا

و از فرمان برداری نفس من او را و طلب عصمت میکنم از تو که نگاه داری از استیلای او و بنده ساختن او مرا و تضرع

و زاری میکنم بسوی تو در آنکه هموار و آسان گردانی بسوی روزی من راه را پس ترا است ستایش بر ابتدا نمودن

تو نعمتهای بزرگ و الهام نمودن تو شکر را بر احسان و انعام خود پس صلوات فرست بر محمد و آل او و آسان گردان بر من

روزی مرا و خورسند ساز مرا بتقدیری که کردی برای من و خشنود گردان مرا بحصهٔ من در آنچه قسمت کردی برای من

و صرف کن باقی جسم مرا و عمر مرا در راه طاعت خود بدرستیکه تو بهترین روزی دهندگانی خدایا بدرستیکه پناه

می آرم بتو از آتشی که بیم درشت کردی بآن بر هر که نافرمانی کند ترا و وعید نمودی بآن کسی را که اعراض نماید

از رضای تو و از آتشی که نور آن ظلمت است و سهل آن سخت و دور آن نزدیک است و از آتشی که میخورد بعضی

از آن بعض دیگر را و حمله میبرد بعضی بر بعضی و از آتشی که میگذارد استخوانها را پوسیده و ریزیده و می آشامد

اهل آتش را آبی بغایت گرم و از آتشی که رحم نمیکند بر کسیکه تضرع کند بسوی او و نمی بخشاید بر کسیکه طلب مهربانی

کند از و و قادر نیست بر تخفیف عذاب از کسی که فروتنی کند برای او و گردن نهد و بسپارد خود را بسوی او

ملاقات میکند آتش ساکنان خود را به گرمترین آنچه نزد او است از عقوبت دردناک و عصیبت سخت و پناه می آرم

بتو از کژدمهای آتش که باز کننده اند دهنهای خود را و مارهای آتش که آواز سخت کننده اند از بر هم زدن

دهنهای

خاتمه
در ذکر شمهٔ از احوال نفس انسانی

دهنهای خود و از آشامیدنی آتش که پاره پاره میکند روده‌ها و دلهای ساکنان آنرا و قطع میکند و بر میکند ایمانی

ایشان را و هدایت میجویم از تو برای آنچه دور دارد از آن آتش و باز پس برد از آن خدایا صلوات فرست بر محمد و آل

او و زنهار ده مرا از آن آتش بفضل رحمت خود و درگذار از من لغزشهای مرا بحسن اقالت خود و فرو مگذار مرا و ترک

یاری من مکن ای بهترین زنهار دهندگان بدرستیکه تو نگاه میداری از بدی و ناخوشی و میدهی نیکی و خوشی

و نیکی آنچه خواهی و تو بر همه چیز توانایی خدایا صلوات فرست بر محمد و آل او هرگاه یاد کرده شوند نیکوکاران

و رحمت فرست بر محمد و آل او مادامی که بهم در روند یا از پی هم در آیند شب و روز رحمتی که منقطع نشود مدد آن

و بشمار در نیاید عدد آن رحمتی که پر کند هوا را و مملو گرداند زمین و آسمان را تا آنکه خشنود شود آنحضرت و رحمت کناد

خدای تعالی برو و اهل بیت او بعد از خشنودی رحمتی که حدی و نهایتی نباشد آنرا ای بخشاینده‌ترین بخشایندگان

خاتمه در ذکر شمه از احوال نفس انسانی که دانستن آن مقرب بطاعت و مرغب بعبادت و ایراد شرائط

و آداب دعا و ذکر بعضی از ادعیه ماثوره که در اصل کتاب مذکور نیست و چون کلام موزون بقبول الطباع و تلقی

اسماع نزدیکتر و جلوهٔ شاهدان حقائق و معارف در لباس نظم دلرباتر است لاسیما وقتی که زادهٔ طبع پاکان اهل

حال و نتیجهٔ فکر حق شناسان صاحبکمال بوده باشد لهذا در بعضی از مواضع بتقریبات لائقه و در مقام تاکید یا

تاسیس ایراد بعضی از اشعار عرفا و غیرهم خصوصا مثنوی مولوی معنوی قدس الله سره نمودن و از نقشهای نموده

بمظنهٔ اطناب مبالات ننمود و این خاتمه که فی الواقع رسالهٔ منفرده و جلوه‌گاه علیحده میتواند بود مشتملست بر دو گلشن

گلشن اول در ذکر شمهٔ از احوال نفس انسانی و این گلشن مرتبست بر دو خیابان **خیابان اول** در بیان آن

احوال علی سبیل الاجمال بدانکه نشاء انسانی از دو چیز فراهم آمده است یکی گوهر نفس که ادراک حقایق اشیا کند و علم

آدم الاسماء کلها مر او را حاصل و آیت کمالات علمی و عملی در شان او نازلست و این گوهر از عالم امر و غیب و ملکوت است

و دیگری گوهر بدن که مرکب قوت شهویه و غضبیه و سائر قوای جسمانیه است و این گوهر از عالم خلق و شهادت و ملک است

و غایت آفرینش اینند و قوت کافت که اولا فشاء جبلۀ انسانی بساطت جذب ملایم و دفع منافی بکمال طبیعی خود رسیده
مستعد تولید مثل شود و ثانیا این هر دو قوت سر بر خط فرمان عقل گذاشته از کیفیت عدالت که نتیجه تسالم قوی و الات
و توسط صفات و ملکات های سعادت بر فرق کرده و بپای انسان سایه گستر گردد و شهسوار میدان مجاهده
اولی را مرکب و قوت ثانیه را تازیانه خود ساخته از گرد ظلمت ببر چشمۀ نور معرفت و از تنگنای کثرت بفضای بی منتهای
وحدت گراید **نظم** عالم حس و طبع و وهم و خیال ❊ همه بازیچه اند و ما اطفال ❊ غازیان طفل خویش را چوب
تیغ چوبین از آن دهند بدست ❊ تا چو آن طفل مرد کار شود ❊ تیغ چوبینش ذو الفقار شود ❊ و سیمرغ لطیفه انسانی
بسیاری جناحین خوف و رجا که از پهلوی این دو قوت پر و بد بمراتب متوسط خرسند نگشته بنشیمنهای سر معنوی طیران
نماید **نظم** روح در قالب آدم ز پی معرفت است ❊ گرده اندر این لحد در خاک گه عنقا گیرند ❊ و چون سلوک طریق حقیقت
بر وفق اراده عقلی بانجام رسید پرتو نور حقیقت از روی لطف و عنایت استقبالش نموده و او را از خودی
خود ربوده من حیث لا یعقل بمرتبه حق الیقین که غایت مراتب توحید و نهایت مدارج تفرید است رساند **نظم**
عقل رهبر و لیک تا در او ❊ فضل او مر ترا برد بر او ❊ و دانایان گفته اند که کمال علمی مانند صورت و کمال عملی
مانند ماده است و همچنانکه صورت در ثبات خود محتاج بماده و ماده در ثبوت خود محتاج بصورت همچنین علم بی عمل
ضایع و عمل بی علم محالست چه معلوم هر کس خواهد بود که علم بوجوب شکر منعم با عدم شکر و علم بکیفیت تهذیب اخلاق
با عدم تهذیب نافع نیست چنانچه علم طبیب بخواص و آثار اشیاء ضاره با عدم احتما نفعی ندارد چه ضرر آن
بجای خود است و شکر و تهذیب اخلاق نیز بی علم بکیفیت آن متصور نیست و هر گاه آن طبیب ضرر آن شی را بمقتضای
علم مصلح یا علم بدافع منع دفع سازد هر آینه این نفع بر استعمال آن مصلح یا دافع مترتب نگردد علم با
پس عمل ثمره علم است و علم تخم عمل و قوام آن و از این جهت در اخبار آمده که العلم بلا عمل كالشجر بلا ثمر
والعمل بلا علم كالقوس بلا وتر **نظم** علم با کار سودمند بود ❊ علم بیکار پای بند بود ❊

علم را از ثمر عمل باده ❊ دین و دولت از این دو شد زاده ❊ او کشید زین این که شد زو بار ❊ که عمل مرکبست و علم سوار ❊
کار بی علم تخم در شورست ❊ علم بیکار زنده در گورست ❊ و باید دانست که همچنانکه در نفوس فلکیه هر شوقی مستدعی
حرکتی و هر حرکتی مستلزم شوقیست در نفوس بشریه نیز هر علمی خواهنده عملی و هر عملی زاینده علمیست چنانچه از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مرویست که من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم هر که عمل کند بانچه داند عطا کند
خدای تعالی او را علم بچیزی که نداند و هر گاه نشأۀ جامعۀ انسانی که مشتملست بر عالم عقلی و وهمی و خیالی و حسی از ظلمت
قوت قدم بصحرای فعلیت گذاشته بر حقایق موجودات بر وجه کلی اطلاع یابد افراد غیر متناهی که در آن حقایق کلیه
مندرجست در ذات او بنحوی از انحا حاصل شده خواهد بود و چون عمل او بمقتضای علم باشد تا افعال و آثار
بحسب قوی و ملکات از و صادر میشود محمود و مرضی باشد آن عالم عامل بسر خود عالمی باشد با نظام تام این
عالم کبیر و آن شخص را عالم صغیر خوانند و شایستگی خلافت الهی مترتب بر نظم تبا است و کلام منسوب بحضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه که فرموده است أتزعم أنك جرم صغير ❊ وفيك انطوى العالم الأكبر
اشارت باین معنی خواهد بود **مثنوی** از کمال قدرتش این بشکلی ❊ که دو عالم مینماید در یکی ❊ و چه آدم منبر
اسما کند ❊ عکس خود در صورتش پیدا کند ❊ در بسی گز قالب ماید او عیان ❊ هر چه است و بود و باشد در جهان ❊
و چون انسان آخر تنزلات و نهایت ظهورات است و جمیع شئونات سابقه در نشأه او مندرج و در حقیقت
جامعۀ او منطوی بخلاف سایر موجودات که از حلیۀ جامعیت مزبوره عاری اند لهذا بمظهریت کلی اسما
و صفات و آثار اختصاص یافته و بافسر عشق الهی تساز و فرسر افراز گشته این آیه کریمه در شان او نازل
شده است إنا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها
وأشفقن منها وحملها الإنسان إنه كان ظلوما جهولا یعنی امانت جامعیت را
موجب معرفت تامه است و بمقتضای حدیث فخلقت الخلق لأعرف مقصود از آفرینش

همان معرفت است با امانت عشق حقیقی که هم نتیجه معرفت و هم منتج معرفت دیگر است بر آسمان ارواح و زمین اجسام و جبال
مثال که برزخ و متوسطست بین العالمین عرض نمودیم یعنی با استعداد ایشان موازنه کردیم پس از حمل این امانت ابا کردند
چه قوت ایشان مستعد حمل این امانت نبود و انسان حامل این امانت شد که در و استعداد آن بود بدرستیکه انسان
ظلوم و جهول است ظاهر حال اینست والله اعلم که وصف انسان باین دو صفت در این مقام بیان علت معده بحمل امانت است
و مراد نه آنست که انسان چون ستم پیشه و نادانست خطا کرده بی شایستگی بقبول این امانت که عشق یا جامعیت یا تکلیف است
علی اختلاف الاقوال اقدام نموده است چه سخافت این معنی نزد خردمندان از بیان مستغنی است مگر وقتی که مراد از امانت
نقد امامت باشد و انسان محمول شود بر شخصی مخصوص چنانچه در ذیل این مبحث مذکور خواهد شد و بیان علیت آن
که ظلومی و جهولی باعتبار قوت سبعی و بهیمی است که بمقتضای حکمت بالغه در انسان ودیعه شده علت تکلیف گردیده اند
و مادۀ عنصری خاکی که ظرف سفلی انسان و معدن و منبع این دو قوتست و بحسب صرافت قوت محفوف بظلمت عدمیات
و قابل جمیع نشأت و تطورات است از همه موجودات ضعیفتر و فروتر و از جمیع مخلوقات کثیفتر و تیره تر است که
ثم رددناه أسفل سافلين و انسان از جهت این پستی و فروتنی قابل نعمت جمیع اطوار و آثار وجود است
و از جهت تیرگی مستعد ظهور و انعکاس انوار فیض وجود ست پس ظلمت و جهالت که از لوازم ماده و در مقابل نور است
بمقتضای وبضدها تتبين الأشياء سرمایه کمال معرفت و نهایت ظهور است چه همچنانکه آینه صورت که نمودگاه
آینه معنی است در مظهریت صور شروط چند شرطست **اول** صفا و صقالت **دوم** ظلمت و کثافت **سیم** تقابل
و محاذات **چهارم** عدم بعد و قرب مفرط آینه معنی نیز در تجلی نور حق و مظهریت اسما و صفات و انعکاس انوار
حقایق بامثال این شرایط مشروط و کل آن شروط در حقیقت انسان مجتمعست زیرا که چون انسان اول الفکر
آخر العمل است و بر وفق خطاب يا ابن آدم خلقت الأشياء كلها لأجلك وخلقتك لأجلي
علت غایی آفرینش اوست **مثنوی** در آخر گشت پیدا نقش آدم ❊ طفیل ذات او شد هر دو عالم ❊

و لهذا در مراتب وجود نهایت قوس نزولی و بدایت قوس عروجی واقع شده است پس نسبت تقابل متحقق گشت و از جهت
مقارنت ماده ظرف سفلی او که خلاف سمت حقست کثیف و ظلمانی است و باعتبار گوهر روح صفا و صقالت دارد و ذات
اقدس الهی از و در نهایت بعدست که سبحان ربي الأعلى و در نهایت قربست که ونحن أقرب إليه من حبل
الوريد و هر چه چنین باشد نه دور است و نه نزدیک **شعر** این العجب بر منو نگر همه جهان ❊ آب و گل خزانه اسرار
کرده اند ❊ این لطف بین که بغرض خاک تیره را ❊ خورشید وار مشعل انوار کرده اند **مثنوی** آدم اصطرلاب اوصاف
علوست ❊ وصف آدم مظهر آیات اوست ❊ چون مراد و حکم یزدان غفور ❊ بود در قدمت تجلی و ظهور ❊ بی ز ضدی ضد را
نتوان نمود ❊ وان شه بیمثل را ضدی نبود ❊ پس خلیفه ساخت صاحب سینه ❊ تا بود شاهیش را آیینه ❊ پس صفای بیحدودش
داد او ❊ وانگه از ظلمت ضدش بنهاد او ❊ و نسبت معنوی انسان بجناب آفتاب حقیقت همچو نسبت صوری خاکست باقتاب
صورت یعنی همچنانکه کره خاک وسط حقیقی کره اجسام واقع شده و با آنکه کره هوا و سایر کرات واقع در تحت فلک
شمس اقربست و پرتو آفتاب بآنها پیشتر از خاک میرسد اما چون شفافند مادامکه نور آفتاب بخاک تیره نرسد منعکس
نمیگردد و حرارتی که از انعکاس شعاع آفتاب بهم میرسد سبب اعتدال هوا و علت ظهور آثار علوی و سفلی میگردد همچنان
انسان وسط دایره هستی واقع شده موجودات سابقه با آنکه پیشتر از و قبول پرتو وجود مینمایند بنا بر تقدس از
ظلمات عدمیه ماده و فقدان جامعیت اطوار دستگاه ظهور و اظهار نگردیدند و برکات انعکاس انوار وقف مشهد
مقدس انسانی شده از یکجهت کارخانه صنایع عجیبه عالم ملک و از جهت دیگر نگارخانه بدایع غریبه عالم ملکوت گشته
این نقطه مبارکه بالطاف خفیه و خلعتهای پوشیده سرافراز شده جلوه گاه اسرار جبروت و لاهوت گردید يا
أيها الإنسان إنك كادح إلى ربك كدحا فملاقيه بدانکه گوهر خاک از جهت کثافت مظهر آفتاب
شده بنا بر عدم صقالت از مظهریت تعین و صفت او بی بهره است و گوهر آدمی بحکم صفا و صقالت قابل تجلی ذات
و صفات و آثار گردیده بی مانعی از درجه قبول تجلیات نمی افتد **نظم** با تو چو رخ در آینه مصقول

زره اتحاد و روی حلول • پس انگشت بدان نکتی بود • صورت ببخشید یکی بود • در خبرست که لا یسعنی ارضی و لا سمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن التقی النقی نظم آن کنج خفی نکرد ظاهر تا نزد تا خلق نکرد حضرت انسان را • شمعست نماینده کس در شب تار • هر چند که خود ساخته باشد آن را مثنوی گر گشاید دل سر انبان راز • جان بسوی عرش آرد در کشاید • در فراخی عرصه آن پاک جان • تنگ آید عرصه هفت آسمان • آسمان را این بزرگی از کجاست کو دل ولی الله است • گفت پیغمبر که حق فرموده است • من نگنجم هیچ در بالا و پست • در زمین و آسمان و عرش نیز • من نگنجم این یقین دان ای عزیز • در دل مؤمن بگنجم ای عجب • گر مرا جویی در آن دلها طلب • خود بزرگی عرش باشد پس مدید لیک صورت چیست چون معنی رسید • گام در صحرای دل باید نهاد • زانکه در صحرای گل نبود گشاد • ایمن آباد دل ای دوستان • چشمه ها و گلستان در گلستان • و اشرفیت ملائکه مقدسه بحسب سبق درجه و بعد از ظلمات ماده با افضلیت انسان بحسب مظهریت و جامعیت منافات ندارد زیرا که چون هر فردی از ملائکه در بدو آفرینش بحسب جوهر ذات و صفات ذاتیه خود تمامست هر یک بحدی معین و مقامی معلوم اختصاص یافته ایشان را ترقی از انقام و تجاوز از آن حد میسر نیست که وما منا الا له مقام معلوم بخلاف انسان ضعیف که از آب و خاک متکون شده بسبب ضعف و افتقار و عجز و انکسار و اتسام جبلهٔ او بداغ نیستی و قصور و اتصاف ماده او باستعداد رجوع شایسته تقلب احوال و پذیرای فنا و زوال و مستعد تدرج از نقص بکمال است و او را از ابتدا عروج تا انتهاد حالی است متوسط میان صرافت قوت و محوضت فعل و بالضرورت هر قوتی خواهان فعلی است شعر چون پذیرد از تو عذر لنگ گز بهر سفر • باد پایی همچو جان بیقرارت داده اند • پس ضعف خلقت انسان سبب توانائی حمل امانت گشته بنا بر عز قبول و شایستگی وصول تبکریم سجدهٔ ملائکه مشرف شده است شعر با روجود خویش نا بدلم ضعیف لیکن بار عشق کشیدن ضعیف نیست قال الله تعالی الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا و شیبة حیات و کمالات نشأه اولی بر ضعف اولی

و حیات و کمالات نشأه آخرت بر ضعف ثانی متفرع است و پیری و زوال حسن و حیلتی و کمالی خواهد بود و لقد علمتم النشأة الاولی فلولا تذکرون و مولوی معنوی قدس الله سره بتذکار مراتب ایشان فرموده میگوید از جمادی مردم و نامی شدم • و ز نما مردم بحیوان برزدم • مردم از حیوانی و آدم شدم • پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم • حمله دیگر بمیرم از بشر • تا برآرم از ملائک پر و سر • بار دیگر از ملک قربان شوم • آنچه اندر وهم ناید آن شوم • بار دیگر بایدم جستن ز جو • کل شیء هالک الا وجهه • پس عدم گردم عدم چون ارغنون • گویدم کانا الیه راجعون • و بالجمله احادیث در باب افضلیت انسان از ملائکه و شواهد عقلی بر طبق آن بسیارست شعر آدمی زاده طرفه معجونیست ز فرشته سرشته وز حیوان • گر کند میل این شود کم از این • ور کند میل آن شود به از آن • و احتمال دیگر در معنی ظلوم و جهول آنست که انسان بر نفس خود ظلم میکند یعنی می میراند نفس خود را بترک حظوظ و آرزوهای او بجهت ایثار رضای حق و قدر حق نمیداند یعنی نمیشناسد و همه را منفی و منسی ساخته همه را صفت حق میداند یا آنکه بنفس خود جاهلست و خود را نمیشناسد و کمالش آنست که او همین قوت بهیمیست که باکل و شرب و امثال آن موصوفست و نمیداند که نسخهٔ وجود او کتاب الهی مستطاب و قشریت ذو الالباب که آن الباب اطوار وجود اوست و او برفع حجب و سلب موانع طی مراتب آن اطوار نموده بنهایت کمال میرسد مثنوی گر بفضل عشق انسان را فضول • زین فزون جویی ظلومست و جهول • جاهلست و اندرین مشکل شکار • میکشد خرگوش شیری در کنار • کی کنار اندر کشیدی شیر را • گر بدانستی ویدی شیر را • ظالمست او بر خود و بر جان خود • ظلم بین کز عدلها گو می برد • جهل او مر علمها را اوستاد • ظلم او مر عدلها را شد رشاد • و الله و رسوله و اوصیاء رسوله اعلم بمعنی خطابه و بطون کتابه نقل عن علی بن ابراهیم قال اخبرنا الحسین بن محمد عن المعلی بن محمد عن علی بن اسباط عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها قال الامانة هی الامامة و الامر و النهی

والدلیل علی ان الامانة هی الامامة قول الله عز و جل فی الائمة ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها یعنی الامامة فالامانة هی الامامة عرضت علی السموات و الارض فابین ان یحملنها قال ابین ان یدعوها او یغصبوا اهلها و اشفقن منها و حملها الانسان ای الاول انه کان ظلوما جهولا لیعذب الله المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات و یتوب الله علی المؤمنین و المؤمنات تحم حاصل معنی آنکه مراد از امانة نقد امامت است و مراد از انسان شخصی معین یعنی ابو بکر و بنا برین جهت وصف بصفت ظلومی و جهولی ظاهرست و بدانکه موانع حصول کمال علی سبیل الاجمال شش چیزست اول آنکه جوهر ذات او ناقص و بالقوه باشد همچو آهن آینه پیش از گداختن و ساختن و پرداختن دوم آنکه گوهر دل آکبیر خس کثرات امکانی پریشان باشد هر چند آن کثرات از عوالم ملکوت و از نورانیه بود و مثل آن دل امثل آینه زدوده است که بشکند و خورد شود تا مظهر عین صورت نتواند شد اگر چه مظهر اثری از آثار آن باشد چه مقتضای عقل آنست که عاقل و معقول در وحدت متناسب باشند پس اگر وحدت معقول فی الجمله مشوب بکثرت باشد سلب کثرت بالکلیه از ذات عاقل حاجت نشود و اگر متجلی وحدت صرف و وجود محض باشد تعریهٔ ذات متجلی علیه از جمیع انحاء کثرت حتی از هستی خود ناگزیر بود و آینه ضمیر که از سنگ تفرقه گرانبار شکسته شود هرگاه شکسته او از کدازیوته وحدت درست گردد دیدنی دیده شود نظم خواهی شود درست دل پاره پاره ام • چون شیشه شکسته گدازست چاره ام • اعاذنا الله و ایاکم من مضلات الفتن و من کلمات الفطن سیم آلایش شهوات و معاصی و ملکات ردیه که بالجمله تیرگی گوهر دل و مانع ظهور حق است در رنگ زنگ روی آینه و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماء نظم هر چه روی دلت مصفا تر • زو تجلی بر او مبین مهیا تر • نور خود ز آفتاب نبریده است • عیب در آینه است و در دیده ست • و مولوی معنوی درین باب

هر کرا جان از هوسها گشت پاک • زود بیند قصر و ایوان سماک • ای برادر چون ببینی قصر او • زانکه در چشم دلت رست است مو • چشم دل از موی علت پاک کن • تا ببینی قصر فیض من لدن • آدمی دیدست و باقی پوستست • دید آن باشد که دید دوستست • چونکه دید دوست نبود کور به • گر سلیمانست از وی مور به • دو سر انگشت بر دو چشم نه • هیچ بینی در جهان انصاف ده • گر نه بینی این جهان معدوم نیست • عیب جز انگشت نفس شوم نیست • نور چشم انگشت را بردار هین • وانگهانی هر چه میخواهی ببین • هر کسی ز اندازه روشندلی • غیب را بیند بقدر صیقلی • هر که صیقل بیش کرد او بیش دید • بیشتر آمد بر او صورت پدید • ور که از این جمله بن او در بصر • در نظر شو در نظر شو در نظر • چهارم آنکه دل او از عالم حقیقت منحرف گشته بتحصیل مصالح معیشت و سائر امور حسیه منصرف شود و این چنانست که روی آینه را از سمت صورت برگردانند نظم کرت باید که برد هد دیدار • آینه کج مدار روشن دار • پنجم اعتقادات باطله که او را از اول فطرت بر سبیل تقلید حاصل شده و از راه تعصب رسوخ یافته از ادراک حق مانع آید چنانچه در ماده همگی فرقه عامه که مخالفان این مبین انجم در باب ظواهر اعتقادات دینیه مشاهده میشود و در حق عوام فرقه خاصه که ملازم کلام نحستین باشند در باب اسرار معارف یقینیه ملحوظ میگردد و این باشند دیواریست که میان آینه و صورت واقع شود ششم آنکه از تیه همت بمرتبه از مراتب متوسط طریقت مستقیمه خرسند شده از حال بحال و از مقام بمقام ارتحال نماید چه هر که راه نرفت بمنزل نرسید نظم صد هزارت حجاب در راهست • همت تو قاصرست و کوتاهست • پایه بسیار سوی بام بلند • تو بیک پایه چون شوی خرسند • و باید دانست که برهان عقلی که قائمست بر امتناع تعقل کنه واجب عز شانه منافات با مقتضای سخنان گذشته ندارد چه این تجلی که عشاق اثبات کرده اند غیر آن تعقلیست که عقلا نفی کرده اند و هر دو فرقه محققند و غیر رؤیتی است که فرقه عامه ادعا امکان و وقوع آن نموده اند و این طائفه مبطلند بجهت آنکه تعقل که حقیقتش ظهور و حضور معقولست نزد عاقل مستلزم بقا و استقلال ذات عاقلست و تجلی که موجبش اختفا و انمحاء متجلی علیه است در سطوات نور ظهور متجلی مستدعی فنا و اضمحلال وجود عاشق و این هر دو امر ذاک مثنوی سایه ها که بود جویای نور

نیست کرد و چون گشته نور شرع ظهور • مرغ خانه اشتری را بی خرد • رسم مهمانش بخانه میبرد • چون بخانه مرغ اشتر پا نهاد
خانه ویران گشت سقف اندر فتاد • خانه مرغست هوش و عقل ما • هوش صالح طالب ناقه خدا • ناقه چون سر کرد
در آب و گلش • نی گل آنجا ماند نی جان و دلش • و چون بسط کلام درین مقام مناسب اختصار رساله و ملائم وضع اسمیقا نبود
متعرض تقریر برهان مزبور گشته برین قدر اقتصار نمود نظم منکر مشوی که بغلط دم زنم از عشق • کین نشاء مرا که نبود
با دگری هست • هر دل که پریشان شود از ناله بلبل • در دامنش آویز که با او خبری هست • و چون هر سالک بمقتضای
من عرف نفسه فقد عرف ربه از طی مراحل نفس و ارتقای مدارج ذات خود بحق میرسد که قد افلح من زکیها
و قد خاب من دسیها پس سالک و مسلک یکیست و چون حرکت در ذات خود بغایت عجیب و سفر در خویش بغایت
و غریبست و معرفت اسباب تزکیه و تدسیه بسیار دقیق و علم خواص و آثار افعال و اعمال بحری عمیق لهذا اهل عقل
در سلوک این مسلک چنانچه در محل خود مبین شده مستقل نیست و محتاجست بهدایت شارع که بنور نبوت بهمه خبر بینا
و بزور ولایت بر همه چیز توانا ست خصوصا خاتم انبیا و سید اصفیا صلی الله علیه و آله نظم رازدار خدای پیغمبر
رازدار پیمبرش حیدر • عقل کل زو گرفت حکمت و رای • سایه از آفتاب یابد پای • هرچه او گفت از مطلق دان
وانچه او کرد کرده حق دان • دل پر درد را که نیرو نیست • هیچ تیمار دار چون او نیست • از کرم نزد هوا زنهو سی
مهربانتر ز تست بر تو بسی • شاه دین بود و مهتر مطلق • صدف صدق گشته حقه حق • خاک او باش و پادشاهی کن
آن او باش و هرچه خواهی کن • هر که چون خاک نیست بر در او • گر فرشته است خاک بر سر او • غرض از بسط کلام
درین مقام با نهایت اجمال و اختصار آنست که خردمندان صاحب انصاف بقدر وسع و گنجایش حوصله قدر گوهر
نقد خود شناخته بدستیاری حبل المتین متابعت شریعت نبوی و ملازمت طریقت مرتضوی خود را از حضیض مذلت
باوج عزت و کرامت بر آرند و جانب طاعت و امتثال و تضرع و ابتهال که اکسیر طینت و کیمیای سعادت است مردم
بهیچ وجه فرو نگذارند قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگوی ای محمد صلعم بامت خود

اگر دوست میدارید خدا را پس پیروی من کنید تا دوست دارد شما را خدای وما آتیکم الرسول فخذوه
وما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بشما آورده و فرموده باشد رسول پس بگیرید و عمل آرید آنرا و آنچه از ان
نهی کرده باشد پس باز آیید و دست بدارید از ان ومن یسلم وجهه الی الله وهو محسن فقد استمسک
بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور یعنی هر که خالص کرد اند نفس خود را یا قصد خود را متوجه سازد
از ان بسوی خدای و او نیکوکار باشد پس بتحقیق که چنگ در زده است به بندی استوار و بسوی خدا است انجام
کارها بدانکه احسان بنده عبادت حق است که بمقتضای کریمه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
اصل سعادات و وسیله وصول باقصی الغایات است قال الله تعالی الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا
تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین وان اعبدونی هذا صراط مستقیم یعنی آیا
نفرموده ام شما ای فرزندان آدم که پرستش مکنید شیطان را که او مر شما را دشمنی است آشکارا و پرستش کنید مرا این است
راه راست بدانکه اساس صراط مستقیم بر دو رکنست اول تزکیه نفس از رذائل و دوم تحلیه آن بفضائل و کلمه
لا تعبدوا الشیطان اشاره برکن اولست و کلمه اعبدونی اشاره برکن ثانی لهذا فرموده هذا صراط مستقیم و قال الله
تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه بسوی حق تعالی صعود مینماید کلم طیب
یعنی روحی که پاکست از آلایش جهل و عمل صالح بالا میبرد او را و استعمال کلمه باین معنی در قرآن و عبارات بلاغت
آیات اهل البیت علیهم السلام شایع و متعارفست و وجه تسمیه آنکه چون روح از عالم مجردات است بمجرد اراده
الهی و امر وجوبی که کلمه کن عبارت از آنست دفعة واحدة موجود میشود قوله تعالی ان الله یبشرک
بیحیی مصدقا بکلمة من الله قال البیضاوی ای بعیسی سمی بذلک لانه وجد بامره تعالی دون اب فشابه
المبدعات التی هی عالم الامر و ایضا قال الله تعالی ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن
مریم و ایضا قال الله تعالی انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله وکلمته القاها

الی مریم و روح منه پس از مدلول منطوق آیات سابقه مستفاد شد که افضل مراتب قرب و معارج ایمان و ارتفاع
معارج معرفت و ایقان بمخالفت دواعی شهوات و ملازمت مکارم عادات و شرائف عبادات و محافظت فرائض
و سنن اعمال و مواظبت وظائف عبودیت و ابتهال منوط و مربوطست و بمجرد ریاضت عقلیه و ممارست قوت نظریه
و مزاولت علوم رسمیه توقع وصول کعبه مقصود خیالی است باطل و تمنای بیحاصل که حق تعالی میگوید قد افلح من
تزکی و میفرماید و نهی النفس عن الهوی یعنی فیروزی کسیراست که پاک کرد نه آنکه علم پاکی بیاموزد و بهشت
جای کسی است که هوای خود را بشکند نه آنکه بداند که هوی را میباید شکست مثنوی ای خنک آنکو جهادی میکند • بر بدن
زجری و دادی میکند • تا ز رنج آنجهانی وارهد • بر خود این رنج عبادت مینهد • جهد کن تا میتوانی ای کیا • در طریق انبیا و
اولیا • کافرم من گر زیان کرد است کس • در ره ایمان و طاعت یکنفس • پس برخی زیرکان بی ادب و نظر
نامهذب که بنیم مایه دانش خرسند و فریفته شده و آنرا سرمایه مراد و افتخار و وسیله تصرف در طبایع اهل روزگار
ساخته و جانب احتیاط و پاسداری و طریقه تقوی و پرهیزکاری را از نظر انداخته چون شتر گسسته مهار و توسن خلیع
العذار در رعایت ناموس الهی بی پروا و در امتثال اوامر و نواهی بیحیا باشند و مع هذا ارشاد و هدایت نیز بخود
کنند هر آینه ضال و مضل خواهند بود مثنوی بدگهر را علم و فضل آموختن • دادن تیغ است دست راهزن • تیغ دادن
در کف زنگی مست • به که آید علم ناکس را بدست • علم و جاه و منصب و مال و قران • فتنه آمد در کف بدگوهران
زیرکان مجلس خر زمان • بر فروده خویش بر پیشینیان • حیله آموزان جگرها سوخته • حیلها و مکرها آموخته
ای بسا علم و ذکاوات و فطن • گشته رهرو را چو غول راهزن • این لسان الطیر علم آموختند • طمطراق سروری
اندوختند • صورت آواز مرغست این کلام • غافلست از حال مرغان مرد خام • کو سلیمانی که داند لحن طیر • دیو اگرچه
ملک گیرد هست غیر • ای سگ گرگین زشت از حرص و جوش • پوستین شیر را بر خود مپوش نظم داعیانی که
زمنند • خیمه در هوای خویشتن اند • مکتب شرع را ندیده هنوز • بدر شرع نارسیده هنوز • همه در راه آنجهانی

بنده خورد

بنده خورد و خفت همچو ستور • همه جویای کبر و تمکینند • همه قلب شریعت دینند • دیو از افعالشان حذر کرده
هرچه او گفته زان بتر کرده • همچو سیماب بر کف مفلوج • از پی حرص مال و خلق فروج • علم در دست این همه غوغا
چون چراغیست در طهارت جا • همه بسیار گوی کم دانند • همه چون غول در بیابانند • در تخرج چون اشتر گسسته مهار
چون شتر مرغ جمله اشتخوار • روی در خلق و قند از آنه رواست • زانکه راه خدا نه راه هواست • هر که تن دشمنست و یزدان
دوست • والراسخون فی العلم اوست • زینة الله نه اسب و زین باشد • زینة الله جمال دین باشد • باری از زرین
نگار نیست گزیر • مرغ دنیا بدام دنیا گیر • هداکم الله وایانا الی النهج القویم وثبتکم وایانا علی
الصراط المستقیم خیابان دوم در بیان عبادت و تفضیل نماز بر سایر عبادات و تاکید استحباب نوافل یومیه
بدانکه عبادت عبارتست از فعلی مقرب که بآن قصد قربت کرده شود خواه بدنی باشد چون صلوة و جهاد
و خواه نفسانی چون تفکر و مراقبت و صحت عبادت فرع اخلاص است و اخلاص ثمره محبت و محبت نتیجه معرفت
و کیفیت این حالات عنقریب درین دو جدول مبین خواهد شد و افضل عبادات شرعیه چنانکه در صدر کتاب
ترجمه حدیث درین باب مذکور شد نماز است و در تتمه عبارت حدیث بعینه منقول میشود روایت کرده است
ثقة الاسلام در کافی بسند صحیح از معویة بن وهب که گفت سألت ابا عبد الله علیه السلام عن افضل
ما یتقرب به العباد الی ربهم واحب ذلک الی الله عز وجل ما هو فقال ما اعلم
شیئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة الحدیث و ایضا مرویست که الصلوة عماد الدین
ومن ترک الصلوة متعمدا فقد کفر یعنی نماز ستون دین است و هر که ترک نماز کند از روی
عمد پس تحقیق او کافر شده است و هم مرویست که اول ما یحاسب به العبد الصلوة واول ما
یثاب به العبد الصلوة واول ما یعاقب به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما
سواها وان ردت رد ما سواها یعنی اول چیزی که حساب نموده میشود بان بنده نماز است و اول

چیزی که ثواب داده میشود بآن نماز است و اول چیزی که عقوبت کرده میشود بآن نماز است پس اگر پذیرفته شود نماز
پذیرفته خواهد شد ما عدای او از اعمال و اگر رد کرده شود رد کرده میشود سایر اعمال و نماز چون مشتملست بر عبادات
جنانیه و لسانیه و ارکانیه و اعمال و وظایف ارکانیه آن متعلق است بکافهٔ اعضا وجوبا یا استحبابا و محتوی
بر جمیع مراتب عبودیت و خضوع از قیام و رکوع و سجود و سایر خواص و مزایا که تفصیل بعضی از ان از رساله
اسرار الصلوة شیخ سعید شهید ثانی قدس الله سره و رسایل سایر علماء دین رضوان الله علیهم مستفاد
میشود گویا نسبت این عبادت بسایر عبادات از قبیل نسبت انسانست بسایر کائنات همچنانکه عالم امکان با قطع نظر
از انسان کالبدی است بی جان عبادات شرعیه نیز بی وجود نماز بنائیست منهدم و چنانکه حیات انسان بروحست
قوام نماز بحضور قلبست چنانچه در نص قرآن مجید واقعست فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ
یعنی وای بر نماز کنندگانی که از نماز خود غافل باشند و گفته اند ویل چاهیست در دوزخ که چون سر او بردارند اهل دوزخ
بفریاد آیند پس هرگاه حال ساهی چنین باشد حال تارک چگونه باشد و مرویست که اِنَّمَا لَکَ مِنْ صَلَاتِکَ مَا
اَقْبَلْتَ عَلَیْهِ بِقَلْبِکَ یعنی نیست مر ترا از نماز تو مگر آنچه روی دل خود بسوی آن داشته باشی و مرویست از ابی
جعفر علیه السلام که اِذَا قُمْتَ اِلَی الصَّلٰوةِ فَعَلَیْکَ بِالْاِقْبَالِ عَلٰی صَلَاتِکَ فَاِنَّمَا لَکَ مِنْهَا مَا اَقْبَلْتَ
عَلَیْهِ وَلَا تَعْبَثْ فِیهَا بِیَدِکَ وَلَا بِرَاْسِکَ وَلَا بِلِحْیَتِکَ وَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَکَ وَلَا تَتَثَاءَبْ
یعنی هرگاه برخیزی بنماز پس بر تست که روی دل بنماز آوری چه نیست از نماز مر ترا مگر آنچه روی دلت بسوی آن باشد
و بازی مکن در نماز با دست خود و نه با سر خود و نه با ریش خود و حکایت مکن با نفس خود و خمیازه مکش و از امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که اِذَا کُنْتَ فِی صَلَاتِکَ فَعَلَیْکَ بِالْخُشُوعِ وَالْاِقْبَالِ عَلٰی صَلَاتِکَ فَاِنَّ
اللهَ تَعَالٰی یَقُولُ قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ یعنی هرگاه در نماز باشی
پس بر تست فروتنی نمودن و روی دل بنماز داشتن چه خدای تعالی میفرماید که بتحقیق فیروزی و رستگاری یافتند

مومنانی که در نماز خود خشوع و خضوع نموده اند یعنی با فروتنی و حضور دل گزارده اند و مرویست از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله که اُعْبُدِ اللهَ کَاَنَّکَ تَرَاهُ فَاِنْ لَمْ تَکُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهُ یَرَاکَ یعنی پرستش کن خدای را چنانکه گویا
می بینی او را اگر تو نمی بینی او را پس او می بیند ترا و هم مرویست از آنحضرت صلی الله علیه و آله که اَمَا یَخَافُ الَّذِی
یُحَوِّلُ وَجْهَهُ فِی الصَّلٰوةِ اَنْ یُحَوِّلَ اللهُ وَجْهَهُ وَجْهَ حِمَارٍ یعنی آیا نمی ترسد کسی که روی خود را در نماز میگرداند
نمیترسد که بگرداند خدای تعالی روی او را بروی خر و چون بحکم غلبهٔ بشریت اغلب آنست که استمرار حضور قلب مفقود باشد
الطاف ایزدی بمحض عنایت و غایت بجهت جبران نقصان نوافل یومیه مرتب داشته تعقیبات نماز را نیز با اشتمال
بر سایر خواص و آثار ضمیمه تدارک این کار گردانید و مرویست از ابی حمزه ثمالی که گفت رَاَیْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ فَسَقَطَ
رِدَاؤُهُ عَنْ مَنْکِبِهِ فَلَمْ یُسَوِّهِ حَتّٰی فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ فَسَاَلْتُهُ عَنْ ذٰلِکَ فَقَالَ وَیْحَکَ اَتَدْرِی
بَیْنَ یَدَیْ مَنْ کُنْتُ اِنَّ الْعَبْدَ لَا یُقْبَلُ مِنْهَا صَلٰوةٌ اِلَّا مَا اَقْبَلَ فِیهَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ
هَلَکْنَا فَقَالَ کَلَّا اِنَّ اللهَ یُتِمُّ ذٰلِکَ بِالنَّوَافِلِ یعنی دیدم حضرت امام زین العابدین را علیه السلام که ردا از دوش
مبارک آن حضرت افتاد پس راست نکرد آنرا تا آنکه از نماز فارغ شد پس پرسیدم که از چه سبب راست نفرمودی ردا را
پس گفت آیا میدانی که من پیش که بودم بدرستیکه قبول نیست از بنده نماز مگر آنکه دل خود در ان حاضر داشته باشد پس گفتم فدای
تو شوم هلاک شدیم ما فرمود حاشا که هلاک شوید بدرستیکه خدای تعالی تمام میگرداند نماز فرض را بنوافل یعنی جبر نقصان
فرایض بنوافل یومیه مینماید و از ینجا غایت مبالغه در تاکد استحباب نوافل یومیه ظاهر میشود جدول اول در بیان اخلاص
و کیفیت تحصیل آن و این مشتمل است بر دو شعبه شعبهٔ اول در تعریف گوهر اخلاص و سرمایه اکتساب آن بدانکه
اخلاص در عبادت آنست که باعث نباشد بران مگر قصد رضای حق عز شانه چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع فرموده ما عبدتک
خَوْفًا مِنْ نَارِکَ وَلَا طَمَعًا فِی جَنَّتِکَ بَلْ وَجَدْتُکَ اَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُکَ یعنی نپرستیدم ترا
از ترس دوزخ تو یا از امیدداری بهشت تو بلکه ترا سزاوار پرستش یافتم پس پرستیدم ترا و هرگاه قصدی دیگر

بدواعی حق منضم شود بنای اخلاص بالضروره منهدم گردد و اغلب دواعی باطله منحصرست اول داعیه ریا و شک نیست که
دواعی ریا از فروع حب دنیاست و بحسب اختلاف اغراض منقسمست باصناف متعدده و بالجمله ریا از کبایر است که
چون ریا باعث بالانفراد باشد در حقیقت نوعی از کفرست و چون باعث بالانضمام باشد نوعی از شرکست و حق تعالی میفرماید
فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا یُشْرِکْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَدًا یعنی هر که
بلقای خدای امیدوار باشد باید که عمل شایسته کند و در عبادت خدای شرک نیاورد دوم داعیه تحصیل ثواب و نعیم
آخرت و بر ناقد بصیر ظاهر و مستتر است که حب نعیم آخرت برادر بزرگ حب دنیاست که اَلدُّنْیَا حَرَامٌ عَلٰی اَهْلِ
الْاٰخِرَةِ وَالْاٰخِرَةُ حَرَامٌ عَلٰی اَهْلِ الدُّنْیَا وَهُمَا حَرَامَانِ عَلٰی اَهْلِ اللهِ یعنی دنیا حرام است بر اهل آخرت
و آخرت حرامست بر اهل دنیا و این هر دو حرامست بر اهل الله یعنی خلص اولیا و خاصان خدا بلکه حب آخرت و مشتهیات
آن فرزند رشید حب دنیاست چه هرگاه نفس بشری در نشاه دنیا خواهان مأکول و مشارب شهیه و دوستدار مناکح
و ملابس بهیه بوده باشد و داند که جلوهٔ این مشتهیات در نشاه دیگر بوجه اکمل و اتم و اشرف و ادوم است باحتمال کلفت
عبادت و ارتکاب مشاق ریاضت قیام نموده ازین دست بدارد تا بدان پیوندد و اگر تخم شهوت آرزوهای این جهان در زمان
استعداد او نکاشته و بذر محبت نعمتهای آنجهان از دل او نرسته و شوق آن بر تحمل شداید و صبر بر مکاره باعث نشدی
مثنوی نفس زندیقست ازو کشتی است • او دنی و قبله گاه او دنی است • سیم داعیه خوف از عقاب خواه علت
بالاستقلال باشد و خواه بالانضمام و این نیز مترتب بر دنائت طبع و خست نفس است و عقلا در عبادت بغیر حق مطلق که
غایة الغایاتست ملتفت نشوند و پروای خوف و رجا ندارند مگر خوف بعد و رجای قرب و بر همت بر دو جهان فرو نیارند
چه هیچیک ازینها از جنس گوهر عقل و از ملائمات آن لطیفهٔ ربانی نیست و هر چه عبادت برای آن است معبود همانست
اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوَاهُ نظم از راه راست باد غم او روان شدیم • دنیا و آخرت بیمین و یسار
ماند • روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بطریق حسن از هارون بن خارجه از امام جعفر

صادق علیه السلام که فرمود اَلْعِبَادُ ثَلٰثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْکَ عِبَادَةُ الْعَبِیدِ
وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی طَلَبًا لِلثَّوَابِ فَتِلْکَ عِبَادَةُ الْاُجَرَاءِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللهَ
عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْکَ عِبَادَةُ الْاَحْرَارِ وَهِیَ اَفْضَلُ الْعِبَادَةِ یعنی عبادت کنندگان سه گروهی اند گروهی
پرستیده اند خدای را از ترس عذاب و این عبادت بندگانی است که از بیم عقوبت خداوندان خود بخدمت قیام نموده
امتثال اوامر و نواهی ایشان کنند و برخی پرستیده اند او را از خواهش ثواب و این عبادت مزدورانست که بقصد
تحصیل اجرت خود بعمل قیام نمایند و جمعی پرستیده اند او را بواسطهٔ محبتی که با او دارند و این عبادت آزادگان و خردمندانست
و این بهترین عبادتهاست و اشعار آخر این حدیث بصحت اجزاء عبادت آن دو گروه بر تقدیر تسلیم منافی مدعا نیست
چه ایشان اگر بمقتضای لکل امرء ما نوی بنعیم آخرت و نجات از عقوبت در یابند باری از درجهٔ مخلصان ساقط و از رتبهٔ
مقربان هابط گشته از لذت و بهجت شهود حق که علت غائی آفرینش بندگان و مَا لَا عَیْنٌ رَاَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ
کنایه از آنست و هیچ لذت و سعادت را با آن قیاس نتوان نمود محروم و بی بهره خواهند بود و لِمِثْلِ هٰذَا
فَلْیَعْمَلِ الْعَامِلُونَ نظم مرغ و حور از بهشت ابدانست • حکمت و دین بهشت یزدانست • نبود جز جمال یزدان
قوت • عاشقان از الجنت ملکوت • و بالجمله دواعی غیر حق که علت فعل عبادت شود خواه بالانفراد و خواه بالانضمام
از فروع و شعبهای حب باطلست و حب باطل مترتب بر عدم محبت حق چه آدمی مجبولست بر اصل محبت پس هرگاه از علم
محبت حق عاری باشد ناچار بننگ محبت باطل مبتلا خواهد بود و عدم محبت حق نتیجهٔ غفلتست چه هر که از حسن بیزوال
و جمال باکمال آگاه شود فراخور آگاهی از نشاه بیخمار دوستی او کامیاب گشته سر بر خط فرمان و پای بر جادهٔ اطاعت
و احسان خواهد داشت پس معلوم شد که غفلت مادة المواد امراض روحانیه و نقایص نفسانیه است و حب دنیا از اعراض
لازمهٔ او و این معنی منافات ندارد با مفاد حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که حُبُّ الدُّنْیَا رَاْسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ
چه خطیئه عبارت از افعال قبیحات و نقایص ملکات و چون در حکمت عملی علاج هر مرضی بضد آن مقرر است پس وسیله

شوق آمد و بیرون در افکند و نعلین
از صومعه اندیشهٔ من از دو جهان زد م
وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون م
طفلان بدره زشت نباید جوی بر
عارف بکنجی بلی الا لکول زود م

ازتقای مدارج اخلاص وسرمایه محبت کامله وکلید درهای خلد بسته ذاکرحقیقت که هر اینه نتیجه معرفت محبت ونتیجه عشق وحیرت

مثنوی حیرتی باید که روبد فکر را • خورد حیرت فکر را و ذکر را • زین سر از حیرت اگر عقلت رود • هر سر مویی سر و عقلی شود

عقل بفروش و هنر حیرت بخر • تا ز حیرت بار یابی ای پسر • چون ببازی عقل در عشق صمد • عشر امثالت دهد تا هفتصد

داند انکه نیکبخت و محرمست • زیرکی ز ابلیس و عشق از آدمست • هر که را جامه ز عشقی چاک شد • او ز حرص و جمله عیبی پاک شد • شاد باش ای عشق خوش سودای ما • ای طبیب جمله علتهای ما • ای دوای نخوت و ناموس ما •

ای تو افلاطون و جالینوس ما • و حضرت حق جل و علا فرمود اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِکْرِی یعنی بپای دار ای محمد صلعم نماز را

تا وسیله یاد من باشد و هم فرمود وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ وَلَذِکْرُ اللّٰهِ

اَکْبَرُ یعنی بپای دار نماز را بدرستیکه نماز باز میدارد از شیوه ناستوده وکار نکوهیده وهر اینه ذکر خدای تعالی

بزرگترست از نماز چه او علت غایی نماز است چنانچه از آیه سابق مفهوم شد وعلت غایی هر اینه از معلول خود اشرف

واعظم خواهد بود وهم فرمود فَاذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیْرًا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ یعنی یاد کنید خدای را بسیار تا شما

رستگاری یابید وهم فرمود اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوْبُهُمْ بِذِکْرِ اللّٰهِ اَلَا بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ

یعنی آنانکه ایمان آورده اند واطمینان دارد دلهای ایشان بیاد خدای آرام میگیرد دلها وهم فرمود

اُذْکُرُوْنِیْ اَذْکُرْکُمْ یعنی یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را وهم فرمود اِنَّ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طٰٓائِفٌ

مِّنَ الشَّیْطٰنِ تَذَکَّرُوْا فَاِذَا هُمْ مُّبْصِرُوْنَ یعنی بدرستیکه آنانکه از خدای ترسیده وپرهیزکار شده اند هرگاه

وسوسه کند ایشان را طائفه از شیطان یاد خدای کنند پس آنگاه بینا شوند وقبح وسوسه شیطان وحجت آن را

بنظر بصیرت دیده بشهاب ثاقب رجم ودفع آن نمایند وهم روایت از حضرت رسالت صلعم که قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی

اَنَا جَلِیْسُ مَنْ ذَکَرَنِیْ یعنی خدای تعالی گفت من همنشین آن کسم که مرا یاد کند وهم روایت که قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی

اَنَا مَعَ عَبْدِیْ اِذَا هُوَ ذَکَرَنِیْ وَتَحَرَّکَتْ شَفَتَاهُ یعنی خدای تعالی گفت که من با بنده خودم آنگاه که او

یاد کند مرا

یاد کند مرا وبجنبد لبهای او بذکر من وهم روایت که ذِکْرُ اللّٰهِ عَلَمُ الْاِیْمَانِ وَبَرَاءَةٌ مِّنَ النِّفَاقِ وَحِصْنٌ

مِّنَ الشَّیْطٰنِ وَحِرْزٌ مِّنَ النِّیْرَانِ یعنی یاد خدا نشانه ایمانست وبیزاری ودوریست از نفاق وحصاریست

باز دارنده از شر شیطان وپناهی است نگاه دارنده از تابش نیران وهم روایت که عَلَامَةُ حُبِّ اللّٰهِ حُبُّ

ذِکْرِهٖ وَعَلَامَةُ بُغْضِ اللّٰهِ بُغْضُ ذِکْرِهٖ یعنی نشانه دوستی خدا دوستی یاد اوست ونشانه دشمنی خدا

دشمنی یاد او وهم روایت که سَیِّدُ الْاَعْمَالِ ثَلٰثَةٌ ذِکْرُ اللّٰهِ عَلٰی کُلِّ حَالٍ وَمُوَاسَاةُ الْاَخِ

مِنْ کَرْبٍ وَالْاِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهٖ یعنی سرور وبهتر عملهای خیر سه چیزست یاد کردن خدای در همه حال ویاری

دادن برادر مومن وبیرون آوردن او از محنت واندوه وداد دادن از نفس خود وهم روایت اَفْضَلُ الْعِبَادِ

عِنْدَ اللّٰهِ الذَّاکِرُوْنَ اللّٰهَ ذِکْرًا کَثِیْرًا یعنی بهترین بندگان نزد خدای آنانند که یاد کنند خدای را یاد کردن

بسیار نظم خرم کسیکه دل بنعمت شاد میکند • کلزار خاطری که ترا یاد میکند • اگر معارضی گوید که هرگاه چنین باشد

بایستی که اثر محبت کامله در هر فردی از افراد ذاکران بظهور پیوستی ونه چنین است بلکه بعضی از ایشان بعلت بقای

یا ازدیاد آن مجنون میشوند وبعضی نیز بتبدل آن بعلت دیگر مفتون میگردند چون تبدل شهوت دنیا بشهوت تنعیم

آخرت وتبدل حب معصیت بعجب وغرور بطاعت وتبدل تن پرستی ورعونت بطیش وسفاهت وامثال آن

گوییم شرطیه مسلم نیست چه میتواند بود که افاده اثر ذکر مشروط باشد بشرطی چند که بعضی از آن در ان فرد یافت

نشود چون امتثال اوامر ونواهی ومواطات قلب ولسان ومراعات کیفیت وکمیت اذکار ورعایت حزم واحتیاط

در مشاق ریاضات بروجهی که منجر بفساد مزاج واختلال قوی وآلات و یا نقص استعداد یا بطلان آن نگردد مثنوی

زو چو استعداد شد کان رهبرست • هر غذایی کو خوری مغز خرست • گر پلید خوردوا افیون شود • سکته وبی عقلیش

افزون شود • چنانچه در طب بیان مقررست که پازهر وچوب چینی در حفظ صحت وقوت وازاله امراض واسقام

از سایر ادویه ممتاز اند وبا غذاها هرگاه خوردن آن مشتمل بر رعایت آداب مقرره ومقارن احتما واغتذا بالغذیه

لائقه نباشد هر آینه مفید نشود یا نفعش کم باشد یا ضررش بیش بود چه لطیف ترین از لوازم این دو دواست حدت

تاثر وشدت تضرر آنست از اشیاء ضاره همچنانکه لطیف نفس که از لوازم ذکرست حدت سرعت وشدت انفعال

نفس است از افعال سیئه وبدانکه اگرچه بنده را بجناب خداوند تعالی وتقدس دو راهست سلوک راه باطن بنحوی که

بمنزل حقیقی رساند بی سلوک راه ظاهر خیال محال است واقتحام عقبات آن بقطع مراحل نظر واستدلال موجب ضلال واضلال

الا ما شاء الله اما اصل غرض وعمده مقصود از ارسال رسل وانزال کتب ودعوت خلقست بسلوک راه باطن که مفضی برسید

وتوشه آن راه تکمیل قوت عملی است بملازمت اعمال صالحه ومواظبت عبادات شرعیه وتهذیب نفس بمداومت ریاضات

ومجاهدات محموده ومجانبت افعال واحوال مذمومه نه سلوک راه ظاهر که منتهی بدانستن است وتوشه آن تکمیل قوت

نظری است بحرکات فکریه وانتقالات ذهنیه چه سلوک راه ظاهر موقوف بر دعوت انبیا نیست بلکه تصدیق ببعثت

وارسال موقوف بر شناختن ذات ذو الجلال از راه نظر واستدلال ودعوت خلق بطریقه نظر وهدایت ایشان

براه ظاهر از قبیل تنبیه غافلان وبیدار کردن خفتگان است تا دیده عقل خود بخود باز شود وپای خوابیده او در قطع مراحل

نظر باهتزاز آید بخلاف راه باطن که سلوک آن موقوفست بر دانستن مقربات ومبعدات وعمل نمودن بمقتضای آن

ودانستن خواص افعال واعمال خیریه چون در قوه عقل بشری نیست موقوفست بر اخبار انبیا واعلام اوصیا وچون

که هر آدمی مبتلاست بعوارض طبیعیه ومحفوف بغواشی شهویه وغضبیه هر آینه عمل بمقتضای آن علم محتاجست بتیغ

سیاست شرع مطهر وکمند وتازیانه وعده ووعید شارع تا عزم سفر نموده راه نکرداند واز منزل حقیقی باز نماند

وچون سالک راه باطن از دروازه شهر ناسوت که دار الضرب علتست تا سرادق حرم کبریای لاهوت که دار الملک

وملت عقبات بسیار ومخاطرات بیشمار در پیش وفرق میان دانش که زاده وزیر عقلست ومیان بینش که قرة العین

پادشاه عشقست از بابین زمین وآسمان بیش است پس ناچارست او را از تسلیم وانقیاد عالمی عامل که آن مراحل را

بقدم همت پیموده آفات وغوائل نفس را در زیر قدم خود فرسوده باشد ومراد از عالم عامل آنگاه دیست کیا رعلوم

انچه متعلق

انچه متعلق بامر دین ونشاه آخرتست تحصیل نموده بدان عمل کرده باشد یعنی خود را وخدای خود را شناخته وفرمان او را

دانسته بعد از اطلاع بر دقایق آفات نفس وتسویلات شیطان خود را همیشه بیدار واز دشمن خانگی بیزار داشته واز برکت

امتثال اوامر ونواهی مربع نشین مسند اطمینان گشته علم او بعرفان وبرهان او بعیان رسیده باشد خواه تحصیل این

علوم ضروریه بروفق اصطلاح علما باشد وخواه بدون آن خواهی شیخش گو وخواهی صوفی بگو وخواهی عارف نام کن

که مضایقه در اصطلاح نیست ودر استجماع باقی علوم واستقصاء سایر دقایق در باب رشاد وامر ارشاد مدخلی

ندارد وکمر نسبت بعضی از مواد متر شدین که بمعنی بواسطه وبالعرض مدخلی در ان تواند داشت بلکه چون اشتغال نفس

باکتساب علوم جزئیه واستعمال مشاعر در اقتباس سایر امور رسمیه مانع فراغ بال وباعث انحراف از قبله کمال است

هر آینه مورث اختلال حال وموجب ملازمت صف نعال خواهد بود لمولفه اختلاط شیر بارو به نمی آید درست •

عشق شورانگیز شو با عقل ور اندیش باش مثنوی چونکه عمر اندر ره خشکی گذشت • گاه کوه وگاه صحرا گاه دشت •

آب حیوان را کجا خواهی تو یافت • موج دریا را کجا خواهی شکافت • موج خاکی فهم ووهم وفکر ماست • موج آبی محو

وسکرست وفناست • خورده کاریهای علم هندسه • یا نجوم وعلم طب وفلسفه • که تعلق با همین دنیستش • ره بهفتم

آسمان بر نیستش • این همه علم بنای آخورست • که عماد بود گاو واشترست • بهر استبقای حیوان چند روز •

نام آن کردند این گیجان رموز • علم راه حق وعلم منزلش • صاحب دل اندانر او دلش • حکمت دنیا فزاید ظن و

شک • حکمت عقبی برد فوق فلک • تا کشایی عقده اشکال را • بر کشایی در خیال این بال را • عقده را بکشاده

گیر ای منتهی • عقده چندست بر کیسه تهی • در کشاد عقدها کشتی تو پیر • عقده چند دگر بکشاده گیر • عقده کان

بر گلوی ماست سخت • که بدانی که بخسی یا نکبخت • آنچه تو گنجش توهم میکنی • زان توهم گنج را کم میکنی • چون

عمارت دان تو وهم ورایها • گنج نبود در عمارت جایها • دل ز دانشها بشستند این فریق • زانکه این دانش

ندانند آن طریق • دانشی باید که اصلش زان سرست • زانکه هر فرعی باصلش رهبرست • خویش را عریان کن از فضل وفضول

انکه منتق

تا کی رحمت را هم وهم نزول ◦ در کند راه فضل از جلای وقت ◦ کار خدمت دارد و علم حسن ◦ خویش ابله کن تبع میرو رهِ
رستگی زین ابلهی یابی و بس ◦ زیرکی چون باد کبر انگیز تست ◦ ابلهی شو تا بماند دل درست ◦ ابلهی کو بسخرگی در دو سیت
ابلهی کو واله و حیران هوست ◦ همین قلاوزی مکن از حزم جمع ◦ پیروی کن تا رود در پیش شمع ◦ اگر گویند که هر کس
میتواند که بدستیاری چراغ علم شریعت طی این عقبات مهلکه و قطع آن مراحل مظلمه نموده بی دستگیری دیگری بسر
منزل مقصود رسد گوییم در امکان این معنی سخن نیست چه اخبار نبوی و احادیث اهل بیت علیه و علیهم السلام مشتملست بر جمیع
اصول و فروع شریعت و شریعت محتویست بر جمیع اعمال طریقت و احوال حقیقت چنانچه قرآن مجید مشتملست بر علوم اولین
و آخرین اما تواند بود که آن شخص را بعضی از دقایق شریعت که در اتمام سفر آخرت ضروریست مجهول باشد همچنانکه اکثر
علوم مطویه در قرآن بغیر از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم هیچیک از امت را حاصل نیست پس شاید که بعضی
از مطلوب را مطلوب پندداشته در مبادی از دیاد و معدات استعداد آن کیفیت صرف جهد و بذل وسع نماید
و از مطلوب باز ماند چنانچه حال اکثر سالکان جاهل بر آن منوال است و بر تقدیر در آن سان میشود که در حین سلوک و وقت حاجت
منسی گردد و بر تقدیر استحضار خبیر آنست که چون هر کس بر دوستی خود مغطورست او را لحکم حُبُّكَ الشَّیءَ یُعمی
و یُصِمّ بر معایب و نقایص نفس خود اطلاع نیفتد و بر تقدیر اطلاع اغلب آنست که چون از آن بر نوعی از ریاضت
و مجاهده توقف دارد بی تدبیر و تحریک صاحب بصیرتی که بنظر ثاقب باسباب و علامات آن بیناو برای صایب بحقیقت
معالجه آن دانا باشد همت بر تحمل آن مشقت نگارد و بر تقدیر اهتمام شاید که دیگر وزه بی معاونت اهل بصیرت بروزگار
دراز برایه و علی التقادیر بعد از ارتقای مدارج نفس نیز تواند بود که بحجاب بعضی از غوامض اسرار حقیقت محجوب
گشته سیر معنوی او بغایت نرسد **نظم** فَثَمَّ وَرَاءَ العَقْلِ عِلْمٌ یَدِقُّ عَنْ ◦ مَدَارِكِ غَایَاتِ العُقُولِ
السَّلِیمَةِ **مثنوی** کشف این نز عقل کار افزا شود ◦ بندگی کن تا ترا پیدا شود **نظم** با تقاضای عقل و نفس و حواس
کی توان بود کردگار شناس ◦ جست عقل اندرین سپنج سرای ◦ جز بزور دلیل خط خدای ◦ برتر از وهم و عقل و حس

قیاس نیست جز خاطر خدای شناس ◦ و بعد از ملاحظه این مقدمات بر منصف صافی ضمیر مبرهن و مستنیر خواهد بود که بی ارشاد
و دلالت شیخ کامل بی مراعات و مراقبت عارف واصل وصول بکعبه مقصود بغایت نادر و عزیز الوجود است نمی بینی
که خردمندان بمجرد مطالعه طب با آنکه تقدم علم و سابقه تلمذ بمعالجه تن خود تنهایی و دیگران جرأت نمی نمایند
با آنکه مصالح و مفاسد تن بسیار پیداترست از مدارج و اطوار جانها **مثنوی** گر بظاهر آن پری پنهان بود ◦ آدمی پنهانتر
از پریان بود ◦ نزد عاقل زان پری که مضمرست ◦ آدمی صدبار خود پنهانترست ◦ پس حال التصرف در سرائر نفوس
و ارواح را از قیاس بطریق اولی استنباط توان نمود و ایراد معترض اگر از سر انکار و اصرار باشد نه از روی استفاده
و استفسار هر آینه اندکی بماند با آنکه چون آفتاب نبوت در هنگام غروب که نظر بافق اعلی علیین طلوعست بجهت تقریر
و تسجیل معانی الغدیر و تاکید و تجدید عهد روز غدیر دوات و کاغذ طلبیده فرمود که ایتونی بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ
اَکْتُبْ لَکُمْ کِتَاباً لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی یعنی دوات و کاغذ بیارید تا بنویسم از برای شما کتابی که گمراه
نشوید بعد از من ثانی ثلثه مطلب آنحضرت را دریافته از آوردن دوات و کاغذ مانع شد و از فساد عقیدت و فرط
وقاحت گفت اِنَّ الْمَرْءَ لَیَهْذِی حَسْبُنَا کِتَابُ اللهِ یعنی این مرد هذیان میگوید بس است ما را کتاب خدای
و وجه مناسبت بین الاعتراضین ظاهر و سخافت و بطلان اعتراض ثانی اظهر است **مثنوی** چند بر عمیا دوانی اسب را
باید استا پیشه را و کسب را ◦ از رهی که بارها تو رفته ◦ بی قلاوز اندران آشفته ◦ پس رهی را که ندیدستی تو هیچ
این مرو تنها ز رهبر سر مپیچ ◦ هر که تنها نادرا این ره برید ◦ هم بعون همت پیران رسید ◦ هر که تا زد سوی کعبه بی دلیل
همچو این سرگشتگان گردد ذلیل ◦ خود نبینی تو دلیل ای راه جو ◦ در به بینی رو بگردانی از او ◦ هر خریزی کز کجی گم گشته
او چو دانه بماند از رشد ◦ گوید شیخی بزن بر من دو دست ◦ ای عمی گل خریزی با منت ◦ پیر را بگزین که بی
پیر این سفر ◦ هست بس پر آفت و خوف و خطر ◦ هر که در ره بی قلاوزی رود ◦ هر دو روزه راه صد ساله شود
هر که گردد پیشه بی اوستا ◦ ریشخندی شد بشهر و روستا ◦ اندرین ره ترک کن طاق و طرنب ◦ تا قلاوز نجنبانم

بجنب ◦ هر که او بی سر بجنبد دم بود ◦ جنبشش چون جنبش گزدم بود ◦ کژرو و شب کور و زشت و زهرناک ◦ پیشه او خستن
اجسام پاک ◦ سر بکوب آنرا که سرش این بود ◦ خلق و خوی مستمرش این بود ◦ خود خلاص اوست این سر کوفتن
تا رهد جان از لگدکوب بدن ◦ جز تبدبر یکی شیخ گیر ◦ چون ز روی چون نبودت قلب بصیر ◦ وای کُن مرغی
که نارویده پر ◦ بر پرد بر اوج و افتد در خطر ◦ عالمی پر دام بینی از هوا ◦ وز جراحتهای همرنگ دوا ◦ جمله آفات
هوا گرست و زرق ◦ هوز تو تاریکست کرد نور برق ◦ برق نور کوته و کذب و مجاز ◦ کرد او ظلمات و راه تو دراز
نه بنورش نامه تانی خواندن ◦ نه بمنزل اسب دانی راندن ◦ بر گرافی که وه و در جوی او فتی ◦ کز بدین سو که بدان سوی
او فتی ◦ تو ندیده بحر را بشنیده نام ◦ میکنی فکر سباحتهای غلام ◦ یا درآ در کشتی ای تر نده ◦ یا تو کشتی اندرین کشتی ببند
چونکه در کشتی نشستی ایمنی ◦ در سفینه خفته ره طی میکنی ◦ گرچه بیکه چشم بر هم میزنی ◦ میروی راه و قدم کم میزنی
بهر این فرموده پیغمبر که من ◦ همچو کشتی ام بطوفان زمن ◦ ما و اهل بیت چون کشتی نوح ◦ هر که دست اندر زند یابد فتوح
چونکه با شیخی تو دور از زشتی ◦ روز و شب سیاری و در کشتی ◦ در پناه جان جان بخش قوی ◦ کشتی اندر خفته و ره
میروی ◦ شرط تسلیمست نه کار دراز ◦ سود نبود در ضلالت ترکتاز ◦ مکسل از پیغمبر ایام خویش ◦ تکیه کم کن بر فن و
بر کام خویش ◦ هین بپر الا که با پرهای شیخ ◦ تا به بینی عون لشکرهای شیخ ◦ در صف معراجیان گر بیستی ◦ چون
براقت بر کشاید نیستی ◦ گر عروجت بایه ای معراج جو ◦ نردبان پیدا کن و بر جه برو ◦ نه چو معراج بخاری تا سماء
بلکه معراج جنینی تا نهاء ◦ نه چو معراج زمینی تا قمر ◦ بلکه چون معراج کلکی تا شکر ◦ نردبانهاییست پنهان در جهان
پایه پایه تا عنان آسمان ◦ نردبانی جو که پا بر روی نهی ◦ در زمان یابی ز گردون آگهی ◦ هر گروه را نردبانی
دیگرست ◦ هر روش را آسمانی دیگرست ◦ پر باشد نردبان آسمان ◦ تیر پران از که گردد از کمان ◦ من نجوم
زین سپس راه اثیر ◦ پر جویم پر جویم پیر پیر ◦ گر تو گویی نیست پیری آشکار ◦ تو طلب کن در هزار اندر هزار
کار پاکان را قیاس از خود مگیر ◦ گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر ◦ جمله عالم زین سبب گمراه شد ◦ کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

خر از آن میخسبد اینجای فلان ◦ کز بشر مینی تو مردان را بجان ◦ همسری با انبیا برداشتند ◦ اولیا را همچو خود پنداشتند
گفت اینک ما بشر ایشان بشر ◦ ما و ایشان بسته خوابیم و خور ◦ این ندانستند ایشان از عمی ◦ در میان فرقی بود بی منتهی
هر دو گون زنبور خورد از یک محل ◦ لیک زین شد نیش و زان دیگر عسل ◦ هر دو گون آهو گیا خوردند و آب ◦ زین یکی
سرگین شد و زان مشک ناب ◦ هر دو نی خوردند از یک آبخور ◦ آن یکی خالی و دیگر پر شکر ◦ این خورد گردد پلیدی زو
جدا ◦ آن خورد گردد همه نور خدا ◦ هر دو صورت گر بهم ماند رواست ◦ آب تلخ و آب شیرین را صفاست ◦ جز که
صاحب ذوق نشناسد بیاب ◦ او شناسد آب خوش از شوره آب ◦ کار ازین ویران شده است ای مردخام ◦ کز بشر
دیدی تو خاصان را چو عام ◦ تو همان دیدی که ابلیس لعین ◦ گفت من از آتشم آدم ز طین ◦ چند بینی صورت آخر چند چند
چشم ابلیسانه را یکدم ببند ◦ دیده معنی زمانی برگشا ◦ تا ببینی فرقها در فرقها **و باید دانست** که چون بعضی از مطلعان
بیسعادت و مدعیان منصب ولایت که جرعه از رحیق تحقیق نچشیده و بویی از گلزار حقیقت نشنیده اند طوطی صنعت
منطق الطیر عارفان را زبان گشاده بجهت فریب عامیان غافل و طالبان سلیم دل دام حیلها ترتیب داده اند و با آنکه
دل مانده یا حرکت قهقری نموده نشانی از راه و منزل ندیده یا قدمی چند پیموده بمنزل نرسیده اند بدعوی رهنمایی
جسارت نموده از نهایت مقامات خبر میدهند پس باید که طالب از شر تلبیس و آفت تدلیس ایشان بجد استعاذه نموده در
اختیار هادی و اختبار احوال او بتانی و امعان نظر دیده تفرس و اعتبار گشاید و سررشته حزم و احتیاط از دست
نداده بی تامل و رویت تسلیم و ارادت مبادرت ننماید که چون از دم فسرده مدعی اثر حیوة معنوی در خود نیابد و بعد از
صرف همت در نحوی از مطاوعت و بذل قوت در نوعی از مجاهدت مشرب تسلیم را از رشحات حسن تقویم خالی یافت
زلال ارادت را از برد الیقین اصابت عاری و عاطل میند تواند بود که حالش منجر شود باختلاط و در طلب انحراف
از سمت مطلب نمود بالعیاذ من الحور بعد الکور **مثنوی** از مقلد تا محقق فرقهاست ◦ هست صورت یک ولی معنی جداست
روی هر یک مینگر میدار پاس ◦ بو که گردی تو ز خدمت رو شناس ◦ چون بسی ابلیس آدم روی هست ◦ پس بهر دستی نشاید داد دست

ای بسا شیرین که چون شکر بود • لیک زهر اندر شکر مضمر بود • ظاهرش مانند ظاهر و لیک • قرص نان از قرص مه دورست الیک
نقش صوفی لیک او را نیست جان • صوفیان نام هم زین صوفیان • حرف درویشان بدزدید بسی • تا گمان آید که است او
خود کسی خرده گیرد در سخن بر بایزید • ننگ دارد از درون او یزید • ای بسا زراق گول بی وقوف • از ره مردان ندیده
غیر صوف ره نمیداند قلاوزی کند • جان شه را و جهانسوزی کند • زرق چون برقست اندر نور آن • راه نتوان
دیدن رهروان • هین قلاوزی مکن از حرص جمع • پس روی کن تا رود در پیش شمع • شمع مقصد و انمایدت همچو ماه •
کین طرف دانه است یا خود دامگاه • گر بخواهی ور نخواهی با چراغ • دیده گردد نقش باز و نقش زاغ • ورنه این غافلان
افروختند • بانگ بازان سپید آموختند • بانگ هدهد گر بیاموزد فتا • راز هدهد کو و پیغام سبا • حرف درویشان
عارفان • بسته اند این بیحیایان بر زبان • حرف درویشان بدزدد مرد دون • تا بخواند بر سلیمی زان فسون
کار مردان روشنی و گرمی است • کار دونان حیله و بی شرمی است • حرف درویشان بسی بگرفته یاد • تا دکانی
بهر شاد لاف شیخی در جهان انداخته • خویشتن را بایزیدی ساخته • هم ز خود سالک شده واصل شده • محفلی وا کرده
در دعوی کده • بی نوا از خوان هر نان آسمان • پیش او نه نداخت حق یک استخوان • او ندا کرده که خوان بنهاده ام • نائب حقم خلیفه
زاده ام • الصلا ساده دلان پیچ پیچ • تا خورید از خوان جودم هیچ هیچ • ای بسا شوخان ز اندک احتراف • از شهان
سوخته خرگفت لاف • هر یکی در کف عصا که موسی ام • میدمد بر ابلهان که عیسی ام • متوکل بشنیده کشته ترجمان • پنجه از
خود چون طوطیان • چند دزدی حرف مردان خدا • تا فروشی و ستانی مرحبا • صد هزاران امتحانست ای پسر • هر که گوید
گر منم سرهنگ در • گر نداند عام او را امتحان • پختگان راه جویندش نشان • گر نبودی امتحان هر بدی • هر مخنث
در جهان رستم بدی • این سرافیل وقتند اولیا • مرده را زیشان حیاتست و نما • جان هر یک مرده اندر گور تن • بر جهد
ز آوازشان اندر کفن • گوید این آواز ز آوازها جداست • زنده کردن کار آواز خداست • ما بمردیم و بکلی کاستیم • بانگ
حق آمد همه برخاستیم • مطلق آن آواز خود از شه بود • گرچه از حلقوم عبدالله بود • هر که را نوری نباشد در قران

نور کی یابد از روی دگران • هر خسی دعوی داودی کند • هر که بی تمیز در وی کف زند • نقل را از نقل نشناسد غویست
این از و بگریز اگر چه معنویست • رسته و بربسته پیش او یکی است • گر یقین دعوی کند او در شکی است • اینچنین کس گر ذکی
مطلق است • چون در او این تمیز نبود احمق است • هین از او بگریز چون آهو ز شیر • سوی او مشتاب ای دانا دلیر • هر طرف
غول همچو اندر ترا • کای برادر راه خواهی هین بیا • ره نمایم همرهت باشم رفیق • من قلاوزم درین راه دقیق • نه قلاوز
نه ره داند او • یوسفا کم رو سوی آن گرگ خو • دعوت ایشان صفیر مرغ دان • گر کند صیاد در مکمن نهان • مرغ پندارد
جنس اوست او • جمع آید در دهان پوست او • جز مگر مرغی که حزمش داد حق • تا نگردد گیج آن دانه ملق • زین
یقین صبر و حزمی کن بخت • حزم را خود صبر آمد پا و دست • حزم چه بود بدگمانی در جهان • دمبدم دیدن بلای ناگهان
حزم سوءالظن گفتست آن رسول • هر قدم را دام میدان ای فضول • حزم چه بود از تو تدبیر احتیاط • گر دوان گرگی
دور ست از خباط • آن یکی گوید درین ره هفت روز • نیست آب و هست ریگ پای سوز • وان یکی گوید دروغست این
بران • که بهر شب چشمه بینی روان • حزم آن باشد که گیری تو آب • تا رهی از ترس و باشی بر صواب • گر بود در راه
آب این را بریز • ور نباشد وای بر مرد ستیز • و مع هذا باید که طالب حق بهانه عدم ظهور مرشد تعلل و تسویف در کار
خود ننموده هرچه داند از مکارم عادات و فرایض و نوافل عبادات بکار بندد و از وسوسه نفس بتفریط و تقصیر در
شرایط طلب تن در ندهد مثنوی لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب • سوی او می غیژ و او را میطلب • این طلبکاری
مبارک جنبش است • این طلب در راه حق مانع کش است • این طلب مفتاح مطلوبات تست • این سپاه نصرت و
رایات تست • این طلب همچون خروسی در صیاح • میزند نعره که می آید فلاح • هرکرا بینی طلبکار ای پسر • یار او
شو پیش او انداز سر • کز جوار طالبان طالب شوی • وز ظلال غالبان غالب شوی • گر یکی موری سلیمانی بجست
منگر اندر جستن او سست سست • هر چه داری تو ز مال و پیشه • نه طلب بود اول و اندیشه • این بجو کردن دولت
جستن است • هر گشادی در دل اندر بستن است • از همه کار جهان پرداخته • کو کو میکو بسان فاخته

جغجغه بکسر جیم ... و سکون غین معجمه ... که بزانو بندند و در وقت رفتن آواز دهد
که از زنگوله ... دست
دیگر چیزی که ...
جیم ...

سایه حق بر سر بنده بود • عاقبت جوینده یابنده بود • گفت پیغمبر که چون کوبی دری • عاقبت زان در برون آید سری
چون نشینی بر سر کوی کسی • عاقبت بینی تو هم روی کسی • چون ز چاهی میکنی هر روز خاک • عاقبت اندر رسی در آب پاک
بر امید راه بالا کن قیام • همچو شمعی پیش بخرام ای غلام • اشک میبار و همی سوز از طلب • همچو شمع سر بریده روز و شب
کین طلب در تو گروگان خداست • زانکه هر طالب بمطلوبی سزاست • منگر اندر نقش زشت و خوب خویش • بنگر اندر عشق و
در مطلوب خویش • منگر آنکه تو حقیری یا ضعیف • بنگر اندر همت خود ای شریف • خشکی لب هست پیغامی ز آب • کاو
آرد یقین این اضطراب • هین بیا ای طالب دولت شتاب • که فتوحست این زمان و فتح باب • ای که تو طالب توهم بیا
تا طلب یابی تو از یاران ما • و هرگاه استحقاق طالب بنصاب مقتضای کریمه وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
سُبُلَنَا و حدیث مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَّ وَجَدَ وَمَنْ قَرَعَ بَابًا وَلَجَّ وَلَجَ از جانب آفتاب برج هدایت
حضرت خاتم الولایه صلوات الله علیه و علی آبائه الطیبین الطاهرین یکی از خلص متقیان که ملازمت طریق هدی و طی
عقبات نفس و هوی نموده باشد بدستگیری او نامزد شده بسر وقت او خواهد رسید **نظم** چون شرط دوستی
شناسی بکن شمع • اول بجست تو پروانه خوشترست • و گفته اند چون طالب در طلب خود صادق باشد یا صدق طلب او را
بملازمت شیخ کامل رساند یا ارادت تمام شیخ را بسر وقت او آرد چنانچه عارف کامل درین باب میگوید **نظم** گر دولت
ورود دین ترا دست دهد • یا بار ارادت طلبت توجهد • یا موی کشان ترا بر شیخ برد • یا او بدو اسپه رو بسوی تو نهد
شعبه دوم در بیان خصال خمسه که اهم مهمات سلوک و معظم شرائط وصول است و عارفی در یک بیت از آن نظم آورده است
نظم صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر بدوام • ناتمامان جهان را بکند کار تمام • و این خصلت بر پنج رتبه منقسم
اول در صمت و فوائد آن بدانکه چون زبان ترجمان دل و نائب مناب و ولایت اوست و چون ولایت دل در کشور عقل
و وهم و خیال روانست بنابرین از جمله اعضا نسبت او بدل تمامتر و کلماتی که بر وی جاری شود اثر آن در دل
از اثر اعمال سایر جوارح بیشترست و چنانچه زبان از آن رو که در مقابله دلست صورتها از دل گرفته تعبیر مینماید

همچنین دل صورتها از زبان پذیرفته تغییر میپذیرد همچنانکه از کلمات تضرع و ابتهال رقت و لطافت گیرد و از الفاظ
طرب و صفت حسن و جمال باهتزاز آید و نشاط و بهجت پذیرد و چون سخنهای زشت و فضول گوید دل تاریک شود و چون
سخن حق گوید روشن گردد و بسیار گویی دل مرده گرداند و چون دروغ گوید صورت دل کج شود تا حقائق اشیا راست
نه بیند همچنانکه صورت اشیا در آئینه کوژ درست ننماید و روی نیکو در آن زشت نماید و از آن جهت خواب شاعر و دروغ
زن کمتر راست باشد که از سخن دروغ درون وی کج و روی دل وی معوج شده باشد و همچنانکه خواب راست نه بیند
تجلی نور الهی که غایت جمیع لذات و نهایت مرتبه سعادات است در دل وی راست نیاید و کج نماید **نظم** صورتی
از فرشته نیکوتر • دیو رویی نماید از خنجر • از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که بیشتر چه چیز مردم را
باتش دوزخ در آرد جواب فرمود الْأَجْوَفَانِ الْفَمُ وَالْفَرْجُ یعنی دو میان تهی که یکی دهن است و دیگری فرج
و فرمود هَلْ يَكُبُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ یعنی بروی درنیفگند مردم را مگر آنچه
بداس زبانهای خود درویده اند و فرمود مَنْ صَمَتَ نَجَا هر که خاموش شد برست و معاذ از آن حضرت پرسید
که کدام عمل فاضلترست پس زبان مبارک بیرون آورده انگشت بر آن نهاد یعنی خاموشی و فرمود بیشتر خطاهای مردم از زبانست
و فرمود مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ يَصْمُتْ یعنی هر که بخدا و بروز جزا ایمان
دارد باید که سخن خیر گوید یا خاموش باشد و فرمود مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ سَقَطُهُ وَمَنْ كَثُرَ سَقَطُهُ
كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَمَنْ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ یعنی هر که بسیار سخن بود بسیار سقط بود و هر که
بسیار سقط بود بسیار گناه بود و هر که بسیار گناه بود آتش بوی اولیتر و فرمود چون مؤمنی خاموش و با وقار بینی
بوی نزدیک شو که وی بی حکمت نباشد و فرمود خبر دهم شما را از آسانترین و نیکوترین عبادتها زبان خاموش و خوی
نیکو و عیسی صلوات الله علیه گفت عبادت ده است نه خاموشی و یکی گریختن از مردمان **نظم** غنچه شو در عشق تا کام
دلت حاصل شود • انقدر خاموش بنشین تا زبانت دل شود • و بدانکه سخن چهار قسم است یکی آنکه همه ضرر است و یکی

و روی هم مضرست و هم نفع و یکی آنکه در وی نه نفعست و نه ضرر و آن سخن فضول بود و ضرر آن همین بس که روزگار ضایع کند
دوست تهلیل و تسبیح و امثال آن بدان فوت شود و قسم چهارم آنکه همه نفعست پس سه چهار یک از سخن ناگفتنی است و چهار
یکی گفتنی چنانکه حق تعالی فرموده لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ
بَيْنَ النَّاسِ یعنی در سخن خیر نیست مگر فرمودن بصدقه و فرمان دادن بخیر و صلح دادن میان مردمان و چون آفات زبان
بسیار و خلاصی از غوائل آن دشوارست هر آینه شق اسلم و طریق اقوم خاموشیست مثنوی صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جستن نشان زحمت است انصتوا بپذیر تا بر جان تو آید از جانان جزای انصتوا این سخن در سینه دخل مغز هاست
در خموشی مغز جان را صد نماست چون بیامد در زبان شد خرج مغز خرج کم کن تا بماند مغز نغز مرد کم گوینده را
فکریست زفت قشر گفتن چون فزون شد مغز رفت پوست افزون بود لاغر بود مغز پوست لاغر شد چو کامل گشت و نغز
عارفان کز جام حق نوشیده اند رازها دانسته و پوشیده اند هر که را اسرار کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
چند گفتی نظم و نثر و راز فاش خواجه یکروز امتحان را گنگ باش چند روزی گنگ باش و لال شو
بعد از آن گویای سر و حال شو کودک اول چون بزاید شیر نوش لال باشد کی کند در نطق جوش مدتی باید که تا لب دوختن
از سخن تا این سخن آموختن کز اصلی کش نبد آغاز گوش گنگ باشد در سخن یکسر خموش زانکه اول سمع باید نطق را
سوی منطق از ره سمع اندر آ ترغیب از سر در آموختن کو ز گفتن لب فرو اندوختن محرم این هوش جز بیهوش نیست
مر زبان را مشتری جز گوش نیست و چون آفات و مفاسد سخن و استقصاء فواید خاموشی مناسب اختصار رساله نبود
برین قدر اقتصار شد و آنکه خطاب خاموشی متوجه کسی است که باطن او مخزن حقایق عرفان و قوت او مالک عنان زبان
نباشد چه هرگاه زبانش کلید گنجینه اسرار الهی و حرکت دواعی او بر وفق اوامر و نواهی باشد هر آینه گفتنش بحکم عقل
و نقل بهترست از خاموشی مثنوی صاف کرده حرف گویی ای فلان گفت تیره در تبع گردد روان
این مشو شارع در آن حرف رشد کز سخن بر مرسخن را میکشد نیست در شطرنج چون گشادی زبان از پی صافی شود

تیره روان

تیره روان آنکه مقصودش ز ره وحی خداست چون همه صافست بگشا ید رواست چون شدی مستغرق رب المنن
بعد از آن میگوی انواع سخن جوش نطق از دل نشان دوستی است بستگی نطق از بی الفتی است دل چو دلبر دید کی ماند ترش
بلبل گل دیده کی ماند خمش نتیجه دوم در جوع و فوائد آن بدانکه گرسنگی در اساس سلوک رکنی است عظیم و سیری
و شره طعام در راه طلب سدی است جسیم و معده منبع جمیع شهواتست چه از سیری شکم شهوت نکاح بهم رسد و چون قضاء
شهوت بطن و فرج بی مال دست ندهد ازین هر دو شره مال پدید آید و چون کسب مال بی وسیله جاه دشوارست
شره جاه پیدا گردد و در محافظت مال و جاه بمخاصمت خلق حاجت افتد و ازینها همه آفات نفس فراهم آید مانند کبر
و ریا و حسد و کینه و تعصب و عداوت و امثال آن پس اطلاق عنان شهوت بطن اصل شرور و آفات و گرسنگی عاجز
کردن و زیر دست داشتن آن منبع همه خیرات و سعاداتست بنابرین سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم گرسنگی را
بزرگ و گرامی داشته فرموده سَيِّدُ الْأَعْمَالِ الْجُوعُ مهتر و بهتر همه کردارها گرسنگی است و فرموده مَا مِنْ عَمَلٍ
أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ جُوعٍ وَعَطَشٍ هیچ کرداری نزد خدای تعالی دوست تر از گرسنگی و تشنگی نیست
مثنوی جوع خود سلطان داروهاست این جوع در جان نه چنین خوارش مبین جمله ناخوش از مجاعت خوش شدست
جمله خوشها بی مجاعتها ردست جوع مر خاصان حق را داده اند تا شوند از جوع شیر زورمند
جوع هر جلف گدا را کی دهند چون علف کم نیست پیش او نهند جوع رزق جان خاصان خداست کی زبون همچو تو گیج گداست
باش فارغ تو از آن نیستی کاندرین مطبخ تو بی نان ایستی و هم آن حضرت فرموده لَا يَدْخُلُ
مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ مَنْ مَلَأَ بَطْنَهُ بملکوت آسمان راه نیابد کسیکه شکم پر کند و فرموده اَلْفِكْرُ نِصْفُ
الْعِبَادَةِ وَقِلَّةُ الطَّعَامِ هِيَ الْعِبَادَةُ اندیشه یک نیمه عبادتست و کم خوردن جمله عبادتست و فرموده
أَفْضَلُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَطْوَلُكُمْ جُوعًا وَتَفَكُّرًا وَأَبْغَضُكُمْ إِلَى اللَّهِ كُلُّ أَكُولٍ نَؤُومٍ شَرُوبٍ
یعنی فاضلترین شما نزد خدای تعالی کسی است که اندیشه و گرسنگی او درازترست و دشمن ترین شما نزد خدای تعالی

کسی است که بسیار خورد و بسیار خسبد و بسیار آشامد و فرموده مَا مَلَأَ آدَمِيٌّ وِعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنٍ حَسْبُ ابْنِ آدَمَ
لُقَيْمَاتٌ يُقِمْنَ صُلْبَهُ وَإِنْ كَانَ لَا مَحَالَةَ فَثُلُثٌ لِطَعَامِهِ وَثُلُثٌ لِشَرَابِهِ وَثُلُثٌ لِنَفَسِهِ و فی روایة
وَثُلُثٌ لِلذِّكْرِ یعنی پر نکرد آدمی هیچ ظرفی بدتر از شکم بس بود آدمی را لقمه چند که پشت وی راست بدارد و اگر ازین
بگذرد باری ثلثی از شکم طعام را باشد و ثلثی شراب را و ثلثی نفس را یا ذکر حق را و فرموده إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي
مِنِ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ فَضَيِّقُوا مَجَارِيَهُ بِالْجُوعِ وَالظَّمَاءِ یعنی شیطان در تن آدمی روانست چون خون
در رگ پس راهگذر وی تنگ دارید بگرسنگی و تشنگی و فاطمه زهرا صلوات الله علیها پاره نانی در دست نزدیک حضرت
رسول آمد صلی الله علیه و آله گفت این چیست گفت یک قرص پخته بودم بی تو نتوانستم خورد گفت از سه روز باز این پاره نان
طعامیست که در دهان پدر تو خواهد رسید و مرویست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرموده قال رسول الله
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَعَنَّى
نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ قَالُوا بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ قَالَ إِنَّ
أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَتُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ فِكْرًا وَتَكَلَّمُوا فَكَانَ كَلَامُهُمْ ذِكْرًا وَنَظَرُوا فَكَانَ
نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَنَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً وَمَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَةً
لَوْلَا الْآجَالُ الَّتِي قَدْ كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ
وَشَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ یعنی جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر کس شناخت خدای را و عظمت شان او
دانست باز دارد دهان خود را از سخن کردن و شکم خود را از طعام خوردن رنجه دارد نفس خود را بروزه داشتن در روز
و قیام نمودن در شب بنماز حضار مجلس گفتند فدای تو باد پدران و مادران ما ای رسول خدا این گروه اولیاء الله اند فرمود
بدرستیکه اولیاء الله چون خاموش باشند خاموشی ایشان فکرست و چون سخن در آیند کلام ایشان ذکرست و چون
نظر بر چیزی کمارند نظر ایشان بجهت عبرتست و چون بنطق در آیند منطق ایشان محض حکمت و چون براه روند رفتار

ایشان

ایشان در میان مردم خیر و برکت اگر نمیبود ایشان را اجل مقدر که تا خبر نتوانند گذشت هر آینه قرار نمیگرفت روحهای
ایشان در بدنها از بیم عذاب الهی آن عقوبت طرد و مجانبت و شوق ثواب نامتناهی که بهجت لقای رب الارباب است
و منقولست از محمد بن یمانی که گفت سوم دهر را از آن اختیار کردم که پرسیدم شش نفر را از شش چیز و همه یک جواب دادند
پرسیدم اطبا را از شافی ترین دواها گفتند گرسنگی و کم خوردن و پرسیدم حکما را از بزرگترین چیزها در باب طلب حکمت گفتند
گرسنگی و کم خوردن و پرسیدم عابدان را از نافع ترین چیزها در عبادت گفتند گرسنگی و کم خوردن و پرسیدم علما را از بهترین
چیزها در باب حفظ علم گفتند گرسنگی و کم خوردن و پرسیدم پادشاهان را از خوشترین خورشها و غذاها گفتند گرسنگی و کم خوردن
و پرسیدم عاشقان را از رساننده ترین چیزها بسوی معشوق گفتند گرسنگی و کم خوردن و ابو طالب مکی گفت مثل شکم مثل
نایی است که خوب نمی آید آواز او مگر بخالی بودن شکمش و بدانکه فوائد گرسنگی و آفات سیری بسیارست و اصول
آن بده چیز راجع شود که بجهت زیادتی اهتمام درین مقام مذکور میگردد اول آنکه از گرسنگی دل صافی و روشن شود
و سیری کوری دل و کندی اندیشه آرد و از حفظ حکمت باز دارد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده مَنْ أَجَاعَ
بَطْنَهُ عَظُمَتْ فِكْرَتُهُ یعنی هر که شکم گرسنه دارد دل وی زیرک و اندیشه وی عظیم شود و هم فرموده احیای دلهای خود را
زنده گردانید باندک خندیدن و پاک گردانید بگرسنگی تا صافی و تنک شود دوم آنکه دل رقیق شود چنانکه لذت ذکر و
و مناجات دریابد و از ذکر متاثر شود و از سیری تاریکی و سختی دل خیزد تا ذکر از زبان بدل سرایت نکند سیم
آنکه چون گرسنگی موجب عجز و شکستگی و بیچارگی است کلید در بهشت است و چون سیری باعث بطر و غفلت و طغیانست
مفتاح دروازه دوزخست لهذا چون دنیا را بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرضه کردند گفت نخواهم بلکه روزی
گرسنه و روزی سیر دوست تر دارم تا چون گرسنه شوم صبر کنم و چون سیر شوم شکر کنم چهارم آنکه چون سیر بود
گرسنگان را فراموش کند و از شفقت بر خلق محروم ماند که پندارد همه جهان همچو او سیرند و عذاب آخرت فراموش کند و چون گرسنه
و تشنه بود از گرسنگی اهل دوزخ و تشنگی اهل قیامت یاد آرد و خوف آخرت و شفقت بر خلق از ابواب جنان و اسباب

خدای

قرب و رضوانست **پنجم** آنکه گرسنگی نفس را رام و زیر دست کند و این اصل سعادتست و سیری نفس را سرکش و زبردست گرداند و این بالجمله انواع شقاوتست برای این گفته‌اند بزرگان که گرسنگی گوهریست در خزانهٔ الهی که بدوستان خود دارد و بهر کسی نمیدهد **ششم** آنکه چون گرسنه باشد خواب کم کند و شب بجهت تهجد و ذکر و مناجات سبک برخیزد و چون سیر بخورد گران بار شود و چون مرداری بخسبد و عمر وی ضایع کرد **هفتم** خفت مؤنت و امکان قناعت هر که از شر شهوت بطن خلاصی یابد بمال بسیار و شغل بسیار حاجت ندارد و تواند که فارغ بال بعلم و عمل و حال پردازد عمر گرانمایه که هر نفسی گوهریست بی بدل و سرمایهٔ تجارت آخرت است ضایع نکند و هر که اجابت شره نماید و بسیار خورد چون سایر مؤمنان گرد مسجدها گردد و او گرد مزبلها گردد **هشتم** آنکه گرسنگی و کم خوری تندرستی آرد و از دارو و نار طبیب و رنج فصد و حجامت و اذیت تلخی دارو فارغ دارد و حکما و اطبا اتفاق کرده‌اند که هیچ چیز که همه نفع باشد و در وی هیچ زیان نبود مگر اندک خوردن **نهم** آنکه هر که کم خوردن عادت کند چون خرج وی اندک بود و بمال بسیار حاجتش نیست با حتمال مذلت طمع و اقتحام شبهت و حرام مضطر نشود و هر گاه بجهت قضای شهوت خود از کسی وام خواهد از نفس خود وام کند یا ترک آرزو بگوید چنانکه ابراهیم بن ادهم چون گفتندی که فلان چیز گرانست گفت ارزانش کنید بترک کردن **دهم** آنکه چون بر قهر و زجر شهوت بطن قادر شود صدقه دادن و ایثار کردن و کرم ورزیدن برو آسان گردد چه هر چه بشکم رود جای وی کنیف بود و هر چه بصدقه دهند دست لطف حق تعالی بود و از کلمات بلاغت سمات حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که تخففوا تلحقوا یعنی سبک شوید تا لاحق شوید بسابقان و بعد از امعان نظر ظاهر میشود که جمیع فواید مزبوره در جامعه مندرج و سایر مهمات طریقت نیز در وی مندمجت و بدانکه هر گاه عادت سیری و بسیار خوری راسخ باشد رفع این عادت ذمیمه برعایت تدریج آسان شود چنانچه در هر روز یک لقمه از طعام خود کم کند تا تقلیل غذا بحد لایق رسد و عادت شود و لطیفه تدبیری درین باب آنست که بدفعات در اوقاتی که گرسنه شود

اختیار خلوت

اختیار خلوت و مجاهدت نموده و بمداومت و اکثار ذکر که هر آینه موجب تزکیهٔ نفس و احتراز از فکرست مشغول شده مترصد خواطر عقلیه و مراقب حالات قلبیه و واردات قدسیه گردد تا جنود قوای بدنیه بمقتضای وَلِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ بهره از آن غنائم و نفحه از آن نسائم محظوظ و بهره‌مند شوند و طبع بذوق آن چاشنی از سیری بیزار شده گرسنه گرسنگی گردد **مثنوی** گر چه آن مطعوم جانست و نظر • جسم را هم زان نصیبست ای پسر • گر نگشتی دیو جسم آن را اکول • اسلم الشیطان نفرمودی رسول • دیو از آن لوتی که مرده حی شود • تا نیاشامد مسلمان کی شود • دیو بر دنیاست عاشق کور و کر • عشق را عشق دگر برد مگر • از نهانخانهٔ یقین چون میچشد • اندک اندک رخت خود آنجا کشد • یا مریض القلب عرج للعلاج • جملة التدبیر تبدیل المزاج • یا حریص البطن عرج هکذا • انما المنهاج تبدیل الغذا • ایها المحبوس فی رهن الطعام • سوف تنجو ان تحملت الفطام • ان فی الجوع طعاما وافرا • افتقدها وارتج یا نافرا • اغتذ بالنور کن مثل البصر • وافق الاملاک یا خیر البشر • چون ملک تسبیح حق را کن غذا • تا رهی همچون ملایک از اذی • طفل جان از شیر شیطان باز کن • بعد از آنش با ملک انباز کن • گر ز شیر دیو تن را وابری • از فطام او بسی نعمت خوری • حبذا اغانی نهاده در جهان • لیک از چشم خسیسان بس نهان • گر جهان باغی پر از نعمت شود • قسم مور و مار هم خاکی بود • پر فکرت شد گل آلود و گران • زانکه گل خواری ترا گل شد چو نان • نان گلست و گوشت کمتر خور از این • تا نمانی همچو گل اندر زمین • گر تو این انبان ز نان خالی کنی • پر ز گوهرهای اجلالی کنی • این دهان بستی دهانی باز شد • که خورندهٔ لقمهای راز شد • خوی معده زین که و جو باز کن • خوردن ریحان و گل آغاز کن • معده را خو کن بآن ریحان و گل • تا بیابی حکمت و قوت رسل • هر که کاه و جو خورد قربان شود • هر که نور حق خورد قرآن شود • نیستهٔ تیز زمینی چون جبوب • جو فطام خویش از قوت القلوب • دایه خواهد شیر خواره طفل را • تا ز نعمتها کند او را غذا • بس تو بند راه آن پستان برو • بر گشاید راه صد بستان برو • پس حیات ماست موقوف فطام • اندک اندک جهد کن تم الکلام • و دانا باید که بعد از تقلیل غذا از حسب قدر و وقت و جنس سه درجه است

اما بحسب قدر درجهٔ اعلی آنست که بقدر قوام بدن اکتفا نماید چنانچه در حدیث حسب ابن آدم لقیمات یقمن صلبه مذکور شد و این درجهٔ صدیقانست درجهٔ اوسط آنست که در هر روز بر نصف مد که ثلث رطل است اقتصار نماید درجهٔ ادنی آنکه هر روز یک مد تناول نماید و تجاوز از این مقدار عادت اغنیای زمان و عدول از طریق سالکانست و چون حال مقدار بحسب اختلاف احوال و اشخاص مختلف میشود پس ضابطه آنست که بی اشتها ... دست بدارد و علامت صدق اشتها آنست که بهر نانی که باشد ... نان خورش علامت سیریست **و اما بحسب وقت** درجهٔ اعلی آنست ... که ابراهیم بن ادهم و غیر او بهفت روز رسانیده و بعضی بچهل روز رسانیده‌اند و گفته‌اند که هر که تا چهل روز چیزی نخورد ظاهر میشود برو چیزی از عجایب ملکوت و این درجه میسر نشود مگر بتدریج و درجهٔ اوسط آنکه دو روز چیزی نخورد درجهٔ ادنی آنکه هر روز یکنوبت چیزی بخورد پس جمع آن دو نوبت بخورد فضیلت جوع از وی فوت شده **و اما بحسب جنس** اعلای آن نان گندمست با نانخورش و ادنای آن نان جو است بی نانخورش و مداومت نانخورش مکروهست **و بدانکه** افضل جوع آنست که مقارن علم باشد و مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در اوایل چندان روزه میگرفت که میگفتند دیگر نخواهد گشود و چندان افطار مینمود که میگفتند دیگر نخواهد گرفت و بعد از آن روزی میگرفت و روزی میگشود و بعد از آن هر دوشنبه و پنجشنبه میگرفت و بعد از آن بر روزه سه روز از هر ماه استقرار یافت پنجشنبهٔ اول و پنجشنبهٔ آخر و چهارشنبه بعد از دهه اول و میگفت که این روزه وسوسه از دل میبرد و برابری با ... میکند که خدای تعالی میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی هر که حسنه بیارد پس ... و هم از آن حضرت پرسیدند که سبب اختیار این سه روز چیست فرمود که امم سابقه ... نازل شدی پس حضرت رسول درین ایام روزه ...

روح و بدن منقبض است و از تقلب احوال یکدیگر متأثر و متغیر شوند چنانچه اثر حزن و فرح و خشیت و غضب که از اوصاف نفسند بر ظاهر جلوه مینماید و چون بدن از فضول غذا خالی باشد ذهن صافی شود و چون ممتلی باشد ذهن مکدر گردد و امثال این بسیارست و در حکمت نظری مقررست که نفوس ناطقه که جسمانیة الحدوث روحانیة البقاست فیضان آن بر ابدان و ... احوال امزجاست و احوال نفس باختلاف کیفیت مزاج و تغیر نسبت اخلاط مختلف و متغیر میشود و سبب این علاوه است که اغتذا المتغور ... تعالی از طیب غذا باعث تنویر قلب و مقدمهٔ شرف قرب و حضور و ... غذا موجب ظلمت نفس و علت عارضه بعد و نفور پس احتیاط در باب ماکول و مشارب ... اسباب نجابت شان از شرایط قبول طاعات و اجابت دعوات است و حق تعالی فرموده است کلوا من الطیبات ... یعنی بخورید از اغذیهٔ طیبه یعنی حلال و عمل صالح کنید پس عمل صالح ... بأکل طیبات ... ذلک الدعاء و علی الاجابة ... دن و برست مستجاب ساختن پس محبوب ... از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم مرویست ... از ترک یک لقمه ... حق تعالی از دو هزار رکعت نماز سنت و هم از آنحضرت مرویست که رد ... الی ... ماهها حج مقبول و از معدن رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که ... بعد فریضة الایمان و الصلوة و هم از آنحضرت مرویست ... الله قلبه و اجری ینابیع الحکمة من قلبه یعنی هر ... حق تعالی دل او را ... چشمهای حکمت از دل او روان سازد و هم از آن ... یست ان لله تعالی ملکا علی بیت المقدس ینادی کل لیلة من اکل ... لم یتقبل منه صرف و لا عدل یعنی بدرستیکه مر خدای راست فرشته بر بیت المقدس که

هر شب ندا میکند که هر که حرام خورد مقبول نیست از او نه صرف و نه عدل و گفته اند مراد از صرف نفلاست و مراد از عدل
فریضه و هم از آنحضرت مرویست که موسی علی نبینا و علیه السلام در مناجات خود گفت یا الهی ما علامة احبائک
و اولیائک فقال الله تبارک و تعالی یا موسی قلوبهم معلقة بالعرش و بطونهم طاهرة
عن الحرام و الشبهات و بیوتهم خالیة عن حطام الدنیا و زینتها و یطلبون الخیرات و الطاعات
یعنی خدایا چیست نشانه دوستان و دوستداران تو پس خدای تعالی گفت دلهای ایشان آویخته و پیوسته است
بعرش رفیع الدرجات و شکمهای ایشان خالی است از حرام و شبهات و خانهای ایشان خالیست از حطام و زینت
دنیای بی ثبات و کوشش مینمایند در طلب خیرات و طاعات بدانکه حرام و حلال و شبهات نیز علی سبیل الاجمال
ظاهر و معروفست و تفصیل اصناف متشابهات بر مطالعه مطولات موقوفست و باید دانست که هر گاه تزکیه بدن و تصفیه
قلب بجدی رسد که قوت طعام صرف وجوه خیر و طاعت شود و داعیه شر و غلبه غفلت و کسالت از آن تولد نکند
او را از خوردن حلال منعی نیست چه صفت جوع مقصود بالعرض است نه بالذات **مثنوی** چونکه لقمه میشود در تو گهر
دم مزن چندانکه بتوانی بخور چونکه در معده شود پاکت پلید قفل نه بر حلق و پنهان کن کلید هر که در وی لقمه شد نور
جلال هر چه خواهد تا خورد او را حلال روغنی کاید چراغ ما کشد آب خوانش چون چراغی را کشد علم و حکمت
زاید از لقمه حلال عشق و رقت زاید از لقمه حلال چون ز لقمه تو حسد بینی و دام جهل و غفلت زاید آن را دان
حرام هیچ گندم کاری و جو بر دهد دیده اسبی که کره خر دهد لقمه تخمست و برش اندیشها لقمه بحر و گوهرش
اندیشها زاید از لقمه حلال اندر دهان میل خدمت عزم رفتن آن جهان لقمه و نکته است کامل را حلال
تو نه کامل مخور می باش لال در تو نمرودیست در آتش مرو رفت خواهی اول ابرهیم شو **شعر حکیم**
و ز سپهر بدانکه دیده بیدار سر حلقه سلسله آگاهی و دل شب زنده دار گنجینه اسرار آگهی است هر نفس
از عمر گرانمایه که هست سرمایه سعادت ابدی و هر ساعت خزانه ایست از خزاین مواهب ایزدی

نظم ستاره سحر عشق چشم بیدارست غبار لشکر غم ناله سحر بارست مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که
انه یفتح للعبد یوم القیمة علی کل یوم من ایام عمره اربعة و عشرون خزانة عدد
ساعات اللیل و النهار فخزانة یجدها مملوة نورا و سرورا فینا له عند مشاهدتها
من الفرح و السرور ما لو وزع علی اهل النار لادهشهم عن الاحساس بالم النار و هی
الساعة التی اطاع فیها ربه ثم یفتح له خزانة اخری فیراها مظلمة منتنة مفزعة
فینا له عند مشاهدتها من الفزع و الجزع ما لو قسم علی اهل الجنة لنغص علیهم نعیمها
و هی الساعة التی عصی فیها ربه ثم تفتح له خزانة اخری فیراها فارغة لیس فیها
ما یسره و لا ما یسوءه و هی الساعة التی نام فیها او اشتغل فیها بشیء من مباحات
الدنیا فینا له من الغبن و الاسف علی فواتها حیث کان متمکنا من ان یملأها
حسنات ما لا یوصف و من هذا قوله تعالی ذلک یوم التغابن یعنی بدرستی که گشاده میشود از برای
بنده در روز قیامت بازاء هر روز از ایام عمر او بیست و چهار خزانه بعدد ساعات شبانه روز پس آن بنده
یک خزانه را پر از نور و سرور بیابد پس میرسد باو وقت مشاهده آن خزانه از فرح و خوشحالی چندان که اگر آنرا
بر اهل نار قسمت کنند هر آینه مدهوش و فارغ سازد ایشان را از احساس الم نار و آن ساعتی است که در آن طاعت پروردگار
خود داشته باشد پس گشاده شود برای او خزانه دیگر پس بیند آن را تیره و تاریک و بدبو و ترسناک پس برسد باو وقت
مشاهده آن از ترس و اضطراب چندان که اگر آنرا بر اهل بهشت قسمت نمایند هر آینه مکدر و ناخوش گرداند بر ایشان
نعیم بهشت را و آن ساعتی است که در آن نافرمانی پروردگار خود نموده باشد پس گشاده شود از برای او خزانه دیگر
پس آنرا خالی بیند که نباشد در آن چیزی که باعث خوشحالی یا بدحالی او شود و آن ساعتی است که خوابیده باشد
یا مشغول شده باشد در آن بچیزی از مباحات دنیا پس برسد باو بسبب ضایع شدن آن ساعت که قادر بود بر آنکه

از ازحسنات پر کند چندان غبن و حسرت و تاسف که وصف آن نتوان کرد و ازین است که حق تعالی فرموده که از روز روز
غبن و حسرت و ندامت چون دانستی که آن گوهر ثمین را بخواب شیرین فروختن آتش حسرت افروختن است بهوش باش که در
وقت غنیمت دانسته بلهو و بازی سرمایه خود در نبازی و پیوسته بتفکر و مراقبت پردازی **نظم** بکچشم زدن غافل از آن
ماه نباشم • ترسم که نگاهی کند آگاه نباشم • و مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود لا تعطوا العین
حظها فانها اقل شیء شکرا یعنی مدهید بچشم حظ او را و بخواب کامیاب مسازید که چشم کم سپاس ترین چیزهاست
و مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اذا قام العبد من لذیذ مضجعه والنعاس فی عینیه
لیرضی ربه جل و عز بصلوة لیله باهی الله به ملائکته فقال اما ترون عبدی هذا
قد قام من لذیذ مضجعه الی صلوة لم افرضها علیه اشهدوا انی قد غفرت له
یعنی هرگاه برخیزد بنده از خواب شیرین خود در حالتی که چشمهای او خواب آلود باشد از برای آنکه خوشنود گرداند
پروردگار خود را بنماز شب مباهات کند خدای تعالی بسبب او با فرشتگان خود پس گوید بآن می بینید این بنده مرا
از خواب شیرین برخاسته است بنمازی که بر او واجب نگردانیده ام گواه باشید که آمرزیدم او را و در اخبار قدسیه
واردست که ان الله تعالی اوحی لداود علیه السلم کذب من ادعی محبتی فاذا جن
علیه اللیل نام عنی الیس کل حبیب یحب خلوة حبیبه یعنی بدرستیکه خدای تعالی وحی
نموده است مر داود را علی نبینا و علیه السلم که دروغ گفته است کسی که دعوی دوستی من کرده و چون شب بر
درآمده و تاریک شده است خوابیده و فارغ گشته است از من آیا نیست هر محبی دوست دار خلوت محبوب خود
مثنوی در شب بدرنگ خود نیکی بود • آب حیوان جفت تاریکی بود • در شب تاریک جوی آن روز را
پیش کن آن عقل ظلمت سوز را • تا سحر جمله شب آن شاه علی • خود همیگوید الست و خود بلی • آن کریمی کاندر آن
لیل و خش • گنج رحمت بنهد و چندین خشش • موسی آن را نار دید و نور بود • زنگی دیدیم رشب را جور بود

و نزد ایشان

خواب را بگذار امشب ای پدر • یکشبی در کوی بیخوابی گذر • بنگر آنها را که مجنون گشته اند • همچو پروانه بوصلش کشته اند
شو قلیل النوم مما یهجعون • باش در اسحار یستغفرون • هر که تر سد شب بخسبد ای فلان • تو نه این شدی از غافلان
سر زخفتن که توان برداشتن • با چنین صد تخم غفلت کاشتن • خواب خرگوش و سگ اندر پی خطاست • خواب خود در چشم
ترسنده کجاست • خوابها کی ایک هم بر راه خسب • الله الله بر ره الله خسب • تا بود که سالکی بر تو زند • از خیالات و
نجاست برکند **رشحه چهارم** در عزلت بدانکه چون سرانجام دادن سلوک راه خدا و استقامت بر طریق هدی
و منی الفت دواعی نفس و هوی بی تیقظ تام و تنبه دائمی و مطالعه احوال قلب و مراقبت امور باطنی و ملاحظه دقائق
آفات نفس و التزام خلو من نیات و اهتمام و مواظبت عبادات صورت نمی بندد و این شرائط با وجود صحبت و معاشرت
ابنای زمان و التزام رسوم و عادات ایشان و اشتغال بمطالب دنیه و استرسال در امور دنیویه متمشی نمیشود و مع
هذا از معاشرت و مخالطت جمعی که اکثر ایشان بترک فضائل مغبون و بالایش رزائل مفتون باشند بحکم لا
تصحب الشریر فان طبعک یسرق من طبعه وانت لا تدری روشن و مبرهن است لهذا محققان معرفت
کیش و دانشوران مآل اندیش اختیار عزلت و اغتنام فرصت نموده در انفراد و انقطاع از خلق جهدی تمام داشته اند
و در وحی داودی علی نبینا و علیه السلم آمده که من انقطع الی کفیته یعنی هر که از همه منقطع شده بمن پیوندد
من بنده ام او را و کفایت مهمات و قضای حاجات او میکنم و در حدیث وارد است که فر من الناس
فرارک من الاسد یعنی بگریز از مردم همچنانکه میگریزی از شیر درنده و مرویست از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم که گفت خالط الناس تخبرهم و متی تخبرهم تقلهم یعنی آمیزش کن با مردم تا بیازمائی ایشان را
و چون بیازمائی دور تر شوی از ایشان **نظم** جهان بمجلس مستان بیخرد ماند • که در شکنجه بود هر کسی که هشیار است
و از ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم مرویست که الوحشة من الناس علی قدر الفطنة بهم یعنی وحشت
و رمیدن از مردم بقدر دریافت و تفطن احوال ایشان است **نظم** شاهد خلوت عجب حوری سرشتی بوده است

دوری از دیدار مردم خوش باشی بوده است • و از معروف کرخی رضی الله عنه منقولست که گفت با امام جعفر صادق علیه السلام
گفتم وصیتی کن مرا که از آن منتفع شوم فرمودند که اقلل معارفك یعنی کم کن آشنایان خود را گفتم زیاده کن
فرزند رسول خدا وصیت مرا فرمودند که انکر من عرفت منهم انکار کن کسی را که با او آشنا شده یعنی ترک
آشنایی او کرده بخدای خود پرداز و هم از حضرت صادق علیه السلام مرویست که ما من مؤمن الا وقد
جعل الله له من ایمانه انسا فیسکن الیه حتی لو کان علی قلة جبل لم یستوحش یعنی نیست مؤمنی
مگر آنکه خدای تعالی داده باشد او را از ایمانش انسی و الفتی که آرام گیرد بآن تا آنکه اگر بر سر کوهی باشد وحشتی نخواهد
داشت و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که لا یکون العبد عابدا لله عز وجل حق عبادته
حتی ینقطع عن الخلق کلهم فحینئذ یقول هذا خالص لی فیقبله بکرمه یعنی نیست بنده
پرستنده خدای تعالی حق پرستش تا آنکه بگسلد از همه خلق و با او پیوندد پس در آنوقت خدای تعالی میگوید عبادت این خالص
برای منست پس قبول فرماید آن را بکرم خود و از ابن مسعود مرویست که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود لیأ
تین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه الا من یفر من شاهق الی شاهق ومن جحر
الی جحر کالثعلب باشباله قالوا ومتی ذلک الزمان قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی
الله فعند ذلک حلت العزوبة قالوا یا رسول الله امرتنا بالتزویج قال بلی ولکن اذا
کان ذلک الزمان فهلاک الرجل علی یدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلی یدی
زوجته واولاده فان لم یکن له زوجة ولا ولد فعلی یدی قرابته وجیرانه
قالوا وکیف ذلک یا رسول الله قال یعیرونه بضیق المعیشة ویکلفونه ما لا
یطیق حتی یوردوه موارد الهلکة یعنی هر آینه خواهد آمد بر مردم زمانی که در آن هیچ صاحب دینی
بسلامت نماند مگر کسی که بگریزد از سر کوهی بسر کوهی و از سوراخی بسوراخی مانند روباه با بچهای خود حافظ آن

گفتند کی خواهد بود آن زمان ای رسول خدا فرمودند که هر گاه تحصیل معیشت نتوانند کرد مگر با ارتکاب معصیتهای خدا
پس در آنوقت حلال خواهد بود عزب بودن و ترک کدخدایی حرجی نخواهد بود گفتند ای رسول خدا تو ما را امر کرده
ما را بکدخدایی گفت آری ولیکن چون آن زمان برسد هلاک مرد در دست پدر و مادر او خواهد بود و اگر پدر و مادر
باشد در دست زن و فرزندان او و اگر زن و فرزند نداشته باشد در دست خویشان و همسایگان او گفتند
چگونه خواهد بود آن ای رسول خدا فرمود ملامت و سرزنش او خواهند نمود بتنگی معیشت و تکلیف او خواهند کرد
بدست طاقت او بدان نرسد پس در اندازند او را بورطه چند که ارتکاب معاصی باعث هلاک دین او شود و
مرویست که جناب صادق علیه السلام بهشام بن الحکم گفت یا هشام الصبر علی الوحدة علامة قوة العقل
فمن عقل عن الله اعتزل اهل الدنیا والراغبین فیها ورغب فیما عند الله وکان الله
انیسه فی الوحشة وصاحبه فی الوحدة وغناه فی العیلة ومعزه من غیر عشیرة
ای هشام صبر بر تنهایی نشانه قوت عقلست پس هر که تعقل و ادراک از جانب خدای باشد عزلت میگزیند از اهل
دنیا و خواهندگان دنیا و رغبت مینماید بآنچه نزد خداست از مثوبات الهی و لذات نامتناهی و خواهد بود خدای تعالی
انیس او در وحشت و یار و همدم او در وحدت و توانگری او در درویشی و تنگی معیشت و عزیز گرداننده او
بی قوم و عشیرت و روایت کرده است کعب الاحبار که خدای تعالی وحی نموده است بعضی از انبیا علیهم السلام که اگر خواهی
که فردا در حظیره قدس شرف لقای من دریابی پس باش در دنیا غریب و تنها و اندوهگین و وحشت زده و از خلق رمیده
همچو مرغ تنهایی که در زمین خالی بی آب و علف پرواز نماید و از سر درختان میوه دار قوت خورد و چون شب شود
بآشیان خود باز آید و با مرغان نباشد چنین باش از انس و الفت با من و وحشت و نفرت از مردم و از حکما منقولست
که وحشت انسان از نفس خود و انس و الفت او با مردم از آنجاست که ذات او از زیور حسن و جمال و حلیه فضیلت
و کمال که فی نفسه مطلوب و محبوبست عاری و عاطل است و باضداد آنکه فی ذاته مبغوض و مهروب عنه است

و فضیلت ص

پس میخواهد که موانست مردم و غفلت از خود رفع وحشت از نفس خود نماید و چون ذات او بصفت حسن تجلی آراسته شد
بصحبت خود خرسند شده تنهایی را مغتنم میشمارد و با جمعیت خاطر و صفای فکرت همت خود بر استقصای مراتب حکمت و معرفت
میگمارد پس طریق اسلم آنست که دوستان خدا اختیار عزلت و انزوا نموده بصحبت اغیار نپردازند و ظلمت شبستان
کثرت را باستیلای نور وحدت مرتفع سازند قال الله تعالی وذر الذین اتخذوا دینهم لعبا ولهوا
وغرتهم الحیوة الدنیا یعنی بگذار آنها را که گرفته اند دین خود را لهو و بازی و فریفته است ایشان را زندگانی
دنیا و بباید دانست که اگر چه در بدایت کار استعمال شبکه حواس بجهت اقتناص مبادی و اصطیاد مقدمات معارف
ضروریست اما در اواسط حال که همت صیاد از صید عصافیر عرصه حس و خیال بشکار عنقای معرفت حضرت ذی الجلال
منصرف شده باشد علقهای این دام بر دست و پای او زنجیریست محکم که از طی مراحل آن سفر و گستردن دام دیگر مانع
آید چه ظلمت صفات نفس که منافی ظهور انوار روحست از روزنه حواس در می آید پس سالک را از عزلت و خلوت
بنحویکه عامل حواس را از منصب تصرف معزول دارد چاره نباشد و در باب خصوص عدد اربعین نکته چند از عرفا منقولست
که وقت گنجایش بیان آن ندارد و غرضی معتد به بشرح و تفصیل آن نکتها متعلق نیست و صدر الحکماء المتألهین محمد
الشیرازی علی الله مقامه در اثنای نقل وجوه محتمله میگوید که بر حقیقت حکمت و لمیت اعتبار این عدد مطلع نیست مگر
انبیا و خلص اولیا **مثنوی** روی در دیوار کن تنها نشین • از وجود خویش هم خلوت گزین • قعر چه بگزید هر
عاقلست • زانکه در خلوت صفاهای دلست • ظلمت چه به که ظلمتهای خلق • سر نبرد آنکس که گیرد پای خلق • تن قفس
شکلست تن شد خار جان • در فریب داخلان و خارجان • آدمی خوارند اغلب مردمان • از سلام علیکشان
کم جو امان • کار ما از خلق شد بر باد راه • چند ازین وحشت گدای بی نماز • تا نمیرم از خود و از خلق پاک •
برنیاید جان من از خلق پاک • حق ذات پاک الله الصمد • یار بد بدتر بود از مار بد • مار بد تنها ترا بر جان زند
یار بد بر جان و بر ایمان زند • مار بد جانی ستاند از سلیم • یار بد آرد سوی نار جحیم • چون بگریزد خواهی ماندن

سلیم مار گزیده ص

خو نباید کرد با هر مرد و زن • خوی با آن کن که خو را آفرید • خوبهای انبیا را پرورید • جاهل ار با تو نماید همدلی • عاقبت زخمت
زند از جاهلی • دوستی جاهل شیرین سخن • کم شنو کآنست چون سم کهن • هر ولی را نوح و کشتیبان شناس • صحبت این خلق را
طوفان شناس و بدانکه اختیار عزلت را منافاتی نیست با آنکه گاهی بقصد قربت و بعزم اتباع سنت بحقوق
اخوت برادران دینی و مراسم صحبت و زیارت ایشان قیام نماید چه در اخبار قدسیه و آثار نبویه و احادیث اهل البیت
علیهم السلام ترغیب و تحریص بحب فی الله و بغض فی الله و اهتمام در مواسات اخوان و سعی در قضای حاجات مؤمنان
و موالات اولیا و معادات اعدا و زیارت عقلا و مجالست احبا و اصدقا که خلت و محبت ایشان فی سبیل الله باشد
بتاکید بلیغ پیوسته و تفصیل آنها بر ذمت کتب مبسوطاست و لا سیما وقتی که مجالست عارف ربانی میسر شود که در آن
هنگام ترک عزلت نموده ع پروانه شمع صحبتش باید شد • چه گوشه ابروی اقبالش کلید فتح ابواب سعادت و سیلی
رفع اعلام هدایت و صدمه چنگ اعراضش باعث خفض رایات کبر و شقاوت و موجب کسر اصنام عجب و غفلت و غوایت
مثنوی عزلت از اغیار باید نه ز یار • پوستین بهر دی آمد نی بهار • همنشینی مقبلان چون کیمیاست • چون نظرشان
کیمیای خود کجاست • ای دل آنجا رو که با تو روشنند • وز بلا مر ترا چون جوشنند • در میان جان ترا جا می کنند
تا ترا پر باده چون جامی کنند • در میان جان ایشان خانه گیر • بر فلک خانه کن ای بدر منیر • چون عطارد دفتر دل وا
کنند • تا که بر تو سرها پیدا کنند • منبع شاهان خور مخور شهد خسان • تا کسی گروی ز اقبال کسان • زانکه زیشان خلعت و
دولت رسد • در پناه روح جان گرد جسد • ای بسا طوطی گویای خمش • ای بسا شیرین روان رو ترش • عقل شان هم
و هم من راضیم • زانکه فیضی دارد از فیاضیم • نبود آن دشنام او بیفایده • نبود آن مهمانیش بی مائده •
بر نمد چوبی که آن را مرد زد • بر نمد آن را نزد بر گرد زد • احمق ار حلوا نهد اندر لبم • من از آن حلوای او اندر تبم •
تو تصور میکنی کو عقل و ننگ • دارد از کل ز معنی بو و رنگ • عقل آن باشد که او با مشعلاست • او دلیل و پیشوای
قافلاست • پیرو نور خود است آن پیشرو • تابع خویش است آن بیخویش رو • دیگری که نیم عاقل آمد او ••

عاقلی را دیده خود دانداو • دست زد در روی چو کور اندر دلیل • تا بدو شد جست چپ پنباو جمیل • وان خری کز عقل خوش

بویی نداشت • خود نبود جز عقل و عاقل را گذاشت • ره نداند فی کثیر و نی قلیل • نکش آید آمدن خلف دلیل •

نیست عقلش تا دم زنده زند • نیم عقلی خ که خود مرده کند • زنده نی تا همدم عیسی شود • مرده نی تا دمکه عیسی شود •

دل بدرد زان دلربای روح بخش • کو سوارت میکند بر پشت رخش • سر بدر زد از سر فراز تاج ده • کو زپای ال کتابد صد گره

بار خندان با غراخندان کند • صحبت مردانت از مردان کند • گر تو سنگ صخره و مرمر شوی • چون بصاحبدل رسی کوهر شوی

خاک پاکان لیسی و دیوار شان • بهتر از عام و زر و گلزار شان • بنده یک مرد روشن دل شوی • به که بر فرق سر شاهان

روی • و مرویست از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که گفت قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللّٰهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللّٰهَ رُؤْيَتُهُ

وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله

حواریان بعیسی علی نبینا و علیه السلم گفتند یا روح الله ما با که همنشینی کنیم گفت عیسی علیه السلم با کسی که دیدن او خدای را

بیاد شما آرد و سخن او علم شما را افزاید و عمل او شما را بآخرت راغب کرده اند **اما** باید که طالب در اختیار این

جو انجنین جلیس طریقه حزم و احتیاط و تفرس تام را اختلاط مرعی دارد تا با ناقصان خود آرا و مقلدان ظاهر

پیرا بظن کمال و عرفان در نیا و یخته از تصرفات بیجا خللی بر او در احوال او راه نیابد و سخن مثنوی او با نجام رسد

نظم کمن با صوفیان خام یاری • که باشد کار خامان خام کاری • طریق پخته کاری را نداند • بخامی همچو ابریشم از با

زاصل خویش آن میوه بریده • بماند تا قیامت نارسیده **و بدانکه** بعد از انقضاء مدت مجاهده و استیفاء شرایط

تخلیه و تحلیه و مجاوزت از مرحله تلوین و مجاورت مقام تمکین نسبت عزلت و صحبت و انجمن و خلوت با و یکسان شده است ملکه

اختصاص جانب صحبت و انجمن بمزیت نشر علوم دینیه و افاضه معارف یقینیه موجب فضل و رجحان اوست

نظم میان جمع بودن نقص وحدت نیست عارف را • که در گرداب دریا و کهر از هم جدا باشد • و مولوی معنوی در شان

چنین کس

چنین کس میفرماید **نظم** آن یکی تقش نشسته در جهان • و اندر نقش چو مه در آسمان • گوش ظاهر جانب افسانه کن

گوش باطن جانب اسرار کن • این دهانش نکته گویان با جلیس • و اندر با حق بگفتار جلیس • چشم ظاهر ضابط حلیه بشر • چشم

حیران ما زاغ البصر • خلوت و چله برو لازم نماند • هیچ غیمی مر و را غایم نماند • قرص خورشید ست خلوتخانه اش •

کی حجاب آرد شب بیگانه اش **رشحه نخیم** در ذکر انواع و درجات آن بدانکه ذکر محثوث علیه و مرغب فیه است

بدلیل عقلی و نقلی اما عقلی بنا بر انکه شکر نعم واجبست عقلا و شکر نوعی از ذکرست دیگر انکه ذکر دفع ضرر مظنون است و دفع

ضرر مظنون بشرط قدرت واجب اما کبری خود ظاهر و ضروری است و اما صغری بدو وجه یکی انکه ذکر دفع غفلت می کند

چنانکه سابقا مذکور شد اصل مهلکات و مادة المواد امراض نفسانیه است دوم انکه مرویست از امام بحق ناطق جعفر بن

محمد الصادق علیهما السلم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود مَا مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا فِي مَجْلِسٍ فَلَمْ

يَذْكُرُوا اللّٰهَ وَلَمْ يُصَلُّوا عَلَى نَبِيِّهِمْ إِلَّا كَانَ ذٰلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً وَوَبَالًا عَلَيْهِمْ یعنی نیست گروهی

که جمع شده باشند در مجلسی پس یاد خدای نکرده باشند و صلوات بر پیغمبر خود نفرستاده مگر انکه آن مجلس حسرت و وبال

بوده باشد بر ایشان و هم مرویست از حضرت صادق علیه السلم که فرمود مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي مَجْلِسٍ لَمْ يَذْ

كُرُوا اللّٰهَ وَلَمْ يَذْكُرُونَا إِلَّا كَانَ ذٰلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ یعنی جمع نشده اند

گروهی در مجلسی که ذکر خدا و یاد ما نکرده باشند مگر انکه آن مجلس حسرت و اندوه بوده باشد بر ایشان در روز قیامت

و مرویست از حضرت ابو جعفر علیه السلم که فرمود اِنَّ ذِکْرَنَا مِنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَذِکْرَ عَدُوِّنَا مِنْ ذِکْرِ الشَّیْطَانِ

یعنی بدرستیکه ذکر ما از ذکر خداست و ذکر دشمن ما از ذکر شیطان **و اما** نقلی پس بعضی از نصوص و اخبار وارده

درین باب در شعبه اول بتقریب سمت گذارش یافته بعضی نیز درین رشحه جلوه ترا وش مینماید حق تعالی فرمود قل الله

ثُمَّ ذَرْهُمْ یعنی الله بگو پس همه را بگذار یعنی او را یاد کن همه را فراموش فرمود وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ

تَضَرُّعًا وَخِيفَةً یعنی یاد کن پروردگار را خود را در دل خود بتضرع و پنهانی و فرمود وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ

بَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا یعنی یاد کن نام پروردگار خود را و از همه منقطع شو بسوی او یعنی از همه بگسل و باو پیوند و فرمود

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ یعنی هر که چشم پوشد و اعراض کند از ذکر رحمن مقدر

سازیم از برای او دیوی پس آن دیو مر آن غافل را قرین و همنشین و دمساز و همراز بود و در اخبار آمده که اِنَّ الشَّیْطَانَ

لَجَاثِمٌ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ فَإِذَا ذَكَرَ تَوَلَّى وَخَنَسَ یعنی بدرستیکه شیطان فرو خوابیده است بر روی دل فرزند

آدم پس هرگاه ذکر کند شیطان برگردد و واپس رفته پنهان شود چه همچنانکه حیوانات بحسب طینت از آتش میگریزند خفاش

منافره بعد و شیطنت که بحسب فطرت مایل بظلمت و کدورت اند از نور و صفای ذکر میگریزند و حق تعالی میفرماید یا ایها

الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا یعنی ای انکه ایمان آورده اید یاد کنید

خدای را یاد کردن بسیار و تسبیح و تقدیس او نمایید هر بامداد و پسین روایت کرده است ابن قداح از حضرت صادق

علیه السلم که فرمود مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرَ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ فَرَضَ اللّٰهُ

الْفَرَائِضَ فَمَنْ أَدَّاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ وَشَهْرُ رَمَضَانَ فَمَنْ صَامَهُ فَهُوَ حَدُّهُ وَالْحَجُّ فَمَنْ حَجَّ

فَهُوَ حَدُّهُ إِلَّا الذِّكْرَ فَإِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَرْضَ فِيهِ بِالْقَلِيلِ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ وبعد از آن

این آیه را خواند یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا و گفت فَلَمْ

يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ قَالَ وَكَانَ أَبِي كَثِيرَ الذِّكْرِ لَقَدْ كُنْتُ أَمْشِي مَعَهُ وَإِنَّهُ

لَيَذْكُرُ اللّٰهَ وَآكُلُ مَعَهُ الطَّعَامَ وَإِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللّٰهَ وَلَوْ كَانَ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ مَا يَشْغَلُهُ ذٰلِكَ

عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَكُنْتُ أَرَى لِسَانَهُ لَازِقًا بِحَنَكِهِ يَقُولُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَكَانَ يَجْمَعُنَا وَ

يَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَكَانَ يَأْمُرُ بِالْقِرَاءَةِ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَّا وَمَنْ كَانَ

لَا يَقْرَأُ مِنَّا أَمَرَهُ بِالذِّكْرِ وَالْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَيُذْكَرُ اللّٰهُ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ

وَتَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَيُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ

والبیت الدی

وَالْبَيْتُ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَلَا يُذْكَرُ اللّٰهُ فِيهِ تَقِلُّ بَرَكَتُهُ وَتَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ

تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ یعنی نیست چیزی مگر انکه مر او را حدی باشد که بآن منتهی شود مگر ذکر که او را حدی نیست که بآن منتهی

شود واجب گردانیده است خدای تعالی نمازهای فریضه و روزه ماه رمضان و حج را پس هر که بادا آن فرایض و روزه

و حج بیت الله قیام نموده بجای آورده باشد حد آن اطاعت کرده مگر ذکر که خدای تعالی در آن باب بانذکی راضی نشده و تعیین

نفرموده است از برای آن حدی که بآن منتهی شود و مقارن این آیه کریمه مذکوره را خواند و فرمود که پدرم کثیر الذکر بود

تحقیق که با او براه میرفتم و او ذکر خدای میکرد و با او چیزی میخوردم و او ذکر خدای میکرد و اگر با مردم سخن میگفت او را

از ذکر خدای باز نمیداشت و میدیدم زبانش را بکام چسپیده در حالتی که میگفت لا اله الا الله و بود پدرم که جمع میکرد مارا

یعنی اهل بیت خود را و امر میکرد ما را بذکر تا طلوع آفتاب و امر میکرد بقراءت قرآن کسی را که قرآن میخواند از ما و کسی

که قرآن نمی خواند امر میکرد او را بذکر و خانه که در و قرآن خوانده میشود و ذکر خدا بجای می آید خیر و برکت آن خانه بسیار

خواهد شد و فرشتگان آنجا حاضر خواهند گشت و شیاطین از آنجا دور خواهند گردید و روشن و درخشنده خواهد شد آنخانه

از برای اهل آسمان چنانکه ستارها می درخشد از برای اهل زمین و خانه که قرآن در و خوانده نشود و ذکر خدا بجای

نیاید برکتش کم شود و فرشتگان از آنجا دور شوند و شیاطین حاضر آیند و هم آنحضرت فرمود که شخصی نزد رسول خدا

صلی الله علیه و آله آمده گفت مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْمَسْجِدِ یعنی کیست بهترین اهل مسجد فرمود اَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلّٰهِ یعنی انکه یاد

خدای بیشتر کند و هم آنحضرت فرمود که شِيعَتُنَا الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا یعنی شیعه ما انانند

که چون بخلوت روند ذکر کنند خدای را بسیار و هم از آنحضرت مرویست که گفت گفته است خدای تعالی بموسی علی نبینا

و علیه السلم که اَكْثِرْ ذِكْرِي بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَكُنْ عِنْدَ ذِكْرِي خَاشِعًا یعنی بسیار میکن ذکر مرا در شب و روز

و در هنگام ذکر من با خضوع و خشوع میباش و هم از آنحضرت مرویست که گفت گفته است خدای تعالی یا ابن

اٰدَمَ اُذْكُرْنِي فِي مَلَاءٍ أَذْكُرْكَ فِي مَلَاءٍ خَيْرٍ مِنْ مَلَائِكَ یعنی ای فرزند آدم یاد کن مرا در انجمنی

تا یاد کنم ترا در انجمنی که بهتر از انجمن او باشد یعنی ملاء اعلی و مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود اربع لا
یصیبهن الا مؤمن الصمت وهو اول العبادة والتواضع لله سبحانه وذکر الله علی کل
حال وقلة الشیء یعنی چهار چیز است که میسر نشود مگر مؤمن را یکی خاموشی و این اول عبادتست و دیگر فروتنی از
برای خدا و دیگر ذکر خدای کردن در همه حال و دیگر تنگدستی و ناداری و روایت کرده است هشام بن الحکم از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرمود ان الله تعالی یقول من شغل بذکری عن مسئلتی
اعطیته افضل ما اعطی من سألنی یعنی بدرستیکه خدای تعالی میگوید هر که مشغول شود بیاد من و غافل گردد
من و از درخواست حاجت خود عطا کنم با و بهترین چیزی که عطا کنم بسائل و هم از آنحضرت مرویست که ان العبد
لیکون له الحاجة الی الله عز وجل فیبدأ بالثناء والصلوة علی محمد و آل محمد حتی ینسی
حاجته فیقضیها الله من غیر ان یسأله یعنی بدرستیکه بنده را هر آینه حاجت بسوی خدای تعالی باشد
پس آن بنده ابتدا کند بثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناهی پس فراموش کند
حاجت خود را و خدای تعالی قضای حاجت او نماید بی آنکه او درخواست کند و مرویست از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله که فرمود من شغلته عبادة الله عن مسألته اعطاه الله افضل ما یعطی السائلین
یعنی هر که عبادت خدای او را مشغول و فارغ سازد از سؤال و عطا کند خدای تعالی باو فاضلترین چیزی که عطا کند
بسائلان و در حدیث قدسی آمده است ایما عبد اطلعت علی قلبه فرأیت الغالب علیه التمسک
بذکری تولیت سیاسته وکنت جلیسه ومحادثه وانیسه یعنی هر بنده که مطلع شوم بر دل
وی پس ببینم که خواهش ذکر من و علاقه بیاد من بر دل غالب است خود متولی تدبیر امور و تمشیت مهمات او میشوم و همنشین و همزبان
و همدم او می باشم و مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که لذکر الله بالغداة والعشی افضل من
حطم السیوف فی سبیل الله ومن اعطاء المال سحا واسعا یعنی آنکه ذکر خدا در صبح و شام

فاضلترست از شکستن شمشیرها در راه خدا و از دادن مال فراوان و هم از آنحضرت مرویست سبق المفردون
قیل من المفردون یعنی بدرجه سابقان و مقربان رسیدند تنهایان و از غیر گسستگان پرسیدند که کیستند ایشان یا رسول الله
فرمود المستهترون بذکر الله وضع الذکر عنهم اوزارهم فوردوا القیامة خفافا یعنی حریصان
ذکر الهی که فرو انداخته است ذکر از دوش ایشان بارگناهان ایشان را پس وارد شده اند روز قیامت سبکبار
و بالجمله محققان علماء شریعت منوره و متبحران عرفاء حقیقت مقدسه بیان فرموده اند که ذکر افضل اعمالست و آن
منقسمست بر سه قسم اولی و درجات قشور گفته بحسب قرب و بعد از لب متفاوتست قسم اول ذکر زبانست تنها
دوم ذکر قلبست بروجهی که در باب حضور با ذکر محتاج بمراقبت و نگاهداری خود باشد و چون مخلی بطبع شود با وادی
اندیشها افتد و قسم سوم ذکریست که در دل جای کند و بر و مستولی شود بحیثیتی که در انصراف از ذکر و اشتغال بغیر محتاج
بتکلف باشد چنانچه در قسم دوم در باب مداومت ذکر و استقرار با آن محتاج بتکلف بود و لب ذکر آنست که مذکور در دل
ذاکر چنان مستولی شود که ذکر محو و مختفی گردد و او را از غایت استغراق مذکور نه بذکر شعور و التفاتی باشد و نه بدل
و چون این التفات حاصل شود محجوب گردد **نظم** رهبرت اول اگرچه یاد بود ٭ رسد آنجا که یاد باد بود ٭
و این مرتبه را عرفا بفنا تعبیر کرده اند و مراد آنست که فانی شود از نفس خود چنانچه بهیچیک از ظواهر اعضا و عوارض
باطنه خود و سائر امور داخله در خود و خارجه از خود از علویات و سفلیات احساس ننماید و همه اشیا از و
غائب و او از همه فانی گردد پس در نوقت اگر بخاطرش درآید که از نفس خود بالکلیه فانی شده است هر آینه همین
از برای او نوعی از غش و کدورت خواهد بود و کمالش در آنست که از نفس خود فانی گشته از فنای خود نیز فانی
گردد پس فنای از فنا غایت مرتبه فناست قال الغزالی فی کتاب الاربعین وهذا قد یظنه الفقیه
الرسمی انه طامات غیر معقولة ولیس کذلک بل هذه الحالة لهم بالاضافة
الی المحبوبهم کحالتک فی اکثر احوالک بالاضافة الی محبوبک من جاه او مال او معشوق

فانک قد تصیر مستغرقا لشدة الغضب بالفکر فی عدوک ولشدة شهوتک بالفکر فی معشو
قک حتی لا یکون فیک متسع لشیء اصلا فتخاطب ولا تفهم ویجتاز بین یدیک غیرک فلا
تراه وعیناک مفتوحتان ویتکلم عندک فلا تسمع وما باذنک صمم وانت فی هذا الا
ستغراق غافل عن کل شیء وعن الاستغراق ایضا فان الملتفت الی الاستغراق معرض عن
المستغرق به وانما سموا هذه الحالة فناء وان کان الشخص والظل باقیا لان الاظلال والا
شخاص بل سائر المحسوسات لیس لها حقیقة الوجود بل الوجود الحقیقی لعالم الملکوت والامر
والقلب من عالم الامر قال الله تعالی قل الروح من امر ربی والقوالب من عالم الخلق واعنی بالقلب
اللطیفة الذاکرة العارفة التی هی مهبط الانوار الالهیة دون القلب الظاهر فان ذلک من عالم
الخلق ولا تفهم من هذا اشارة الی قدم الروح وحدوث القالب بل هما جمیعا حادثان واعنی
بالخلق ما یقع علیه المساحة والتقدیر وهی الاجسام وصفاتها واعنی بعالم الامر ما لا
یتطرق الیه الاوهام والعالم الجسمانی لیس له وجود حقیقی بل هو من ذلک العالم کالظل
من الاجسام ولیس ظل الانسان حقیقة الانسان فلیس للشخص حقیقة الوجود بل هو
ظل الحقیقة والکل من صنع الله ولله یسجد من فی السموات والارض طوعا وکرها
وظلالهم بالغدو والآصال فسجود عالم الامر لله طوع وسجود الظلال له کره وتحته سر بل
اسرار یحرک اوائل سلسلة المجانین والحمقی فضلا من اواخره فلنجاوزه فقد
افهمناک ما ارادوه بالفناء فدع عنک الغیبة والتکذیب بما لم تحط بعلمه کما قال الله تعالی
بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه وقال تعالی واذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا
افک قدیم واذا فهمت الفناء فی المذکور فاعلم انه اول الطریق وهو الذهاب الی الله تعالی

و انما الهدی بعده واعنی بالهدی هدی الله کما قال الخلیل صلوات الله علیه انی ذاهب الی
ربی سیهدین فاول الامر ذهاب الی الله تعالی ثم ذهاب فی الله وذلک هو الفناء فی الا
ستغراق به لکن هذا الاستغراق اولا یکون کبرق خاطف قلما یثبت ویدوم فان دام
وصارت عادة راسخة وهیئة ثابتة عرج به الی العالم الاعلی وطالع الوجود الحقیقی الاصفی
وانطبع فیه نقش الملکوت وتجلی له قدس اللاهوت واول ما یتمثل له من ذلک العالم جواهر
الملائکة وارواح الانبیاء والاولیاء علیهم الصلوة والسلام فی صورة جمیلة یفیض الله
بواسطتها بعض الحقائق وذلک فی البدایة الی ان تعلو درجته عن المثال فیکافح بصریح الحق
فی کل شیء وذلک هو حقیقة الهدی فاذا رد الی هذا العالم المجازی التی هی کالظلال
نظر الی الخلق فترحم علیهم لحرمانهم عن مطالعتهم جمال حضرة القدس وتعجب منهم فی قناعتهم
بالظلال وانخداعهم بعالم الغرور عالم الخیال فیکون معهم حاضرا بشخصه غائبا بقلبه تتعجب
هو من حضورهم ویتعجبون هم من غیبته فهذه ثمرة لباب الذکر وانما مبدأها ذکر اللسان
ثم ذکر القلب تکلفا ثم ذکر القلب طبعا ثم استیلاء المذکور وانمحاء الذکر وهو سر قوله علیه
الصلوة والسلام من احب ان یرتع فی ریاض الجنة فلیکثر ذکر الله بل سر قوله علیه الصلوة
والسلام یفضل الذکر الخفی علی الذکر الذی تسمعه الحفظة سبعین ضعفا واعلم ان کل ذکر یشعر به قلبک
تسمعه الحفظة فان شعورهم لا یفارق شعورک وفیه سر حتی اذا غاب ذکرک عن شعورک
بذهابک فی المذکور بالکلیة فیغیب ذکرک عن شعور الحفظة وما دام القلب یشعر بالذکر ویلتفت
الیه فهو معرض عن الله وغیر منفک عن الشرک الخفی حتی یصبح مستغرقا بالواحد الحق فذلک
هو التوحید وکذلک القول فی المعرفة فمن طلب المعرفة للمعرفة فقد قال بالثانی ومن وجد ما

كانه لا يجدها بل يجد المعروف بها فهو الذي تمكن من حقيقة الوصال وحل بجبوحة حظيرة
القدس فان قلت فلم اختصت هذه المكاشفات بحال الفناء فاعلم ان هذا قصة
يطول فيها نظر الناظرين ولكن اذا تاملت لم تقصر عن ان تدرك كون الحواس وعوارض
النفس وشهواتها جاذبة الى هذا العالم المحسوس عالم الزور والغرور ولذلك ينكشف
بعض الحق بالموت لبطلان سلطان الحواس والخيالات المولية لوجه القلب الى عالم
السفل فان قصر عنك سلطان الحواس بالنوم طولعت بشيء من الغيب على قدر استعدادك
وقبولك وهمتك ولكن ربما يحتاج الى التعبير وما عندي انك لم تصادف من نفسك
رؤيا صادقة اطلعت بها على امر مستقبل لكن الخيال لا يفتر في النوم وان ركدت الحواس
فلذلك لا يصفو الاطلاع ولا يخلو عن شوب المثال واما الفناء فعبارة عن حال
تركد فيها الحواس فلا تشغل ويسكن فيها الخيال فلا يشوش فان بقيت في الخيال
بقية مغلوبة لم تؤثر الا في محاكاة ما يتجلى من عالم القدس حتى يتمثل الانبياء والملائكة
والارواح المقدسة في قوالب الخيال فهذه امور نبهت عليها لتكون متشوقا الى ان
تكون من اهل الذوق فان لم تكن من اهل الذوق فمن اهل العلم بها فان لم تكن
من اهل العلم بها فمن اهل الايمان بها ويرفع الله الذين امنوا منكم والذين
اوتوا العلم درجات واياك ان تكون من المنكرين لها فتلقى العذاب الشديد
اذا كوشفت بالحق عند سكرات الموت الذي كنت منه تحيد وقيل لك لقد
كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد واعلم
ان الايمان والعلم والذوق ثلث درجات متباعدة فان العنين مثلا لا يتصور

يصدق بوجود شهوة الوقاع لغيره بان يقبل من يحسن ظنه به ولا يتهمه بالكذب وذلك
ايمان ويتصور ان يعلم بالبرهان وجوده لغيره وهو علم وهم ماخذه قياس اذ ينظر الى شهوة
الطعام مثلا فيقيس بها شهوة الوقاع وكل ذلك بعيد عن ادراك حقيقة الشهوة بوجودها
له وكذلك للمرض يعرفه الصحيح المعافى ويؤمن به وذلك ايمان ويعرفه الطبيب الصحيح بالبرهان
وهو علم وما لم يصر مريضا لم يحصل له الذوق وكذلك القول في الفناء في التوحيد
فالذوق مشاهدة والعلم قياس والايمان قبول بحسن الظن مع الانفكاك عن التهمة فا
جتهد ان تكون من اهل المشاهدة فليس الخبر كالمعاينة ومرويست كه حضرت حق سبحانه وتعالى
بداود على نبينا وعليه السلام وحی نمود كه يا داود ذكري للذاكرين وجنتي للمطيعين وحبي
للمشتاقين وانا خاصة للمحبين یعنی ای داود ذکر من برای ذاکرانست وجنت من از برای اطاعت
کنندگان وحب من از برای مشتاقان ومن خاصه محبان ودوستانم وکلمه اخیره شاید که اشاره بحالت استغراق
باشد که برمداومت فکر مترتب میگردد **نظم** هرکه شد محرم دل در حرم یار بماند ° وانکه این کار ندانست در انکار
بماند **بدانکه** حسن ظن باکابر دین وپذیرفتن سخن محققین در بیان مراتب حالات سالکین ومقامات خلص
مومنین وسیله ارتقا از درجه تقلید ومفتاح ابواب معرفت ویقین تواند بود چنانچه طعن وانکار این
گروه عالیمقدار موجب شقاوت وانتکاس وباعث ضلال وادبار واندراس است چه تقابل مرایا معد انعکاس صور
واستفاضه انوار واعتقاد کمال رشان این فرقه علیه منشا انبعاث دواعی مجاهده والتزام طریقه اولی الابصار است
مثنوی هرگمان تشنه یقین است ای پسر ° میزند اندر تزاید بال وپر ° چون رسید در علم پس پر پا شود
مر یقین را علم او پویا شود ° زانکه هست اندر طریق مفتتن ° علم کمتر از یقین وفوق ظن ° علم جویای یقین باشد
بدان ° وان یقین جویای دیدست وعیان ° وقت تنگ ومرود آب حیات ° آتش تا برد مدار تو نبات

آب خضر از جوی نطق اولیا ° میخوریم ای تشنه غافل بیا ° گر نبینی آب کورانه بفن ° سوی جو آور سبو در آب زن
چون شنیدی کاندرین جو آب هست ° کور را تقلید باید کار بست ° جو فرو بر مشک آب اندیش را ° تا گران بینی تو مشک خویش را
چون گران بینی شوی تو مستدل ° رست از تقلید خشک آنگاه دل ° گر نبیند کور آب جو عیان ° لیک داند چون سبو بیند گران
که ز جو اندر سبو آبی برفت ° کین سبک بود وگران شد ز آب زفت ° زانکه هر بادی مرا در میربود ° بادی نربایدم [illegible]
او بود ° مر سفیها را رباید هر هوا ° زانکه نبودشان گرانی وقوی ° کشتی بی لنگر آمد مرد شر ° کز باد کژ نیابد او حذر
لنگر عقل است عاقل را امان ° لنگری دریوزه کن از عاقلان ° او مددهای خرد چون در ربود ° از خزانه در آن دریا
زین چنین امداد دل پرفن شود ° بجهد از دل چشم هم روشن شود ° زانکه نور از دل برین دیده نشست ° تا چو دل
شد دیده تو عاطل است ° دل چو پر انوار عقلی نیز زد ° زان نصیبی هم بدو دیده دهد ° تو چو عزم دین کنی با
دیو بانگت بر زند اندر نهاد ° که مرو زان سو بیندیش ای غوی ° که اسیر رنج ودرویشی شوی ° بینوا گردی ز یاران
وابری ° خوار گردی وپشیمانی خوری ° تو ز بیم بانگ آن دیو لعین ° واگریزی در ضلالت از یقین ° که بلا فردا
پس فردا مراست ° راه دین پویم که مهلت پیش ماست ° آنچنین خود بانگ آن طاعون بود ° هیبت بانگ خدایی
تان بگو فردا که فرداها گذشت ° تا بکلی نگذرد ایام کشت ° پیر وپیغمبر ا نی ره پیر ° ملعنه خلقان هم بادی
احب الصالحين ولست منهم ° ولكني بهم ارجو الشفاعه ° وابغض من بضاعته المعاصي ° وان
كنا سواء في البضاعه ° واعتب من يضيع العمر لهوا ° وان كنت امرأ اجم الاضاعه
وباید دانست که مقصود لذاته از ذکر همان لبست ومحافظت بر قشور ثلثه متفاوته والتزام مداومت آن
بجهت تحصیل وتکمیل آن لباب است ووجه علیت والله اعلم آنست که قلب صنوبری که معدن روح حیوانی و
لطیفه ربانی یعنی قلب انسانی است ومنشا سریان حیوة است در سایر اعضاء رئیسه وغیر رئیسه وبازا
او رابطه است که هیچیک از اعضا را نیست چنانکه در رشحه اول مذکور شد وآن نسبت خاص مقتضی آنست که چون

اسرافیل زبان باذن الهی الاسما بر وفق تلقین راه یافتگان سرادق هدایت وره شناسان جواد عنایت نفخ صور از
حلقوم تنگنای دل دمیدن گیرد کلمات طیبه بر گوش دل فرو خواند فراخور جواهر الکلمات ماده حیوة انبساط تام یافته
بمقتضای شدت علاقه عالم ملک وملکوت اشعه آفتاب روح از روزنه دل بر عرصه ملک بدن تابیدن گرفته
ودایع عالم غیب از زمین استعداد او بروید وادمان این شغل مبارک که هر آینه موجب طرد هواجس نفس ورجم جنود
شیاطین ومثمر تزکیه بدن وشرح صدر ومعد تصفیه قلب وتجلیه روح وتلطیف سر است بالخاصیت سرعت تنبه وثبات
تیقظ گردیده بعد از انبعاث قوای افسرده ورستخیز مشاعر فرومرده همگی قوای حیوانیه ومدارک نفسانیه که بالطبع
مائل بعالم غرور ودنی الحقیقه از زمره اصحاب قبور بودند بر وفق مدلول آیه کریمه ونفخ في الصور فاذا هم من الا
جداث الى ربهم ينسلون مسخر قوة قدسيه ومنقاد آن لطیفه ربانیه گردیده عادت مزاحمت وممانعت
بطاوعت ومشایعت مبدل سازند ودر نماز توجه بسمت حظیره قدس اقتدا بآن قوه مجرده نموده جذب او بسوی عالم
قدس نمایند تا گوهر انسان بدستیاری جواذب علویه بمضا علیه الصلوة والتحیه والثنا از مراحل مهود دبر جهنم
عبور نموده داخل جنت الماوای معرفت شهودی وخلد برین توحید حقیقی گردد **مثنوی** ذکر آرد فکر را در اهتزاز
ذکر را خورشید این افسرده ساز ° اینقدر گفتیم باقی فکر کن ° فکر اگر جامد بود رو ذکر کن ° آنچنانکه غوک اندر آب
تا در آب از زخم زنبوران برست ° میکند زنبور از بالا طواف ° چون برآرد سر ندارندش معاف ° آب ذکر حق و
زنبور این زمان ° هست یاد آن فلانه وان فلان ° دم بخور در آب ذکر وصبر کن ° تا رهی از فکر ووسواس کهن
فکر کن تا وا رهی از فکر بد ° ذکر کن تا فرد گردی از جسد ° ذکر گو تا فکر را بالا کند ° ذکر گفتن فکر را والا کند ° ذکر حق
پاکست چون پاکی رسید ° رخت بر بندد برون آید پلید ° میگریزد ضدها از ضدها ° شب گریزد چون برافروزد ضیا
چون برآید نام پاک اندر دهان ° نه پلیدی ماند ونه اندهان ° لاجرم هر روزه زو وارد خوشی ° میشتابان
گردن سرکشی **بدانکه** نتایج وآثاری که بر دعا مترتب است از رفع نکبات منتظره ودفع بلیات حاضره وجلب منافع

منفود و استدامت رغائب موجوده بر ذکر نیز مترتبست مع شی زاید چنانچه قبل ازین روایت کرده شد از حضرت ابی
عبد الله علیه السلام که فرمود اِنَّ اللّٰهَ تَعالیٰ یَقُولُ مَن شُغِلَ بِذِکرِی عَن مَسألَتِی أعطَیتُهُ أفضَلَ
مَا أُعطِی مَن سَألَنِی و هم مرویست از آنحضرت علیه السلام که گفت یَمُوتُ المُؤمِنُ بِکُلِّ مِیتَةٍ یَمُوتُ غَرَقًا
وَ یَمُوتُ بِالهَدمِ وَ یُبتَلیٰ بِالسَّبُعِ وَ یَمُوتُ بِالصّاعِقَةِ وَ لا تُصِیبُهُ ذَاکِرَ اللّٰهِ و فی روایة اخری و لا
تصیبه و هو یذکر الله تعالی یعنی میمیرد مؤمن بهر گونه مرگی میمیرد بغرق شدن در آب بفرود آمدن دیوار و امثال آن
و مبتلا میشود بافتراس سبع و میمیرد بسبب صاعقه و نمیرسد باو هیچیک ازین بلیات در حالتی که او بذکر خدای مشغول
باشد و محقق است که ذکر در جمیع اوقات مستحب و مستحسن است روایت شده از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که از جناب
الهی عز شانه بموسی علی نبینا و علیه السلام وحی آمد که یا موسیٰ لا تَفرَح بِکَثرَةِ المَالِ وَ لا تَدَع ذِکرِی عَلیٰ کُلِّ حَالٍ
فَإنَّ کَثرَةَ المَالِ تُنسِی الذُّنُوبَ وَ إنَّ تَرکَ ذِکرِی یُقسِی القُلُوبَ یعنی ای موسی شادمان مشو به بسیاری
مال و فرو مگذار یاد مرا در هیچ حال که بسیاری مال می بالاند گناهان را و ترک ذکر من سخت و سیاه میگرداند دلها را و از
حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که گفت مَکتُوبٌ فِی التَّورٰیةِ الَّتِی لَم تُغَیَّر أنَّ مُوسیٰ سَألَ رَبَّهُ فَقَالَ
إلٰهِی یَأتِی عَلَیَّ مَجَالِسُ أُعِزُّکَ وَ أُجِلُّکَ أن أذکُرَکَ فِیهَا فَقَالَ یَا مُوسیٰ إنَّ ذِکرِی حَسَنٌ
عَلیٰ کُلِّ حَالٍ یعنی نوشته است در آن توریة که دست تحریف و تغییر بدان نرسیده اینکه موسی سوال کرد پروردگار
خود را پس گفت الهی مجلسی چند بر من می آید که عزیزتر و بزرگوارتر میدانم ترا از آنکه در چنان اوقات ذکر تو نمایم یعنی بهنگام
مباشرت رفث و ارتکاب نوع حدث پس حق تعالی فرمود ای موسی بدرستیکه ذکر من در همه حال خوبست و یاد من
در جمیع اوقات محبوب و مرغوبست شیخ جلیل ابن فهد الحلّی روح الله روحه در کتاب عدة الداعی آورده که هرگاه کسی میان
غافلان باشد استحباب ذکر موکدست تا برکت ذکر خدا از نزول و … رع که بحالت غفلت مظنه آنست
ایمن باشد و شاید که آنها نیز بوسیله ذکر او نجات یابند که مرویست از حضرت صادق علیه السلام الذَّاکِرُ لِلّٰهِ فِی الغَافِلِینَ

کَالمُقَاتِلِ عَنِ الهَارِبِینَ یعنی یاد کننده خدای در میان غافلان مانند غازی است که جهاد و مقاتله نماید از جانب
گریختگان بجهت دفع ضرر خصم از ایشان و هم در آن کتاب آورده که اسرار بذکر مستحب است چه ذکر خفی باخلاص که روح
عمل است نزدیکتر و از ریا که عین شرک و ظلمت دورتر خواهد بود و حق تعالی به پیغمبر باید وَ اذکُر رَبَّکَ فِی نَفسِکَ
تَضَرُّعًا وَ خُفیَةً یعنی یاد کن پروردگار خود را در دل خود بتضرع و پنهانی و مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بابوذر علیه الرحمه گفت یا اباذر اُذکُرِ اللّٰهَ ذِکرًا خَامِلًا یعنی ای اباذر ذکر کن خدای را ذکری خامل یعنی بی نام
و نشان ابوذر میگوید گفتم مَا الخَامِلُ قَالَ الخَفِیُّ و مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مَن ذَکَرَ اللّٰهَ فِی
السِّرِّ فَقَد ذَکَرَ اللّٰهَ کَثِیرًا إنَّ المُنَافِقِینَ کَانُوا یَذکُرُونَ اللّٰهَ عَلَانِیَةً وَ لَا یَذکُرُونَهُ فِی السِّرِّ
فَقَالَ اللّٰهُ یُرَاءُونَ وَ لَا یَذکُرُونَ اللّٰهَ إلَّا قَلِیلًا یعنی هر که یاد کرد خدای را به پنهانی پس بتحقیق یاد کرده است
خدای را بسیار بدرستیکه منافقان بودند که یاد میکردند خدای را آشکارا و یاد نمیکردند او را در خفیه پس گفت خدای
تعالی که ریا میکنند ایشان و یاد نمیکنند خدای را مگر اندکی و مرویست از حضرت صادق علیه السلام که قَالَ اللّٰهُ تَعَالیٰ
مَن ذَکَرَنِی سِرًّا ذَکَرتُهُ عَلَانِیَةً یعنی گفته است خدای تعالی که هر که یاد کند مرا به پنهانی یاد کنم او را آشکارا و رئیس
المحدثین شیخ ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب ثواب الاعمال آورده که سیف بن عمیره روایت کرده از امام جعفر صادق
علیه السلام از آبای معصومین خود سلام الله علیهم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که گفت هیچ مسلمانی نبود که آواز بردارد
بگفتار لا اله الا الله مگر آنکه چون فارغ گردد گناهان وی از وی فرو ریزد در زیر قدمش چنانکه برگ از درختان فرو ریزد
و گویا بعضی از اعاظم مشایخ قدس الله اسرارهم که در بعضی از اوقات میل … نموده ذکر جلی فرموده اند شواهد عقلیه را
که درین باب بر خواطر زکیه ایشان جلوه نموده است بروایت مزبوره و امثال آن موید ساخته باشند و الله اعلم و بالجمله
چون اصل کار اخلاص نیت است … از جهر ظاهر نیست چون آدمی تا در نشاه دنیاست اغلب آنست که
از غائله رعونت و ریا و آفات نفس و هوی ایمن نباشد احوط و اصوب آنست که التزام طریق اسلم نموده بذکر خفی

که قال الله تعالی من ذکرنی

بگفتار لا اله الا الله مگر آنکه چون فارغ گردد گناهان
زیر قدمش چنانکه برگ از درختان فرو ریزد
علیه السلام از آبای معصومین خود سلام الله علیهم از حضرت رسول

منه

اقتصار نمایند مگر وقتی که مصلحتی دینی بجهر متعلق شود بدان ای عزیز که چون بهترین اذکار و شریفترین اوراد باجماع اهل یقین
و ادیان و اتفاق اصحاب علم و عرفان کلمه طیبه لا اله الا الله است لهذا اکثر اکابر دین و باریافتگان سراپرده
در تلقین مریدین این کلمه را اختصاص داده در مداومت و اکثار آن تاکید بلیغ نموده اند و این کلمه شریفه که از جلائل
مواهب ایزدی است بر امت مرحومه محمدی صلی الله علیه و آله با نهایت انطباق بر حقیقت توحید مشتملست کلام
و بعضا بر مزایای خواص و خفایای اسرار که لَا یَمَسُّهَا إلَّا المُطَهَّرُونَ وَ لَا یَعلَمُهَا إلَّا اللّٰهُ وَ العُلَمَاءُ
الرَّاسِخُونَ فِی العِلمِ و کیمیاگران نشاه انسانی و آزمودگان بوته امتحان معتقد برآنکه این کلمه طیبه در تبدیل صفات
بشریت اکسیریست و قوت و سرعت اثر مواظبت آن در تطهیر قلب از صفات ردیه و تنویر آن بانوار جلیه و خفیه از
آفتاب روشنتر اما شرط طهارت و شروطها و کلمه طیبه در کریمه ألَم تَرَ کَیفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً
کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أصلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرعُهَا فِی السَّمَاءِ اشاره بهمین کلمه است یعنی آیا ندیدی و ندانستی که چگونه
… و چگونه بیان کرد خدای تعالی مثلی و کرده اند کلمه پاکیزه را که کلمه توحیدست مانند درختی پاک که بیخ آن در زمین استوار بود
و شاخ آن در بلندی همچنانکه اصل توحید بمقتضای برهان قطعی ثابت و راسخست در زمین دلهای مؤمنین و فرع آن
عبارت از اغصان اعمال و اوراق احوال و اثمار علوم و ثمرات معارفست صاعد و مرتفع بسوی علی علیین و اخبار صحیحه
در باب فضل و شرف و ثواب کلمه طیبه بسیارست و استقصاء آن موجب تطویل و اکثار از آنجمله مرویست از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خَیرُ العِبَادَةِ قَولُ لَا إلٰهَ إلَّا اللّٰهُ و مرویست از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که گفت إنَّ اللّٰهَ
تَعَالیٰ حَرَّمَ أجسَادَ المُوَحِّدِینَ عَلیَ النَّارِ یعنی بدرستیکه حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده است جسدهای توحید کنندگان
بر آتش دوزخ و از ابی جعفر علیه السلام مرویست که گفت جَاءَ جَبرَئِیلُ إلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ
فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ طُوبیٰ لِمَن قَالَ مِن أُمَّتِکَ لَا إلٰهَ إلَّا اللّٰهُ وَحدَهُ وَحدَهُ یعنی نازل شد جبرئیل علیه السلام
بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گفت ای محمد خوشحال کسی از امت تو که گوید لا اله الا الله وحده وحده

و مرویست از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت مَا مِن عَبدٍ یَقُولُ لَا إلٰهَ إلَّا اللّٰهُ إلَّا صَعِدَت
تَخرِقُ کُلَّ سَقفٍ لَا تَمُرُّ بِشَیءٍ مِن سَیِّئَاتِهِ إلَّا طَلَسَتهَا حَتّیٰ تَنتَهِیَ إلیٰ مِثلِهَا مِنَ الحَسَنَاتِ
یعنی نیست هیچ بنده که گوید لا اله الا الله مگر آنکه این کلمه آهنگ بالا نموده بدراند سقفها را و نگذرد به هیچیک از گناهان گوینده
آن مگر آنکه بستردو محو کند آنرا تا برسد بجایگاه خویش از حسنات و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که گفت
همچنانکه خدای تعالی یگانه و بی همتاست کلمه لا اله الا الله را نیز عدیل و همتایی نیست و از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام مرویست که گفت لا اله الا الله بهای بهشتست و بباید دانست که اخبار داله بر نجات و درجات گویندگان کلمه
لا اله الا الله محمول بر عموم نتواند بود چه مرویست که چون حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از نشابور
عزم ارتحال نموده در عماری نشست و اصحاب حدیث در حریم موکب عالی جمع شده استدعای حدیث نمودند آنحضرت
در همانجا که نشسته بود سر مبارک از عماری بیرون کرده گفت شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که گفت شنیدم از پدرم جعفر بن
محمد که گفت شنیدم از پدرم محمد بن علی که گفت شنیدم از پدرم علی بن الحسین که گفت شنیدم از پدرم حسین بن علی که گفت شنیدم
از پدرم امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت شنیدم از جبرئیل علیه السلام که گفت شنیدم
از خدای تعالی که گفت لَا إلٰهَ إلَّا اللّٰهُ حِصنِی وَ مَن دَخَلَ حِصنِی کَانَ آمِنًا یعنی لا اله الا الله حصار منست و هر که
بحصار من در آمد ایمن شد و بعد از حرکت راحله آواز داد که بِشُرُوطِهَا وَ شُرُوطِهَا وَ أنَا مِن شُرُوطِهَا یعنی این
و نجات گوینده این کلمه مشروطست بشرطش که مراد از آن اعتقاد برسالت حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله و شروطش که
مراد از آن اعتقاد بامامت و خلافت و ولایت حضرات ائمه اثنا عشرست علیهم صلوات الله الملک الاکبر و من از جمله
آن شروطم و مرویست از ابو سعید خدری که گفت روزی حضرت پیغمبر نشسته بود و جماعتی از اصحاب نزدیک وی حاضر بودند
و علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام در میان ایشان نشسته بود یکی از جمله اصحاب گفت هر که بگوید لا اله الا الله
در بهشت شود دیگری در میان ایشان گفت همه میگوئیم لا اله الا الله پس همه در بهشت شویم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

گفتار ایشان شنیده فرمود شهادت ان لا اله الا الله از من مرد پذیرند و از شیعه وی اشاره نمود بجانب علی علیه السلام ان
گفتند با این کلمه لا اله الا الله بر نهج میگوییم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست بر سر مبارک امیر المؤمنین علیه السلام نهاد و گفت
نشان قبول این کلمه که میگویید آن بود که او را مخالفت نکنند و هرچه او بسته بود نگشایند و بر جایگاه او ننشینند و سخن
او را دروغ ندارند و روایت میکند شیخ جلیل ابن فهد الحلی اعلی الله مقامه بعد از نقل حدیث طویل که از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت و ذیل حدیث اینست که إنّ من أشدّ الناس حسرةً یوم القیمة من رأى ماله فی میزان
غیره أدخل الله هذا به الجنّة وأدخل هذا به النار یعنی از سخت ترین مردم از روی حسرت در روز
قیامت کسی است که مال خود را در میزان غیر خود بیند که خدای تعالی آن غیر را بسبب صرف آن مال در وجوه خیر بهشت برده باشد
و آن کس را بسبب عدم انفاق و امساک دوزخ کرده و میگوید قال الصادق علیه السلام وأعظم من هذا
حسرةً رجلٌ جمع مالاً عظیماً بکدٍّ شدیدٍ ومباشرة الأهوال وتعرّض الأخطار ثمّ أفنى ماله
صدقاتٍ ومبرّاتٍ وأفنى شبابه وقوّته فی عباداتٍ وصلواتٍ وهو مع ذلک لا یرى
لعلیّ بن أبی طالب علیه السلام حقّه ولا یعرف له من الإسلام محلّه ویرى أنّ من لا یفی
بعشره ولا بعشر عشیر معشاره أفضل منه یواقف على الحجج فلا یتأمّلها ویحتجّ علیه
بالآیات والأخبار فیأبى إلّا تمادیاً فی غیّه فذلک أعظم من کلّ حسرةٍ ویأتی یوم
القیمة وصدقاته ممثّلة له فی مثال الأفاعی تنهشه وصلواته وعباداته ممثّلة
له فی مثل الزبانیة تدفعه حتّى تدفعه إلى جهنّم دعاً یقول یا ویلی ألم أک من المصلّین
ألم أک من المزکّین ألم أک عن أموال الناس ونسائهم من المتعفّفین فلماذا
دُهیتُ بما دُهیتُ فیقال له یا شقیّ ما ینفعک ما عملت وقد ضیّعت أعظم
الفروض بعد توحید الله والإیمان بنبوّة محمّد صلّى الله علیه وآله وضیّعت

عشر ذر

ما ألزمتک من معرفة حقّ علیّ ولیّ الله وألزمت ما حرّم الله علیک من الائتمام بعدوّ
الله فلو کان لک بدل أعمالک هذه عبادة الدهر من أوّله إلى آخره وبدل صدقتک
الصدقة بکلّ أموال الدنیا بل بملاء الأرض ذهباً لما زادک ذلک من الله
إلّا بعداً ومن سخطه إلّا قرباً یعنی گفت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام بزرگتر از آن شخص
از روی حسرت و سخت تر از وی بتاسف و ندامت کسی است که فراهم آورده باشد مال عظیم و بسیار برنج و بمشقت و
تعب بیشمار و ارتکاب هول و بیم سفرها و پیش آمدن انواع خوف و خطرها و بعد از آن صرف نموده باشد همه اموال خود را
در صدقات و خیرات و فانی کرده باشد جوانی و قوت خود را در عبادتها و نمازها و او با این همه خیرات و طاعات
حق علی بن ابی طالب علیه السلام را نداند و محل و مرتبه او را که بمنزله قطب است از رحای اسلام نشناسد و پندارد که کسی
که وفا نمیکند به ده یک مکارم و فضائل و مناقب و خصائل او و نه به ده یک ده یک آن از او افضل و اقوم و بامر
خلافت احق و اقدم است و واداشته میشود آن خصم نابکار بر دلایل و براهین افضلیت و اختصاص آنحضرت پس تامل
نمینماید در آنها و حجت آورده میشود بر او از آیات قرآنی و اخبار نبوی پس ابا میکند و نمی پذیرد مگر زیادتی در
ضلال و گمراهی پس این واقعه بزرگتر است از هر حسرتی و بیاید آن شخص روز قیامت و حال آنکه صدقات و خیرات او متمثل
شده باشد مر او را در مثال مارهای بغایت زهرناک در حالتی که میگزیده باشند او را و نمازها و عبادتهای او مصور
شده باشد برای وی در صورت زبانیه دوزخ در حالتی که دفع کنند او را تا آنکه بعنف و خواری برانند او را بدوزخ
راندنی عظیم و گوید آن شخص وای بر من آیا نبودم از جمله نماز کنندگان آیا نبودم از زمره زکوة دهندگان آیا نبودم
از اموال مردم و زنان ایشان از پرهیزندگان پس چرا چنین ببلای صعب و واقعه عظیم گرفتار شدم پس گفته شود
او را از جانب خدای ای مدبر بدبخت سود ندارد ترا آنچه کردی و حال آنکه ضایع گذاشتی بزرگترین فرضها را
بعد از توحید الهی و ایمان بنبوت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و ضایع کردی آن چیز را که لازم گردانیده

بودم بر تو از معرفت حق ولی الله و الزام نمودی چیزی را که حرام گردانیده بودم بر تو از اقتدا بدشمن خدای پس اگر ترا
بجای این اعمال تو عبادت دهر میبود از آغاز زمان تا انجام روزگار و بجای این صدقات و خیرات تو تصدق میبود
بکل اموال دنیا بلکه بمقدار پری زمین از طلا هرآینه نمی افزود ترا آنها مگر دوری از رحمت خدای و نزدیکی بخشم خدای
و از جمله اذکار شریفه این کلمات است یا هو یا من هو یا من لا هو الا هو یا ازل یا ابد یا دهر یا
دیهور یا من هو الحیّ الذی لا یموت و از جمله آداب ذکر که با رعایت آن افضل و در تطهیر باطن ادخل
آنست که در خلوت و با طهارت و روی بقبله باشد و تعیین اوقات و التزام عدد خاص نموده ورد خود را با استمرار
تجددی و دوام تعاقبی مستمر داشته بر اوقات توزیع نماید چه قطرهای آب چون متواتر شود بروزگار دراز در سنگ اثر
کند و اگر همه مجتمع فرو ریزد اثری چندان مترتب نگردد و باید که مهما امکن اخلال بعدد و تخلف از وقت ننماید و چون
اخلالی یا تخلفی اتفاق افتد در وقت دیگر بزیادتی عدد تدارک کند و شیخ جلیل ابن فهد طاب ثراه در کتاب عدة
الداعی آورده که ذکر چند صفت از آنجمله تحمید است روایت کرده سعید بن قماط از فضل که گفت گفتم مر ابی عبد الله
علیه السلام جعلت فداک علّمنی دعاءً جامعاً فقال لی احمد الله فانّه لا یبقى احدٌ یصلّی الّا
دعا لک یقول سمع الله لمن حمده یعنی فدای تو شوم تعلیم کن مرا دعائی که جامع اصناف خیر باشد فرمود که
ستایش کن خدای را یعنی بگو الحمد لله که نماند هیچ نماز گزاری مگر آنکه دعا کرده باشد برای تو بگفتن کلمه سمع الله لمن حمده
یعنی بشنواد و استجابت کناد خدای تعالی برای کسی که حمد و ثنای او گفته و مرویست از آنحضرت علیه السلام که گفت من
قال اربع مرّات اذا اصبح الحمد لله ربّ العالمین فقد ادّى شکر یومه ومن قالها اذا امسى
فقد ادّى شکر لیلته یعنی هرکه در صبح چهار نوبت الحمد لله رب العالمین بگوید پس بتحقیق شکر آن روز را ادا کرده است
و هرکه در شام بگوید شکر آن شب را بجای آورده و هم از آنحضرت مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
من قال الحمد لله کما هو اهله شغل کتّاب السماء فیقولون اللّهمّ لا نعلم الغیب فیقول

هرچه آن با علی است دین میدان
ورنه چون آب بارکین میدان

اکتبوها کما قالها عبدی وعلیّ ثوابها یعنی هرکه بگوید الحمد لله کما هو اهله مشغول و متحیر شوند نویسندگان آسمان و گویند
خدایا ما نمیدانیم غیب را پس گوید خدای بنویسید این کلمه را همچنانکه بنده من گفته است و بر منست ثواب این کلمه و از جمله
صورت تمجید است روایت کرده است علی بن حسان از بعض اصحاب خود از ابی عبد الله علیه السلام که گفت کلّ دعاءٍ
لا یکون قبله تمجید فهو ابتر انّما التمجید ثمّ الثناء یعنی هر دعائی که پیش از آن تمجید نباشد پس آن ناتمام است
جز این نیست که اول تمجید است و پس ثنا راوی گوید گفتم کدام است کمتر چیزی که کافی باشد از تمجید فرمود که میگویی اللّهمّ
انت الاوّل فلیس قبلک شیءٌ وانت الآخر فلیس بعدک شیءٌ وانت الظاهر فلیس فوقک
شیءٌ وانت الباطن فلیس دونک شیءٌ وانت العزیز الحکیم یعنی خدایا تویی اول پس نیست پیش از تو
چیزی و تویی آخر پس نیست بعد از تو چیزی و تویی ظاهر یعنی آشکارا در پرده یا عالی و غالب بر اشیا یا دانای چیزها
یا عالم بامور ظاهره پس نیست بالای تو چیزی تا متصور شود خفای تو یا عدم غالبیت تو یا عدم احاطه علم تو و تویی
باطن یعنی نهان بی پرده یا عالم بکل اشیا یا دانای بواطن و خفیات امور پس نیست پایین تو چیزی یعنی غور در اکتناه
حقایق بتو منتهی میگردد و این معنی علت بطون و شمول علمست نظم در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو ● عالم پر است
از تو و خالی است جای تو ● و با قطع نظر از جهت مقابله فوق تواند بود که لفظ دون بمعنی غیر باشد یعنی بالحقیقة نیست
بجز تو هیچ چیز و وجه ارتباط این معنی با صفت باطنیت آنست که انحصار حقیقت وجود در ذات متعالی مقتضی غایت
ظهورست و غلبه ظهور مستلزم نهایت خفا نظم ای تو مخفی از ظهور خویشتن ● وی حجبت پنهان بنور خویشتن ●
و تویی ارجمند یا غالب و راست گفتار درست کردار و روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی از عبد الله بن اعین
از ابی عبد الله علیه السلام که گفت انّ الله تبارک وتعالى یمجّد نفسه فی کلّ یومٍ ولیلةٍ
ثلث مرّاتٍ فمن مجّد الله بما مجّد به نفسه ثمّ کان فی حال الشقوة حوّله الله عزّ وجلّ
الى السعادة یعنی بدرستیکه خدای تعالی تمجید میکند خود را در هر شبانروزی سه بار پس هرکه تمجید کند

خدای را بانچه خود تمجید نموده باشند خود را بان و آن شخص در حال سعادت باشد میگرداند خدای عز و جل او را از ان حال
و میرساند بمرتبه سعادت و صورت تمجید اینست أنت الله لا إله إلا أنت رب العالمين أنت الله
لا إله إلا أنت الرحمن الرحيم أنت الله لا إله إلا أنت العزيز الكبير أنت الله لا إله إلا أنت
مالك يوم الدين أنت الله لا إله إلا أنت الغفور الرحيم أنت الله لا إله إلا أنت العزيز
الحكيم أنت الله لا إله إلا أنت منك بدأ الخلق وإليك يعود أنت الله الذي لا إله
إلا أنت لم تزل ولا تزال أنت الله الذي لا إله إلا أنت خالق الخير والشر أنت الله
لا إله إلا أنت خالق الجنة والنار أنت الله لا إله إلا أنت أحد صمد لم يلد ولم يولد
ولم يكن له كفوا أحد أنت الله لا إله إلا أنت الملك القدوس السلام المؤمن
المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ
المصور له الأسماء الحسنى يسبح له ما في السموات والأرض وهو العزيز الحكيم
أنت الله لا إله إلا أنت الكبير والكبرياء رداؤك و ترجمه فقرات این تمجید بعد از مطالعه
ابواب سالفه در نهایت ظهور است **و از انجمله تهلیل و تکبیر است** روایت کرده است ربعی از فضیل از احدهما
علیهما السلم اکثروا من التهليل والتكبير فإنه ليس شيء أحب إلى الله من التكبير والتهليل
یعنی لا اله الا الله و الله اکبر بسیار بگویید که نیست چیزی دوست تر [illegible] نزد خدای تعالی از تهلیل و تکبیر
و از انجمله تسبیح است روایت کرده است یونس بن یعقوب که گفتم مر ابی عبد الله علیه السلم من قال
سبحان الله مائة مرة كان ممن ذكر الله كثيرا قال نعم یعنی ایا کسی سبحان الله صد بار بگوید
از جمله انانست که خدای را بسیار ذکر کرده باشد فرمود آری **و از انجمله تسبیح و تحمید است**
مرویست از جناب صادق علیه السلم که گفت قال امیر المؤمنین علیه السلم التسبيح نصف الميزان

والتحميد يملأ الميزان والله أكبر يملأ ما بين السموات والأرض یعنی گفت حضرت امیر المؤمنین علیه
السلم که سبحان الله نصف میزان است و الحمد لله پر میکند میزان را و الله اکبر پر میکند آسمانها و زمین را **و از انجمله** اینکلمات است
أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلها واحدا أحدا صمدا لم يتخذ صاحبة
ولا ولدا و ترجمه آن در باب اول مذکور شده و مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که اینکلمات را چهل و پنج بار
بگوید می‌نویسد خدای تعالی از برای او چهل و پنج هزار حسنه و محو میکند از و چهل و پنج هزار سیئه و بلند میکند از برای
او چهل و پنج هزار درجه و آن شخص مانند کسی است که قرآن را در آن روز دوازده بار خوانده باشد و بنا کند خدای از برای
او خانه در بهشت **و از انجمله این کلمات پنجگانه است** مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که گفت
ألا أعلمكم خمس كلمات خفيفات على اللسان ثقيلات في الميزان يرضين الرحمن
ويطردن الشيطان وهن من كنوز الجنة ومن تحت العرش وهن من الباقيات
الصالحات یعنی آیا تعلیم نکنم شما را پنج کلمه که سبکند بر زبان و گرانند در میزان خوشنود میکردانند رحمن را و میرانند
شیطان را و اینکلمات از گنجهای جنت است و از زیر عرش مجید و از جمله باقیات صالحات گفتند بلی یا رسول الله
پس گفت بگویید سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة
إلا بالله العلي العظيم و بعد از ان گفت خمس بخ بخ لهن ما أثقلهن في الميزان یعنی این پنج
کلمه چه پسندیده و مبارک کلمات اند و چه سنگین اند در میزان و ترجمه اینها نیز در باب اول مذکور شد **و از انجمله**
تسبیحات اربع است که با بعضی از روایات وارده در آن باب اول مذکور است و روایت دیگر آنکه حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی با اصحاب خود گفت اگر جمع کنید هر چه نزد شما ست
از ثیاب و ابنیه و انها را بر سر هم گذارید آیا چنان می‌بینید که آنها باسمان برسد گفتند نه ای رسول خدا گفت پس
دلالت نکنم شما را بر چیزی که بیخ آن در زمین و شاخ آن در آسمان باشد گفتند بلی گفت آن چیز آنست که کسی چون از نماز

فریضه فارغ شود بگوید سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر سی بار که اصل این تسبیحات
در زمین و فرع آن در آسمانست و نگاه میدارند اینکلمات از شر فرو افتادن خانه و دیوار و سوختن و غرق شدن و افتادن
در چاه و خوردن درنده و مرگ بد و بلیتی که نازل شود از آسمان در ان روز بر بنده و اینها از جمله باقیات صالحات‌اند
و روایت دیگر آنکه گفت آنحضرت علیه السلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت چونکه مرا باسمان بردند داخل جنت شدم و در انجا
زمینهای هموار سفید دیدم از مشک و فرشتگان در وی بنا می‌کنند خشتی از طلا و خشتی از نقره و گاهی دست بکار
ایشان پس گفتم بایشان که چیست شما را که گاهی بنا میکنید و گاهی باز می‌ایستید گفتند تا آنکه نفقه بما بیاید گفتم چیست نفقه شما
گفتند آنکه مؤمن بگوید سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر پس هر گاه بگوید بنا میکنیم
و چون ساکت شود دست نگه میداریم **و از انجمله استغفار است** مرویست از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که گفت رسول
صلی الله علیه و آله خير الدعاء الاستغفار یعنی بهترین دعاها طلب آمرزش است و مرویست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گفت إن للقلوب صدأ كصدأ النحاس فاجلوها بالاستغفار یعنی دلها را
زنگیست چون زنگ مس پس بزدایید آنرا باستغفار و هم از آنحضرت مرویست که من أكثر الاستغفار
جعل الله له من كل هم فرجا ومن كل ضيق مخرجا ورزقه من حيث لا يحتسب یعنی هر که
بسیار استغفار کند میگرداند خدای تعالی برای او از عقده هر غم و اندوه نجات و وا شدگی و از هر تنگی و بد حالی
خلاصی و بدر روی و روزی میدهد او را از جایی که گمان نداشته باشد و مرویست از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
إذا أكثر العبد من الاستغفار رفعت صحيفته وهي تتلألأ یعنی هر گاه بنده بسیار استغفار
کند بالا برند نامه اعمال او را در حالتی که روشن و درخشان باشد و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه مرویست که
مثل الاستغفار مثل ورق على شجرة تحرك فيتناثر والمستغفر من ذنب ويفعله
يفعله كالمستهزئ بربه یعنی مثل گناه استغفار چون مثل برگ درختانست که از حرکت در ختت

فرو ریزد و کسی استغفار کند از گناهی و بر فعل آن گناه مصر باشد چون کسی است که افسوس کند پروردگار خود و هم از آنحضرت
مرویست که کان رسول الله صلی الله علیه و آله لا يقوم من مجلس وإن خف حتى يستغفر الله
خمسا وعشرين مرة یعنی و آب حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنان بود که بر نمیخاست از مجلسی اگر چه اندک نشسته
باشد تا آنکه استغفار کند خدای را بیست و پنج بار و هم از آنحضرت مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر صبح
هر روز هفتاد بار استغفر الله میگفت و هفتاد بار اتوب الیه **بدانکه** ذکر و تسبیح و استغفار در جمیع احوال و اوقات
محبوب و مرغوبست اما در اوقات سحر و بعد از صبح و بعد از عصر افضل و مستحب تر است او کد است روایت شده از جناب
صادقین علیهما السلم که ابدؤوا وأول صحائفكم خيرا وآخرها خيرا يغفر لكم ما بينهما یعنی بر کنید
اول نامهای اعمال خود را از خیر و طاعت و آخر نامهای اعمال خود را از خیر و طاعت تا آمرزیده شود شما را آنچه
در مابین واقع شده باشد و مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود
هر که بعد از عصر در هر روز یکبار بگوید أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم ذا الجلال
والإكرام وأسأله أن يتوب علي توبة عبد ذليل خاضع فقير بائس مسكين مستكين
مستجير لا يملك لنفسه نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حياة ولا نشورا امر باید خدای تعالی
دو فرشته نویسنده را تا پاره پاره کنند نامه اعمال سیئه او را هر چه بوده باشد و ترجمه آن در تعقیب عصر گذشت
و مرویست از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که هر که روز جمعه بعد از عصر هفتاد نوبت استغفار کند چنین که بگوید
أستغفر الله وأتوب إليه بیامرزد خدای گناهان گذشته او را و نگاه دارد او را در بقیه عمر از گناه
پس اگر او را گناهی نباشد بیامرزد گناهان پدر و مادر او را و از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم مرویست که
الا صلوة الله على المتسحرين والمستغفرين بالأسحار یعنی رحمت خدای بر سحر خیزان و استغفار کنندگان
در سحرها و مرویست که ابو القمقام که مردی نادار و پریشان حال بود بخدمت حضرت ابی الحسن علیه السلم آمده از فقر

وتحاوه خود شکایت کرد وگفت بهیچ حاجتی متوجه نیستم اران برادرزاده شود پس انحضرت فرمود که در عقب هر نماز ده بار
بگوی سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَأَسْأَلُهُ مِنْ فَضْلِهِ ابو القمقام گوید که التزام این ورد
نمودم پس اندک مدتی براند که قومی از بادیه آمده مرا خبر دادند که مردی از خویشان من وفات یافته است واورا
وارثی بغیر از من معلوم نبود پس رفتم و میراث او گرفته بدان مستغنی شدم و روایت شده در کافی از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام که گفت مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُقَارِفُ فِي يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً فَيَقُولُ وَهُوَ نَادِمٌ أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ إِلَّا غَفَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ يُقَارِفُ فِي يَوْمٍ أَكْثَرَ
مِنْ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً یعنی نیست مؤمنی که در شبانروزی مرتکب چهل کبیره شود پس بگوید این کلمات را و حال آنکه او پشیمان باشد
از گناهان مگر آنکه بیامرزد خدای عز و جل گناهان او را و خیری نیست در کسیکه در شبانروزی بیش از چهل کبیره از و سرزند
و ترجمه این کلمات آنکه طلب آمرزش میکنم از خدائی که نیست معبودی بجز او که زنده پاینده برپای دارنده است و آفریدگار
آسمانها و زمین و خداوند بزرگواری و بزرگداری و درخواست میکنم از و اینکه صلوات فرستد بر محمد و آل محمد و مرا جعت
نماید بر من بفضل و رحمت خود یا توبه ارزانی دارد بر من **جدول دوم** در بیان نبذی از منجیات که در شعبه اول
از جدول اول از خیابان دوم و در رشحه پنجم از شعبه دوم سمت گذارش یافت که مداومت ذکر با رعایت شرایط سابق
مبین داروی اخلاق ردیه و امراض نفسانیه است پس معالجه آن باین دوای عظیم الشان که از قبیل استعمال سقمونیا است
در علاج امراض صفراویه بچند جهت افضل باشد از معالجات جزئیه که از قبیل استعمال سکنجبین است در دفع مضرت صفرا
یکی آنکه این دوای مفرد است **دوم** آنکه اختصاص بمرضی دون مرضی ندارد **سیم** آنکه قلع ماده مرض
از خواص اوست و بالضروره قلع ماده انفع است از تسکین آن **چهارم** آنکه ذکر نفس نفحه بمقتضای کریمه واقم
الصلوة لذکری از شرب بلندست و تعلق قصد به جزئیات برای تحصیل این مطلب ارجمند لهذا الشرح فضائل

ذکر وبیان

ذکر و بیان شرائط آن اکتفا نموده بشرح و تفصیل مهلکات و بیان ادویه جزئیه پرداخت و تخلی از رذائل موجب
تحلی بفضائلست چنانچه حکایت رومیان و چینیان اشارتیست بدان پس هر که در حصار چاردیوار شرائط اربعه که
شرح آن در رشحات شعبه دوم سبق ذکر یافت تخم ذکر الهی در زمین دل بکارد و از آب روان محبت جناب مرتضوی
سیراب دارد آن تخم ضایع نشود که حق سبحانه وتعالی فرمود وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ
یعنی هر که کار آخرت بیرزد و تخم بکارد ما ویرا از زیادت ارزانی داریم و در کشتهای افزایش دهیم و چون شجره
طیبه از تخم ذکر بروید بیخ آن بشاوصاف ذمیمه از دل برکند و از شاخهای آن اوراق اخلاق کریمه بر شود
اما بعضی از منجیات را که زیادتی اهتمام بدان متعلق بود متعرض شده رعایة للاختصار بران اقتصار نمود و این
جدول مشتملست بر پنج شعبه **شعبه اول در توبه** که باب الابوابست حضرت حق عز شانه فرمود وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ
جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی توبه کنید همه بسوی خدا باز آئید ای مؤمنان شاید که
رستگار شوید و این شعبه مشتملست بر هفت رشحه **رشحه اول** در علت احتیاج انسان بسلاح توبه و بیان جرم
آن بدانکه چون گوهر پاک آدمی که در ذات خود از جنس فرشته است بمقتضای حکمت بالغه ربانی با قوای حیوانی
سرشته و بمکدرات عوارض جسمانی آغشته است و قوت شهوی و غضبی بحکم ضرورت تقدم در ملک بدن پیش
از ظهور طنطنه سلطان عقل علم فرمانروائی افراشته در میدان خیرگی و چیرگی قدم راسخ داشته اند لاجرم
عقل جزئی که بقوت و سطوت نور قدسی مؤید نباشد مقهور ظلمت شبستان طبیعت شده بافسانه این دو جادوی
شیطنت نشان در مهد چاربالش ارکان بخواب غفلت رود و دران خوابناکی بدستانسرائی نفس و ارکون
حرکات ناموزون که گناه عبارت از آنست از و صادر شود و اصرار بران موجب هلاک او گردد و چون مقتضای
إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا بوسیله نفحات الهی از خواب غفلت بیدار
شود و بنور شرع و عقل راه از بیراهی بشناسد اول قدمی که نهد توبه است یعنی رجوع از طریق ضلال و باز گشتن بره

حضرت ذی الجلال چه جنود و قوای نفس به ریاضت و جهاد عقل منهزم شود و مجاهدت او بی توبه صورت نبندد و جمع
دلشکان چمن از آلایش شهوت و غضب منزهست و ایشانرا از استغراق در عشق الهی مانعی نیست بتوبه و مجاهده
احتیاج نیست **مثنوی** گفت پیغمبر که نفحتهای حق • اندرین ایام می آرد سبق • گوش هش دارید این اوقات را
در ربایید اینچنین نفحات را • نفحه آمد مر شما را دید و رفت • هر که را میخواست جان بخشید و رفت • نفحه دیگر رسید آگاه
باش • تا ازین هم وانمانی خواجه تاش • بود دوای چشم باشد نور ساز • شد ز بوئی دیده یعقوب باز •
بوی بد مر دیده را تاری کند • بوی یوسف دیده را یاری کند • این سخنهائی که از عقل کل است • بوی آن گلزار و
سرو و سنبل است • بوی گل دیدی که آنجا گل نبود • جوش مل دیدی که آنجا مل نبود • بو قلاوزست و رهبر مر ترا • میکشد
تا خلد و تا کوثر ترا • دفع کن از مغز و از بینی زکام • تا که ریح الله در آید در مشام • آن بود بینی که او بوئی برد •
بوی او را جانب کوئی برد • هر که بویش نیست بی بینی بود • بوی آن بوئیست کو دینی بود • گر سیه کردی تو نامه عمر را
خویش • توبه کن زانها که کردستی تو پیش • عمر اگر بگذشت بیخش این دمست • آب توبه اش ده اگر او بی نمست • بیخ عمر را
بده آب حیات • تا درخت عمر گردد با ثبات • جمله ماضیها ازین نیکو شوند • زهر پارینه ازین گردد چو قند •
سیئاتت را مبدل کرد حق • تا همه طاعت شود آن ما سبق • مرکب توبه عجایب مرکبست • بر فلک تازد بیک لحظه
ز پست • چون برارند از پشیمانی انین • عرش لرزد از انین المذنبین • زندگی بی توبه جان فرسودنست •
مرگ حاضر غائب از حق بودنست • عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود • بی خدا آب حیات آتش بود • و از مقدمات
سابقه ظاهر شد که توبه و انابت نخستین قدم سالکان و سرمایه نجات آدمیانست و همچنانکه جناب ولایت مآب
مرتضوی علیه افضل التحیات باب مدینه علم است و سیر کشور دانش حقیقی و گلگشت حدیقه بینش واقعی بی فتح
در حضرت آنجناب میسر نشود و تماشای پردگیان آئینه خانه حقیقت بی کحل الجواهر هدایت آنحضرت صورت
نبندد همچنین توبه و انابت کلید خزائن اعمال و باب الابواب جمیع مقامات و احوال و سرمایه اقتنای

مکارم اخلاق

مکارم اخلاق و مقدمه اکتساب محامد افعالست و توبه بحرف الحقیقه از مواهب شریفه و عطایای منیفه نفس مقدس
آنجناب علیین مآبست که بتوسط اسباب ظاهره یا باطنه بر نفوس جزئیه طالبان حق فراخور قابلیتشان فایض شده زمین
استعداد ایشانرا رشک فردوس برین یا نام سعادت فرجامشانرا ثبت دفتر اصحاب الیمین میگرداند و ناقص فطرتی که
در امثال این معنی شکی بخاطرش در آید باید که در نصوص و فحاوی احادیث مرویه از جناب نبوی و اهل البیت صلوات الله
علیه و علیهم تامل نماید تا استقرا منطوق و مدلول اخبار وارده در مناقب مرتضوی و آثار داله بر علو شان علوی
و کمال احاطه آن نور قدسی و عقل کلی و روح مصطفوی صلعم زنگ شبهه و گمان از آئینه دل و جان او بزداید و استقصای
آن احادیث شریفه که مفاتیح خزائن غیبند در معرفت و ایقان بر روی او بگشاید **نظم** علی آمد پیغمبر شناسد
که هر کس خویش را بهتر شناسد **رشحه دوم** در حقیقت توبه و اصل و فرع آن و تقسیم آن باقسام ثلثه بدانکه حقیقت
شجره توبه پشیمانیست از گناه از انرو که گناهست و اصل و مبدا او آن نور معرفت و ایمانست که بدان بشناسد
گناه نسبت به بنده زهریست قاتل و فیما بین بنده و خداوند حجابیست حائل و فرع و ثمره آن تدارک ماضی و پرهیز
در حال و عزم پرهیز در استقبال چه هر که بیقین بداند که گناه موجب هلاک و عقوبت و سبب حرمان از سعادت
لقای حضرت احدیتست و ببیند که خود ازین زهر خورده و حجابهای عظیم بر سر خود آورده است هر آینه آتش حیرت
و پشیمانی در دل وی برافروزد و هر چند این آتش تندتر شهوت گناه و پردهای این بارگاه بیشتر سوزد و نفرت
بیم و هراس بتدبیر داروی خود افتد یعنی در حال ترک گناه نموده ظلمت معصیت بنور طاعت بسترد و زنگ سیئه بصیقل
حسنه بزداید و عزم کند که هرگز بر سر آن نرود و به تدارک و تلافی طاعات و عباداتی که از و فوت شده باشد
چون قضای نمازها و رد مظالم و ادای حقوق مردم که در ذمت او جای گرفته قیام نماید و بعضی از صاحبدلان
و ارباب عرفان در تعریف توبه گفته اند التَّوْبَةُ رُجُوعُ الْآبِقِ عَنِ الْجُرْمِ السَّابِقِ یعنی توبه باز گشتن
غلام گریخته است از گناه گذشته و بعضی گفته اند اذابة الاحشاء لما سلف من الفحشاء یعنی گداز اندرون

دل و اعضای درونی است باتش ندامت از آنچه گذشته است از کارهای زشت و بعضی گفته اند خلع لباس الجفاء
و بسط بساط الوفاء یعنی کندن لباس جفا و بدکرداری است و گستردن بساط وفا و نیکوکاری و بدانکه توبه بر سه قسم است
اول بازگشتن از ترک واجب و فعل حرام و رجوع نمودن از اعتقادی که مخالف یکی از اصول خمسه باشد و این توبه
عوام است دوم بازگشتن از سرائر قبیحه و سمات نکوهیده بعفات حسنه و صفات پسندیده و این توبه خواص است
ع وجود ذنب لایقاس به ذنب شجره سیم دربیان آنکه حکم وجوب توبه شامل همه احوال و جمیع افراد انسان است
چنانچه عموم کریمه و توبوا الی الله جمیعا دال برانست اگرچه انحاء وجوب بحسب اختلاف احوال اشخاص مختلف باشد
و وجه عموم این حکم چنانچه مناط آن در شجره اول سمت گذارش یافت آنست که آدمی بحسب فطرت مشتملست بر صفات
بهیمیه و سبعیه و شیطانیه و ربوبیه و صفت بهیمیه مصدر شهوت و شره و فجور است و صفت سبعیه منشاء غضب
و حسد و سائر شرور و صفت شیطانیه دام مکر و خدعت و حیلت در کارها و صفت ربوبیه مقتضی ترفع و حب مدح و استیلا
اول غرائز در طینت آدمی صفت بهیمیه است تا باعث شهوت و جذب غذا و علت نشو و نما شود و بعد ازان صفت سبعیه
که بجهت دفع منافی ودیعه شده مخاصمت و منافست بران مترتب میگردد و بعد ازان صفت شیطانیه که علت غلبه
مکر و خداع است چه باشاره قوت سبعی و بهیمی در قضای شهوت و اجرای غضب حیلها برانگیزد و آب روی کیاست در چاره
گری آرزوهای باطل فروریزد و بعد ازان صفات ربوبیه که عبارت از عز و کبر و تسلط و استیلاست و بعد ازان عقل
آفریده شود که آن مهبط نور ایمان و مظهر علم و عرفان است پس نفس آدمی پیش از بلوغ با صفات سابقه که از جنود شیطان اند
الفت گرفته و احکام آن پذیرفته است و عقل که از جمله حزب الهی و جنود فرشتگان است وقت بلوغ ظاهر شده در
چهل سالگی کمال می پذیرد و چون لشکر عقل متوجه اعلی علیین است و لشکر شیطان ملازم اسفل السافلین لاجرم در معرکه
دل آدمی عقد محاربت و مطاردت بین الطرفین منعقد گردد و این معارضه و مقاتله از ضروریات فطرت آدمی است
پس توبه بر هر کسی که بالغ شده واجب باشد چه اگر کافر باشد توبه از کفر باید کرد و اگر مسلمان مقلد باشد یعنی بتقلید

سوم بازگشتن از غیر حق بحق و این توبه اخص است ع

دیگران ایمان عادتی دارد و دفن از حقیقت آن آگاه نبود درو واجبست که ازان غفلت توبه کرده چنان کند که نور یقین
بر دل وی بدرخشد و سلطان ایمان بر جنود شیطان بستیزد و اگر مؤمن محقق باشد و مع هذا معصیتی از وی سرزند توبه از آن
ازان واجبست و اگر از معاصی ظاهره خالی باشد غالب آنست که از سرائر ذمیمه فارغ نبود چون دوستی جاه
و شره طعام و شره کلام و کبر و عجب و امثال این خبائث که اصول معاصی است و از همه توبه واجبست تا صفات نفس
باعتدال باز آید و اگر ازین هم خالی بود اغلب آنست که دل او بحدیث نفس و وسواس و اندیشهای گوناگون مشغول شود
و ازان نیز توبه واجب بود و اگر ازین همه خالی باشد باری در بعضی از احوال از غفلت از ذکر حضرت ذی الجلال
خالی نخواهد بود و خود دانستی که فراموش کردن حق تعالی اصل نقصانها و مادة المواد بیماریهاست پس از آن
نیز توبه واجب باشد و فرضا اگر چنان شود که هرگز از یاد خدای غافل نباشد درجات ذکر به پستی و بلندی مختلف
و هر درجه نسبت بدرجه بالاتر نقصانست و قناعت بدرجه نقصان با امکان مرتبه کاملتر ازان عین غبن و
خسران پس توبه ازان نیز واجب باشد و آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود من روزی هفتاد
بار توبه و استغفار میکنم مراد این بوده باشد که چون ذات مقدس آنجناب علی الدوام در ترقی بود و بهر مقامی که
رسیدی کمالی دیدی که مقام سابق در جنب آن محقر بودی ازان توبه و استغفار نمودی و ازین راه گفته اند
حسنات الابرار سیئات المقربین کمال نیکان و پارسایان در حق نزدیکان و بزرگان نقصان باشد
که ازان استغفار کنند و چون مقامات و مراتب قرب عارف بمقتضای عدم تناهی معروف غیر متناهی است پس توبه
عارف را نهایتی نباشد و کسی در هیچ حال از توبه مستغنی نشود شجره چهارم دربیان قبول توبه و شرائط
و علامات آن بدانکه هرگاه توبه بقرین شرائط باشد بالضروره مقبولست بنص و اجماع و خلاف میان علما در آنست که
قبولش بطریق تفضل است یا بسبیل وجوب اول مذهب اشاعره است و ثانی مذهب معتزله و از علمای شیعه شیخ ابو جعفر
طوسی و شیخ جمال الدین مطهر حلی در بعضی از کتب خود اختیار قول اول نموده اند و هو الاقوی و درین مقام غرضی

تحقیق این خلاف متعلق نیست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که گفت اگرچه آن گناه کنی که بآسمان رسد آنگاه
توبه کنی بپذیرد و گفت بنده باشد که بسبب گناه اندر بهشت شود گفتند چگونه گفت گناهی کند و ازان پشیمان شود و آن
در پیش چشم وی باشد تا به بهشت رسد و منقولست که حق سبحانه و تعالی بیکی از پیغمبران گفت بشارت ده گناهکاران را
که اگر توبه کنند بپذیرم و بترسان صدیقان را که اگر بعدل با ایشان کار کنم همه را عقوبت کنم و در کتاب کافی از
جناب مصطفوی صلی الله علیه و آله مرویست که گفت لولا انکم تذنبون و تستغفرون الله لخلق الله
خلقا حتی یذنبوا ثم یستغفروا الله فیغفر لهم یعنی اگر نمیبود آنکه شما گناه میکنید و طلب آمرزش
مینمایید از خدای تعالی هر آینه می آفرید خدای تعالی جمعی را که مرتکب گناه شوند و پشیمان شده طلب آمرزش از وی
نمایند تا بیامرزد ایشان را و اثر رحمت و مغفرت که از مقتضیات اسمای حسنی است ظاهر سازد و هم ازان حضرت صلی الله
علیه و آله مرویست که گفت هر که از گناهان توبه کرد خدای تعالی گناه وی فراموش گرداند بر فرشتگانی که بر وی
نوشته باشند و فراموش گرداند بر دست و پای وی و بران جایی که در وی معصیت کرده باشد تا چون بلقای حق تعالی
رسد بر وی هیچ گواه نباشد و هم فرمود التائب من الذنب کمن لا ذنب له هر که از گناه توبه کرد چنانست که
گویا اصلا گناه نکرده باشد و شرط قبول توبه آنست که بهرچه در شجره دوم دربیان فرع و ثمره توبه اشارت
بران رفته مبادرت و قیام نماید چه گوهر دل آدمی که آینه جمال حق و جلوه گاه نور مطلق است علاقه او با جلباب
طبیعت و مناسبت او با جناب حضرت احدیت عز شانه بنحویست که از هر معاملتی که بر تن رود اثری از آن بدل
پیوندد پس از هر معصیت ظلمتی بر آینه دل نشسته از بارگاه الهیت مطرود و محجوب سازد و از هر طاعت نوری
بدو پیوسته از زنگ معصیت و ظلمت جنایت بپردازد که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که حسنات
سیئات را چنان محو کند که آب چرک جامه را و با لجمله انوار طاعات و ظلمت معاصی فراخور اقتضای دواعی
آمده دائم مترقب باشند و چون توبه کند و در طاعت افزاید صیقل طاعت زنگ معصیت زداید و گوهر دل

بپاکی و صفای خویش باز آید تا شایسته نور تجلی و قابل توحید حقیقی گردد و اگر عیاذا بالله از کثرت معاصی و اصرار بر آنها
زنگار بجوهر دل رسیده در باطن وی غوص نموده باشد علاج نپذیرد و چنین دل خود توبه نتواند کرد نظم آهنی را که
موریانه بخورد ❊ نتوان برد از وی بصیقل زنگ ❊ و ازین دل گاه بقلب منکوس تعبیر کنند و گاه بقلب اسود و مروی است از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت کان ابی یقول ما من شیء افسد للقلب من خطیئته
ان القلب لیواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله یعنی بود پدرم
که میگفت هیچ چیز فاسدتر از گناه باعث فساد دل نشود بدرستیکه دل هر آینه بگناه درافتد و با آن زد و خورد کند تا
آنکه گناه بروی غالب آید پس آن دل سرازیر شود چنانکه هرگز نتواند برخاست بدانکه حجاب دل چهار است مال و جاه
و تقلید و معصیت و عبارت حدیث اشارتست بآنکه معصیت اعظم حجب است و مرویست از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که گفت ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة
سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی
یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا و هو قول الله عز و جل کلا بل ران
علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نیست بنده از بندگان مگر آنکه در دل او نقطه ایست سفید پس چون گناه کند
دران نقطه سفید سیاهی بهم رسد پس اگر توبه و استغفار کرد آن سیاهی برود و اگر بر گناهان اصرار نمود آن سیاهی
زیاده شود تا آنکه جمیع سفیدی را بپوشد پس هرگز صاحب آن دل روی خیر نبیند و اشاره باینست آیه کریمه کلا بل
ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی زنگ خباثت که کفار میکوشند بلکه زنگار وحشت و نفور با دل ایشان
و غشاوه غفلت و غرور بر دلهای ایشان فرو هشته است آنچه ایشان پیش ازین کسب میکردند از ذنوب و مناهی
و آثام و ملاهی و صاحب این دل چون بگوید که توبه کردم و پشیمان شدم چنان باشد که گازر بگوید شستم و پاک کردم
جامه را که اگر هزار بار بگوید جامه از چرک پاک نشود و گفته اند بسا باشد که کار صاحب این دل بمبالغه و بی پروایی

در اوامر و نواهی انجامد چنان شود که ضروریات این ورطه را سهل نماید و وقع و اعتبار احکام الهی از دل او زایل گردد
و طبع او از قبول آن نفرت کرد تا آنکه منجر شود بضعف اعتقاد و زوال ایمان بی ایمان از دنیا برود و این حالت که در
احادیث اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم و عبارات علمای شریعت رضی الله عنهم تعبیر از ان بسوء خاتمه میکنند
اعاذنا الله و ایاکم عن ذلک و تفصیل شرایط قبول توبه و استغفار در طی مضمون این دو حدیث که بر سبیل تذکره
بینایان مردمک دیده اولی الابصار و در گوش هوش خردمندان در شاهوار است سمت گذارش می یابد روایت
کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در مقام تفسیر آیه یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله
توبة نصوحا از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمود ان التوبة یجمعها ستة اشیاء
علی الماضی من الذنوب الندامة و للفرایض الاعادة و رد المظالم و استحلال الخصوم و
ان تعزم علی ان لا تعود و ان تذیب نفسک فی طاعة الله کما ربیتها فی المعاصی و ان
تذیقها مرارة الطاعات کما اذقتها حلاوة المعاصی یعنی بدرستیکه توبه باید که فراهم آید از شش
چیز پشیمانی از گناهان گذشته و اعاده فرایض و واجباتی که از تو فوت شده و رد مظالم و حلالی خواستن از دشمنان
و دل نهادن بر آنکه دیگر بر سر گناه نروی و اینکه بگدازی نفس خود را در طاعت خدای همچنانچه پرورش دادی او را در معصیتها
و بچشانی او را تلخی عبادات همچنانکه چشانیده ای او را شیرینی گناهان و سید رضی الدین رضی الله عنه در کتاب نهج البلاغه
آورده که شخصی در پیش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمود که ثکلتک امک اتدری
ما الاستغفار ان الاستغفار درجة العلیین و هو اسم واقع علی ستة معان اولها
الندم علی ما مضی الثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا الثالث ان تؤدی الی المخلوقین
حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه املس لیس علیک تبعة الرابع ان تعمد الی کل فریضة
علیک ضیعتها فتؤدی حقها الخامس ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه

بالاحزان حتی یلصق الجلد بالعظم و ینشأ بینهما لحم جدید السادس ان تذیق الجسم الم
الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة یعنی مادرت بر تو گریه کناد آیا میدانی که چیست که لازم است استغفار
استغفار درجه بزرگان بلند پایگانست و این اسمیست واقع بر شش معنی اول پشیمانی بر گناهان گذشته دوم عزم برانکه
هرگز بر سر آن نروی سیم اداکردن حقوق مردم بایشان تا چون بمعرض لقای الهی در آیی روی تو از خدشه خیانت
خالی و ذمت تو از قرضه جنایت و گرانباری آزاد بوده و بر ذمت تو نباشد چیزیکه ترا با آن بازخواست کنند چهارم
آنکه بهر فریضه که از تو فوت شده توجه نمایی و چنانچه باید از عهده حق آن برآیی پنجم آنکه قصد کنی بگوشت بدن خود
که از حرام روییده باشد پس بگدازی آنرا باتش حزن و اندوه تا بچسبد پوست باستخوان و بعد از آن گوشت تازه
بروید ششم آنکه بچشانی جسم خود را رنج و تلخی طاعت همچنانکه چشانیده بودی او را لذت و حلاوت معصیت و گفته اند
همچنانکه آیینه که از دمیدن نفس و رسیدن بخارهای تیره زنگ گرفته باشد بمجرد باز داشتن نفس و منع بخار جدید
جلا نمی یابد و تا ماده زنگ بصیقل سعی زدوده نشود صفا نمی پذیرد همچنین انجلای آیینه دل از ظلمت معاصی بمجرد ترک مناهی
صورت نبندد بلکه رفع آن ظلمات بنور طاعات و عبادات متصور شود و چهره پردازی آن زنگار افعال
بصیقل اعمال صالحه میسر گردد و اولی آنست که هر ظلمتی که از گناهی بهم رسیده باشد بنور عملی که در مقابل آنست زایل
سازی مثلا گناه شنیدن ساز و غنا را بشنیدن قرآن و حدیث و مسائل دینی محو کنی و گناه مس مصحف را که بی طهارت
واقع شده باشد بتعظیم مصحف و بوسیدن و بر سر و چشم گذاشتن و بسیار تلاوت نمودن از آن و گناه جنب در مسجد
نشستن را باعتکاف در ان مسجد و زیادتی نماز و عبادت در کنجهای آن و جاروب کردن آن و هرچه ازین قبیل
باشد و گناه شراب حرام را بباز داشتن نفس از شراب حلال که دوست داری و تصدق نمودن آن و گناه
اذیت و اهانتی را که بمردم رسانیده باشی باحسان و تواضع بسیار با ایشان و گناه غصب مال مردم را بتصدق
بسیار از مال خود برای ایشان و گناه غیبت ایشان را بثنا و مدح و ذکر مناقب و نشر محامد ایشان در مجالس

و محافل بالجمله هر سیئه را بحسنه که در مقابل آن باشد رفع کنی همچنانکه طبیب علاج هر مرضی بضد آن میکند و گفته اند
کفاره ظلم و حبث اندوه و مشقتست که از دنیا بکشد چه آن باعث دلبستگی بدار الغرورست و این موجب گسستگی
و نفور و برای این در خبر آمده که هر رنج که بمؤمن رسد اگر همه خاری بود که در پای وی رود کفاره گناهان وی
باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که بعضی گناهست که جز اندوه کفاره آن نباشد و در خبر دیگر آمده
که جز اندوه عیال و معیشت کفاره آن نبود اما براءت ذمه از حقوق مردمان و مظالم بندگان جز باداء حقوق
ایشان و حلالی خواستن از ایشان حاصل نشود پس اگر مظلمه قولی بود براءت ذمه باعتذار یا بانقیاد مکافات باشد
و علی الجمله آنچه مقتضی رضای مظلوم بود و اگر آن مظلمه قولی از قبیل اضلال باشد تدارک آن بهدایت واجبست
و اگر غیبت یا تهمت باشد و آن شخص مغتاب یا متهم خبردار نشود گفته اند وجوب اعلام و عدم آن هر دو محتملست اما وجوب
بنابر آنکه حق اوست و حق او ساقط نشود مگر باسقاط او و اما عدم وجوب بواسطه آنکه اعلام آن باعث تجدید
اذیت و تهییج ماده عداوتست و کلام محقق طوسی قدس سره و علامه شیرازی شاگرد او مشعرست بانکه اعلام واجب
باشد و هو الاقرب و اگر مظلمه فعلی محظور العوض باشد وجه براءت منحصرست در استحلال و استرضا و اعتذار از نحوی که
عذر بتر از گناه نباشد و تحمل عقوبتی که شارع بران تعیین نموده باشد و بر تقدیر عدم اطلاع مظلوم سخن در وجوب
اعلام و عدم آن بنحویست که سبق ذکر یافت و اگر فعلی سائغ العوض بود براءت ذمه برد حق او یا عوض حق او باشد
باو یا بکسی که قائم مقام او باشد و بانقیاد مکافات از وی یا از کسی که از قبل او بود و اگر آن مظلوم مقتول باشد
که بجهت تحصیل رضای اولیای او خود را تسلیم ایشان نماید تا قصاص یا عفو کنند یا هر دو طرف بدیت راضی شوند
و چون صاحب حق مجهول باشد و متصرف بعد از بذل جهد در طلب او از یافتنش مأیوس شود از قبل او تصدق
نموده بمستحقین دهد و اگر معلوم و غائب باشد و ایصال حق باو متعذر باید که بر نیت ادا باشد و از مال خود
جدا کرده وصیت کند که بعد از وفات او بمالک یا وارث او برسانند و علامت صحت توبه و صدق

آنست که شعله آتش غم از میان جان برخاسته خاک حزن و اندوه بر فرق دل بیختن آرد و نسیم آه دردناک از سینه پدید
و زیدن گرفته آب حسرت از سحاب دیده فرو بارد تا مزاج خمیر مایه توبه از امتزاج این ارکان سمت اعتدال پذیرد
و گلهای مراد از شاخسار استعداد شگفتن گیرد چه هرگاه کسی را فرزندی بیمار باشد و طبیبی ترسا خبر دهد که این
بیماری خطرناک و از وی بیم هلاکت است البته شراره آتش بیم و اندوه از دل او بر افروزد و خانه صبر و آرام بسوزد و
که نفس وی بر وی از فرزند عزیزتر و خدای و رسول از طبیب ترسا صادق تر و بیم هلاک آخرت از بیم مرگ عظیمتر
و دلالت معصیت بر خشم خدای تعالی از دلالت بیماری بر مرگ ظاهرتر است پس اگر کسی را ازین خوف و حسرت نخیزد همانا
ایمان با فت معصیت نیاورده یا نور ایمان در ظلمت قساوت ناپدید شده باشد و بدانکه زنگار معصیت که بر آیینه
دل نشسته باتش حسرت و پشیمانی بگدازد و درین سوز و گداز دل آدمی صفا و رقت پذیرد و حلاوت معصیت تلخی
مبدل شود و هر چند صافی تر از معصیت نفورتر و در خبرست که با تائبان نشینید که دل ایشان رقیق تر باشد نظم

ای تو از حال گذشته توبه جو • کی کنی توبه ازین توبه بگو • هر دلی را توبه هم دستور نیست • مزد رحمت قسم هر مزدور
نیست • هر کسی را توبه اندر دست نیست • ذوق توبه نقل هر سر مست نیست • می بباید آب و تاب توبه را • شرط شد
برق و سحابی توبه را • آتش و آبی بباید میوه را • واجب آمد ابر و برق این شیوه را • تا نباشد برق دل و ابر دو چشم •
کی نشیند آتش تهدید و خشم • کی بروید سبزه ذوق وصال • تا بجوشد چشمها از آب زلال • زابر گریان باغ سبزتر شود •
زانکه شمع از گریه روشنتر شود • این دلم بافت و چشم ابروش • ابر گرید باغ خندد شاد و خوش • زامر حق وابکوا
کثیرا خوانده • چون سر بریان چه خندان مانده • روشنی خانه باشی همچو شمع • گر فرو باری تو همچون شمع دمع •
زاب دیده و آتش دل نقل ساز • بوستان از ابر و خورشیدست و باز • توبه کن و ز خورده استفراغ کن •

مثنوی

زاب دیده و آتش دل نقل ساز

و ز جراحت کهنه شد رو داغ کن • بدانکه توبه بحسب اعتبار گناه و ملاحظه وقت بر چهار قسمت اول توبه از جمیع
گناهان با عزم بر آنکه تا آخر عمر معاودت نکند دوم توبه مبعضه یعنی توبه از بعضی گناهان دون بعضی سیم توبه موقته

که مقید بوقت معین باشد مثلا توبه کند از گناهان تا انقضای سال یا تا امدن شخصی از سفر **چهارم** توبه مجمله آن توبه
ازکناهست بی ملاحظه کل یا بعض و بی ملاحظه تمام عمر یا وقت معین علما را درصحت دو قسم آخر خلافست واصح آنست که
توبه متبعضه صحیحست و الا لازم آید که توبه از کفر با اصرار بر صغیره صحیح نباشد و دلیل بطلان تبعیض مدخولست اما آنچه
وارد شده که التائب حبیب الله و ان الله یحب التوابین ظاهر آنست که این درجه محبت کسی را باشد که از همه
توبه کند و چون در توبه بشرط شد که عزم نماید بر ترک گناه تا آخر عمر ظاهر آنست که توبه موقته صحیح نباشد و توبه مجمله
اگر اجمال نسبت با گناه باشد ظاهر آنست که صحیح باشد چه دلیل بر اشتراط ملاحظه تفصیل یا استغراق ظاهر نیست و اگر اجمال آن
بحسب وقت باشد بنابر اشتراط عزم مزبور باطل خواهد بود و باید دانست که بفعل آوردن آنچه از اقدام بر گناه لازم امده
باشد مثل قضای عباداتی که ادا نشده و ادای حقوق و تمکین وارث از قصاص و اقامت حد و امثال آن شرط اصل
توبه نیست بلکه شرط کمال توبه است و واجبست بر سر خود **رشحه پنجم** در فوری بودن وجوب توبه و شرح اسباب تسویف
و اصرار بر معصیت و علاج آن اسباب بدانکه وجوب توبه بر عاصیان فوریست و تعویق و تسویف دران جایز نیست
زیرا گناه بمنزله زهر قاتلست و دین بمنزله بدن و چنانچه هرگاه زهر بر بدن وارد شود هر عاقل حکم کند بانکه مبادرت
باستفراغ آن در حال واجبست تا بدن که مشرف بر فساد شده از ورطه هلاک خلاصی یابد و باندک تاخیری چنان نشود
که از قبول دوا باز ماند واجبست بر گناهکار که در حال بتوبه مبادرت نموده دین خود را که معرض فساد درامده
از خطر هلاک نگاه دارد و سبب اهمال توبه و اصرار بر معصیت نه چیز تواند بود **اول** غفلت که حجاب اکثر خلق است و معنی
این غفلت آنست که از خطر کار آخرت خبر ندارند چون اکثر بادیه نشینان و روستاییان و امثال ایشان که اگر خبر
داشتندی تقصیر نکردندی چه آدمی را چنان آفریده اند که چون خطر بیند حذر کند اگرچه برنج بسیار حاجت افتد
دوم عدم ایمان بکار عقبی و شک در صدق انبیا علیهم السلام **سیم** استیلا شهوت بنوعی که طاقت ترک آن
ندارد و لذت معصیت بر طبع وی چنان غالب شود که او را از خطر کار آخرت غافل دارد **چهارم** آنکه عقوبت

امتوبت

وشوبت آخرت غیبت و لذت دنیا حاضر و طبع آدمی بنقد مایلتر است از نسیه که هرچه از چشم دورست از دل دور
و هوا جس نفس و وساوس شیطان سرمایه غفلت و غرور **پنجم** که بعضی از سروران و توانگران بدان فریفته شوند
آنست که گوید خدای مرا در دنیا تنعم و تن آسانی و فرمانروائی ارزانی داد که مرا دوست دارد پس در آنجهان نیز
نعمت دهد و اگر تعدی و تقصیری سرزند بعقوبت نرنجاند **ششم** آنکه چندان معصیت کرده باشد که از رحمت الهی
نومید شود و از نومیدی توبه نکند و گوید توبه من هرگز نپذیرند **هفتم** که بعضی از اهل علم بدان مبتلا شوند
آنست که روزگار خود صرف علم نموده در عمل تقصیر کنند و ارکان خود از معاصی باز ندارند و پندارند که ایشان از شرف
علم بدرجه رسیده اند که امثال ایشان معذب نشوند و بعاملات ما خوذ نباشند بلکه جمعی بشفاعت ایشان نجات
یابند **هشتم** آنکه گوید اگرچه گناه موجب عقوبتست اما عفو از آن ممکنست و من مومنم و خدای از مومنان عفو کند
و او کریم و رحیمست و از گناه من ویرا زیانی نیست و بهشت او فراختر از آنست که مرا جای نبود و کرم او بیشتر از آنست
که از ما دریغ دارد و چون آدمی در حق خود نیکوگمانست هرگاه داعیه معصیت بجنبد اعتماد بر عفو الهی نموده با مثال
این ترهات خود را خوشدل کند و نداند که این تمنائیست مذموم نه رجائی محمود **نهم** آنکه عزم توبه و تدارک
دارد و کار امروز بفردا گذارد و بمقتضای طول امل توبه و انابت را بعقده تعویق و تسویف انداخته گوید که
این گناه بکنم و بعد ازین خود را توبه از گناهان بپردازم و بدیهای خود را به نیکیها مکفر سازم که فرموده اند
ان الحسنات یذهبن السیئات **اما** سبب اول علتی است که علاج آن در دست بیمار نیست چه
غافل را از غفلت خویش خبر نبود و علاج آن درین عصر که زمان غیبت امامست منحصرست در اگاه نمودن علما
چه خطر این راه بنور نبوت توان دید یا بتبلیغ رسالت توان دانست یا باخبار ائمه طاهرین یا باعلام علمای دین
که ورثه انبیا و ائمه اند چه هرکه بر سر راه خفته باشد او را علاجی نبود جز آنکه بیداری مهربان بوی رسیده بیدارش
کند و این بیدار مهربان پیغمبرست و نایبان او و وارثان ایشان که علمای دین اند و جمیع انبیا را بدین کار فرستاده اند

پس نفس غیر هیولی باشد پس ثابت شد که نفس ناطقه نه جسمست و نه صورت و نه عرض و نه ماده بلکه جوهریست مجرد
و قائم بذات خود **وایضا** نفس انسانی تصور مفهومات کلیه کند و مفهوم کلی مجرد باشد از ماده و لواحق آن
پس انسان مدرک مجرد باشد و مدرک مجرد نتواند بود مگر مجرد **اما** اینکه مفهوم کلی مجردست بنابر آنکه کلیت
یعنی اشتراک بین الکثیرین عبارتست از مطابقت آن مفهوم با افراد متمایزه موجوده در خارج بنحوی که محمول شود
بر هر یک از انها بحمل هوهو و اگر مادی باشد هر آینه متعین خواهد بود بتعین مخصوص از این وضع و امثال آن و
هیچ موجود متعین بنحو مزبور محمول بر غیر بنحو مذکور نتواند شد **پس** وجود مفهومات کلیه از قبیل وجود مجردات باشد
خواه قایم بذات خود باشد چنانکه مذهب افلاطونست و از مثل افلاطونیه گویند و خواه قایم بمجرد دیگر چنانکه
مذهب ارسطاطالیس است و **اما** اینکه مادی ادراک مجرد نشاید بنابر آنکه ادراک او یا بقیام آن مفهومست
بذات او یا بحضور آن نزد او و قایم بذات مادی هر آینه متعین خواهد بود بتعین مذکور که منافی کلیت و تجرد
و حضور مجرد نزد مادی نیز متصور نشود چه این نسبت نیز مقتضی آنست که بلواحق ماده اختصاص یافته مجرد مادی شود
و یک چیز در یک وقت هم مادی باشد و هم مجرد و این باطلست پس نفس ناطقه انسانی مجرد باشد نه جسم و نه جسمانی **وایضا**
جسم در یکحال قبول اضداد نکند چنانکه هم سفید و هم سیاه نتواند بود و هر کیفیت که بر جسم را حاصل اید باین
صفت متکیف شود چنانچه از حصول حرارت حار شود و حال نفس بر خلاف اینست که صور اضداد در وی جمع شوند
چنانچه در یکحال تصور سفیدی و سیاهی کند و از تصور اعراض متکیف بان عرض نشود چنانچه از تصور حرارت گرم
نشود و از تصور سیاهی سیاه نگردد پس نفس ناطقه جسم نباشد و قوای جسمانی نیز با دراکات حسیه مایل و بواسطه
بدنیه مشتغلند چون میل قوت باصره بدیدن صورتهای زیبا و میل سامعه بشنیدن آوازهای خوش و شوق
قوت شهوی بسوی لذت شهوت و شوق قوت غضبی بکمال تسلط و تغلب و امثال این و این قوی همه از
ادراک مرادات و نیل ملایمات خود مدد می یابند و کمال می پذیرند و نفس ناطقه انسانی از غلبه امثال این میل

واستیلای

و استیلای لذات جسمانی ضعیف تر و ناقص تر شود چه هرچند از محاربست لذات دورتر و از آلایش شهوات پاکتر باشد
رایهای صحیح و معقولات صریح بر او روشنتر و شوق او بمعرفت حقایق قدسیه و دقایق الهیه بیشتر و اهتمام او بطلب باقیات
صالحات و انبعاث او بتلقی شواهد عالیات که از پایه جسمانیات برترست تمامتر باشد پس روشن شد که نفس
انسانی نه جسم است و نه جسمانی چه بالضروره هر چیز از جنس خویش و نیل ملایمات خود قوت گیرد و از ضد ضعف پذیرد
و نفس از استیلای جسمانیات ضعیف شود و باجتناب از آن قوت یابد **واما** آنکه نفس بعد از انحلال ترکیب
باقیست و فنا و فساد را بدان راهی نیست بنابر آنکه هر موجود باقی که فنا برو روا بود بقای بالفعل دارد و فنای
بالقوه یعنی استعداد عدم طاری چه هر حادث خواه وجودی باشد و خواه عدمی چنانچه در محل خود مبین شده مسبوق
بامکان استعدادی و هر آینه محل فعلیت بقا غیر محل استعداد فنا خواهد بود چه اگر عین او باشد لازم آید که چون فنا
از قوت بفعل آید آنچیز مستجمع بقا و فنا شده باشد در یکحال چه تحقق ذات مستعد با فعلیت مستعد له ضروریست
و این وجود محالست پس محل فعلیت بقا غیر محل قوت فنا باشد و لامحاله باید که ملاقی او بود چه بالبدیهه اتصاف
چیزی بامکان عدم چیزی دیگر که مباین او باشد یعنی میان ایشان ملاقات نبود چون سواد و بیاض متصور نشود
اما با فرض ملاقات صحیحست چنانکه جسم متصف است بامکان عدم سوادی که در وست و ملاقات معنوی یا میان
حال و محل تواند بود یا میان دو حال در یک محل و چون هر یک از متلاقیین در محل از دیگر مستغنی است ملاقات
میان ایشان اتفاقیست نه ضروری و ملاقات میان محل بقا بالفعل و محل فنا بالقوه البته ضروریست پس
ملاقات میان این دو محل بر وجه حلول یکی در دیگر خواهد بود و نشاید که قوت فنا محل در حال بود چه بقاء
حال بعد از فنا محل محال باشد پس متعین شد شق ثالث که قوت فنا حال در محل باشد و ظاهر شد که هر موجود
باقی که فنا برو صحیح بود در محلی حال باشد و حال یا صورتست یا عرض پس طریان عدم جز بر صورت و عرض روا نبود
و ما ثابت کردیم که نفس جوهریست قائم بذات خود که نه جسمست و نه جسمانی پس فنا برو روا نبود و در ابطال

چنانکه حق تعالی پیغمبر را میفرماید لِتُنذِرَ قَوماً ما أُنذِرَ آباؤهُم فَهُم غافِلُونَ و باز میگوید لِتُنذِرَ قَوماً
ما أَتاهُم مِن نَذِيرٍ مِن قَبلِكَ لَعَلَّهُم يَهتَدُونَ خطاب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله میگوید ترا بدان فرستادیم
تا خلق را بیم دهی و از خواب غفلت بیدار کنی و بگویی إِنَّ الإِنسانَ لَفِي خُسرٍ بدرستیکه مردم در زیانند بسبب صرف
اعمار در آرزوهای بیدار فَأَمّا مَن طَغى وَآثَرَ الحَياةَ الدُّنيا فَإِنَّ الجَحِيمَ هِيَ المَأوى وَأَمّا مَن خافَ
مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفسَ عَنِ الهَوى فَإِنَّ الجَنَّةَ هِيَ المَأوى یعنی هر که روی بدنیا آورد و از فرمان
حق در گذشته از پی هوای نفس خود رفت بدوزخ افتاد که مثل هوای وی چون حصیریست بر سر چاه دوزخ
هر که بران حصیر رود بچاه در افتد و هر که از خدای ترسید و نفس خود را از شهوت باز داشت بهشت افتاد و مثل
شهوت چون کریوه است بر راه بهشت هر که از وی گذشت بهشت رسد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ازین
راه فرمود حُفَّتِ الجَنَّةُ بِالمَكارِهِ وَحُفَّتِ النّارُ بِالشَّهَواتِ واما علاج سبب دوم شرح و تفصیلش آنست
که گروه ناگرویدگان بآخرت چند فرقه اند یکی آنانکه پندارند که آدمی بمرگ فانی شود چون گیاهی که خشک گردد
و چون چراغی که فرو میرد و علاجش دانستن حقیقت آخرتست و معرفت آن از سه طریق تواند بود اول آنکه
بهشت و دوزخ و حال مطیع و عاصی بمشاهده ببینند و این بانبیا و اوصیا و خلص اولیا مخصوص باشد که در مرتبه همچو
قرب بحق یعنی جا بنشین درجه فنا احوال آنجهان مشاهده کنند چه ایشان اگرچه در پنجهان باشند حجاب حواس و جلباب
وسواس از پیش نظر ایشان مرتفع گردد و این پایه ازانسبکه بلندست دست کوته نظران بدامن طلبش نرسد تا بمطلب
چه رسد دوم آنکه برهان بشناسند که حقیقت آدمی جوهریست غیر بدن و اجزاء آن و مجردیست بنفس خود
قائم و از قالب مستغنی که نه جسمست و نه جسمانی و بعد از فنای بدن باقیست که مرگرا بدو راه و فسادرا او طریق نیست
و خود بخود پذیر قابل طریان عدم و فساد نباشد اما آنکه حقیقت انسان غیر بدن و اجزاء آنست بدان شناسند
که هر کس بذات خود بلفظ انا و امثال آن اشاره کند و از بدن و اجزاء آن بلفظ هو و امثال آن تعبیر نماید

و بالضرو

و بالضروره مشار الیه بانا غیر مشار الیه بهو باشد پس نفس ناطقه که از آن روح انسانی گویند و ذات آدمی خود همانست
غیر بدن و اجزاء بدن باشد دیگر آنکه چون علم هر کس بذات خود علم حضوریست و غیبت او از نفس خود متصور نیست
هر آینه هرگز از ذات خود غافل نشود خواه در خواب و خواه در بیداری و خواه در بیهوشی و خواه در هشیاری
اگرچه بعلم بذات خود ملتفت نباشد و گاهی از بدن و جمیع اجزاء آن غافل شود و غیر مغفول عنه غیر مغفول عنه است
پس ذات او غیر بدن و اجزاء آن باشد دیگر آنکه آدمی ذات خود را بهیچیک از حواس ادراک نکند چه توسط آلت
میان او و ذات او متصور نشود و هر عضوی از اعضای بدن را بحواس ادراک تواند کرد پس ذات انسان غیر بدن
باشد دیگر آنکه هر کسی در پیری بیقین داند که همان شخصست که در کودکی بوده و شخص دیگر نشده است و حال آنکه جمیع
اعضا و اجزاء بدن او بحکم حرارت غریزی متحلل و متبدل شده است پس انانیت او ببدن و اجزاء آن نباشد
اما آنکه ذات آدمی جوهریست مجرد نه جسم و نه جسمانی بیانش آنست که نفس انسانی بسیطست یعنی قابل تجزیه نیست
زیرا که او تصور معانی بسیطه میکند چه بالضروره هر مرکب منتهی شود به بسیط و هر کثرت منتهی گردد بواحد و مدرک
معانی بسیطه بسیط باشد که اگر مرکب بود از انقسام او انقسام بسیطی که حالست در و لازم آید و این محالست
و هر جسم بحکم برهان مرکبست و قابل انقسام و جسمانی که محمول و مقبول اوست هم قابل تجزیه باشد چه انقسام
محل مستلزم انقسام حالست پس نفس انسانی نه جسم باشد و نه جسمانی و ایضا انسان عالمست بذات خود
و حقیقت علم یا عین وجود معلومست برای عالم یا مستلزم آن و چون صورت و عرض مقبول ماده و محمول
موضوعند موجود لغیره باشند نه لذاته پس عالم بذات خود نتوانند بود و هیولی اگرچه موجود لغیره نیست اما
چون در حد ذات خود موجود بالقوه است نه بالفعل ظهور و انکشاف از برای او متصور نشود تا عالم بذات خود
تواند بود چه وجود یا عین نور و ظهور و حضورست یا مستلزم آن و همچنین عدم یا عین ظلمت و خفا و غیبت است
یا مستلزم آن ولعل الحق هو الاول و دیگر آنکه انسان بنفس خود موجود بالفعل است و هیولی موجود بالقوه

دو شق اول و تعیین شق ثالث دلیل دیگر که بخاطر میرسد آنست که چیزی مستعد نتواند بود مگر صفت خود را خواه
ثبوتی و خواه سلبی پس اتصاف شیٔ بقوت و امکان فنای شیٔ دیگر عبارت از آنست که شیٔ اول مستعد باشد عدم
شیٔ ثانی را و الا زونه انکه قابل باشد عدم آن شیٔ را فی نفسه چه آن عدم فی نفسه صفت شیٔ اول نتواند بود
عدم رابطی شیٔ متصور نشود مگر در صورتی که مضاف الیه عدم را وجود رابطی نسبت بمستعد بوده باشد و این معنی
هر دو شق مفقود است چه هر یک از متلاقیین در محل را وجود رابطی نسبت بآن محل نیست و بس و محل را خود وجود
رابطی نسبت بحال نتواند بود بلکه امر بر عکس است **پس اگر گویند** که در شق ثالث استعداد عدم رابطی چگونه مصحح عدم
فی نفسه شود **گوییم** بنا بر انکه حال را وجود فی نفسه بعینه وجود رابطی است نسبت بمحلش پس رفع ثانی بعینه رفع
اول خواهد بود بخلاف نفس که چون مجرد و قائم بذاتست عدم رابطی او نه عین عدم فی نفسه است و نه مستلزم
پس اتصاف بدن باستعداد عدم رابطی او مصحح عدم او فی نفسه نتواند بود و اما وجود رابطی او اگرچه غیر وجود
نفسه است لیکن چون مستلزم آنست اتصاف بدن باستعداد وجود رابطی نفس کافی است از برای وجود او
نفسه **بدانکه** براهین عقلی و شواهد نقلی بر تجرد و بقاء نفس ناطقه بسیار است و غرض از تطویل این مقاله و از
سر رشتهٔ اختصار رساله درین مقام آنست که طالبان کمال در رنگ طائفهٔ مجسمه پیروی احکام وهم و خیال ننموده
و فکر وافی دریابند که نفس ناطقه با آنکه مقوم شخص محسوس و صورت نوعیه بدنست محسوس و قائم بماده نیست
او از جنس جواهر قدسیه و امور الهیه است و با نهایت نزدیکی و یگانگی با بدن تعلق بجهت و مکان ندارد و کالبد
عنصری آلت اوست در افعال و ادراکات و نسبت موت بدن با و چون نسبت فوت ادوات و آلات است با ارباب
صناعات و بمقتضای کلام معجز نظام مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ معرفت تجرد و بقای نفس کلید معرفت
مبدأ و معاد و فطرت انسانست این مایه دانش نشانهٔ است ناقص نهاد و خانهٔ ایمان بی اساس این عرفان
بنیادیست سست بنیاد **مثنوی** ای برادر تو همین اندیشهٔ ٭ ما بقی تو استخوان و ریشهٔ ٭ **بدانکه**

حکم ببقای نفوس ناطقه و سایر مجردات عقلیه و استیصال طریان عدم بر آنها منافی امکان نیست چه امکان مستلزم جواز
عدم است نظر بان ایشان که مستدعی جواز اصل وجود است نه جمیع انحاء آن و ایضا منافات ندارد با مدلول آیهٔ کریمه
کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ چه لفظ هالک درین آیه نزد محققین محمول است بر ضعف وجود ممکنات و لیست ذاتی
مهیات که از لوازم امکان است و اختصاص بوقتی دون وقتی ندارد و بر تقدیر انکه محمول شود بر ظاهر باعتبار مستقبل
شاید مراد آن باشد که در قیامت کبری بسبب سطوع ظهور وجود حق و سطوع و اشراق نور مطلق انوار جزئیه وجودات
اشیاء در لحظه از لحظات دهریه بسمت بطون و اختفا پذیرفته عدم ذاتی انها که بحجاب هستی اعتباری مستتر و مختفی بود
در آن لحظه نفس الامریه متعالیه از اعتبار زمان پیدا و هویدا گردد و بر تقدیر انکه مراد از هلاک طریان عدم باشد
بود که آیه مخصص باشد بغیر ما ثبت بقاؤه بالبرهان چنانکه نزد جمعی از علمای شریعت و علمای تفسیر مخصص است بغیر
عرش و بسیاری از اهل اسلام که اثبات تجرد نفس ناطقه کرده اند قائلند بامتناع طریان عدم بر وی پس قول بطریان
بر جمیع اجزای عالم از ضروریات دین و اجماعی اهل اسلام نیست اگرچه اکثر اهل اسلام بنا بر ظواهر آیات بدان رفته اند
و استدلال بر عموم جواز طریان عدم بلزوم امکان مدخولست چنانچه اشارتی بدان گذشت **و فرقهٔ دیگر** از گروه
ناگرویدگان طائفهٔ اهل تناسخند که قائلند بانتقال نفس بعد از موت بدن ببدن دیگر خواه انسانی و خواه غیر آن و قبل از
تقریر برهان بر ابطال تناسخ تمهید دو مقدمه ضرورت است **مقدمهٔ اولی** آنکه نفس ناطقه با آنکه لطیف و روحانی است
نوعیهٔ بدن کثیف هیولانی است بیانش آنکه لذت و الم نوعی از ادراکست چه لذت عبارتست از ادراک ملائم
من حیث هو کذلک و الم عبارت از ادراک منافر و موذی من حیث هو کذلک و شاهد این معنی آنکه هرگاه کسی را ملائم
یا موذی در حال غفلت اتفاق افتد بحیثیتی که احساس آن نکند ملتذ و متألم نشود و در معمورهٔ بدن منصب ادراک
مطلقا مخصوص نفس است خواه عقلی و خواه حسی و حواس را بغیر از آلیت منصبی نیست چه هر کس ادراک اشیاء و دواعی
میان قوی را بضرورت فطری بخود اسناد کند و او خود کیست که خودی خودش بآنست و مشار الیه بلفظ انا

همان پس ملتذ و متألم بلذات و آلام جسمانیه نیز نباشد مگر نفس با آنکه ملائم چون صحت و اعتدال و موذی چون تفرق اتصال
واقع نشود مگر در بدن نفس در تفرق اتصال خیال نتوان کرد که جزوی از و جدا شود و یا شیئی در و فرو برود و آن
بود مگر بنا بر نوعی از اتحاد که نفس را با بدن بوده باشد مانند یگانگی صورت با ماده که هیچیک از روحانیات دیگر را
آن نحو اتحاد با آن بدن نبوده باشد چه ملتذ و متألم آنست که لذت و منفعت یا مضرت و اذیت در و باشد و ادراک
آن در خود کند نه در دیگری و از اینجاست که مجردات واقعه در سلسله علل نفس بلذات و آلام بدنیه او ملتذ و متألم
نشوند زیرا که ارتباط ایشان بنفس اگرچه مثل ارتباط نفس است ببدن یا اشد از آن اما ارتباط ایشان ببدن چون ارتباط
نفس ببدن نیست و لهذا قوای بدنیه آلت ادراکات و تحریکات ایشان نشود اگر گویند پس بایستی که مجردات مزبوره
بلذات و آلام روحانیه نفس ملتذ و متألم شدندی گوییم چون ایشان در حد ذات خود بحکم استعلای فطری و استغراق
جبلی از تلبس بشائبه تعین نفسی و تطور بطور او فارغند بلذت عقلیه مخصوص شده از وصمت شائبگی لذات و آلام نفسیه
منزه باشند چنانچه نفوس هرگاه بحکم غلبه روحانیت و استغراق در مشاهده جمال حضرت احدیت یا ملاحظه حسن و کمال ذات یکتا
بارگاه کبریت از شان لواحق ماده فارغ آید و از شغل من ترفع تام نموده بالکلیه ازان غافل شود لذت و الم جسمانی در نیابیم
و تحقیق این کلام که بر سبیل استطراد مذکور شد از حوصله اینمقام بیرون است و اهل بصیرت را این نمونه بخلاصه آن رهنمون و الله
اعلم بالصواب پس از مقدمات سابقه ظاهر شد که نفس با وجود تجرد ذاتی صورت نوعیه بدنست و بدن ماده اوست و اما ماده در رنگ صور
طبیعیه قائم بماده خود نیست چنانچه از برای این تجرد مستفاد شد **مقدمه ثانیه** آنکه تشخص شخص به تشخص صورت نوعیه اوست نه ماده و تشخص ماده
او چه ماده من حیث العموم در قوام تشخص معتبرست نه من حیث الخصوص و الا بایستی که تشخص بسبب تحلل و تبدل اجزاء متبدل شدی
و این باطلست چه بالضرورت **نظم** این پیر سالخورده همان شخص کودکست ؎ وین نخل کهن همان نهالست پس ماده اگر
صورت نوعیه تشخص برقرار است تبدل آن شخص را زیان نیاید هرچند ماده متبدل شود و چون این دو مقدمه دانسته
شد گوییم اگر نفس زید که صورت نوعیه اوست منتقل شود ببدن عمرو یا ببدن حیوان دیگر یا غیر آن لازم آید

که شخص

که شخص عمرو مثلا بعینه شخص زید باشد و این بالبدیهه باطلست **دلیل دیگر** معلوم است که انسان من حیث البدن نوعی است
از انواع حیوان مانند فرس و بقر و غنم و نظایر آن و در مقدمه اولی مبین شد که نفس ناطقه صورت نوعیه بدنست و صورت
نوعیه نوع واحد نتواند بود مگر نوع واحد و در حکمت نظری ببرهان قطعی مقرر شده که تکثر افراد نوع واحد بسبب لوازم ذات
ذات نمیتواند بود بلکه بسبب عوارضست و نفس ناطقه بذات خود معروض هیچ عارضی نتواند شد بنا بر آنکه نفس مجرد ذات
خود نه فاعل است و نه منفعل چه فصل ممیز نفس از عقل همین معنی است پس عروض عوارض مر او را متصور نشود مگر از جهت
بدن پس تکثر نفس ناطقه از جهت ماده باشد و تشخص افراد آن مستفاد از بدن بود یعنی استعداد خاصی که بدن معین را بعد از
تمامی اطوار جنینی حاصل باشد اقتضای آن کند که از مبدأ فیاض خصوص این نفس شخصیه برو فایض شود پس گوییم اگر نفس زید
منتقل شود ببدن عمرو پس اگر استعداد بدن عمرو مقتضی خصوص نفس زید بوده باشد لازم آید که هر دو تن یکی باشند چه
یک خصوصیت از دو هویت ناشی نشود و خصوصیت مستفاد از شیئی غیر خصوصیت مستفاد از شیئی دیگر باشد و اتحاد
بدنین بدیهی البطلانست و هم لازم آید که یک نفس در یک وقت بدو بدن تعلق تواند داشت چه میتواند بود که استعداد
بدن عمرو برای نفس زید در وقت حیات زید حاصل شود و بطلان این نیز بدیهیست و اگر مقتضی خصوص نفس زید نبوده
لازم آید که تعلق آن نفس بآن تخصیص بلا مخصص باشد و بطلان این نیز در محل خود مقررست و چون شهادت این دو
برهان در اثبات مدعا کافی بود بذکر سایر دلائل تطویل ننمود **و فرقه دیگر** از گروه ناگرویدگان که نظر ایشان در
باب صدق انبیا خار شک و شبهه در چشم اندیشه ایشان خلیده و پنجه وهم و گمان گریبان یقین ایشان دریده باشد
و علاج آنست که با ایشان گویند ملاحظه آیات باهره و معجزات متواتره متظاهره که مقارن دعوی نبوت انبیا
علیهم السلام سمت ظهور یافته بضرورت عقل حکم برهان مفید صدق ایشانست چه معلومست که خرق عادت واقع نشود
مگر بآنکه خدای تعالی خارق عادت را ابتدا ایجاد کند یا بعبد قدرتی بخشد بر فعل مخالف عادت یا بر وفق فعل
علمی نماید نه بر وفق عادت تا بوسیله آن اظهار معجزه نماید و ایجاد آن قدرت در عبد و اعطای این علم [illegible]

خارق عادت است پس معجزه واقع نشود مگر بانکه خدای تعالی ایجاد خارق عادت کند و استمرار معتاد دالست بر نظر
ابقای عادت حسن است و عقل حاکم است بانکه اظهار خارق عادت بر وفق دعوی کاذب قبیح است پس ایجاد خارق عادت بر وفق
دعوی او از او حسن و اتیان بقبیح باشد و این بر حکیم قدیر روا نبود پس مظهر خارق عادت بر وفق دعوی نبوت صادق
باشد **اگر گویند** که چون هر نافع در نظام اعلی حسن و جائز الصدور است اگر چه مشتمل باشد بر جهت قبحی که مقاومت با جهت
حسنش نکند پس چرا کذب نافع در نظام اعلی بر حق تعالی و رسول او روا نبود **گوییم** کذب حق تعالی و رسول او نافع
در نظام اعلی تواند بود چه هر چه در نفس الامر جائز باشد چون دلیلی بر امتناعش نخواهد بود هر آینه عقل تجویز آن کند
پس جواز کذب در نفس الامر مستلزم تجویز عقل است و تجویز کذب بر وچون معتقد اختلال عدل و اضمحلال نوامیس است انتم
اشیا است نظام اعلی پس جواز کذب او که همچو تجویز مستلزم این ضرر و مفسده است باطل و وجوب صدق او حق باشد
اگر گویند که آیات و اخبار وارده در باب وعد و وعید و جنت و نار و ثواب و عقاب شاید که مأول باشند بامور روحانی
و کذب لازم نیاید و شک نیست که مدلول ظاهر که لذت و الم حسی و معاد جسمانیست تعلق گیرد و نه بصدق اصل کلام **گوییم** جمیع آن
آیات و اخبار قابل تأویل نیست چنانچه بر متتبع قرآن و حدیث ظاهر است و صرف کلام از ظاهر جا ضرورت عقلی دالست
بر آنها مخالف صریحست با عقل صحیح و نقل مستفیض متواتر از دین محمدی صلی الله علیه و آله ثابت شده که آن حضرت اثبات
معاد جسمانی کرده و تکفیر منکران آن نموده است پس مجال تاویل نباشد و بر تقدیر تسلیم آیات و اخبار وارده در باب
براصل لذت و ثواب و سعادت مطیع و الم و عقاب و شقاوت عاصی قطعی الدلالات است اگر چه بر بعضی از کیفیات و خصوصیات
آن ظاهر الدلالة باشد و دلالات قطعیه مزبوره در باعث بودن بر امتثال اوامر و نواهی و انزجار از معاصی و ملاهی
کافی و مستقلست **بدانکه** طوائف عباد را در باب معاد سه مذهب است **مذهب اول** که عوام مسلمین و اکثر متکلمین بر آنند
آنست که معاد منحصر است در جسمانی که مشتملست بر لذات و آلام حسیه و خیرات و شرور بدنیه و جنت و نار جسمانی
بر وجهی که شرح و تفصیل آن که شرع انور مفروغ عنها است با کمل وجوه **مذهب دوم** که منسوبست بجمهور فلاسفه بلکه

فلاسفه ایشان که بذر الک متفصلا از حقیقت انسان قائلند اقتباس انوار علوم از مشکوة نبوت نموده اند معاد
روحانیست فقط که آن عبارتست از بهجت و التذاذ نفس ناطقه بکمالات علمیه و ملکات فاضله عملیه که ملائم گوهر روحند
و بموت بدن زائل نشوند بلکه خلوص از غواشی مادیه و صفا از کدورات هیولانیه سبب اشتداد ادراک و ازدیاد لذات
و موجب کمال بهجت و دوام سعادت گردد و جمیع لذات حسیه و سعادات وهمیه و جسمانیه در جنب آن محقر باشند یا تألم
و تأذی نفس از جهالات و صفات رذیله که اضداد کمالات مذکوره و منافی جوهر نفسند و چون نفس مع تستمرن بیدار
شود و دست راست خود را که قوت نظریست مفلوج یا بدو دست چپ خود را که قوت عملیست بریده بیند و خدری
از احساس الم مانع بود زائل شود از منافرت مکتسبات ابدی خود متألم و از گزندگی افاعی ملکات ردیه متأذی
شده آتش حسرتی سر در جان بیچاره گذارد که آتش محسوس در تندی بگرد آن نرسد و در سوزندگی خاکستر آن نشود چنانچه
از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که هذه النار غسلت بسبعین ماء ثم انزلت یعنی آتش عقلی
و نار الهی در مراتب تنزلات بهفتاد آب شسته شده تا بتعین آتش حسی و نار طبیعی رسیده است **مذهب سیم** آنست که معاد
جسمانی و روحانی معا حق است و این مذهب محققین اهل اسلام است که قائلند بتجرد نفس ناطقه و اتصال او ببدن از قبیل
اتصال صورت بماده اما نه بوجه قیام ببدن چنانچه سابقا مذکور شد و حکمای الهیین نیز که در استفاضه انوار
حقائق و استکشاف اسرار و دقائق باقتفای آثار انبیا و اتباع حمله وحی التماس سعادت یافته اند باین مذهب قائل شده
در باب معاد جسمانی بتصدیق انبیا اکتفا نموده اند و بعدم استقلال عقل در اثبات آن معترف شده و از علمای اسلام
افضل المتألهین صدر الملة و الدین محمد الشیرازی قدس الله سره در اثبات معاد جسمانی در مصنفات خود برهان
عقلی که تفصیل مبانی و مقدمات آن موجب تطویل است متمسک شده است و چون تجرد و بقای نفس ناطقه ثابت
شد مذهب طبیعیین که نفی معاد است مطلقا و مذهب جالینوس و اتباع او که توقف است در باب معاد مطلقا از درجه
اعتبار ساقط باشد بلکه مذهب اول نیز که انحصار معاد است در جسمانی باطل شود و چون اتصال او ببدن و ترکب

حقیقت انسان از نفس مجرده و بدن بنحو مذکور تحقق یافت مذهب سیم نیز که انحصار معاد است در روحانی عقلا و نقلا
منتفی گردد و بسط کلام و توضیح مرام درین باب وظیفهٔ مقام دیگرست و در مذهب سیوم سه قولست **قول اول** که اکثر
محققین و علمای اسلام بران معتقدند آنست که حشر جسمانی باعادهٔ بدن عنصری باشد بجمع اجزاء او اصلیه بعد از تفرق
چه تواند بود که اجزاء اصلیه ماده من حیث الخصوص در قوام تشخص معتبر باشد و تحلل و تبدل ان راه نیابد پس مناط
وحدت تشخص باقی ببقاء اجزاء اصلیه او باشد با صورت نوعیه متعلقه باجزاء اولیه و چون نفس باقی باشد و اجزاء
اصلیه متفرق گردد مناط وحدت تشخص تمامه موجود باشد و انقطاع علاقهٔ نفس و تفرق اجزاء بدن موجب انعدام
هلاک وحدت و ارتفاع مناط شخصیت نشود و چون نفس باقی با اجزاء اصلیه باقیه بعد از جمع تعلق گیرد همان تشخص
بعینه معاد باشد و اعادهٔ معدوم بر نحو مستحیل لازم نیاید و دلائل بطلان تناسخ نیز ابطال این نکند چه هرگاه
اعتبار خصوص اجزاء اولیه در مناط وحدت شخصیه جائز باشد بنای دلیل اول منهدم گردد و سایر دلائل نیز
درین صورت جاری نشود چه گوئیم بدن اخروی مستعد نتواند شد مگر تعلق همان نفس مفارقت کرده را و بطلان
اتحاد بدنین اخروی و دنیوی من حیث الاجزاء الاصلیه مسلم نیست و جواز تعلق نفس واحده ببدنین در حالت
واحده یا جواز تعلق نفسین ببدن واحد و تعدد ذات شخص واحد لازم نیاید و تعلق سابق مرجح تعلق لاحق
تواند شد با آنکه بقاء بنحوی از انحاء تعلق نیز ممکن چنانچه ظهور برکات ارواح فیض آثار از مراقد ابدان فایض الانوار
بر نفوس طواف و زوار مؤید آنست **نظم** نور با جان اگرچه هم رنگست • با تن نیز صحبت تنگست • سوی این روشنی همی
پویند • این زیارت که خلق میگویند • گر ازین نور اثر پذیری عام • استخوان را چگونه بردی نام • پس معاد جسمانی بنحو مذکور
ممکنست و آیات نازله در آن و اخبار داله بران بنحویست که مراد از آن معلومست و قابل تأویل نیست چنانچه
میفرماید ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه و میفرماید
افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور و میفرماید فانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها

لحما و میفرماید من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول مرة و میفرماید یوم
تشقق الارض عنهم سراعا الی غیر ذلک من الآیات والاخبار و هرچه دلیل بر امتناعش نباشد و شرع بر ثبوت آن
دلالت کند بنحوی که قابل تأویل نباشد جزم بوقوعش حاصل شود **قول دوم** آنست که معاد جسمانی با بدان مثالیهٔ مظلمه
و نورانیه است که نفوس مکلفین دران بدان منعم یا معذب شوند و این قول منسوبست بغزالی و جمعی از صوفیه
و اشراقیین اسلام که ایشان میگویند ما بین عالم عقلی که عالم مجردات محضه و عالم حسی که عالم مادیات محضه است عالمی است
که موجودات آن عالم محفوفند بمقدار و شکل و منزه‌اند از ظلمت ماده و موجودند در خارج ذهن و خیال و از حکماء اقدمین
منقولست ان فی الوجود عالما مقداریا غیر العالم الحسی لا یتناهی عجائبه و لا یحصی مدنه
و من جملة تلک المدن جابلقا و جابرصا و هما مدینتان عظیمتان لکل منهما الف باب
لا یحصی ما فیهما من الخلائق و این عالم را عالم مثال و خیال منفصل و عالم برزخ نیز گویند و میگویند صورت
آینه و صور خیالیه و صورتها که در خواب دیده شود همه از موجودات عالم مثالند که در مظاهر آینه و خیال برای
ظاهر شوند و بعضی از ملائکه و جن و شیاطین نیز از موجودات آن عالمند که گاهی در بعضی از مظاهر عالم مادی مثل ابر
و هوا برای جماعتی ظاهر شوند و این عالم بنا بر تجرد از ماده و تلبس بشکل و مقدار متوسطست بین العالمین و هر موجود
از موجودات هر دو عالم را مثالیست درین عالم متوسط قائم بذات خود اگرچه آن موجود از جنس اعراض باشد چون
حرکات و سکنات و اوضاع و هیئات و طعوم و روائح و غیر آن و تجوهر اعراض و تجسم اعمال درین عالم صورت بندد
و ایشان بهشت و دوزخ و زمین قیامت را از موجودات عالم مثال دانند و ادراک لذت و الم درین عالم بسبب فقدان
مجردات مادیه از لذات و آلام حسیه اکمل و اشد باشد **قول سیم** که افضل المتألهین صدر الملة والدین محمد
الشیرازی در مؤلفات خود اختیار کرده آنست که قوت متخیله مجردست بنحوی اضعف از تجرد قوت نطقیه و حالت
در ماده نیست و با نفس ناطقه بعد از مفارقت از بدن باقیست و همچنانکه نفس در حال حیوة تخیل بدن خود

با جمیع اعضای ظاهره و باطنه میکند و آن مرئی است خیالی غیر من حیث که در خواب خود را بهمان بدن مشاهده میکند بعد از
موت نیز همان بدن خیالی با اوست چنانچه در عالم خواب و آن بدن آلت ادراک جمیع جزئیات و صور محسوسه تواند بود
بلکه نوعی از سمع و بصر و ذوق و شم و لمس در ذات نفس متحقق که محسوسات غائبه ازین عالم را بسبب آن بر وجه جزئی
ادراک میکند و آن اصل و مبدا حواس دنیویه است چه هر قوت از قوای انسان من حیث هو انسان از نفس بدن سرایت
کند اما آن حواس خفیه اخرویه چون حامل ایشان نفس است در موضع واحد و حواس ظاهره دنیویه چون قابل ایشان
بدن هیولانیست در مواضع مختلفه و نفس انسانی مرغیست آسمانی که بالهای او دو قوت علمی عملی است و پرهای
او حواس و قوی که فروع آند و قوت شد و بدن بمنزله بیضه است که مرغ از آن بیرون آید و چون این طایر روحانی را
وقت پرواز رسید بهر دو بال بسوی عرش ذی الجلال پرواز نموده پرهای وی که عبارت از حواس و قوای مذکوره
است همه باوی باشند تا بمقتضای ثبوت غایات طبیعیه در قوای عالیه و سافله و لزوم مکافات در فراخور
افعال و انفعالات بجزاء الاعمال و پاداش مناسب رسند ان خیراً فخیر و ان شراً فشر فلکل وجهة
هو مولیها پس بقوت وهمیه مفارقت خود را از بدن و دار دنیا دریابد و بقوت متخیله خود را عین شخص
مقبور تصور نماید و بحس باطنی مشاهده احوال او و اهوال نموده بدن خود را در قبر بیند و لذات و آلام و اهوال
برسبیل مثوبات و عقوبات حسیه ادراک کند حسبما نطقت به النوامیس الالهیه و پندارد که آنچه در خواب دیده شود
از ملذات و مولمات یا بعد از مرگ مشاهده کرده از احوال قبر من الثواب و العقاب از امور موهوم است که
حقیقتی در خارج ندارد چه این اعتقاد کفر صریحست در شریعت و ضلال بعید در حکمت و بمقتضای النوم اخ
الموت و الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا خواب نیم بیداری است که لذت و الم رویا بزوال آن
زائل شود و اگر نشاء بحسی باز نگشتی همان لذت و الم واقعی برجای بودی و مرگ تمام بیداریست که خوابی
بی آن نیست و لذات و آلام آن ازین راه زوال نیابد چه مناط لذت و الم درین نشاء نیز ارتسام صورت

در مدارک نه وجود ماده خارجیه نزد مدرک بلکه صور بعینه که بر جهت قائم بود مع نفس و مدرک اوست لهذا بها
هر آینه در قوت وجود و تجوهر و شدت التذاذ و ایلام اقوی و اشد است از صور دنیویه هیولانیه که قائمست بامنعف
محال و اخس موضوعات و مدرک نفس است بواسطه آلات جسمانیه **لمؤلفه** آن نشاء چو آب و این نشاء چو سراب
دیدار سراب گشتت از آب حجاب ◦ چون بیابه و شخص و از کون پنداری ◦ خوابت شده بیداری و بیداری خواب
و قائل مشار الیه در تضاعیف کلام خود درین باب میگوید که بدن محسوس مرکبست از جواهر متعدده که از اجتماع
آن ظاهر شود ابعاد سه گانه و صورت طبیعیه با اعراض و هیئات لاحقه و چون ترکیب آن بمرگ متلاشی شود و عقد
جواهر آن اجسام دنیویه از هم بپاشد عین آن جواهر بماند و اعراض و هیئات لاحقه مضمحل گردد و چون وقت عود
رسد بامر الهی از اعیان آن جواهر مفرده بدنی حاصل شود معری از لباس طبیعت بیاله و جلباب اعراض متجدده
از کم و کیف و این و وضع و امثالها که آن بدن بهیچگونه قابل فساد نباشد و مدت این اضمحلال تا وقت عود زمان
قبر و حالت برزخست و بدن اخروی محض جواهر است با اعراض دنیویه و بی صفات متخیله زانکه از انفعال مواد
ناشی شود چنانکه قائل مذکور خود بنظم آورده **نظم** گویم سخنی ز حشر چون خور از میغ ◦ بشنو که ندارم ز تو آن
نکته دریغ ◦ ای جان و تنت که هست شمشیر و غلاف ◦ آنروز بود غلافش از جوهر تیغ ◦ پس عالم آخرت غیر عالم دنیاست
و آن عالمیست تمام که با این عالم در سلک واحد انتظام نیابد و در جهتی از جهات این عالم نباشد و با او در اتصال
واحد زمانی یا مکانی نتواند بود بلکه آخرت بر دنیا احاطه معنوی دارد مانند احاطه روح بجسم و العهدة فی بعض
ما بتو من المقدمات علی القائل و ابو حامد غزالی نیز در رساله مضنون علی غیر اهله بقول تاثیل نموده میگوید
النفس اذا فارقت البدن و حملت القوة الوهمیة معها کما ذکرنا و تجردت عن البدن
متنزهة لیس یصحبها شیء من الهیئات البدنیة و هی عند الموت عالمة بمفارقتها عن
البدن و عن دار الدنیا متوهمة نفسها عین الانسان المقبور الذی مات علی صورته

كما كان في الرؤيا تتخيل وتتوهم وتتخيل بدنها مقبوراً وتتخيل الآلام الواصلة اليها على سبيل
العقوبات الحسية على ما وردت به الشرائع الصادقة فهذا عذاب القبر وان كانت
سعيدة تتخيل صوراً ملائمة على وفق ما كان يعتقده من الجنان والانهار والحدائق و
الغلمان والولدان والحور العين والكاس من المعين فهذا ثواب القبر ولذلك قال النبي
صلى الله عليه وآله القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران فالقبر
الحقيقي هذه الهيئات وعذاب القبر وثوابه ما ذكرناهما والنشأة الآخرة خروج
النفس عن غبار هذه الهيئات كما يخرج الجنين من القرار المكين كما قال الله تعالى
قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ وقوله تعالى الَّذِي جَعَلَ
لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ دين ظاهر مثال بين انتهى كلام الغزالي
وقال الفاضل في اصول الاربعين من كتاب جواهر القرآن قال رسول الله صلى الله عليه وآله المؤمن
في قبره في روضة خضراء ويرحب له في قبره سبعين ذراعاً ويضيء حتى يكون كالقمر
ليلة البدر هل تدرون فيما ذا انزلت فان له معيشة ضنكا قالوا الله ورسوله اعلم
قال عذاب الكافر في قبره يسلط عليه تسعة وتسعون تنينا هل تدرون ما التنين
تسع وتسعون حية لكل حية تسعة رؤس تخدشونه وتلحسونه وتنفخون في جسمه
الى يوم يبعثون فانظر الى هذا الحديث واعلم ان هذا حق على هذا الوجه شاهده
ارباب البصائر ببصيرة اصح من البصر الظاهر والجاهل ينكره اذ يقول اني انظر في قبره
فلا ارى ذلك اصلا فليعلم الجاهل ان هذا التنين ليس خارجاً عن ذات الميت أعني
ذات روحه لا ذات جسده فان الروح تتألم وتتنعم بل كان معه قبل موته متمكنا

التنين از نسخه ثانيات صح

من باطنه

من باطنه لكنه لم يكن يحس بلدغه لخدر كان فيه لغلبة الشهوات فاحس بلدغه بعد الموت
وليتحقق ان هذا التنين مركب من صفاته وعدد رؤسه بقدر عدد اخلاقه الذميمة
وشهواته لمتاع الدنيا واصل هذا التنين حب الدنيا وتتشعب عنه رؤس بعدد ما ينشعب
عن حب الدنيا من الحسد والحقد والرياء والكبر والشره والمكر والخداع وحب الجاه
والمال والعداوة والبغضاء واصل ذلك معلوم بالبصيرة وكذا كثرة رؤسه
اللادغة اما انحصار عدده في تسع وتسعين انما يوقف عليه بنور النبوة فقط فهذا
التنين متمكن من صميم فؤاد الكافر لا بمجرد جهله بالكفر بل لما يدعو اليه الكفر
كما قال الله تعالى ذلك بانهم استحبوا الحيوة الدنيا على الآخرة وقال اذهبتم طيباتكم
في حيوتكم الدنيا واستمتعتم بها الآية وهذا التنين لو كان كما تظنه خارجاً من ذات
الميت لكان اهون اذ ربما تصور ان ينحرف عنه التنين او ينحرف عنه هو لا بل هو
متمكن من صميم فؤاده يلدغه لدغا اعظم مما تفهمه من لدغ التنين وهو بعينه
صفاته التي كانت معه في حيوته كما ان التنين الذي يلدغ قلب العاشق اذا باع
جاريته هو بعينه العشق الذي كان مستكنا في قلبه استكنان النار في الحجر وهو غافل
عنه فقد انقلب ما كان سبب لذته سبب المه وهذا سر قوله صلى الله عليه وآله انما اعمالكم
ترد عليكم وقوله تعالى يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا وما عملت من سوء
تود لو ان بينها وبينه امدا بعيدا ويحذركم الله نفسه والله رؤف بالعباد بل سر
قوله تعالى كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم اى ان الجحيم في باطنكم
فاطلبوها بعلم اليقين لتروها قبل ان تدركوها بعين اليقين بل هو سر قوله تعالى

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بالعذاب وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بالكافرين ولم يقل انها ستحيط بل قال هي
محيطة وقال تعالى انا اعتدنا للظالمين نارا احاط بهم سرادقها وان يستغيثوا يغاثوا
بماء كالمهل يشوي الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا ولم يقل يحيط بهم وهو
معنى قول من قال ان الجنة والنار مخلوقتان فقد انطق الله تعالى لسانه بالحق و
لعلك لا تطلع على سر ما نقوله فان لم تفهم معاني القرآن كذلك فليس لك نصيب
من القرآن الا في قشره كما ليس للبهيمة نصيب من البر الا في قشره الذي هو التبن والقرآن
غذاء الخلق كلهم على اختلاف اصنافهم ولكن اغتذاؤهم به على قدر درجاتهم وفي
كل غذاء مخ ونخالة وتبن وحرص الحمار على التبن اشد منه على الخبز المتخذ من اللب
وانت شديد الحرص على ان لا تفارق درجة البهيمة ولا ترتقي الى رتبة الانسانية بل
الملائكة فدونك والانسراح في رياض القرآن ففيه متاع لكم ولانعامكم فان قلت فهل
يتمثل هذا الشيء له تمثلا يشاهده مشاهدة تضاهي ادراك البصر ام هو تالم محض في
ذاته كتالم العاشق اذا حيل بينه وبين معشوقه فاقول لا بل يتمثل له حتى يشاهده
الآن تمثلا روحانيا الا على وجه يدركه من هو بعد في عالم الشهادة اذا نظر في قبره
فانه لك من عالم الملكوت نعم العاشق ايضا قد ينام فيتمثل له حاله في المنام فربما يرى
تلدغ صميم قلبه لانه بعد بالنوم من عالم الشهادة قليلا فيتمثل له حقائق الاشياء
تمثلا محاكيا للحقيقة منكشفا له من عالم الملكوت والموت ابلغ في الكشف من النوم
لانه اقمع لنوازع الحس والخيال وابلغ في تجريد جوهر الروح عن غشاوة هذا العالم
فلذلك يكون هذا التمثل تاما محققا دائما لا يزول فانه نوم لا تنبه منه واعلم

ان المستيقظ

ان المستيقظ بجنب النائم ان كان لا يشاهد الحية التي تلدغ النائم فذلك غير مانع من و
جود الحية في حقه وحصول الالم به فكذلك حال الميت في القبر اين بود تفصيل مذاهب واقوال در باب
معاد وما يتعلق به و فاضل فياض مولانا عبد الرزاق جيلاني مولدا و مجتهد اللمعي مسكنا و مدفنا طاب ثراه
در كتاب گوهر مراد ميگويد اگر معادي كه از ضروريات دين اسلام است همان نحو ظاهر باشد يعني آنچه در شرح
قول اول از مذهب سيوم سمت گذارش يافت تكفير بسياري از محققين علماي اسلام لازم آيد و اقرب آنست
كه آنچه از ضروريات دين است معاديست كه شخص معاد همان شخص مكلف باشد و نحوي باشد كه مورد لذات و آلام
جسمانيين تواند شد پس تكفير محققين مذكورين لازم نيايد انتهى كلامه وغرض از ارخاء عنان وتطويل كلام
در علاج گروه ناگرويدگان آنست كه بدانند كه جميع طوائف عقلا از انبيا و اوليا و حكما و علما و مسافران
راه خدا و پيروان اعلام هدى على اختلاف المذاهب والمشارب متفق برانكه امتثال اوامر و نواهي
واتباع نواميس الهي مستجلب لذت و بهجت جاويد و مستتبع ثواب و سعادت نامتناهي است و نشاه انساني
كه از قوتين عقليه و عمليه فراهم آمده سعادت حقيقي تواند يافت مگر با تعديل و اصلاح جزء عملي و انزجار از
ذنوب و معاصي و انخلاع از شهوات و ملاهي چه مزاول اعمال سيئه و مباشر شهوات خسيسه بعد از مفارقت
بدن بحكم قضيه وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ چندان به افاعي صور موذيه و غواشي هيات بدنيه گرفتار
شود كه فرصت التفاتش بكمال علمي نباشد و از آن لذت و راحت نيابد الا بعد انقضاء العقوبات
واستيفاء حق المكافات چنانچه قبل از مفارقت بمجرد اهتمام بتدبير بدن و اشتغال بعوارض آن از بهجت
آن كمال غافل و محروم بود و ناقص فطرتي كه بنا بر حماقت عشوا يا فطانت بترا در باب اذعان امور عقبي و
تصديق سعادت و شقاوت نشاه اخرى بنور باطن مصفا و برهان صدق انبيا مويد و موفق نشده
باشد و از اتفاق طوائف عقلا نيز اطمينان نيافته باقتراف خطايا جرات نمايد همين مجرد اخبار انبيا در الزام

توضیح ورد لغت عشوا از ... عبارت چنین است که در صحاح
... الاعشى الذي لا يبصر
بالليل ويبصر بالنهار وايضا العشواء الناقة التي لا تبصر امامها
فهي تخبط بيديها كل شيء وركب فلان العشواء
اذا خبط امره على غير بصيرة وفلان خابط خبط عشواء
منه سلمه

او کافی خواهد بود چه هر کاه تشنه بقدح آبی رسد و کودکی خبر دهد که مار سر در وی کذاشته بزهر آلوده است البته
بر تشنکی صبر نموده ازان دست بدارد و کوید که اکر در وغست لذتی از من فوت شده باشد و اکر راست باشد
تنا و آن موجب هلاکت و عقل با وجود این احتمال تجویز اقدام بران نمی‌دارد پس با احتمال خلود در آتش دوزخ
و اخبار چندین هزار کس از پیغمبران و هوشمندان اقدام بر ذنوب و معاصی چکونه روا دارد چنانچه از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که در الزام زندیقی کفت که اکر چنین است که تو میکویی همه رستیم و اکر
نه است رستیم و تو هلاک شدی **نظم** زعم المنجم والطبیب کلاهما • لا تحشر الاموات قلت الیکما • ان صح قولکما
فلست بخاسر • او صح قولی فالخسار علیکما **طریق سیم** از طرق اذعان و تصدیق بحقیت آخرت و مضرت
معصیت مشاهدهٔ احوال انبیا و اولیا و صحبت پیران پاک جیب و روشناسان عالم غیب و ملازمت علمای
راسخین و عرفای کاملین است که از برکت صحبت ایشان نور معرفت و ایمان بدل سرایت کند و این طریق عموم
خلق است و هر چند آن پیر با عالم بزرکتر ایمان کی از نور وی سرایت کند عظیمتر و از جهت نیکبخت ترین مردم
صحابه بودند بسبب سعادت مشاهدهٔ احوال مصطفی صلی الله علیه و آله و انکاه تابعیان بسبب مشاهدهٔ صحابه و از این
راه آنحضرت فرمود خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم و این منافات ندارد با آنکه ایمان عیانی
یا برهانی بعض متاخرین از علمای راسخین و اولیای کاملین از ایمان اکثر صحابه و تابعین قوی تر باشد و نظیر
حال اهل این طریق آنست که کودکی همیشه پدر خود را بیند که هر کجا ماری باشد ازان همی کریزد و جای بوی کذارد
تا از تکرر مشاهدهٔ این حال ایمانش حاصل شود با آنکه مار چیزی بد و زیانکار است و از وی باید کریخت و خود
نیز چنان شود که هر کجا مار بیند بالطبع ازان بکریزد بی آنکه حقیقت مضرت آن بداند و باشد که اکر بشنود که اندر
وی زهر است و ازین زهر همین نامی داند و حقیقت مضرت آن نداند اما خوف تمام حاصل شود و مثل
مشاهدهٔ انبیا چنانست که بعیان می‌بینند که هر کرا بکزد بمیرد پس مضرت بمشاهده معلوم شود و این منتهای

یلونهم ال

یقین باشد

یقین باشد و مثل برهان علمای راسخین چنان بود که مشاهدهٔ این حال نکرده باشند اما بنوعی از قیاس مزاج آدمی و مزاج
مار دانسته تضاد میان ایشان معلوم کرده باشند و ازین نیز یقین حاصل شود اما نه چون مشاهده بود و صاحب
مشاهده اکر از انبیا و اوصیا بود صاحب برهان نیز خواهد بود و اکر از سایر اولیا باشد تواند بود که کشف او
مقارن برهان نباشد و ایمان همه خلق الا اکابر علما از سرایت صحبت علما و عرفا خیزد پس این طریق اقرب و انفع
اعم باشد **اما سبب سیوم** که از لذت صبر نتواند کرد اکر تربیت قوت نظری کرده باشد علاجش آنست
که درخست و دنائت لذات حسیه که پایه مشارکت بهائم و سباعست نظر کند و بتکلف و استیفای لذات عقلیه
و عبادات شرعیه که سر رشته انتظام در سلک جواهر قدسیه است کوشیده هر کاه ترک مقتضی و محرک آن داعیه از ترک مقتضای
آن آسانتر باشد ترک آن بکوید تا قوت نظر و نور عبادت و عدم محرک باعث ضعف داعیهٔ شهوات شود مثلا با
ملاقات خوبرویان ترک نظربازی تواند اما ترک ملاقات تواند ترک آن بکوید و چون با تنعم ترک شهوت
نتواند اما ترک تنعم تواند باید که بتقلیل و تبدیل غذا تن در دهد و علی هذا القیاس و دیکر اندیشه کند که هر کاه امروز
مفارقت ملایم نفس رعنا را که بیکانه آشنا نماست تاب نیارد فردا طاقت محجوبی و جدایی از جلوهٔ جمال حق
چون دارد که قیام روح او بدانست و نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة کنایه از آتش آن حرمان
مثنوی ای که صبرت نیست از دنیای دون • چون صبرست از خدا ای دوست چون • چونکه صبرت نیست
زین آب سیاه • چون صبوری داری از نهر آکه • ای که صبرت نیست از پاک و پلید • صبر چون داری ازان کت
آفرید • کر بر نفسی کنفس حسن و دود • اندر آتش افکنی جان و وجود • و بداند که چون لذات حسیه بهشت از
لذات حسیهٔ دنیا صافی تر و تمامتر و پاینده ترست صبر ازان دشوارترست بلکه لذت دنیا چنانچه در محل خود
مبین شده نه لذتست بلکه دفع المست و هر کاه لذت و الم هر دو برابر باشد صبر از لذت آسانترست از صبر
بر الم چه جای آنکه الم زائد باشد و آلام حسیهٔ دوزخ را در شدت و مدت بلذات حسیهٔ دنیا نسبت نتوان داد پس عاقل

ببری اختیار کند که آسانتر باشد همچنانکه اگر بیمار شود و هیچ چیز نزد وی خوشتر از آب سرد نبود و طبیبی ترسا خبر دهد
که این ترا زیانست از خواهش خود بامید شفا بازایستد پس امید پادشاهی جاوید و خلاصی از عذاب شدید بقول
خدا و رسول بطریق اولی سبب ترک شهوت شود و اگر از اهل نظر باشد از ینجا آنچه مناسب همت و قوت او باشد
بیند شید فکل امری میسر لما خلق له اما علاج سبب چهارم آنست که بداند که انما توعدون لآت
آنچه بخواهد آمد آمده گیر تا چشم در خواب مرگ برهم زده نسیها نقد و حاضر شده از تو درنگذرد و نقدها همه از تو در
گذشته چون خواب و خیالی گردد و ترجیح نقد بر نسیه وقتی توان داد که هر دو برابر باشند و چون نقد یکی باشد
و نسیه صد هزار عاقل اختیار نسیه کند چنانکه بنای معاملات خلق بر نیست چه جای آنکه این نسبت نیز نگنجد چه نسبت یکی
بصد هزار نسبت متناهی است بمتناهی و نسبت دنیا باخرت نسبت متناهی بغیر متناهی اما علاج سبب پنجم باید
که آن نادان سفاهت و سخافت رای خود ازین قیاس کند که هرگاه شخصی فرزندی و غلامی دارد و فرزند خود را
که قرة العین اوست برنج و مشقت دبیرستان و ضرب و تادیب معلم رنجه دارد تا بکمال و سعادت خود رسد
و غلامش را گذارد تا بخوش عیشی و فارغبالی زندگانی کند که از نقص و شقاوت او باک ندارد اگر آن غلام پندارد
که خواجه او را از مهربانی براحت و فراغت اختصاص داده از فرزندش دوست تر دارد هر آینه از بلاهت
و حماقت او خواهد بود سنت الهی بران جاریست که دامن دوستان خود را از آلایش دنیا پاک دارد و نعیم
آنجهان بدیگران فرو گذارد اما علاج سبب ششم آنست که در باب قبول توبه شواهد عقلی برو القا نموده
این آیه کریمه و امثال آن از دلایل نقلی بر وی برخوانند قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا
تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی ای
بندگان من که ظلم و اسراف کرده اند بر نفس خود نومید مشوید از رحمت خدای بدرستیکه خدای می آمرزد
همه گناهانرا بدرستیکه اوست آمرزگار بخشاینده و آیه دیگر که بآن پیوسته است هم بآن متقارن دارد

وانیبوا

وانیبوا الی ربکم واسلموا له من قبل ان یاتیکم العذاب ثم لا تنصرون یعنی توبه و انابت
کنید بسوی پروردگار خود و امتثال امر و نهی او نمایید پیش از آنکه عذاب الهی بر شما در آید که بعد از نزول عذاب
نصرت از کسی نخواهید یافت واما علاج سبب هفتم آنست که بداند که مثل وی چون بیماریست که در علم علت
و معالجه خود ماهر باشد و هرگز دوا نخورد و بر تلخی آن صبر نکند پس از دانستن دوا چگونه شفا یابد و پیشتر مذکور شد
که حق تعالی میفرماید قد افلح من تزکی یعنی فیروزی یافت هر که پاک شد نه آنکه علم پاکی آموخت و میفرماید و
نهی النفس عن الهوی یعنی بهشت کسی رود که مخالفت هوای نفس خود کند نه آنکه وجوب مخالفت و کیفیت
آن داند و اگرچه آیات و اخبار در فضیلت علم و شرف گوهر آن بسیارست اما آنچه در مذمت علمای بی عمل و دانشوران
زشت کردار وارد شده هم کم نیست حق تعالی میفرماید مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها
کمثل الحمار یحمل اسفارا یعنی مثل آنکه علم توریة برداشتند و رایت عمل آن نیفراشتند چون مثل خریست
که بار کتابها بر پشت دارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله میگوید عذاب هیچکس عظیمتر از عذاب عالمی نیست که بعلم
خود کار نکند چه علم وی بر وی حجت است و امثال این اخبار که از ملاحظه آن پرده پندار از پیش او برخیزد بسیارست
واما علاج سبب هشتم آنست که باو گویند کدام کرم و رحمت زیاده ازین باشد که ترا اسباب چنان آماده کرد
که چون یکدانه بکاری تا بمقصد بدروی و چون اندک مدتی بجهد کی قیام نمایی بپادشاهی جاوید رسی
و اگر کرم و رحمت همین دانی که ناکاشته بدروی پس چرا ترک حراثت و تجارت و سایر مکاسب بر خود نپسندی
و دل بآن نبندی که خدای تعالی بمقتضای قدرت کامله بی تخم و حراثت غله برویاند یا در خواب گنجی در ویرانه
بتو نماید تا از انوجه برگ خود ساخته از تعب طلب و رنج ورزش فارغ نشینی و حال آنکه خود فرموده است و ما
من دابة فی الارض الا علی الله رزقها یعنی نیست جانداری در زمین مگر آنکه بر خدای باشد
روزی او و در باب امور اخروی اعتماد بر عفو و کرم او نموده بر معاصی و قبایح اقدام کنی و تقصیر در امتثال

کوشیده باشد دعوی با انکه ادعی حرمی ...

ادامر و نواهی روا داری با انکه او فرموده است لیس للانسان الا ما سعی یعنی نیست مر آدمی را مگر انچه در ا
کوشیده باشد و فرموده و اما من طغی و آثر الحیوة الدنیا الایة پس چون پروردگار دنیا و آخرت
یکیست تکذیب کرم او در دنیا و فریب دادن خود بکرم آخرت از حماقت باشد و این پندار از ان خیزد که بجاست
زهر معصیت و پازهر طاعت و کیفیت استحقاق ثواب و عقاب راه نبرده و ندانسته که عذاب الهی بجهت تادیب
و تهذیب است و از توابع ذنوب و آثام نه از برای امضاء حکم و قهر و اجرای خشم و انتقام و عفو حق است اما همچنانکه
گنج در ویرانه یافتن و هلاک نشدن با وجود زهر خوردن از نوادر است شاید که این نیز نادر باشد و بر تقدیر عدم ندرت
هم تواند بود که نصیب تو نباشد پس جسارت بدین آرزو محض فریب و خیال این تمنا در کشور عقل غریب است مروی است از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود عجبت لمن یحتمی عن الطعام مخافة الداء کیف لا یحتمی
عن الذنوب مخافة النار یعنی تعجب دارم از حال کسی که از طعام پرهیز کند از ترس درد و بیم رنج چگونه پرهیز
نمیکند از گناهان از ترس آتش دوزخ و هم آن حضرت صلعم فرمود که الکیس من دان نفسه و عمل لما
بعد الموت و الاحمق من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله یعنی زیرک و خردمند کسی است که نفس خود را
خوار و رام سازد و بندگی فرماید و کار کند برای روز بازپسین و ابله و نادان کسی است که نفس خود را پیرو هوا
او سازد و تمنا کند بر خدای و این تمنا از شیطان بجهت فریب جاهلان در لباس رجا جلوه داده و حق تعالی
فرموده است ان الذین آمنوا و الذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون
رحمة الله یعنی بدرستیکه کسانی که بحق بگرویدند و آنانکه هجرت کردند و در راه خدای مجاهده نمودند ایشان رحمت
خدای امید دارند یعنی بمقتضای ان لیس للانسان الا ما سعی رجا لایق ایشان باشد تا بدانی که حقیقت رجا از صفت
تمنا جداست و این تمنی بخدای تعالی مغرور شده چنانچه صاحب سبب حیات مرهم بدنیا مغرور شده است و حق تعالی
از هر دو نهی میفرماید که یا ایها الناس ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا و لا یغرنکم

بالله الغرور یعنی ای مردمان آنچه وعده داده ام حقست فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من
یعمل مثقال ذرة شرا یره پس حذر کنید تا فریب دنیا نخورید و بخدای غره نشوید و ایضا چون شجرهٔ
ایمان آب از چشمهٔ طاعت و عبادت میخورد شاید که از سموم معصیت ضعیف و پژمرده شده در وقت مرگ
از صدمات عواصف اهوال تزلزل و زوال پذیرد پس سعیکاتا و شایستهٔ عفو نباشد اعاذنا الله من ذلک
اما علاج سبب نهم آنست که بداند که اهل تسویف را خطر در پیش است **اول** آنکه چون آمدن فردا در دست او نیست
شاید که نیاید و او هلاک شود لهذا در خبر آمده که بیشتر فریاد اهل دوزخ از تسویف است **دوم** آنکه درخت
شهوات که بقطع آن مامورست هر روز و هر سال قوی تر و بیخ آن محکمتر شود و قدرت او ضعیفتر و از مخالفت
شهوت عاجزتر گردد پس شاید که نفس بوعدهٔ انابت و تلافی وفا نکند **مثنوی** خاربن دان هر یکی خوی بدت
بارها در پای خار آخر زدت ٭ بارها از خوی خود خسته شوی ٭ حس نداری سخت بی حس آمدی ٭ خاربن در
قوت و بر خاستن ٭ خارکن در پیری و در کاستن ٭ او جوانتر میشود تو پیرتر ٭ زود باش و روزگار خود مبر ٭
یا تبر بر گیر و مردانه بزن ٭ تو علی وار این در خیبر بکن ٭ یا بگلبن وصل کن این خار را ٭ وصل کن با نور یار این نار را ٭
تا که نور او کشد نار ترا ٭ وصل او گلشن کند خار ترا ٭ **سیم** آنکه و آخر علاج سبب هشتم مذکور شد یعنی چون
چراغ ایمان از زیت طاعت و احسان روشن است هرگاه نفس مصر بر معصیت باشد شاید که زجاجهٔ دل از سنگ
معاصی شکست یافته روغن رفته رفته فرو ریزد یا در هنگام زلزلهٔ مرگ و انحلال مشکوة بدن رخنها پذیرفته
برماند بدمیدن شیطان و صرصر وهم و گمان یکبار خاموش شود کما تعیشون تموتون و کما
تموتون تبعثون و کما تبعثون تحشرون ٭ تموتون تبعثون و کما

تمتعی که من از عمر در جهان بردم

همان جفای پدر بود سیلی استاد

محمد حسین نطقی

۱۴ آبان ۱۳۳۰